



پژوهشگاه

از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری

تاریخ روابط ایران چین و ایران

花錯

ترجمه جان مونیون

جان مونیون



مجموعه متون باستانی / ۳
 پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
 پژوهشکده زبان و گویش

تاریخ روابط چین و ایران • جان سین لیان • ترجمه جان هون نین

مجموعه

شماره ۱

۱

۰

۲۷

۵

الحمد لله رب العالمين

متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران

از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری

تألیف: جان سین لیان

ترجمه از زبان چینی: جان هون نین

ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور

۸۲۶۱۹

پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

پژوهشکده زبان و گویش

تهران، ۱۳۸۵



- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : Zhang, xing Liang جانگ، شینگ لیانگ
متون باستانی پیرامون تاریخ روابط چین و ایران: از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری / جان سیس لیان؛ ترجمه از زبان چینی به قلم جان هون نین؛ ویراسته ابوالقاسم اسماعیل پور
تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده زبان و گویش، ۱۳۸۶
مشخصات نشر : ۲۷۹ص.
مشخصات ظاهری : شابک : ۹۶۴-۴۲۱-۰۹۹-۹
وضعیت فهرست‌نویسی : فیا
یادداشت : The materials for a history of sino - foreign relations..... به انگلیسی : ص.ع.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : ایران - روابط خارجی - چین.
موضوع : چین - روابط خارجی - ایران.
شناسه افزوده : جانگ، هونگنین، ۱۹۳۱- م. Zhang, Hongnien. مترجم
شناسه افزوده : اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۳۳- ویراستار
شناسه افزوده : سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری. پژوهشکده زبان و گویش.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۶ ج ۲ / ۱۳۹ DSR
رده‌بندی دیویی : ۳۲۷/۵۵۰۵۱ :
شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۲۶۷-۸۵م

مجموعه متون باستانی / ۳
پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
پژوهشکده زبان و گویش



پژوهشکده زبان و گویش



پژوهشگاه

عنوان: متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران (از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری)

مؤلف: جان سین لیان

ترجمه از زبان چینی: جان هون نین

ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور

حروف چینی: مهسا ازگان

نمونه خوان: ساشا کرمی

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۶۴۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵

ناشر

پژوهشکده زبان و گویش، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

نشانی: تهران، خیابان سی تیر، محوطه موزه ملی ایران، پژوهشکده زبان و گویش.

تلفن: ۶۶۷۰۲۶۷۶ - ۲۱. فکس: ۶۶۷۴۱۲۵۱ - ۲۱.

کلیه حقوق برای سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری محفوظ است.

مجری طرح: موسسه پیشین پژوه

تهران خیابان فتحی شقاقی، میدان سلماس، شماره ۴۳، طبقه دوم. (۸۸۰۰۱۰۸۹، ۸۸۰۲۴۷۲۴ - ۹۸۸۲۱)

فهرست مطالب

۹	مجموعه متون باستانی
۱۱	سخن ویراستار
۱۵	شرح حال علمی پروفیسور جان هونین
۱۷	سخن مترجم
۲۱	پیشگفتار بری اتول، رئیس دانشگاه کاتولیک پکن
۲۵	دبیاچه
	فصل اول
	روابط چین و ایران در دوره دودمان هان (۲۰۶ پ.م - ۲۴۰ م.) و دوره وی (۲۲۰-۲۶۵ م.)
۳۱	همزمان با دوره اشکانیان
	فصل دوم
۴۱	فعالیت‌های راهبان اشکانی در تبلیغ و گسترش دین بودایی در چین
	فصل سوم
۵۵	روابط دودمان‌های شمالی چین با پارس
	فصل چهارم
۶۹	روابط دودمان سویی (۵۸۱-۶۱۸ م.) و دودمان تانگ با پارس
	فصل پنجم
۸۹	پارسیان اعزامی به دربار دودمان تانگ و پنج دودمان دیگر
	فصل ششم
۱۰۱	گسترش ادیان (نسطوری، زردشتی، مانوی و اسلام) در چین

فصل هفتم	
سنگ‌های معدنی، گیاهان و حیوانات پارسی در نوشته‌های کهن چینی	۱۳۳
فصل هشتم	
سنگ‌های معدنی، گیاهان و حیوانات چینی که پارسیان از آنها اطلاع دارند	۱۴۷
فصل نهم	
روابط دودمان خای لیائو (۹۰۷-۱۱۲۵ م.)، سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ م.) و یوان (۱۲۰۶-۱۳۶۸ م.) با پارس	۱۵۷
فصل دهم	
یادداشت‌های پارسیان درباره چین	۱۷۱
فصل یازدهم	
روابط چین و حکومت‌های محلی پارس در دوره مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م.)	۱۸۷
فصل دوازدهم	
بیست حکایت درباره فعالیت‌های پارسیان در چین در روزگار قدیم	۲۴۳
فهرست نامواژه‌ها، اماکن جغرافیایی و اصطلاحات چینی	۲۶۵
ایران‌شناسی در چین	۲۶۹

مجموعه متون باستانی

مجموعه متون باستانی ایران زمین در شمار گنجینه های ارزشمند میراث معنوی و فرهنگی این سرزمین چند هزار ساله است که در دل روزگاران متمادی بازمانده و از خطرات و عقبه های دشوار اعصار مصون مانده است. هریرانی میهن دوست موظف است که این گنجینه های عظیم را پاس دارد و در راه حفظ آن بکوشد. مجموعه متون باستانی که در مرحله نخست آن تا سی مجلد پیش بینی شده است، شامل همه متون نوشتاری اعم از کتیبه ها، سنگ نبشته ها، کتب باستانی و نسخه های کهن، چرم نبشته ها، گور نبشته ها، نبشته های روی سکه و اشیاء باستانی خواهد بود.

این مجموعه به طور کلی سه دوره باستان، میانه و نو را فرا خواهد گرفت. نوشته های دوران باستان اعم از کتیبه های عیلامی، کتیبه های فارسی باستان، اکدی، آشوری، یونانی و مجموعه کتب اوستایی خواهد بود و از دوره میانه، همه نوشته های ایرانی میانه (فارسی میانه زرتشتی، پهلوی اشکانی، سغدی، سکایی، ختنی، خوارزمی بلخی) و متون مانوی تورفان را فرا خواهد گرفت. حتی متون کتیبه های- نوشتاری تا سده هایی پس از اسلام نیز جزو این مجموعه است.

افزون بر چاپ و انتشار دستنوشته های باستانی، مجموعه حاضر تفسیرها، ترجمه ها، تحلیل ها و واژه نامه های مربوط به آنها را در بر می گیرد. به ویژه

ترجمه‌ها، گزارش‌ها و تحلیل‌های واژگانی جدید مربوط به کتیبه‌ها، متون پهلوی و مجموعه اوستا مربوط به سر لوحه کار ما خواهد بود. از این رو، همه پژوهندگان فرهنگ و تمدن باستانی ایران، اعم از جستارگران داخلی و خارجی متخصص در حوزه‌های مربوط را به یاری فرا می‌خوانیم.

به ویژه دست کمک به سوی متخصصان ایرانی غیرتمند و فرهیخته دراز می‌کنیم و بیشتر خواهان آنیم که این مجموعه عظیم - که جزو فرهنگ درخشان، بشکوه و پراعتلای ایرانی است - به دست دانشمندان و پژوهندگان ایرانی نگاشته شده و به زیور چاپ آراسته گردد.

این مجموعه از آثار تألیفی اصیل به دیگر زبان‌ها مانند انگلیسی، فرانسه آلمانی و عربی نیز بهره‌مند خواهد شد، به ویژه آثاری که به قلم ایرانیان به این زبان‌ها تألیف شده باشد. زیرا بایسته است که فرهنگ گرانسنگ ایرانی را با تحلیل و تفسیر دانشمندان بومی ایران به جهانیان بشناسانیم. امید است که در این راه دراز آهنگ پیروز و سربلند گردیم.

در اینجا باید نخست از ریاست محترم پژوهشگاه میراث فرهنگی، جناب آقای دکتر سید طه‌هاشمی، به سبب تشویق و ترغیب در کار پژوهش و پاسداشت متون باستانی و میراث گرانقدر ایران زمین، سپاسگزاری کنیم. همچنین از آقای دکتر سید مهدی موسوی، معاونت محترم پژوهشی پژوهشگاه که موجبات تصویب "طرح تدوین متون باستانی" را فراهم نموده‌اند، همچنین از مدیر محترم موسسه پیشین پژوه، جناب آقای میری و همکارانشان که زحمت آماده‌سازی و چاپ این مجموعه نفیس را بر عهده گرفته‌اند، سپاسگزارم. از همکاران هیئت علمی پژوهشگاه، به ویژه پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون (پژوهشکده زبان و گویش) و پژوهندگان و دانشمندان، که بی‌همیاری آنان، این مجموعه راه به چایی نخواهد برد، صمیمانه سپاسدار و قدردانم.

ابوالقاسم اسماعیل‌پور

سرپرست مجموعه

تهران، اسفند ۱۳۸۵

سخن ویراستار

در ماه مارس ۲۰۰۵ برای شرکت و ارائه مقاله در سمینار زبان و ادب فارسی از شانگهای عازم پکن شدم. از دستاوردهای مهم این سفر، آشنایی با پروفسور جان هوننین، دانشمند و ایران‌شناس برجسته معاصر چین، بود. یکی از کارهای برجسته و ارزشمند ایشان ترجمه کتاب حاضر است که بسیاری از ناگفته‌های روابط تاریخی - فرهنگی چین و ایران در روزگار قدیم را در دسترس مورخان و پژوهندگان علاقه‌مند به متون باستانی، تاریخ و فرهنگ ایران زمین قرار می‌دهد.

استاد و مورخ ایرانی، خانم دکتر شیرین بیانی، سال‌های گذشته در بخشی از نوشتار خود یادآور شدند که کتابی به نام مجموعه منابع تاریخ روابط چین و مغرب زمین در چین موجود است که مشتمل بر شش جلد می‌باشد. جلد سوم آن تحت عنوان "روابط چین و ایران در دوران باستان" است که مطالب گوناگون مربوط به این دوره از تاریخ ایران، از کتب معتبر چینی در آن گردآوری شده است. جای آن دارد که روزی این اثر مهم و پر ارزش، به فارسی یا به زبان‌های دیگر دنیا ترجمه شود و مورد استفاده پژوهندگان این دوره از تاریخ قرار گیرد.^۱ اکنون این اثر به قلم استاد جان هوننین، مستقیماً از زبان چینی به فارسی برگردانده شده و در دسترس شیفتگان تاریخ و فرهنگ قرار می‌گیرد. استاد هوننین متذکر شدند که سال‌ها بود این اثر گرانسنگ را به فارسی ترجمه کرده‌اند، اما ناشری نیافت تا آن را به زیور چاپ بیاورید. وقتی شیفتگی مرا به این اثر خواندنی دید، پیشنهاد کرد که ویراستاری آن را بر عهده

۱. شیرین بیانی، هشت مقاله، تهران، ۱۳۶۳، زیرنویس ص ۷۳.

گیرم. این جانب نیز با اشتیاق پذیرفتم و قول دادم که پس از ویراستاری آن را در تهران به چاپ بسپارم.

از آن تاریخ تا سال ۲۰۰۶، که در دانشکده زبان‌های شرقی دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای به تدریس اشتغال داشتم، استاد جان هون‌نین به تدریج فصولی از کتاب حاضر را از پکن به شانگهای می‌فرستاد و من پس از ویرایش اولیه برای تصحیح مجدد نزد ایشان می‌فرستادم. تا این که کار ویرایش و تصحیح و تایپ به پایان رسید. آنگاه در طول اقامت یک ماهه استاد در شانگهای موارد مبهم و پرسش‌انگیز کتاب را از نظر ایشان گذراندم و متن را برای اصلاح و اظهار نظر نهایی به ایشان دادم.

اکنون خرسندم که پس از دو سال، این اثر آماده چاپ شده است. پژوهندگان و خوانندگان حرفه‌ای از دشواری‌های ویراست‌چنین اثری آگاه‌اند، به ویژه، یافتن برابر نهاده‌های فارسی برای اسامی خاص تاریخی یا نام اماکن جغرافیایی و گاه تطبیق دادن آنها با نام‌های فارسی و عربی، تا چه اندازه دشوار بوده است.

کتاب به دوازده فصل تقسیم شده و تاریخ روابط چین از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری را دربرمی‌گیرد. دو فصل نخست درباره روابط چین و ایران دوره هان (۲۰۶ پ.م. - ۲۴۰ م.) و دوره وی (۲۲۰ - ۲۶۵ م.) است که تقریباً همزمان با دوره اشکانی است. در این قسمت، با فعالیت‌های راهبان اشکانی در تبلیغ و گسترش دین بودایی در چین آشنا می‌شویم. فصل سوم تا پنجم درباره روابط چین در ایران در دوره‌های سویی و تانگ، همزمان با دوره ساسانی تا صدر اسلام است. فصل ششم - که یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب را تشکیل می‌دهد - درباره گسترش ادیان ایرانی است. در این بخش، چگونگی شکل‌گیری و گسترش دین نسطوری، زرتشتی، مانوی و اسلام در سرزمین پهناور و باستانی چین بررسی می‌شود و اطلاعات تازه و دست‌اولی در اختیار خواننده کنجکاو و علاقه‌مند قرار می‌گیرد. فصل‌های هفتم و هشتم درباره انواع سنگ‌های معدنی، گیاهان و حیوانات پارسی و چینی است. این اطلاعات از نوشته‌های کهن چینی گردآوری شده و حاوی مطالب جالبی است با ذکر و معرفی اسامی خاص مواد دارویی، سنگ‌های معدنی، گیاهان و حیواناتی که از چین به ایران یا از ایران به چین می‌فرستاده‌اند. فصل‌های پایانی کتاب (فصل نهم تا یازدهم) درباره روابط چین و ایران در روزگار اسلامی است. این بخش از کتاب، دودمان چینی لیائو (۹۰۷ - ۱۱۲۵ م.)، سونگ (۹۶۰ - ۱۲۷۹ م.)، یوآن (۱۲۰۶ - ۱۳۶۸ م.) و دوره مینگ (۱۳۶۸ - ۱۶۴۴ م.) را دربرمی‌گیرد. فصل دهم شامل یادداشت‌های پارسیان

(عطاء‌ملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله) دربارهٔ چین است. آخرین فصل کتاب شامل بیست حکایت خواندنی و درس‌آموز پیرامون فعالیت پارسیان در چین در روزگار قدیم است.

ضمناً در فصول چندگانهٔ کتاب حاضر، مطالبی عیناً تکرار شده بود، که مترجم و در برخی موارد، ویراستار آن را حذف کرد، مگر در مواردی که جمله یا جملاتی حاوی مطالب تازه‌ای بوده است. تکرار مطالب از آن‌رو بوده که نویسنده و تدوین‌کنندهٔ کتاب، در بخش‌های چندگانه، از متون متعدد کهن چینی نقل کرده که خود متون، مطالبی را عیناً تکرار کرده‌اند. ترجمهٔ پیش‌گفتار انگلیسی بری اتول، رئیس دانشگاه کاتولیک پکن، توسط ویراستار انجام گرفته است. در پیوست کتاب نیز گفت و شنود نگارنده با استاد جان هونین آمده که حاوی برخی نکات خواندنی و دیدگاه یک ایران‌شناس چینی و قضاوت او دربارهٔ تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی است.

امید است این اثر گرانسنگ و ارزشمند مورد استفادهٔ مورخان، پژوهندگان و خوانندگان علاقه‌مند به متون باستانی، تاریخ و فرهنگ دو سرزمین باستانی شرق، چین و ایران در کشاکش دراز و پر پیچ و خم جادهٔ ابریشم، قرار گیرد.

۱. اسماعیل‌پور

شانگهای، ژانویه ۲۰۰۶

شرح حال علمی پروفیسور جان هوننین

سال تولد: ۱۹۳۱ میلادی. استاد بازنشسته بخش فارسی دانشگاه پکن. او در ۱۹۵۶ از دانشگاه زبان و ادبیات روسی دانشگاه پکن فارغ التحصیل شد، در ۱۹۶۰ دوره فارسی آموزی دانشکده زبانهای فارسی را به پایان برد و جزو اولین گروه فارسی آموزان در چین بود که تماماً دارای سابقه زبان فارسی آموزی بودند. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۶ در بخش فارسی دانشگاه زبان فارسی تدریس کرد و تا ۱۹۸۷ ریاست بخش را نیز عهده دار بود. از ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۴ عضو انجمن پژوهش ادبیات فارسی چین بود.

تالیفات:

۱. فرهنگ فارسی-چینی (کار گروهی)
 ۲. تاریخ ادبیات فارسی، چاپ اول در ۱۹۹۲، چاپ دوم با افزوده های تازه در ۲۰۰۴. اخذ جایزه درجه دوم در رشته علوم انسانی در شهر پکن در ۱۹۹۴، جایزه درجه دوم در دانشگاه به عنوان تالیفات شایسته در ۲۰۰۴.
 ۳. "آشنایی اولیه در مورد ادبیات فارسی"، منتشر شده در مجله دانشگاه ادبیات خارجی در دوره های ۲، ۳، ۴، ۱۹۸۵.
 ۴. "ادبیات فارسی" و "ادبیات معاصر ایران"، دو مقاله بلند در دائرة المعارف چین.
 ۵. "ادبیات فارسی"، بخشی از کتاب تاریخ مختصر ادبیات شرقی زیر نظر استاد جی سیان لین.
 ۶. "ادبیات فارسی (ایران معاصر)" در کتاب تاریخ ادبیات شرقی.
 ۷. "نقد ادبیات فارسی"، در کتاب نقد ادبیات شرقی. آماده چاپ.
 ۸. تاریخ روابط چین و ایران از دوره اشکانی تا شاهرخ تیموری، ۲۰۰۶.
- ترجمه از فارسی به چینی:
۱. داستان های دل انگیز ادبیات فارسی، زهرا خانلری، پکن، ۱۹۸۳.

۲. لیلی و مجنون، پکن، ۱۹۸۵.
 ۳. رباعیات عمر خیام، پکن، ۱۹۹۱، هونان، ۲۰۰۲، تایوان، ۲۰۰۱. (کامل‌ترین متن آن شامل بیش از ۵۰۰ رباعی است).
 ۴. منتخبات شاهنامه فردوسی، پکن، ۱۹۹۱ (با دریافت جایزه درجه اول به عنوان بهترین ترجمه).
 ۵. بوستان سعدی، پکن، ۱۹۸۵. تجدید چاپ ۲۰۰۲.
 ۶. گلستان سعدی، پکن، ۲۰۰۲.
 ۷. چهار مقاله نظامی عروضی، پکن ۲۰۰۵.
 ۸. شاهنامه فردوسی، پکن، ۲۰۰۲.
- ترجمه از چینی به فارسی:
۱. داستان‌های چینی، ویراسته دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۹۹۱.
 ۲. تاریخ مختصر چین، ویراسته دکتر سید محمد ترابی، ۱۹۹۱.
- مقالات چینی:
- مقالات نسبتاً زیادی از او در مجلات مختلف چینی منتشر شده است. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:
۱. "مقدمه مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی"، پکن، ۲۰۰۲.
 ۲. "مقدمه بر ترجمه چینی رباعیات عمر خیام"، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲.
 ۳. "درباره ترجمه‌های چینی رباعیات عمر خیام از ترجمه فیتز جرالد".
 ۴. "شاهنامه کجا و فن شین یان ای کجا"، مقاله‌ای در رد نظر دانشمند هندی دکتر کویاجی.
- مقالات فارسی:
۱. "سعدی در چین" مقاله ارائه شده در کنفرانس سعدی شناسی شیراز، ۱۹۸۴.
 ۲. "سرنوشت چهار قهرمان جوان در شاهنامه فردوسی" مقاله ارائه شده در همایش هزاره شاهنامه، ۱۹۹۰ (با همکاری خانم لی شان).
 ۳. "فردوسی در چین"، مجله فردوسی به مدیریت آقای دکتر محمد علی اسلامی ندوشن.
- موارد بزرگداشت و تجلیل:
- جایزه مرکز بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۱۹۹۱.
 - جایزه ششمین دوره بنیاد محمود افشار در رشته ادبیات و تاریخ، ۱۹۸۹.
 - لوح افتخاری رئیس جمهور ایران، آقای محمد خاتمی، ۲۰۰۰.
 - لوح افتخار سازمان روابط بین‌المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، ۲۰۰۵.
 - نشان یادگار دانشگاه تهران برای هفتادمین سالگرد تاسیس دانشگاه ۲۰۰۵.

سخن مترجم

متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری با نام اصلی اطلاعات مکتوب پیرامون روابط چین و ایران در روزگار قدیم، به مثابه بخش دوم از جلد سوم کتابی به نام اسناد مربوط چین و خارج به قلم استاد جان سین لیان^۱ (۱۸۸۸-۱۹۵۱) است. استاد جان در سالهای ۲۰ تا ۳۰ قرن بیستم این کتاب شش جلدی را تدوین نمود و در دانشگاه فوژین (دانشگاه کاتولیک پکن) منتشر کرد.

محتوای اصلی این اثر، از کتابهای قدیمی چین اقتباس شده است. به عبارت دیگر، استاد جان سین لیانگ اطلاعات مفیدی را درباره روابط چین با کشورهای خارجی از کتابهای قدیمی چین برداشته و منظم کرده است و در جاهای لازم، توضیحاتی افزود، و بدین ترتیب کتاب خود را تدوین نموده است.

بر همه آشکار است که تاریخ‌نگاری در چین از روزگار باستان شروع شد و تا امروز رشته آن هنوز قطع نشده است. نه تنها هر دولت مرکزی و محلی تاریخ خود را دارد، بلکه هر استان، شهرستان، شهر، بخش، حتی خانوارهای بزرگ نیز دارای تاریخچه خود هستند. تاریخ دودمان مرکزی معمولاً به بخشهای مختلف تقسیم می‌شود: یعنی بخشهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، فعالیت‌های مذهبی، و خدمات اشخاص برجسته و غیره. در این میان، بخشی هست که روابط چین با کشورهای خارجی را مفصلاً شرح می‌دهد. استاد جان سین لیان تقریباً تمام کتابهای تاریخ چین را که در دسترس وی بود، بررسی

1. Zhang Xing Liang

کرد و از این کتاب‌ها اطلاعات موثر را اقتباس نمود. چون کشور ایران یکی از کشورهای مهم جهان است، ایشان یک بخش کامل کتاب خود را به روابط چین و ایران اختصاص داد. استاد جان سین لیان، تدوین‌کننده کتاب، یکی از دانشمندان معروف چین بود. ایشان چون برای سالیان دراز در خارج از چین (آلمان) به سر می‌برد، بر زبان‌های خارجی مسلط بود و دید علمی وسیع داشت. هنگامی که کتاب خود را تدوین می‌کرد، از کتاب‌های خارجی نیز بهره‌مند شد.

زمانی که این کتاب را ترجمه می‌کردم، سخنان یکی از دانشمندان ارجمند ایرانی را به خاطر آوردم. آقای دکتر سید جعفر شهیدی در سال ۱۹۹۱ در مراسم تأسیس مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در دانشگاه پکن فرمودند: "دوستان گرامی! بر شما و سایر دوستانی که از تاریخ چین و ایران اطلاعاتی دارند، معلوم است که دو ملت ما از چند هزار سال پیش یکدیگر را درک کردند، بین دو ملت ما نه تنها روابط تجاری برقرار شد، بلکه در فرهنگ و تمدن یکدیگر نیز تأثیر گذاشتند. چون همه حضار اطلاعاتی در مورد تاریخ چین و ایران دارند، لذا نمی‌خواهم وقت گرانبهای تان را با شمردن اسامی جهانگردان و آثارشان بگیرم. این جهانگردان یا از چین عازم ایران شدند یا از ایران راهی چین. آنها مشاهدات خود را در کتاب‌های خود نوشتند، و ملت خود را معرفی کردند. کتاب‌هایشان را می‌توانید از کتابخانه‌ها بگیرید و با خواندن آنها می‌توانید دریابید که تبادل فرهنگ و تمدن بین دو ملت چگونه بوده و چه تأثیر عمیق و وسیع جا گذارده است.

ولی اکنون تنها شماری معدود، یعنی عده‌ای از دانشمندان تاریخ و جغرافی از این کتاب‌ها استفاده می‌کنند، و به مرور زمان و دگرگونی امور جهان، گرد و خاک روی آنها نشسته است، حتی دانشمندان مربوطه نیز نمی‌توانند به اندازه کافی از آنها بهره‌مند شوند. پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران، روابط بین دو ملت ما نزدیک‌تر و دید و بازدید بین دانشمندان در کشور بیش‌تر شد. این وضعیت وظیفه‌ای پیش آورد که علاقه‌مندان روابط و تبادل فرهنگی بین ملت بکوشند تا همه اطلاعات در مورد تبادل فرهنگ بین چین و ایران را جمع‌آوری کنند و در اختیار عموم مردم بگذارند و از این راه به مردم خدمت کنند.

مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران دانشگاه پکن، ده سال پیش بنا به پیشنهاد آقای دکتر سید جعفر شهیدی، وظیفه این اطلاعات را بر عهده من گذاشت. ولی پس از انجام این کار، ورقه‌های ترجمه برای مدت طولانی در کشوی میز ماند، چون ویراستار مناسبی برای ویرایش آنها پیدا نشده بود.

در بهار سال ۲۰۰۵ میلادی، در چهارمین کنفرانس زبان و ادبیات فارسی که در دانشگاه پکن برگزار شده بود، با آقای دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور که در دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای به عنوان استاد خارجی خدمت می‌کنند، ملاقات کردم و با ایشان در مورد این ترجمه صحبتی داشتم. ایشان چون قضیه را شنیدند، فوراً ابراز تمایل کردند که ورقه‌های ترجمه را ببینند.

از آن زمان تا نوامبر سال جاری، ایشان در ویراستاری و اصلاح این ترجمه با من همکاری کردند. آقای دکتر اسماعیل‌پور زحمت کشیده و از ابتدا تا انتهای ورقه‌های ترجمه را اصلاح و ویراستاری کردند و اشتباهات و نارسایی‌های آن را اصلاح نمودند. در جریان این کار، فضیلت، دانشمندی و دقت و موشکافی ایشان در کار علمی کاملاً مشهود بوده است. از این همکاری مطالب بسیاری آموخته‌ام.

اینک، پس از اتمام ویراستاری و اصلاحات به عمل آمده توسط ایشان، این ترجمه را تنها کار خود نمی‌دانم، بلکه نتیجه کار مشترک من و ایشان می‌باشد. اطلاعات فراهم آمده در این کتاب بر دوستی و مودت دیرینه بین دو ملت سربلند ایران و چین صفحه جدیدی افزوده است و فکر می‌کنم در این مورد هیچ اغراق نکرده باشم.

جان هون نین

پکن، نوامبر ۲۰۰۵

پیش‌گفتار بری اتول، رئیس دانشگاه کاتولیک پکن

بسیار خرسندم که پروفیسور جان سین لیان مرا برگزیده تا کتاب چند جلدی او تحت عنوان اسناد مربوط به تاریخ روابط چین و خارج را به خوانندگان خارجی معرفی کنم. نویسنده با تقدیم کردن این کتاب به دکتر کلاوترتی^۱ و این جانب، ما را بسی مفتخر کرده است. پروفیسور جان سین لیان نهالی از خانواده دانشمندان متخصصی است که از استان جیان سو برآمده است. پدرش، آقای جان وی سی^۲، بنیان‌گذار انجمن جغرافیایی چین و سردبیر مجله جغرافیایی چین، در ۱۹۲۵ به دانشگاه کاتولیک پکن پیوست. خود پروفیسور جان سین لیان تاریخ‌نگاری است که در سراسر چین شهرت دارد. او نه تنها در چین، بلکه در اروپا و آمریکا تحصیل کرد، دروس کارشناسی ارشد خود را در هاروارد گذراند و از دانشگاه برلین، مدرک فوق‌لیسانس گرفت. آنگاه به چین بازگشت و مدیر گروه مطالعات عالی چین در دانشگاه آموی^۳، و چند سال بعد رئیس گروه تاریخ در دانشگاه کاتولیک پکن شد.

کتاب شش جلدی او، اسناد مربوط به تاریخ روابط چین و خارج،^۴ مربوط به اسناد تاریخی با مضمون روابط با دیگر کشورهای جهان است. پروفیسور جان سین لیان، تا آنجا که به یاد دارم، اولین مورخ چینی است که با استادی تمام، به این موضوع پرداخته است. نویسندگان

1. Clougherty

2. Zhang Wei-Xi

3. Amoy

۴. یک جلد از مجلدات شش‌گانه این اثر، مربوط به متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران (کتاب حاضر) است که به قلم استاد جان هون نین به فارسی ترجمه شده است. (و)

خارجی مثل سِر هنری یولی^۱ هنری کوردیه^۲ ژان پییر گیوم پوتیه^۳ و فریدریش هرث^۴ در شمار پیش‌کسوتان او در این زمینه‌اند، اما جان سین لیان با احاطه کامل خود بر اسناد چینی، به طور ریشه‌ای به موضوع می‌پردازد که به‌ویژه در توان دانشمندان غربی نیست تا از آن منابع بهره گیرند.

یک ارتباط، زنجیره یا حلقه پیوند بین دو گستره را مشخص می‌کند. که به ترتیب عبارت‌اند از موضوع و شرط ارتباط. از این گذشته، برای آن که دو گستره به هم مرتبط شوند، بایسته است زمینه یا پایه مشترکی ارائه کنند، به این دلیل که یکی ممکن است به دیگری مربوط شود. چیزهای مختلف را می‌توان با هم مقایسه کرد، مانند تطبیق زمانی (از جمله روابط مربوط به همزمانی، تقدم و تأخر) یا وابستگی (مثل روابط علی)، در زمینه کمیت (مثل روابط برابر و نابرابر) یا در زمینه کیفیت (مثل روابط مربوط به همانندی و ناهمانندی) و غیره. آنچه که توجه خاص مورخ را به خود معطوف می‌دارد، عبارت است از روابط بر پایه زمان و وابستگی، یعنی روابط موقتی و تسلسل علی. مسئله تسلسل علی توجه بیش‌تری برمی‌انگیزد تا روابط موقتی. تمایز بین دو مورخ، مستلزم شناخت کامل از سه عنصر در هر رابطه خاص است، یعنی موضوع، شرط، و زمینه‌ها. مثلاً اگر فقط موضوع را بدانیم و از شرط آگاهی نداشته باشیم، یا برعکس، کل رابطه را دریافته‌ایم.

در مورد روابط چین و خارج، موضوع ارتباط آشکارا خود چین است، شرط موضوع تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری یک کشور خارجی، و زمینه‌های ارتباط عبارت‌اند از سفر، تجارت، روابط سیاسی، فتوحات نظامی، مهاجرت، تبلیغات دینی، و همه اشکال روابط قابل پیش‌بینی بین یک ملت با ملت دیگر است. یک تاریخ‌نگار برای ارزیابی روابط منتج از دین، اشکال متفاوت ارتباط متقابل، باید در هر دو گستره کاملاً مسلط باشد؛ وگرنه غیرممکن است اسناد چینی و خارجی را با هم تطبیق دهد یا رویدادهای مربوط به یک دوره مشخص در چهارچوب زمانی مناسب و روابط متقابل و علی را هماهنگ سازد.

اکنون، یولی و کوردیه تا حد زیادی در آگاهی‌شان از اسناد چینی محدود شده‌اند، چون فقط بخشی از اسناد را به زبان‌های اروپایی ترجمه کرده‌اند. پوتیه نیز در حقیقت، از اصل اسناد چینی بهره می‌جوید، اما ترجمه او همیشه دقیق نیست. ترجمه‌های هرث از اسناد و

1. Sir Henry Yule

2. Henri Cordier

3. Jean Pierre Guillaume Pauthier

4. Friedrich Hirth

منابع چینی بسیار عالی است، اما او به اندازه یک دانشمند بومی، از آن سرعت و سهولت لازم برخوردار نیست و این خود مانعی است که لزوماً از دامنه پژوهش‌های او می‌کاهد. از سوی دیگر، همه چین‌شناسان و مورخان غربی کم و بیش درباره اسناد اروپایی و آسیایی مربوط به چین - تا آنجا که در دسترس بوده - تجسس کرده‌اند تا آثار مختلف‌شان، ذخیره‌ای غنی از اطلاعات را فراهم کنند، یعنی منابعی که پروفیسور جان سین لیان در تحصیلات خارجی‌اش، از آنها بهره‌مند شده است. او علاوه بر در دست داشتن این منابع با ارزش، توانست بی‌مضایقه درباره گنجینه وسیع نوشته‌های تاریخی چین مطلب بنویسد. این خود امتیازی بود که او می‌توانست شمار زیادی از روابط بین چین و کشورهای خارجی را کشف کند، روابطی که تا آن موقع به طور کامل ناشناخته بود یا برای دانشمندان غربی فقط در حد حدس و گمان بوده است. این یافته‌های نو جان سین لیان برای همه کسانی که به تاریخ اروپا، آسیای مرکزی و خاور علاقه‌مندند، بسیار ارزشمند است.

تنها یافته‌های اصیل از این دست است که رغبت مورخ منتقد را برمی‌انگیزد. وقتی او با بررسی نظام‌مند و تطبیقی، موفق می‌شود که دو رویداد جدا از هم پنداشته شده را به هم ربط دهد و ریشه‌یابی کند، می‌توان او را به خاطر فریادی که از سر خشم برکشید، بخشید و می‌توان درک کرد که او در راه تحقیق، روزها و شب‌های سخت و توأم با شکیبایی را پشت سر گذاشت. با دست یافتن به نتایج تازه از طریق تحلیل علت و معلولی است که این اثر را با فضل و دانش آمیخته، و بی‌شک تراویده قلم مورخی دانشمند و بایسته است. لوید مورگان^۱ در کتاب خود، تکامل اضطراری، شعر پر معنی رابرت براونینگ^۲ را نقل می‌کند:

نمی‌دانم آیا هدیه‌ای جز این به انسان بخشیده خواهد شد
از این سه صدایی که او می‌آفریند
صدای چهارمی در کار نخواهد بود، مگر ستاره‌ای!

همان طوری که مورگان توضیح می‌دهد، منظور براونینگ از "ستاره"، تاکید شاعرانه‌ای است بر ویژگی اصیل یک آهنگ که چیزی بیش از نتیجه صرف سه لحن یا صداست، بلکه چیزی اصالتاً نوظهور است.

برای آن‌که به طور مشخص به یک فرضیهٔ نسبی، نه یک نظریهٔ کاملاً پذیرفتنی، اما به یک نتیجهٔ قطعی رسید، می‌توان به هویت تاریخی سو-نو^۱ در آسیای مرکزی اشاره کرد، با صحراگردهای خطرناکی چون هون‌ها^۲ که عقب‌نشینی‌شان پیش از غلبه بر لشکریان چین، باعث "مهاجرت اقوام" گردید و اعقاب‌شان در اروپای جدید، در قالب ماگیارهای^۳ مجارستان بازماندند؛ منظورم از کشف یک حقیقت تازه، همین است و این همان خبری است که جان سین لیان بارها در اثر خود بدان اشاره کرده است.

فکر می‌کنم که نویسنده مدعی باشد که پژوهش او در منابع چینی مربوط به روابط چین و خارج واقعاً جامع بوده باشد، اما با جرئت می‌توان تأیید کرد که این اثر بسی کامل‌تر و جامع‌تر از آثار مشابه پیشین است.

همچنین اطمینان دارم که او در بررسی اسناد کشورهای خاصی که به نوعی با چین در ارتباط بوده‌اند و در نوع روابط آنان با چین، تقریباً به اندازهٔ پژوهش او در خود اسناد چینی، جامع و فراگیر بوده است. در واقع، هنوز آن روز فرا نرسیده که بررسی تطبیقی مشروح پیرامون این روابط - با اسناد بازمانده به زبان‌های سنسکریت، پالی، عربی، سریانی، تبتی، مغولی، مانچویی، و زبان‌های اقوام دیگر که با چین پیوند داشته‌اند - عملی و پذیرفتنی باشد. اما وقتی آن روز فرا رسد، مورخان عمیقاً وام‌دار پروفیسور سین لیان خواهند بود، چه او با گردآوری، تنظیم و تفسیر حجم عظیمی از اسناد در اثر چند جلدی خود، به خوبی از پس بررسی تطبیقی موضوع برآمده است.

بری اتول

رئیس دانشگاه کاتولیک پکن

دیباچه

چین در شرق آسیا واقع است و در دو سوی آن، یعنی شرق و جنوب، دریای پهناوری قرار دارد. شمال چین صحرا و منطقه کویری است و به سبیری ختم می‌شود. در سمت غرب چین، سرزمین‌های متمدن و متشکل از ملت‌های گوناگون وجود دارد. ولی شرایط اقلیمی، جغرافیایی چین از روزگار باستان به گونه‌ای نبوده که با این سرزمین‌ها روابط نزدیک داشته باشد، پس سالیان درازی درهای چین به روی آنها بسته بوده است.

فرنگی‌ها از دوره مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م.) به چین قدم نهادند و غیر از امور سیاسی، تجاری، به کارهای علمی فرهنگی نیز پرداختند. نتایج کار دانشمندان خارجی برای فرهیختگان چینی بسیار مهم و سودمند است. در ۱۸۴۰، "جنگ تریاک" درگرفت. در این جنگ، چینی‌ها با استعمارگران انگلیسی به نبرد برخاستند، اما به شکست چینی‌ها منجر شد. بنا به قرارداد نانکن (نانجینگ)، چین موظف شد پنج بندر را به روی خارجی‌ها بگشاید. در پی آن، حادثه عظیمی در تاریخ معاصر چین رخ داد که این کشور را وادار کرد که هنگ‌کنگ را به انگلستان واگذار نمایند.

در گذشته، چینی‌ها تصور می‌کردند که کشور آنان تنها کشور قدرتمند و شکست‌ناپذیر جهان است و خارجی‌ها را وحشی و بی‌تمدن می‌دانستند. اکنون تازه از خواب خرگوشی بیدار شدند و دریافتند که غیر از چین، دنیای متمدن و رنگارنگی هم هست و نیز فهمیدند که بیگانگان قدرت‌های عظیم امپریالیستی دارند و برای تسلط بر چین، با یکدیگر سخت رقابت می‌کنند.

در این صورت، برخی از چینی‌ها شیوه اندیشه و مطالعه خود را کم‌کم تغییر دادند. آنان در گذشته، بیشتر توجه خود را به کتاب مبذول می‌داشتند. عیب این شیوه در آن است که شاید اشتباهی که در کتاب‌ها مرتکب شده‌اند، نسل به نسل منتقل شود، بی‌آن‌که کسی آن را تشخیص دهد و اصلاحش کند.

شاید آنها ترتیب اسامی دودمان و فرمانروایان‌شان را خوب در خاطر نگه داشتند، اما هیچ نمی‌پرسیدند که چرا یک دودمان جدید به جای دودمان پیشین ظهور کرده است. اکنون این روش را به تدریج تغییر داده و در جست و جوی علت تغییر وضعیت سیاسی کشور خود هستند. آنها می‌پرسند چرا چین در مبارزه با قدرت‌های بزرگ جهانی همیشه شکست می‌خورد؛ اکنون روز به روز بیشتر دانشمندان و جوانان عازم اروپا می‌شوند تا در رشته‌های تاریخ، تمدن و فرهنگ تحصیل کنند و شیوه‌های نوین پژوهش را بیاموزند. این گرایش برای کشور بسیار سودمند است.

دانشمندان اروپایی، بر عکس دانشمندان چینی، در مطالعه و بررسی به تحقیق عینی و عملی توجه دارند. پس، نتایج کار علمی آنان از بررسی‌ها و نتیجه‌گیری‌های نویسندگان چینی دقیق‌تر و کامل‌تر است. کارهای علمی آنها حتی در مورد چین نیز به دانشمندان چینی کمک می‌کند. مثلاً دانشمندان غربی در رشته‌های تاریخ و جغرافیای چین، در برخی موارد، اطلاعات و مسایلی را به شیوه‌ای علمی تنظیم و مطرح کرده‌اند. پس بد نیست در مورد چگونگی وضعیت کشورهای خارجی و روابط چین با آنها، از دانشمندان خارجی بیاموزیم. نگارنده در طول ده سال اخیر، اسناد مکتوب در مورد روابط چین با سرزمین‌های خارجی را گردآورده‌ام. زمان نگارش این نوشته‌های قدیمی به دودمان چینگ (۱۶۱۶-۱۹۱۱ م.) برمی‌گردد. این اطلاعات مکتوب شامل اسناد دولتی، یادداشت‌های خصوصی، مقالات علمی و غیره است.

کتاب به بخش‌های مختلف تقسیم می‌شود. از جمله روابط چین با اروپا، روابط چین با آفریقا، با اعراب، ارمنستان، ایران، ترکیه و هند.^۱ بنا به تجربه شخصی، ترجمه کتاب‌های خارجی آسان‌تر از مطالعه کتاب‌های چینی است. چون محتوای کتاب‌های دانشمندان اروپایی کامل و پخته است. مشکلات ترجمه آنها بیشتر در دشواری‌های زبانی است. اما اگر بخواهیم کتاب‌های قدیمی چینی را مطالعه کنیم، با سختی‌های فراوان روبه‌رو خواهیم شد.

۱. باید یادآور شد که اصل کتاب حاضر، شش جلدی، و به زبان چینی تالیف شده و کتاب حاضر تنها بخشی از آن است و فقط اطلاعات مربوط به روابط چین و ایران را شامل می‌شود. (و)

اولاً کتاب‌ها تعدادشان خیلی زیاد است. ثانیاً کتب چینی بی‌نظم و ترتیب است. گاهی پس از یک روز صرف وقت، شاید یک سطر مفید هم نتوان به دست آورد.

نگارنده با سختی و مرارت تمام، سالیان درازی را در اقصی نقاط کشور برای تهیه منابع دست اول سرگردان بوده است. در طول سال‌ها هر جا که می‌رفتم، در گرمای تابستان یا روزهای سرد زمستانی، از هیچ یک از این نوشته و مدارک باستانی غافل نبوده‌ام و هرگز آن را رها نکرده‌ام و مدام درباره آنها تحقیق می‌کردم.

اینک که کتاب به صورت نهایی تدوین شده است، از یک یک دوستان چینی و خارجی سپاسگزارم. عنوان کتاب را "تاریخ" نمی‌گذارم. چون محتوای آن بیشتر اطلاعات عینی است تا شرح ذهنی. در موارد لازم، توضیحاتی نوشته‌ام، شاید برای خوانندگان سودمند باشد.

جان سین لیان

پانزدهمین سال تاسیس جمهوری چین

۲۲ مه ۱۹۲۶، چن دائو، استان شانندون

فصل اول

روابط چین و ایران در دوره

دودمان هان (۲۰۶ پ.م - ۲۴۰ م) و دوره وی (۲۲۰-۲۶۵ م)

همزمان با دوره اشکانیان

۱. روابط چین و ایران (سرزمین اشکانیان) همزمان با دودمان هان پیشین یعنی هان غربی (۲۰۶م.-۲۵م.)

(اطلاعات اقتباس شده از فصل "اطلاعات در مورد کشور داوان (فرغانه)"، از جلد ۱۲۳ کتاب مجموعه تاریخ به قلم سی ما چان^۱): آن سی (کشور اشکانیان) در غرب دا ژوجی (سرزمین کوشان) واقع است. فاصله بین این دو کشور چند هزار لی^۲ است. مردم آن به کشاورزی می‌پردازند و محصول عمده آن گندم و برنج است، از انگور شراب درست می‌کنند، وضعیت شهرهای آن مانند فرغانه است.

سرزمین اشکانیان کشور بزرگی است، مشتمل بر صدها شهر بزرگ و کوچک. مساحت آن چندین هزار کیلومتر مربع است. در آن کشور، رودخانه‌ای به نام "وی" (جیحون) جریان دارد. بازرگانان آن بسیار فعال‌اند و با ارابه یا کشتی به سایر کشورها سفر می‌کنند و به تجارت می‌پردازند، گاهی حتی به سرزمینی می‌رسند که با کشورشان چند هزار کیلومتر فاصله دارد.

کشورهای همسایه اشکانیان عبارت‌اند از تیائوجی (سرزمین عرب) در غرب، یان زائی آئورسی^۳ لی سیوان^۴ (اسکندریه یا روم شرقی) در شمال، سرزمین عرب در چند هزار

۱. سی ماچان (Sui Machan) دانشمند دوره دودمان هان، در سال ۱۴۵ پ.م. متولد شد. او اولین تاریخ کامل چین را تدوین کرد. او را پدر تاریخ‌نویسی چین می‌دانند.
۲. هر لی برابر نیم کیلومتر است.

۳. Aorsi یا Aorsi Alani: نام سغدی است، جایی است در شمال قفقاز در سرزمین سفلی رود دن. (م)

۴. لی سیوان، معادل اسکندریه یا روم شرقی است. نام دیگرش داجین است. در صفحات بعد به جای لی سیوان از واژه چینی داجین استفاده می‌شود. (و)

کیلومتری غرب کشور اشکانیان و در ساحل دریا واقع است. این کشور زیر فرمان پادشاه اشکانیان قرار دارد. جان چیان^۱ زیردستان خود را به کشورهای (فرغانه)، کان جو (سغد)، سرزمین (کوشان)، داسیا (تخارستان)، سرزمین اشکانیان، هند، یوه تیان (ختن)، هان شین^۲ و سایر کشورهای غربی فرستاده بود. فرمانروای کشور اووسون (کشوری در جنوب شرقی دریایچهٔ بالکش در قزاقستان) برای راهنمایی جان چیان و همراهانش مترجمانی گماشت. جان چیان با ده‌ها نفر از مترجمان و ده‌ها رأس اسب بازگشت. پس از این‌که به چین رسید، ترتیبی داد که فرستادگان کشور اووسون از چین دیدن کنند، در نتیجه، آنها وسعت و عظمت چین را درک کردند. جان چیان پس از بازگشت، به مقام عالی گمارده شد و یکی از ۹ وزیر عالی رتبهٔ دربار هان شد. پس از سالی درگذشت.

فرستادگان اووسون که عظمت چین را دیده بودند، پس از بازگشت به کشور خود، به شاه گزارش دادند. شاه بیش از پیش به چین اهمیت داد. پس از یک سال، کشورهای مانند تخارستان و سایر کشورها که جان چیان زیردستان خود را بدان جاها فرستاده بود، یکی پس از دیگری فرستادگان خود را به دربار هان فرستادند و از آن به بعد، روابط دربار هان با کشورهای که در شمال غربی واقع بودند، برقرار شد. دربار هان در اطراف جو چوان (شهری در استان گانسوی چین) ساختمان‌هایی برآورد تا از آنجا با کشورهای شمال غربی تماس بگیرند.

پس از برقراری روابط با این کشورها، دربار هان پی در پی سفیران خود را به سرزمین اشکانیان، شمال قفقاز، روم شرقی (سرزمین غرب) و هندوستان می‌فرستاد و راه‌های بین این کشورها پر از سفیران می‌شد، گاهی حتی یک گروه مرکب از صدها نفر بود.

هنگامی که سفیران دربار هان برای اولین بار به کشور اشکانیان رسیدند، پادشاه اشکانی دستور داد که بیست هزار سوار برای استقبال از سفیران دربار هان به مرز شرقی کشور بشتابند. فاصلهٔ بین مرز شرقی آن کشور و پایتخت چند هزار کیلومتر بود. سفیران دربار هان پس از گذشتن از ده شهر تازه به پایتخت رسیدند، مردم بسیاری زیر فرمان پادشاه بودند. هنگامی که سفیران هان می‌خواستند به کشور خود باز گردند، پادشاه اشکانیان فرستادگان

۱. Zhang Chan: یکی از مأموران دربار هان بود، در سال‌های ۱۳۹ و ۱۱۹ پ.م. دو بار به سرزمین‌های غربی فرستاده شد. این دو مأموریت به برقراری روابط چین و کشورهای سرزمین غربی منجر گردید.

۲. Uzuntati: جایی است در سین جیان (سین کیانگ) چین، در شمال شهرستان زهلهٔ امروز. در سفرنامهٔ مارکوپولو، پین (Pein) نوشته شده است. (م)

خود را همراه آنها گسیل داشت، تا از نزدیک ببینند که کشورشان تا چه اندازه بزرگ و وسیع است. این فرستادگان تخم پرندگان بزرگ و هنرمندان بندباز که از روم شرقی جلب شده بودند، به عنوان هدیه به دربار هان تقدیم داشتند.

در آن زمان کشورهایی مانند هوان چیان (در واقع سرزمین سغد) دادائی (مملکتی از تاجیک‌ها در غرب فرغانه) و کشورهایمانند گوسی (کشوری در حوزه جونغر در شمال کوهستان تیان شان)، هان شین، شو شه که همه در شرق فرغانه قرار دارند، سفیران خود را همراه سفیران دربار هان به چین فرستادند تا چگونگی امپراطوری هان را از نزدیک ببینند. امپراطور هان از این اقدام آنها خوشحال شد و فرمان داد که ترتیبی داده شود تا این سفیران از پایتخت کشور دیدار به عمل آورند و ذخایر غنی چین را ببینند. این سفیران از ثروت دربار هان شگفت‌زده شدند.

مردم کشورهای که در غرب فرغانه زندگی می‌کنند، با آن که زبان‌شان با یکدیگر کمی متفاوت است، ولی رسم و عادت‌شان تقریباً یکی است و سخنان یکدیگر را می‌فهمند. شهروندان اشکانی چشم‌شان گود است و ریش انبوه دارند. در تجارت بسیار فعال‌اند، برای مبلغی اندک با یکدیگر مجادله می‌کنند. آنها به بانوان احترام می‌گذارند، هر چه بانوان می‌گویند، مردان اطاعت می‌کنند.^۱

در آن سرزمین، ابریشم و لاک دیده نمی‌شود، با فلز سکه درست نمی‌کنند. سربازانی که به همراه سفیران دربار هان به آنجا رفته و در آنجا سکونت گزیده بودند، شیوه تهیه سکه و ابزار جنگی را به آنها آموختند، آنها هر چه از دربار هان زر و سیم گرفتند، با آن ظروف درست می‌کردند نه سکه.

(اقتباس از بخش اول فصل "اطلاعات در مورد کشورهای سرزمین غربی" از جلد ۹۶ کتاب تاریخ دودمان هان): سرزمین اشکانیان که پایتخت آن شهر فان دو^۲ است، با شهر چان آن (پایتخت چین)، ۱۱۶۰۰ لی (۵۸۰۰ کیلومتر) فاصله دارد. این سرزمین زیر فرمان دودمان هان نیست. در شمال آن سغد، در شرق آن اوو ای شان لی^۳ (سیستان)، در غرب آن سرزمین عرب قرار دارد. وضعیت جغرافیایی و اجتماعی و آداب و رسوم مردم کشور

۱. از نوشته بالا معلوم می‌شود که امپراطور چین یعنی هان اوو دی (۱۴۰-۸۸ پ.م در ۱۰۵ یا ۱۰۶ پ.م) سفیران خود را به کشور اشکانیان فرستاد، در آن وقت در ایران مهرداد دوم پادشاه بود، وی ۶۰ سال بر مسند بود و یکی از پادشاهان بلند همت به شمار می‌رفت. ۲. Parthava: پارت.

۳. Alexandria Prophtsia: اوو ای شان لی شاید همان جای حکومت سورن در سیستان باشد.

اشکانیان با سیستان و کشمیر مشابه است. اشکانیان با نقره سکه ضرب می‌زنند، روی سکه تصویر شاه است و پشت آن تصویر شهبانو. هر وقت شاه درگذرد، تصویر نیز عوض می‌شود. مردم آن سرزمین اسبان قوی و زورمند پرورش می‌دهند. در آنجا صدها شهر بزرگ و کوچک زیر فرمان حکومت مرکزی قرار دارد و مساحت آن تا چندین هزار کیلومتر مربع است. کشور اشکانیان بزرگ‌ترین کشور در سرزمین غربی است. در این کشور رودی به نام "وی" جاری است، بازرگانان آن با ارابه یا کشتی به کشورهای همسایه سفر می‌کنند. مردم روی چرم خط می‌نویسند و خطشان از راست به چپ است. امپراطور اوو دی که (۸۸-۱۰۴ پ.م بر مسند بود) از دودمان هان، برای اولین بار سفیران خود را به آن کشور فرستاد.

(اقتباس از جلد ۹۶ تاریخ دودمان هان): سیستان تا شهر چان آن پایتخت چین، ۱۲ هزار و ۲۰۰ لی (۶۱۰۰ کیلومتر) فاصله دارد. این کشور زیر فرمان دربار ما نیست. سیستان از کشورهای بزرگ است و جمعیت و سربازان فراوان دارد. این کشور در جنوب غربی مقر فرماندهی دربار هان واقع است و تا مرکز فرماندهی ۶۰ روز راه است. در شرق این کشور کشمیر، در شمال آن پو تیائو (پارت)، در غرب روم شرقی و سرزمین عرب قرار دارد. از این کشور تا سرزمین عرب صد روز راه است.^۱

سرزمین عرب کشوری است که در غرب آن دریا قرار دارد. تابستان‌ها بسیار رطوبت دارد. مردم آن برنج می‌کارند، تخم پرندگان سرزمین عرب به اندازه ظروف شراب است. جمعیت آن بسیار زیاد است. در آن سرزمین، فرماندهان مختلف در مناطق مختلف حکومت می‌کنند و برخی از آنها زیر فرمان حکومت اشکانیان بودند. اشکانیان این کشور را بیگانه می‌دانند. بسیاری از هنرمندان شعبده‌باز در آنجا زیاد فعالیت می‌کنند. به گفته روحانیون سرزمین اشکانیان، در سرزمین عرب رودخانه‌ای به نام "ژو" جریان دارد و ملکه سی وانگ مو (مادر شاه سرزمین غربی) در آن نواحی منزل دارد.^۲ ولی هیچ کس اثری از ایشان ندیده است. اگر از آن سرزمین به غرب برویم، پس از صد روز، به جایی می‌رسیم که آفتاب غروب می‌کند.

سیستان زمینش صاف و هموار و هوایش بسیار گرم و ساختمان‌ها، بازار، سکه، ابزارهای جنگی، طلا و مروارید تماماً با کشمیر یکسان است. در آن سرزمین هلو می‌روید و شیر و

۱. به نظر مؤلف کتاب، جان سین لیان، پو تیائو همان کشور اشکانیان است (م).

۲. سی وانگ مو در افسانه قدیمی چین، به عنوان یکی از ایزدبانوان و نشانه طول عمر است. (م)

کرگدن یافت می‌شود. اهالی آن از ذبح حیوانات خودداری می‌کنند، در روی سکه آنان تصویر آدم است و در پشت سکه سوار. مردم با زر و سیم عصای خود را آرایش می‌کنند. چون از جاهایی است که از چین بسیار دور است، لذا سفیران چین کم‌تر بدان‌جا می‌رسند. مردم اگر از دروازه یوه مین گوان و دروازه یان گوان بیرون بروند، پس از پیمودن جاده ابریشم و با گذر از شهرستان شان شان و به سمت جنوب پیچ بخورند، به سیستان می‌رسند.^۱

۲. روابط دودمان هان شرقی (۲۵-۲۲۰ م) با اشکانیان

(از فصل "در مورد سرزمین غربی"، تاریخ دودمان هان شرقی، جلد ۸۸): پایتخت کشور اشکانیان خه تو (هکاتوپولیس)^۲ است. این شهر از شهر لویان، پایتخت دودمان هان، بیست و پنج هزار لی (۱۲۵۰۰ کیلومتر) فاصله دارد. در شمال این کشور سغد است و در جنوب آن سیستان است. مساحت آن کشور چندین هزار کیلومتر مربع می‌باشد. تعداد شهرهای بزرگ و کوچک که زیر فرمان آن قرار دارند، تا چند صد می‌رسد. جمعیت آن بسیار زیاد و دارای نیروهای قوی نظامی و انبارهای آن پر است. در مرز شرقی آن، شهری به نام مرو قرار دارد که "کشور کوچک اشکانیان" نامیده می‌شود. شهر مرو از شهر لویان بیست هزار لی فاصله دارد. در سال اول جان خه (۸۷ م) در دوره حکومت امپراطور جان دی (۸۶-۸۹ م) سرزمین اشکانیان سفیران خود را با هدایای شیر و "قوبا" به دربار ما فرستاد. قوبا حیوانی است مانند "جانور تک شاخ"، ولی شاخ ندارد.^۳

در سال نهم یون یوان در دوره حکومت امپراطور خه دی (۸۹-۱۰۶ م)، بان چائو فرمانده دربار هان شرقی زیردست خود را به نام گان این به کشور داجین (روم شرقی) فرستاد. گان این تا سرزمین عرب رسید و در کنار دریا قرار گرفت و می‌خواست از دریا عبور کند و به پیش برود. ولی کشتی‌بانان سرزمین اشکانیان که در نواحی مرزی تیسفون^۴ منزل داشتند، به او گفتند: "دریا بسیار پهناور است، اگر در کشتی‌رانی، باد موافق بوزد، عبور از دریا مدت سه ماه وقت می‌خواهد. اگر باد مخالف برخیزد، شاید مدت دو سال هم لازم باشد. معمولاً کسانی که می‌خواستند از دریا عبور کنند، خوراک‌های سه ساله را برای خود

۱. دروازه مین گوان در شمال غربی شهر دون هوان از استان گان سو است. یان گوان در جنوب غربی دون هوان است.

شهرستان شان شان در شرق تورفان از شین جیان (سین کیانگ) چین است. (م) 2. Hekatopylos

۳. اینجا جان خه اسمی است که امپراطور جان دی برای دوره حکومت خود تعیین کرد. در گذشته در چین، امپراطوران برای دوره خود یک اسم خاص تعیین می‌کردند. (م)

۴. به نظر تدوین‌کننده کتاب، سی بین شاید تیسفون باشد (م).

آماده می‌کردند. گذشته از این، مردم در راه دریایی به یاد وطن خود می‌افتند، و کسانی هم هستند که در دریا جان خود را از کف بدهند. گان این چون این سخن را شنید، از پیشروی صرف نظر کرد.

در سال سیزدهم یون یوان (۱۰۲ م)، مان جو فو (احتمالاً مهرداد اول) پادشاه اشکانیان شیر و پرندگان بزرگ سرزمین عرب را به دربار هان هدیه کرد. این پرندگان در آن وقت پرندگان اشکانی نامیده می‌شد. اگر از سرزمین اشکانیان به غرب برویم، پس از طی کردن سه هزار و چهارصد لی (۱۷۰۰ کیلومتر) به عمان می‌رسیم، اگر از عمان باز به سمت غرب برویم، پس از طی سه هزار و ششصد لی (۱۸۰۰ کیلومتر) به شهر تیسفون می‌رسیم. اگر از تیسفون به سمت جنوب غربی برویم، پس از عبور از رودخانه‌ای و طی ۹۶۰ لی (۴۸۰ کیلومتر) به کشور لو^۱ می‌رسیم. مرز غربی سرزمین اشکانیان در آنجاست. از جنوب این مرز غربی، با کشتی می‌توان به روم رسید. آن سرزمین پر از اجناس گرانبها و چیزهای عجیب و غریب است.

دون گوان هان جی، به قلم پان کور (۳۲-۹۲ م) فصل "در مورد پرندگان": در سال سیزدهم یون یوان (۱۰۲ م) در دوره حکومت امپراطور خه دی از دودمان هان شرقی، پادشاه اشکانیان پرندگان بزرگ سرزمین عرب را به دربار هدیه کرد.

۳. روابط چین و سرزمین اشکانیان در دوره "سه مملکت" (۲۲۰-۲۸۰ م)

(از فصل "تاریخ مملکت وی" از کتاب تاریخ سه مملکت، جلد ۳۰): کشورهای که در غرب کاشغر واقع‌اند، عبارت‌اند از: فرغانه، سرزمین اشکانیان، سرزمین عرب، سیستان. این چهار کشور به ترتیب از یکدیگر غربی‌تر هستند.^۲ پیشینیان به اشتباه تصور می‌کردند که سرزمین عرب در غرب داچین (روم شرقی) است، ولی در واقع در شرق آن است. آنها باز به اشتباه تصور می‌کردند که سرزمین عرب از سرزمین اشکانیان قوی‌تر است، ولی در واقع زیر فرمان کشور اشکانیان قرار دارد، و در خارج از مرز غربی اشکانیان است. غیر از این، آنها نیز تصور می‌کردند که رودخانه "ژو" در غرب سرزمین عرب جریان دارد ولی در واقع این رودخانه در غرب روم شرقی است. یک تصور اشتباه‌آمیز پیشینیان ما آن است که از سرزمین عرب به سمت غرب، پس از طی کردن دویست روز راه به محل غروب آفتاب می‌رسند، ولی در واقع،

1. Hera

۲. اووای شاه لی در واقع در شرق تیاو جی است. (م)

محل غروب آفتاب در غرب دا چین (روم شرقی) است. دا چین که اسم دیگرش لی سیوان می‌باشد، در غرب سرزمین اشکانیان و سرزمین عرب قرار دارد. در غرب آن دریای پهناوری است. اگر از مرز غربی کشور اشکانیان، یعنی از شهر انطاکیه^۱ با کشتی از راه دریا به سمت غرب برویم، اگر باد موافق باشد، پس از دو ماه دریانوردی به روم شرقی می‌رسیم. اگر باد مخالف باشد، برای رسیدن به روم شرقی شاید مدت یک سال لازم باشد. گاهی حتی باید سه سال دریانوردی کرد.^۲

1. Antioch

۲. تاریخ مملکت "وی" درباره کشورهای غرب آسیا به تفصیل شرح داده است و محتوای آن مفصل‌تر از کتاب‌های مجموعه تاریخ و تاریخ دودمان هان است. بنابر نوشته‌های فرنگی، در آن زمان سفیران چین به پارس و ارمنستان رسیدند. تاریخدان ارمنی، موسی خورنی (Moses Choren) نوشت که در پارس، هنگامی که شاه اردشیر بر مسند بود، چین، پارس و ارمنستان روابط بسیار نزدیک داشتند، و پی در پی سفیرانی به یکدیگر می‌فرستادند. در زمان سه مملکت چین، مملکت "وی" به نمایندگی چین با کشورهای غربی تماس می‌گرفت. ما در کتاب تاریخ دودمان چین (۴۲۰-۲۶۵ م) این جمله را خوانده‌ایم: "سرزمین اشکانیان با تیانشو (هند) در روی دریا تجارت می‌کند و پارسیان صد برابر سود می‌کنند."

فصل دوم

فعالیت‌های راهبان اشکانی
در تبلیغ و گسترش دین بودایی در چین

۱. آن چن، شاهزاده اشکانی

(از شرح حال راهبان دانشمند، جلد ۱، فصل اول): آن چن که اسم دیگرش آن شیگائو است، پسر شهبانوی اشکانیان است. وی به پدر و مادر خود بسیار احترام می‌گذاشت و در این مورد شهرت به سزایی داشت. آن چن فردی بسیار عاقل و با استعداد بود، کتاب‌های خارجی را فراوان مطالعه می‌کرد و بر علم و دانش ستاره‌شناسی و پزشکی مسلط بود. هنرها و فنون عجیب و غریب می‌دانست. حتی معنی صداهای پرندگان و حیوانات را درک می‌کرد. از جمله، روزی با گروهی از دوستان خود به گردش رفته بود. تعدادی از پرندگان را دید و از صدای پرندگان چیزهایی فهمید و به دوستان خود گفت: این پرندگان می‌گویند که کسی می‌آید و برای آنها خوراکی می‌آورد. چیزی نگذشت که واقعاً کسی آمد و خوراکی برای پرندگان آورد. دوستانش از این واقعه در شگفت شدند و از آن پس، شهرت وی در درک صداهای پرندگان و حیوانات زبانزد مردم شد.

آن چن با آن که از خانواده سلطنتی برخاسته بود، زندگی بسیار ساده‌ای داشت. در مطالعه پر تلاش بود. هنگامی که پادشاه مرد، وی بر مسند نشست، ولی ذاتاً به قدرت و اختیار علاقه نداشت و از زندگی پر زرق و برق بیزار و به پرهیزگاری و پاکدامنی قانع بود. وی پس از دوره عزاداری، قدرت را در اختیار عمومی خود گذاشت و خود خانه را ترک گفت و راهب

گردید و به مذهب بودایی پیوست.^۱ کتاب‌های مقدس بودایی را عمیقاً مطالعه کرد و در فراگرفتن اصول ابی‌درمه^۲ به نتایج مطلوبی رسید. به علاوه در مطالعه کتاب‌های دیگر مقدس بودایی نیز سعی و کوشش نمود و محتوای اصلی آن کتاب‌ها را درک کرد.

پس از چندی، او به عنوان راهب و دانشجوی بودایی سفر به کشورها را آغاز کرد و در اوایل دوره حکومت امپراطور یوان دی (۱۴۷-۱۶۷ م) دودمان هان، به چین رسید.^۳ چون آن چن مستعد و تیزهوش بود، هر چه می‌خواند، فوراً فرا می‌گرفت. چیزی نگذشته بود که زبان چینی را خوب فرا گرفت. بعد به ترجمه کتاب‌های مقدس بودایی از زبان سنسکریت به زبان چینی دست زد. کتاب‌هایی که به قلم وی به چینی ترجمه شده، عبارت‌اند از "سوترای سخنان بودا درباره تفکر در (شیوه) آن پان (آپاینه) بزرگ" و ۱۶۰ جلد از ۱۲ رشته کتاب‌های مقدس بودایی.

یکی از کتاب‌ها شامل ۲۷ فصل است که به قلم دانشمندان بودایی خارجی نوشته شده و نامش زبده آموزه بودایی است. آن چن این کتاب را تلخیص کرد و مهم‌ترین محتوای آن را درآورد و یک کتاب جدید تدوین نمود. این همان است.

تمام کتاب‌هایی که به قلم او ترجمه شده، به ۳۹ جلد صحافی گردید و مورد استفاده پیروان بودایی قرار گرفت. ترجمه‌هایش دارای معنی روشن و واضح است، زبانی بسیار گویا و فصیح دارد. می‌گویند زبان او زیبا، ولی نه پر زرق و برق، کلماتش بسیار ساده، ولی پست و بازاری نیست. خوانندگان با شور و شوق این کتاب‌ها را مطالعه می‌کنند. آن چن راهبی با شخصیت و بزرگوار و در مطالعه جویای حکمت و آموزه اصلی بود.

۲. آن سیوان، تان دی: دو راهب اشکانی

(شرح حال راهبان دانشمند، جلد ۱، فصل اول): آن سیوان راهب بودایی است.^۴ او اهل سرزمین

۱. در فصل "کشور پارس" از کتاب یادداشت‌هایی در مورد سرزمین غربی در دوره دودمان تان، به قلم راهب چینی به نام سیوان جوان (۶۰۲-۶۶۴ م) آمده که در سرزمین اشکانیان، دو سه معبد بودایی موجود است با چند صد نفر مرید و شاگرد. آنها پیرو مکتب هینه یانه (Hineyana) اند، کار و فعالیت‌شان با نظم و ترتیب است. کاسه سکيامونی (Sakyamyni) در قصر پادشاه حفظ می‌شود. این نشان می‌دهد که در قدیم پادشاهان پارس پیرو مذهب بودایی بودند. دین زرتشتی تنها در اواخر دودمان ساسانیان رسمی اعلام شد، و سایر مذاهب کنار گذاشته شد.

2. Abhidharma

۳. بنابه نوشته کتاب شرح حال بنیانگذاران دین بودایی. آن چن در سال ۱۴۸ م به شهر لویان چین رسیده بود.

۴. منظور از آن پیروان بودایی است که قسم خورده‌اند که هیچ‌گاه مرتکب این پنج کار نشوند: کشتار، دزدی، دروغ‌گویی، مقاربت جنسی، می‌گساری.

اشکانیان است، شخصی پرهیزگار، مومن، و با عقل و خرد. او کتاب‌های فراوان از تالیفات بودایی خواند و بر آنها مسلط شد. آن سیوان در سال‌های آخر دوره حکومت لین دی (۱۶۸-۱۷۴ م) از دودمان هان به شهر لویان آمده بود، چون خدماتی برای دربار هان انجام داده بود، به مقام فرماندهی گماشته شد. آن سیوان مرد بسیار آرام و دیندار است. وی عبادت خدا و خودسازی را بنابر آموزه بودایی از وظایف خود می‌داند و همیشه با راهبان در این مورد بحث می‌کند.

یکی از همکاران آن سیوان، یان فوتیائو است. آن سیوان و یان فوتیائو مشترکاً کتابی بودایی به نام سوترای سخنان بودا درباره آینه در مهر را ترجمه کردند. در هنگام ترجمه، آن سیوان محتوای کتاب را به طور شفاهی بیان می‌کرد، یان آن محتوا را به چینی می‌نوشت. ترجمه آنها درست و روشن است و در آن، تمام مضامین نهفته بیان شده است. نسل‌های بعد که از آن کتاب استفاده می‌کنند، از فصیح بودن و دقیق بودن ترجمه آنها تعریف می‌کنند.

یان فوتیائو اهل شهر لین هوایی (فویان از استان ان هوئی امروز) است. وی در جوانی بسیار عاقل بود و سخت مطالعه می‌کرد و از این‌رو دانشمند شد. مردم معتقدند که در ترجمه کتاب‌های بودایی سه نفر یعنی آن شیگائو، آن سیوان و یان فوتیائو به مقامی بلند نایل آمدند که دیگران به پای آنان نمی‌رسند.

یان فوتیائو کتابی به نام ده معنی حکیمانه را تألیف کرد. این کتاب مورد استفاده عموم قرار گرفت. آن شیگائو درباره ترجمه یان فوتیائو چنین اظهار نظر کرد که ترجمه‌اش بسیار فشرده، و در میان سطور آن مهارت و هنر مترجم کاملاً نمایان است.

تان دی: یکی از راهبان سرزمین اشکانیان است، وی بر آموزه بودایی کاملاً مسلط شد و در ۲۵۵ م به شهر لویان آمده و رساله در مگوپتا^۱ را ترجمه کرد.

۳. جی زان، راهب بلند پایه اشکانی

(شرح حال راهبان دانشمند، جلد ۱، بخش دوم): جی زان اسم دینی و اسم فامیلی او "آن" است، وی اهل سرزمین اشکانیان است. پدران‌ش برای این که از دشمنان دور باشند، راهی استان گوان دون چین شدند و در آن نواحی سکونت گزیدند. بعد خانواده‌اش به شهر لویان منتقل شدند. جی زان در شهر جین لین به دنیا آمد.^۲ هنگامی که جی زان بسیار کوچک بود، پدرش

1. Dhar magupta

۲. شهر جین لین اسم قدیم شهر نانجینگ، از استان جیان سوی امروزی است.

او را به محضر راهب دانشمندی به نام جین تی رساند و درخواست کرد که اسمی برای او انتخاب کند. جین تی پس از صحبت با او، گفت اسم جی زان را به تو می‌دهم. پدران جی زان نسل به نسل پیرو کیش بودایی بودند، بعدها پدرش خانواده خود را ترک گفت و در معبدی راهب شد. اسم دینی او دائو لیان بود. دائو لیان در اعتقادش بسیار راسخ و در عبادت و خودسازی بسیار جدی بود. وی هر روز از معبد بیرون می‌رفت و از مردم خوراک می‌خواست، پس از بازگشت به معبد، به قرائت کتاب‌های مقدس بودایی گوش‌فرا می‌داد و نظم و ترتیب زندگی روزانه خود را هیچ تغییر نمی‌داد. وی همیشه با پای برهنه رفت و آمد می‌کرد، و خوراک‌هایی را که از مردم می‌گرفت اول در مقابل بت‌ها می‌گذاشت، بعد آن را میان راهبان تقسیم می‌کرد و بعد خود می‌خورد. وی تا اندازه‌ای مومن بود که آب بینی، ادرار و مدفوع خود را می‌گرفت به حیوانات می‌داد، یا زیر نباتات می‌ریخت. عمل و رفتارش هیچ بر خلاف اصول دین بودایی نبوده است.

دائو لیان پسر خود رانزدیک راهب دانشمند به نام دائو لان می‌برد که درس او را فراگیرد و به سخنرانی‌اش گوش دهد. جی زان با استعداد بود، هر چه می‌شنید فوراً یاد می‌گرفت. هنگامی که جی زان به هفت سالگی رسید، رسماً شاگرد دائو لان شد. بدین معنی که خود نیز راهب شد. وی با راهنمایی دائو لان معنی عمیق و نهفته کتاب‌های مقدس بودایی را جست و جو می‌کرد در آموزش روز به روز پیشرفت می‌کرد و توفیق شایانی به دست آورد.

جی زان در جریان مطالعه، می‌توانست به سؤال‌های استاد به درستی جواب بدهد. بیانات وی از جواب سایر شاگردان واضح‌تر و معنی دارتر بود. علاوه بر این، کلماتی که به کار برده بسیار قشنگ و بجاست. گاهی استاد نیز به تعجب می‌افتاد. چون به نوزده سالگی رسید، شروع به سخنرانی در مقابل عموم کرد. وی همیشه با راهبان دانشمند رفت و آمد داشت و سر موضوع مذهب بودایی بحث می‌کرد. از این فعالیت شهرت فراوانی کسب کرد. پس از سوگند خوردن، شهرتش باز هم بیش‌تر شد. فرمانروای شهر گونی یان (از استان هو نان) از دودمان چن (۵۵۷-۵۸۹ م) دانش و فعالیت جی زان را بسیار می‌پسندید، خیلی به او احترام می‌گذاشت، و همیشه با او سر مسایل بحث می‌کرد.

هنگامی که حکومت سوئی (۵۸۱-۶۱۸ م) حکومت بائی یوه را واژگون ساخت^۱، جی زان به شهر شائو سین رسید و در اطراف کوه جیا سیان مسافرت می‌کرد. او در جریان

۱. بائی یوه منطقه‌ای در جنوب رودخانه یان زه و در قسمت سفلی و میانه آن رودخانه است.

مسافرت، با دانشمندان بودایی در تماس بود، و در مورد علم و دانش آن دین تبادل نظر می‌کرد. آنگاه در شهر شائو سین سکونت گزید. در آن شهر، یک روز حتی هزار فردا به او مراجعه می‌کردند و از او در مورد علم و دانش بودایی پرسش می‌کردند. او با صبر به آنها جواب می‌داد، نیتش گسترش علم و دانش بودایی بود.

در سال‌های آخر کائی هوان (حدود ۹۸ م) در دوره حکومت امپراطور یان دی از دودمان سوئی، امپراطور برای بررسی وضعیت کشور به جنوب سفر کرده بود و چهار جلسه بحث علمی دایر کرد که تمام هزینه جلسات از طرف دولت تأمین گردید. امپراطور از دانشمندان مکتب دائویی و دین بودایی دعوت کرد که درباره اصول و آموزه مکتب خود بیان کنند و با هم بحث نمایند. چون جی زان در این جلسات بسیار خوب خود را نشان داد، لذا از او خواستند که به عنوان سرپرست راهبان، امور معبد هوئی ژی را اداره کند. وی هنگامی که امور آن را اداره می‌کرد، مورد احترام همه راهبان و عموم مردم قرار گرفت و از شرایط مساعد آن معبد برخوردار گردید.

به علاوه، امپراطور فرمان داد که در پایتخت معبدی به نام ژی یان بسازند و جی زان را برای سرپرستی به آن معبد فرستاد. این امر نشان داد که امپراطور می‌خواست جی زان آموزه بودایی را در کشور خود تبلیغ کند و مردم را در جهت آن راهنمایی نماید.

چون جی زان به پایتخت رسید، مردم و روحانیون همه به او مراجعه کردند و از او درس گرفتند. آنها دیدند که جی زان مردی است که گفتار و رفتارش بسیار آرام و با متانت است و با افراد معمولی فرق می‌کند، شرح و بیانش بسیار روشن و قانع کننده است. جی زان در پایتخت، از بسیاری از دانشمندان و عالمان دیدار به عمل آورده و با آنها بحث و صحبت می‌کرد. در آن زمان در پایتخت، عالمان روحانی بیش تر به کتاب مقدس بودایی سوترای صد در مابوداریکه^۱ اهمیت می‌دادند، جی زان با در نظر گرفتن این وضعیت، به خصوص در مورد آن سخنرانی می‌کرد. در آن زمان، راهبی بود به نام تان سیان که در گسترش آموزه بودایی بسیار فعال بود، آموزه بودایی را با تشکیل مراسم و نواختن موسیقی ترویج می‌کرد و از جی زان برای سخنرانی دعوت به عمل می‌آورد. روزی که جی زان سخنرانی می‌کرد، بیش از ده هزار نفر زن و مرد حضور داشتند و به بیانات او گوش دادند. چون تالار پر می‌شد، کسانی که دیر می‌رسیدند، در بیرون ایستاده، گوش می‌دادند و در آن تالار، جا برای سوزن انداختن نبود.

ثروتمندان در اعطای پول و اجناس به جی زان به عنوان امور خیریه با یکدیگر رقابت می‌کردند. آنها بیانات او را می‌پسندیدند، و در برابر علم و دانش وی سر فرود می‌آوردند. چون ثروت زیادی انباشته شد، جی زان با پول زمین خرید، و معبدی ساخت، به علاوه، پیروان دین بودایی و راهبان را به کارهای کشاورزی به عنوان امور خیریه تشویق می‌کرد. بقیه پولی که از این کارها مانده بود، تماماً به شاگرد خود تان سیان می‌داد و پشیزی نزد خود نگه نمی‌داشت. وی به راهب تان سیان توصیه می‌کرد که این پول را در فعالیت‌های مذهبی و امور خیریه به کار ببرد.

در سال‌های میانه ژن شنو (۲۰۵-۲۰۱ م.) در دوره حکومت امپراطور وین دی از دودمان سوئی در شهر چو جی^۱، تندیس بُت می‌ساختند، چون تندیس به بلندی ضد خط کش بود^۲، کار ساختنش بسیار دشوار شد. کارگران در این کار دچار مشکلات فراوان شدند و ناامید گردیدند، جی زان دست به کار شد، ثروت‌هایی به عنوان امور خیرخواهانه پخش کرد و از فرمانروایان جهان درخواست کمک و حمایت کرد که کار زودتر انجام یابد. پس از ده روز، بت با متانت و بزرگواری ساخته شد. از این کار معلوم شد که جی زان قدرت و توانایی مرموزی دارد، دست به هر کاری که می‌زند، موفق می‌شود.

یکی از فرمانروایان محلی دودمان سوئی (۵۸۱-۶۱۸ م.) در نواحی زی^۳ شهرت جی زان را شنید، نمی‌دانست تا چه اندازه واقعیت دارد. وی فرمان داد که دانشمندانی که در بحث علمی مشهور و کتاب‌های فراوان نوشته بودند، جمع شوند و با جی زان پیرامون دانش بودایی بحث کنند، در این بحث، تعداد دانشمندان تا شصت تن می‌رسید.

جی زان به عنوان بیان‌کننده اصلی شروع به بحث کرد. وی بالای منبر رفت، سخنان خود را با جملات زیر آغاز کرد: اجازه بفرمایید بالای منبر بروم - که جایگاه ابراز بیباکانه نظر است - و با زبان بی‌هنر و عاجزانه آموزه عمده و اصول بغریج بودایی را توضیح دهم. پس از این مقدمه، وی یکریز صدها جمله بیان نمود. در آن زمان، رئیس مجلس (همان فرمانروای محلی) به یکی از دانشمندان به نام فو ده گفت: "در سر آغاز بحث، وی چنین فصیح و قشنگ بیان کرده و حکمت و آموزه بودایی را چنین روشن شرح داده است، معلوم است که کم‌تر کسی می‌تواند با او رقابت کند". فو ده جواب داد، "می‌گویند هر چه او گفته، پایه و اساس

۱. چو جی شهر قدیمی بود، خاکش در شمال شرقی شهرستان نین یان امروزی از استان شان دون است.

۲. صد خط کش معادل ۳۳ متر است.

۳. نواحی زی معادل سرزمین شمالی رودخانه زرد در قسمت استان شان دون است.

محکم، و بیانش قانع کننده است. بیان امروز او به ما می‌رساند که دانش وی با شهرتش وفق می‌دهد.^۱ فرمانروا و دانشمندانی که در آن جلسه حضور داشتند، جی زان را بسیار ستایش کردند، ولی در آن جلسه راهبی به نام سان بود که بسیار شهرت داشت. در بحث آموزه بودایی هیچ کسی نمی‌توانست طرف او باشد. اکنون وی بیرون آمد و از جی زان چیزی پرسید. دو نفری بیش از چهل دور سؤال و جواب کردند، هر چه سان پرسید، جی زان به آرامی جواب داد. حتی زبانی به کار برد که هم زیبا و هم گویا بود. سان و دیگران از حاضر جوابی جی زان به تعجب افتادند. سان دید که نمی‌تواند جی زان را در بحث عاجز کند، با شرمساری خود را از میدان بیرون کشید. پس از این بحث، شهرت جی زان دو صد چندان گردید و محکم بودن دانش‌ها و دلایل وی بیش از پیش تأیید شد. فرمانروا فرمان داد که بحث دو روز دیگر ادامه یابد تا شهرتش بیش‌تر شود. چون هیچ کس نمی‌توانست با او همسری کند، سرانجام فرمانروا در برابر جی زان سر تعظیم فرود آورد، او را استاد خود خواند. فرمانروا لباس و گردگیر و سایر چیزها را به او هدیه کرد.^۱

در سال‌های اول دا ایه (۶۰۵-۶۱۸ م) در دوره حکومت امپراطور یا دی از دودمان سوئی، این فرمانروا دستور داد که برای احترام به جی زان، دو هزار نسخه از سوترای صد در مایونداریکه را بنویسند و تکثیر کنند و در میان مردم پخش نمایند. زمانی که دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م) تأسیس شد، اولین امپراطور لی یوان با لشکر وارد پایتخت شد و راهبان سرشناس بودایی را در دروازه چیان هوا به حضور پذیرفته بود. چون جی زان بر علم و دانش بودایی کاملاً مسلط و بسیار حاضر جواب بود، راهبان او را به عنوان نماینده خود انتخاب کردند تا با امپراطور صحبت کند. جی زان ضمن ملاقات با امپراطور اظهار داشت: "چون سالیان درازی جنگ در میان بوده است، مردم زجر کشیده و با سرنوشت دست به گریبان بوده‌اند، اکنون بهتر است از این فرصت استفاده کنید و مردم را از بدبختی نجات دهید. اگر چنین کاری انجام دهید، چه مردم معمولی، چه روحانیون خوشحال خواهند شد و از اعلی حضرت سپاسگزاری خواهند کرد. امپراطور این پیشنهاد او را تأیید کرد. به علاوه در مورد بسیاری از کارها از او پرسش کرد. امپراطور ضمن صحبت با وی چنان مجذوب شد که حتی گذشت زمان را فراموش کرد. امپراطور به او بسیار احترام می‌گذاشت و فرمان داد که دولت تمام هزینه زندگی‌اش را تأمین کند.

۱. گردگیر وسیله‌ای است که از چوب و موی اسب درست می‌کنند. راهبان معمولاً یک گردگیر در دست دارند.

در سال‌های اوو ده (۶۱۸-۶۲۸ م) از دوره حکومت امپراطور لی یوان، دین بودایی بیش از پیش گسترش یافت و تعداد راهبان نیز روز به روز بیشتر می‌شد. دولت ده نفر از راهبان دانشمند و صلاحیت‌دار را به عنوان مستشار و راهنما انتخاب کرد و جی زان یکی از این ده نفر بود. در آن زمان دو معبد بود، یکی به نام شی جی، دیگری به اسم دین شوئی. راهبان هر دو معبد سخنان جی زان را بسیار می‌پسندیدند، از این‌رو، در جلب او به معبد خود رقابت داشتند. جی زان نمی‌خواست هیچ طرف را دلسرد کند. لذا به نوبت در هر دو معبد اقامت می‌گزید و سخنرانی می‌کرد. فرمانروای نواحی زی^۱ به اسم یوان جی شهرت وی را شنیده بود، نزد وی آمد و هدیه‌های زیادی به او داد و او را استاد خواند. جی زان دعوت مردم را هیچ رد نمی‌کرد، و به هر جایی که لازم بود، می‌رفت، سخنرانی می‌کرد، وظیفه دینی خود را ادا می‌کرد و از انجام آن هیچ شانه خالی نمی‌کرد.

با گذشت زمان، جی زان پیر و ضعیف و بیش از پیش دچار بیماری می‌شد. امپراطور به او دارو می‌داد و اظهار امیدواری می‌کرد که هر چه زودتر شفا یابد. ولی خود او بیش از دیگران درک کرد که عمرش در دنیا طولانی نخواهد بود. لذا پیامی به امپراطور نوشت و در آن اظهار نمود: "این جانب اصلاً ناچیزم و اکنون پیر شدم، من در وجود خود هیچ جایی برتر از دیگران را نمی‌بینم. اینک بیماری‌ام روز به روز سخت‌تر می‌شود، چون اعلی حضرت نسبت به این جانب بسیار توجه دارند و داروها می‌بخشند، از ته قلب سپاسگزاری می‌کنم. اگر به میل خودم باشد، می‌خواستم هر چه طولانی‌تر در دنیا بمانم، ولی می‌دانم که روزگار در این دنیا زیاد نخواهد بود، اکنون قلبم پر از غم و غصه است، چون دیگر نمی‌توانم به اداره امور دولتی و دینی به اعلی حضرت کمک کنم و نمی‌توانم برای پیشبرد امور دینی و گسترش آموزه بودایی کاری انجام دهم و به مردم کمک کنم. به علاوه، به سایر فرمانروایان که می‌شناخت، نامه نوشت و به نفع مردم و پیشبرد امور دولتی پیشنهادهایی مطرح کرد."

روزی که تمام نامه را نوشت، چون سپیده دم شد، آب گرم خواست، خود را شست و شو داد و لباس نو بر تن کرد، در آن هنگام خدمتگزاران عود می‌سوزاندند و جی زان به آرامی نشسته، گویی که از چهره‌اش آثار رضایت و خوشحالی خوانده می‌شد، آرام و بی‌دغدغه درگذشت. وی ۷۵ سال زیست. زمان درگذشت او، ماه پنجم سال ششم اوو ده (۶۲۳ م) در دوره حکومت گائو زون از دودمان تانگ است.

۱. نواحی زی در استان شان دون امروزی است.

جی زان به شاگردانش دستور داده بود پس از مرگش او را به پارچه نیبچند. اینک که مرده است، مردم دیدند پوست و چهره‌اش چنان سفید و تازه است که گویی زنده است. امپراطور فرمان داد که در کوه جنوبی غاری پیدا کنند و جسدش را در آن بگذارند. فرمانروایان محلی و مرکزی همه پیام تسلیت فرستادند و پول‌ها و اموال فراوان به عنوان احترام نثار او کردند. امپراطور که تازه بر مسند نشسته بود و بیش از دیگران به راهبان بودایی احترام می‌گذاشت، پیام خاصی صادر کرد و در آن آورد که می‌گویند پیشامدهای جهانی بنابر قانون‌مندی رخ می‌دهد، ولی مرگ استاد جی زان حقیقتاً غم و غصه بر قلب انسان می‌گذارد. ایشان بر آموزه بودایی مسلط گردیده و از شهرت فراوان برخوردارند و در خرد و عقل بی‌نظیر و در بحث علمی در مورد آموزه بودایی بی‌همتا هستند. اینک تازه کار ترویج آموزه بودایی را شروع کرده و مردم کشور را با آن پرورش می‌داد، و تأثیرات آن را بر محافل روحانی آشکار می‌کرد. عمرشان همانند شبنم پس از سپیده‌دم محو گردید و یک مرتبه از این دنیا به آن دنیا عزیمت کرد و معبد‌ها را با مرگ خود همیشه خالی گذاشتند، منبر و میدان مباحثه را برای همیشه ترک کردند. خوشبختانه پیام‌های ایشان در این دنیا، و ایمان و آرمان او، در خاطر ما هست. هرگاه آنها را می‌خوانیم، خود او را به یاد می‌آوریم، و این امر تا اندازه‌ای غم مرگ ایشان را در خاطر ما تسکین می‌دهد. مردم بنابر فرمان امپراطور، جسد جی زان را به معبد جی سیان در کوهستان جنوبی شهر رساندند، در آن روز هوا بسیار گرم بود.

پیکر جی زان را در تخت خوابی که از طناب درست شده بود، به صورت نشسته گذاشتند و برای روزهای متعددی هیچ فاسد نشد، حتی شکل نشستن او هم تغییر نکرده است. بعد راهبی که شاگرد او بود، به نام هوئی لان شاگردی خود را ادا نمود، جسدش را در کوهی به نام بی‌یان که غاری در آن درست شده بود، دفن کرد. هوئی لان در کنار غار سنگی را برای یادبود و ابراز خدمات استاد خود برقرار ساخت.

جی زان از همان جوانی بر سر زبان‌ها افتاده بود. وقتی به بیست سالگی رسید، نام و آوازه‌اش در بیشتر جاها پراکنده گشت. چهره‌اش مانند اهل سرزمین غربی است، ولی به زبان چینی صحبت می‌کرد، هر چه می‌گفت، مؤثر و قانع‌کننده بود، سخنرانی او چنان زیبا بود که مانند رشته مروارید نور می‌تابید. همه مشکلات در مورد آموزه بودایی را با توضیحات او می‌توان حل و فصل نمود، این نشان می‌دهد که علم و دانش او پایه‌های استوار داشته است. جی زان هنگامی که با امپراطوران ملاقات می‌کرد، به آنها پند و اندرز می‌داد، آنها را به

انجام کارهای نیک رهنمون می‌شد. وقتی سخنرانی می‌کرد، شنوندگان با ذوق و شوق به او گوش می‌دادند و هیچ احساس خستگی نمی‌کردند. وی در معاشرت با مردم معمولی بسیار مهربان بود، در وجود او هیچ اثری از نخوت و بزرگی دیده نمی‌شد. این روش رفتاری او شاید در نظر برخی از کتاب‌خوانان ناپسند باشد، ولی او این روش را خصلت خود می‌دانست. جی زان وقتی بر آموزه بودایی کاملاً مسلط شد، لذا در جواب به مسایل زیاد حرف نمی‌زد و تنها با دو سه کلمه توضیح می‌داد. از این رو، برخی از مردم از توضیحاتش معنی حقیقی را به طور کامل کسب نمی‌کردند. به علاوه، به معاشرت با مردم و همکاران خود زیاد توجه نمی‌کرد، از این جهت، شاید برخی از افراد چنین تصور می‌کردند او خوش برخورد نیست. زمانی که دودمان جن (۵۵۸-۵۵۶ م) با دودمان سوئی (۶۱۸-۵۸۱ م) در جنگ بودند، مردم و افراد روحانی، شهر جیان را ترک گفتند^۱ و آواره گشتند. جی زان نیز با شاگردان خود به صفوف فراریان پیوست، وی در هنگام فرار، هر کتاب بودایی که می‌دید، فوراً جمع‌آوری می‌کرد، و در جایی سه اتاق برای نگه‌داری این کتاب‌ها در نظر گرفت. پس از این حادثه، وی کتاب‌ها را بیرون آورد و دسته‌بندی نمود. از این رو، بیش‌تر از دیگران با این کتاب‌ها آشنایی پیدا کرد و در سخنرانی و بحث در مورد آموزه بودایی به راحتی از این کتاب‌ها استفاده می‌کرد. جی زان در تمام عمر خود کتاب مقدس بودایی با عنوان "سه اصل" را برای صد بار شرح داد. وی بودی ستوا^۲ را بیش از سی بار و سوترای بودا و ویما تاکرتیردسا^۳ و سوترای بوداواتا مساکاماها، وایپولیا^۴، و غیره را برای ده‌ها بار شرح داده و کتاب‌هایی برای توضیح این کتاب‌ها نیز تألیف کرد، این کتاب‌ها تا کنون هنوز مورد استفاده عموم قرار می‌گیرند. وی در روزهای آخر خود مقاله‌ای با عنوان "بی‌باکی از مرگ" نوشت، به محض این‌که مقاله تمام شد، رخت از جهان بر بست. در این مقاله نوشته است: "من اصول و آموزه بودایی را مطالعه کردم، این کار بسیار جالب و لذت‌بخشی بود، میان آدم‌هایی که به دنیا آمده‌اند، کمتر کسی هست که به زندگی علاقه نداشته باشد، ولی برخی از مردم فلسفه و رمز بین زندگی و مرگ را به خوبی درک نمی‌کنند. باید فهمید که مرگ از زندگی می‌آید، بدون زندگی مرگ بی‌پایه و بی‌مقدمه است. برای هر کسی که به دنیا آمده، مرگش حتمی است. لذا می‌گوییم ممات از حیات آمده، پس باید از حیات، نه از ممات بترسیم." اکنون این مقاله یافت نمی‌شود، ولی این نظریه را هونی

۱. شهر جیان این شهری است از استان جیان سو.

2. Badhisattva

3. Vimataktiriradesa Sutra

4. Buddahavatamsakamaha Vaipulya Sutra

یوان، یکی از شاگردانش در شرح آموزه بودایی که استاد به او یاد داده است، گسترش داد. هوئی یوان در معبد اووجین در شهرستان لان تیان^۱ سکونت گزید و به شرح آموزه بودایی که استادش آن را ناتمام گذارده، ادامه داد. وی را چنان خوب بیان کرد که مردم شهرستان و اطراف آن را به خود جلب نمود. چون همه مردم با چشم خود این امر را دیدند، لذا حرف را به درازا نمی کشیم.

۱. شهرستان لان تیان در استان شن سی، در نزدیکی شهر سی آن است.

فصل سوم

روابط دودمان‌های شمالی چین با پارس^۱

۱. از ۳۸۶-۵۳۴ م. در شمال چین چند دودمان محلی تأسیس شد. هر یک از آنها قسمتی از سرزمین شمالی چین را زیر فرمان خود قرار دادند. (م)

۱. روابط دودمان وی شمالی (۵۳۴-۳۸۶ م.) با پارس^۱

کشور پارس که پایتخت آن شهر سولی (سلوکیه)^۲ است، در غرب نیومی (بخارا) واقع است و همان کشور تیائوجی قدیمی می‌باشد.^۳ فاصله بین آن کشور تا پایتخت ما ۲۴ هزار و دویست و بیست و هشت لی است. بیش از صد هزار خانوار در آن کشور زیست می‌کنند. رودخانه‌ای هست که به سمت جنوب جریان دارد، از میان پایتخت آن می‌گذرد، خاک آن کشور صاف و هموار است. در آن کشور آنچه که به دست می‌آید یا تولید می‌شود، عبارت‌اند از: طلا، نقره، توتیا، مرجان، کهربا، چه جو^۴، عقیق، مروارید درشت، شیشه، آجر، کاشی، کروستار (کروسال)، جزع (مهره یمانی)، الماس، لاک، آهن کار شده^۵، مس، قلع، شنگرف، جیوه، پرنیان، ابریشم، قالی، نمد، فرش، تافته، چرم، قوج سرخ، زردچوبه خوشبو، زعفران، صمغ، چوب سیاه، فلفل، شکر، خرما گل تاج‌الملوک، هلیله^۶، مازو، زنگار، زرنیخ زرد و غیره.

هوای آن سرزمین بسیار گرم است، خانواده‌ها برای خنک شدن در خانه خود، یخ تهیه و آن را نگه‌داری می‌کنند. خاک و زمین آن کشور پر از شن و سنگریزه است. پس، نظام آبیاری

۱. اسم پارس در تاریخ‌های فرنگی دیده می‌شود، ولی در تاریخ‌های چین، در تاریخ دودمان وی (۳۸۶-۵۳۴ م.) ظاهر شد.

2. Seleukia

۳. این نوشته با نوشته فصل اول در تضاد است، در فصل اول آمده که تیائو جی یکی از کشورهای زیر فرمان کشور

اشکانیان بود. (م) ۴. معلوم نیست که چه جو چه چیزی است.

۵. آهنی است که زغال در ترکیب آن کم‌تر از سه درصد باشد، این نوع آهن بسیار سخت، چکش خور است.

۶. میوه درختی است که در هندوستان می‌روید، درخت آن برگ‌هایش باریک و دراز، میوه آن خوشه‌دار و به اندازه مویز، رنگش زرد یا سیاه است و در طب به کار می‌رود. (و)

در آن پدید آورده‌اند تا مشروب گردد. محصولات کشاورزی و پرندگان و حیوانات با چین زیاد فرق نمی‌کند. هر آنچه که در چین می‌توان یافت، در آن کشور نیز دیده می‌شود. ولی برنج و سوسو^۱ نیست. اسب خوب، استر قوی و شتر زیاد یافت می‌شود که روزی ۷۰۰ کیلومتر مسافت را طی می‌کند. خانوارهایی هستند متمول که چند هزار رأس حیوانات را پرورش می‌دهند. به علاوه، فیل سفید و شیر نیز وجود دارد، تخم پرندگان بزرگ هم به دست می‌آید. نوعی از پرندگان در آنجا هست که گوشت و علف می‌خورند، حتی می‌توانند آتش ببلعند، بدن پرندگان مانند شتر است و بال دارند، می‌توانند پرواز کنند البته نه به بلندی.

نام خانوادگی شاه آن کشور "پو" و اسم شخصی او "سی" است.^۲ شاه روی یک تخت زرین می‌نشیند، دسته آن تخت مانند سر گوسفند است، وی یک کلاه طلایی بر سر خود می‌نهد، لباس رنگارنگ دیبایی بر تن می‌کند و گاهی روی آن یک پارچه ابریشمی می‌اندازد. در لباسش مروارید و سنگ‌های قیمتی مزین است.

مردم آن کشور موی‌شان کوتاه است و معمولاً کلاه چرمی و سفیدرنگ بر سر می‌گذارند. آنها لباس بلندی می‌پوشند که تا گردن‌شان را می‌پوشاند. قسمت پایین دو پهلوی لباس را باز می‌گذارند، و روی لباس خود یک پارچه بلند می‌اندازند. حاشیه پارچه ظریف بافته می‌شود. زنان نیز لباس بلند می‌پوشند و روی آن یک پارچه دراز و گشاد می‌اندازند. موی زنان در پیش سر بافته می‌شود، بقیه قسمت مو را به پشت سر شانه می‌زنند و با گل‌های طلایی یا نقره‌ای رنگ آرایش می‌دهند. آنها معمولاً حلقه‌هایی را که مروارید رنگارنگ نهیه می‌شود، بر دو بازوی خود می‌گذارند.

شاه بیش از ده منزل دارد. این منزل‌ها به مثابه قصر سفری است که شبیه به قصر سفری امپراتوران چین می‌باشد. شاه در ماه چهارم هر سال سفر خود را برای بازرسی وضعیت کشور شروع می‌کند، تا ماه دهم به قصر اصلی خود بر می‌گردد. هنگامی که شاه بر مسند می‌نشیند، اول اسم شایسته‌ترین پسر خود را روی یک کاغذ می‌نویسد و در جایی مخفی می‌گذارد، وقتی رخت از جهان بریست، پسران وی و وزرا نوشته او را بیرون می‌آورند. پسری که اسمش روی کاغذ نوشته شده، شاه جدید می‌گردد. بقیه شاهزادگان به مناطق مرزی کشور فرستاده می‌شوند. از آن به بعد، شاید در تمام عمر پادشاه را ملاقات نکنند. مردم

۱. سوسو نوعی از دانه‌های محصولات کشاورزی است که شبیه به ارزن، ولی یک خرده چسبنده است.

۲. پوسی در واقع ترجمه چینی پارس است، معلوم است که نویسنده معنی پارس را خوب درک نمی‌کرد. (م)

پادشاه را "اخشید"، شاه بانو را "بان‌بشن" و شاهزادگان را "ساتراب" می‌خوانند.^۱ در میان ماموران عالی رتبه، مقامی به عنوان "موهوتان" (موبد) هست که مسئول امور قضایی و قانونی است. مقام دیگری به عنوان "نی هو تان" هست که مسئول انبار دولتی^۲، مقامی به عنوان "دی بی" هست که مسئول امور دبیری، مقامی به عنوان "هلوکدی" که مسئول امور درباری، مقامی به عنوان "سپه پودی" (سپهبدی) که مسئول امور نظامی کشور است. در زیر این مقام‌ها ماموران درجات مختلف گماشته می‌شوند و مسئول امور مربوطه می‌باشند. ابزارهای جنگی آن کشور عبارت‌اند از: نیزه، سپر، شمشیر دو لبه، کمان زنبورکی، تیر و کمان و غیره. هنگام نبرد، نظامیان از فیل استفاده می‌کنند، به دنبال هر فیل صد مفر پیاده‌نظام حرکت می‌کنند.

مجازات قضایی آن سرزمین بدین منوال است: هر کسی را که مرتکب جنایات جدی شود، بر چوبدستی بلند آویزان می‌کنند و با چوب می‌زنند، گناهکارانی را که مرتکب جنایات خفیف شوند، به زندان می‌اندازند. هنگامی که شاه جدید بر مسند قدرت می‌نشیند، آنان را آزاد می‌کنند. در صورت مرتکب شدن به گناه خفیف‌تر، موی گناهکاران را تماماً یا نصف می‌تراشند، گاهی هم یک لوح بر گردن‌شان می‌آویزند که رسوا شوند. راهزنان را برای تمام عمر در زندان نگه می‌دارند، کسی که ناموس زنان اشراف را هتک کند، به تبعید فرستاده می‌شود و زنانی که گناه کار باشند، گوش یا بینی‌شان را می‌برند.

مردم در پرداخت مالیات زمین می‌توانند پول نقد به دولت بپردازند. آنها خدای آتش و آسمان را پرستش می‌کنند. خط‌شان با خطوط سایر کشورها فرق دارد. معمولاً خواهران خود را به زنی می‌گیرند. در انتخاب زنان خود، به مقام اجتماعی طرف اهمیت نمی‌دهند. این رسم در میان ملت‌های غربی از چیزهای دیگر ناپسندتر است.

دختران زیبا و خوش آب و رنگ چون به ده سالگی می‌رسند، به دربار پادشاه جلب می‌شوند، بعد آنها را به وزرا یا فرماندهی که خدمات انجام داده بودند، می‌بخشند. جسد مردگان را به کوهستان می‌برند و قوم و خویشان برای یک ماه لباس عزاداری بر تن دارند. در آن سرزمین، گروهی از مردم هستند به نام ناپاکان که در خارج از شهر سکونت دارند و مشغول کارهای مربوط به امور دفن مردگان‌اند، این گروه از مردم هر وقت وارد شهر می‌شوند، زنگی به صدا درمی‌آورند، تا دیگران خبردار شوند.

۱. "یزا" ترجمه کلمه فارسی "اخشید" (Ixshed) است به معنای "پادشاه"، در سغد و فرغانه این کلمه نیز به کار می‌رود، "فانبوشونی" ترجمه کلمه فارسی میانه (Banbishn) است به معنای "شاه بانو"، "تسایه" ترجمه کلمه فارسی "ساتراب" است به معنای "شاه یک استان یا شهربان".
۲. "نی هو تان" فارسی قدیمی Nixorakan است.

مردم ماه ششم را سرآغاز سال می‌دانند، به روز هفتم ماه هفتم و روز اول ماه دوازدهم اهمیت خاصی می‌دهند. در این روزها مردم از یکدیگر دید و بازدید می‌کنند، چراغانی می‌کنند و جشن می‌گیرند. در روز بیستم ماه اول هر سال، مراسمی تشکیل می‌دهند که مردگان خانواده خود را به یاد آورند.

در اواسط سال‌های شن گوئی^۱ این کشور سفیران خود را با پیام‌های دولتی و هدایا به چین می‌فرستاد. در پیام نوشته شده که امپراتور کشور عظیم و پسر خدای کشور آسمانی است. این جانب آرزو دارم جایی که خورشید از آن طلوع می‌کند، همیشه زیر فرمان آن امپراتور باشد. جو خه دو، پادشاه پارس، با احترام فراوان این پیام و هدایا را می‌رساند. امپراتور این اقدامش را تحسین می‌کند و از آن به بعد، سفیران خود را مرتباً با هدایا می‌فرستد. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، فصل "وضعیت کشورهای سرزمین غربی")^۲

قلمرو اشکانیان در غرب کوهستان زون لین و پایتخت آن "وی شو" است.^۳ این کشور در شمال با سغد و در غرب با پارس هم مرز است. سرزمین کوشانیان در جنوب شرقی آن قرار دارد، از قلمرو اشکانیان تا پایتخت چین حدود ۱۱۰۰۰ کیلومتر است. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، "وضعیت کشورهای سرزمین غربی")

دربار سفیری به نام هان یان پی به کشور پارس فرستاده بود. پادشاه آن کشور سفیران خود را با هدایایی از قبیل فیل تربیت شده و اجناس گرانبها از راه ختن به چین فرستاد. جو ژین، فرمانروای ختن، سفیران پارس را نگه داشت و بهانه آورد که شاید راهزنانی در راه باشند. هان یان پی این امر را به امپراتور گزارش داد. امپراتور پرخاش کرد و به او دستور داد که فرمانروای ختن را سرزنش کند. پس از آن، سفیران پارس هر ساله وارد دربار می‌شدند. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، فصل "وضعیت کشورهای سرزمین غربی")

در ماه دهم، زمستان، در سال اول تانی آن (سال ۴۵۵ م) در دوره حکومت امپراتور وین چن دی از دودمان وی، پارس و کاشغر سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. در ماه هشتم سال دوم بین در دوره حکومت امپراتور گائو زون (۴۶۲ م) پارس سفیران را با هدایا

۱. "شن گوئی" اسم خاص دوره سلطنت امپراتور سیائو مین دی از دودمان وی است. (اواسط دوره شن گوئی از ۵۱۸ تا

۵۱۹ م). (م) ۲. نیز رک. تاریخ دودمان جو، جلد ۵۰، بخش ۲، فصل "وضعیت کشورهای خارجی".

۳. وی شو معلوم نیست از چه کلمه فارسی ترجمه شده. بنابر نوشته‌های تاریخی فرنگیان، کشور اشکانیان همان کشور پارس است. ولی اینجا نویسنده قلمرو اشکانیان و کشور پارس را دو کشور می‌داند. هنگامی که محتوای نوشته را با دقت بررسی کنیم، معلوم می‌شود که منظور نویسنده از کشور اشکانیان شاید یک کشور کوچک در شمال شرقی کشور پارس باشد.

به دربار فرستاد. ("شرح حال امپراطور گائو زون"، تاریخ دودمان وی، جلد ۵)
روز بیست و چهارم ماه سوم سال اول تیان آن (م. ۴۶۶) در دوره حکومت امپراطور وی
وین دی، کره، پارس و آسی^۱ سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند، ماه چهارم سال دوم هوان
سین در دوره حکومت امپراطور سیان وین (م. ۴۶۸)، ختن، پارس و سایر کشورها سفیران
خود را با هدایا به دربار فرستادند. ("شرح حال امپراطور وی وین"، تاریخ دودمان وی، جلد ۶)
بهار، ماه دوم سال اول چن مین در دوره حکومت امپراطور سیائو وین (سال ۴۷۶ م) کره،
کوموسی^۲، و پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. ("شرح حال امپراطور سیائو
وین"، تاریخ دودمان وی، جلد ۷)

در روز زمستانه ۱۶ ماه دهم سال چهارم جن شی (م. ۵۰۷) در دوره حکومت امپراطور
شی زون، هیاطله، پارس و کوپان تو سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. ("شرح حال
امپراطور شی زون"، تاریخ دودمان وی، جلد ۸)^۳

در روز چهارم ماه چهارم سال دوم سی پین (م. ۵۱۸) در دوره حکومت امپراطور سو
زون، کره، پارس، کاشغر و هیاطله سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند.
در روز بیست و چهارم ماه هفتم (کبیسه) سال اول شن گوئی (م. ۵۱۸) در دوره حکومت امپراطور
سیائو مین، پارس، کاشغر، اوو چان و گوئی زی^۴ سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند.^۵
در روز بیستم ماه پنجم سال (کبیسه) سال دوم جین گوان (م. ۵۲۱) در دوره حکومت
امپراطور سیائو مین، جو می^۶ و پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. در روز
شانزدهم ماه هفتم سال سوم جین گوان (م. ۵۲۲) در دوره حکومت امپراطور سیائو مین،
پارس، بوهان و گوئی زی سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. ("شرح حال امپراطور
سیائو مین"، تاریخ دودمان وی، جلد ۹)^۷

۲. فرزندان اشکانی که به دربار دودمان وی اعزام شدند

آن تون: آن تون اهل سرزمین غربی است که در منطقه شرقی استان لیائو نین سکونت گزیده

1. Asi

۳. کوپان تو همان تاشگوغان است. (م)

۲. Kumush: قومش، کومس.

4. Kucha

۵. اوو چان معلوم نیست کجاست، گوئی زی نام مملکتی قدیمی است، سرزمینش در اطراف شهرستان کوچای کنونی در
شین جیان (سین کیانگ) است. (م)

6. Kunush

۷. شاید منظور نویسنده از بوهان، بخارا باشد. (م)

بود. می‌گویند که نیای پدر بزرگش آن شی گائو است. آن شی گائو، یکی از شاهزادگان کشور اشکانیان، در دوره دودمان هان (۲۰۶ پ.م - ۲۲۰ م) به شهر لویان چین رسیده بود. خانواده آن تون در دوره دودمان وی (۳۸۶-۵۴۴ م) و دودمان جن (۲۶۵-۴۲۰ م) در نواحی شرقی لیائو نین سکونت گزیده بود. نام پدر آن تون، آن جو است و در دربار مو ژون وی به عنوان فرماندهی خدمت می‌کرد.^۱ بعد فوجیان حکومت مو ژون وی را واژگون ساخت.^۲ فو جیان خواهر گون سون جون را که یکی از دوستان پدر آن تون بود، به عنوان کنیز انتخاب کرده بود، و بعد این خانم را به یکی از فرماندهان خود به نام لیو کو ژن بخشید، آن تون به واسطه گون سون جون با فو جیان آشنا شد. وی دید فو جیان مردی با اراده و بزرگوار است، لذا در خدمت فو جیان قرار گرفت.

آن تون مردی آرام و جدی بود، هر چه می‌گفت، درست و حکیمانه بود. فو جیان در وهله اول حکومت خود، از یکی از فرمانروایان محلی به نام مو ژون جوئی سرباز خواست. آن تون برای انجام این کار چندین بار به ماموریت رفت و سرانجام موفق شد. بدین جهت مورد اعتماد و حمایت امپراتور فو جیان قرار گرفت. آن تون چون روز به روز به امپراتور نزدیک می‌گردید، همیشه با یکی از وزرا به نام خه با وارد قصر امپراتور می‌گردید و در اداره امور کشور کمک امپراتور می‌کردند.

امپراتور پس از تأسیس حکومت خود، به فرماندهان و وزرا بخشش و جایزه می‌داد. آن تون که خدماتی عظیم را انجام داده بود، بیش‌تر از دیگران جایزه گرفت. جایزه‌هایی که به او داده می‌شد، عبارت‌اند از دو راس اسب، پنجاه گوسفند، خانم، کنیزان، سه خانوار که زیر فرمان وی قرار دارند و به او مالیات می‌پردازند. گذشته از این، لقب سپهبدی نیز به او بخشید.

هنگامی که امپراتور به یکی از فرماندهان شورشی به نام پائوپین در جایی به نام زائی بی حمله می‌کرد، آن تون در رکاب امپراتور بود. یکی از فرماندهان شورشی دیگر به نام یائو سین به کمک یائو پین شتافته بود، امپراتور برای دفع وی نیروهای خود را گسیل داشت. در آن هنگام آن تون گفت که: من دیدم در شرق میدان جنگ، گودی است که بسیار وسیع و تقریباً ۱۵۰ کیلومتر طول دارد. از طرف شرق اصلاً راهی برای رسیدن به میدان جنگ

۱. مو ژون وی یکی از فرمانروایان حکومت‌های محلی شمال چین وقت بود. وی در سال‌های (۳۷۰-۳۶۰ م) حکومت می‌کرد. (م)

۲. فو جیان یکی از فرمانروایان حکومت‌های محلی شمال چین وقت بود، دوره حکومتش (۳۶۵-۳۸۵ م) بود. (م)

نیست، لذا نیروهای کمکی شورشى مسلماً از طرف غرب مى‌آیند، یعنی از کوهی که به میدان جنگ مُشرف است، حمله مى‌کند. اگر دشمن از غرب بیاید و نیروهای شان یکی شوند، قدرت آنها دو صد چندان و شکست‌ناپذیر می‌گردد. از این جهت، نیروهای امپراطوری باید در جبهه غربی استحکامات بسازند و خطوط دفاعی خود را در آن طرف تقویت کنند و پلی را که در غرب و روی رودخانه بود، به پلی تبدیل سازند که بتواند باز و بسته شود، و از پیشروی نیروهای دشمن جلوگیری کنند، در این صورت، دشمنان به بن‌بست خواهند رسید. امپراطور پیشنهاد وی را قبول کرد، یائو سین که فرمانده نیروهای کمکی شورشى بود، خود را عاجز و بیچاره دید، نمی‌توانست همقطار خود را از نابودی نجات دهد.

چون آن تون در این جنگ خدمت عظیم انجام داده بود، بار دیگر مقامش ارتقا یافت و به درجهٔ "هو" رسید.^۱ گذشته از این، امپراطور لقب اختیاری "سپهبد آن یوان" را نیز به او بخشید.^۲ امپراطور فرمان داد که او با سایر وزرا گروهی از اسیران نیروهای شورشى را به پایتخت چان آن (سی آن امروزی) برسانند.

یک سال، یکی از فرماندهان محلی به نام وانگ شائو دست به شورش زده بود، در آن وقت، اتفاقاً امپراطور تائو زون در خارج از پایتخت بود، مأموران کارآگاه در دل شب این خبر را به آن تون دادند. وی فوراً دستور داد که نیروها و کارگران شهر جمع شوند و نیروهای شورشى را دفع کنند. همهٔ افراد به این دستور جواب مثبت دادند و زود بر نیروهای شورشى پیروز شدند. هنگامی که امپراطور به پایتخت برگشت، دید که اوضاع آرام شده است، فرمان داد که آن تون به اتفاق یکی از شاهزادگان به نام سون به امور قضایی کشور رسیدگی کند. از این گذشته، فرمان داد که وی به اتفاق یکی از وزرای عالی رتبه به نام خه هو با پیام امپراطور وضعیت دو شهر بزرگ یعنی "شهین" و "دین" را بررسی کنند و از نزدیک با احوال زندگی مردم هو که در مناطق کوهستانی پراکنده زندگی می‌کنند، آشنا شوند و در صورت امکان به دادشان برسند و دردشان را تسکین دهند.^۳ اگر ماموران و یا گردن کلفت‌هایی باشند که قانون را نقض کنند و مردم را اذیت نمایند، آنها را مجازات کنند.

آن تون هنگامی که به شهر پین رسید فوراً به امپراطور گزارش داد که من با چشم خود

۱. "هو" یکی از مقام‌های اختیاری در چین قدیم است. در گذشته، این مقام‌ها در چین به ۵ درجه تقسیم می‌شدند: یعنی کون، هو، پو، زی، نان. هو به عنوان درجهٔ دوم می‌باشد.

۲. سپهبد آن یوان به معنی "ژنرالی که می‌تواند جاهای دور دست را ساکت و آرام سازد".

۳. ملیت هو یکی از ملت‌هایی بود که در شمال غربی چین می‌زیستند.

دیدم که اکثر مأموران اینجا به قانون احترام نمی‌گذارند. به علاوه، فرمانروای شهر ریاست شهرک جین یان را به دوش یکی از پیشه‌وران به نام گو تون گذارد. این گون تون رشوه می‌گیرد، به بالایی‌ها رشوه می‌دهد، و با گروهی از مأموران محلی در اذیت و آزار مردم زدوبند دارد. لذا از اعلی‌حضرت درخواست مجازات آنها را دارم. امپراطور درخواستش را قبول کرد، آن تون، مأموران ناپاک را مجازات کرد. از آن پس، همه مأموران با مسئولیت و جدیت انجام وظیفه کردند.

آنگاه، آن تون برای رسیدگی امور محلی به مشرق کشور رفت و از راه شهر جن جن به شهر جولو رسید. وی در شهر جولو فرمان داد که هر چهار خانوار باید یک مرد بفرستد در میان کوهستان یا لین شان و تا دروازه تیان مین راهی بسازند، در جایی به نام سون زی قلعه‌هایی بسازند که شهرستان‌های اطراف تکیه‌گاهی داشته باشند.

همکار آن تون در این مأموریت، یعنی خه هو به موفقیت او و احترام و علاقه مردم نسبت به او حسادت ورزید، لذا فردی را نزد امپراطور فرستاد و گزارش داد که آن تون به بهانه ساختن قلعه، مردم را بسیج کرده و آماده شورش نموده است.

امپراطور تائی زون که از فعالیت‌های آن تون در خارج از پایتخت ناراضی و نگران شده بود، به وزرا دستور داد که او را در یک قفسه آهنی بگذارند، به پایتخت برسانند و برای تعیین مجازات او شورا تشکیل دهند. وزرا نظر دادند که آن تون بدون اجازه و فرمان امپراطور و به دلخواه خود، مردم را به کارهای ساختمانی بسیج کرده و اذیت نمود، پس باید مورد مجازات سخت قرار گیرد تا دیگران از او تقلید نکنند.

ولی سرانجام، امپراطور معتقد شد که منظور آن تون از این کار، تقویت قدرت کشور بوده و هیچ نیت شخصی و شریر در آن عمل دیده نمی‌شود، از این رو او را آزاد کرد.

هنگامی که امپراطور برای سرکوبی شورشیان به استان خه نان رفته بود، آن تون و یکی از شاهزادگان به نام آن دین گماشته شدند تا در پایتخت به امور دولتی رسیدگی کنند. چون امپراطور جدید، شی زون بر مسند قدرت نشست، مقام آن تون باز هم بالاتر رفت. گذشته از این، لقب افتخاری "سپهبد یورش به شرق" نیز به او بخشیده شد. امپراطور ریاست دو شهر یعنی جین جو و جن جو را هم بر دوش وی گذاشت.

پسر اول آن تون که اسمش جو است، در دوره حکومت تائی زون مسئول انبار غلات دولتی بود. یک بار چند کیسه برنج دولتی را برای استفاده شخصی از انبار بیرون آورده بود. آن تون چون دانست، پرخاش کرد و به امپراطور گزارش داد که می‌خواست پسر را اعدام

کند. به علاوه، وی خود را نیز گناهکار می‌دانست و از دربار می‌خواست مجازات شود. ولی امپراطور این عملش را بسیار پسندید و پدر و پسر هر دو را عفو کرد. از این به بعد، بنابه دستور امپراطور، به عنوان مستمری به خانواده‌شان برنج می‌رساندند. از این امر معلوم شد که آن تون تا چه اندازه پاک دامن و درستکار بود. آن تون در تمام عمر خود با بصیرت و ذکاوت انجام وظیفه می‌کرد و با هنر و مهارت نیروهای نظامی را تربیت کرده و تمرین می‌داد. وی در رسیدگی به امور خانگی نیز به درستکاری و جدیت شهرت داشت. هنگامی که سنش بالا رفت و پیر شد، در شهر جی جو سکونت گزید. ثروت‌های فراوانی اندوخت و معبد‌ها و برج‌ها ساخته ولی مردم از شرکت در این کارش ناراحت شدند. آن تون در سال ۴۳۱ م. مرحوم شد. امپراطور پس از مرگ به او لقب افتخاری داد. ("شرح حال آن تون"، تاریخ دودمان وی، جلد ۳۰)

۳. آن توگین، یکی از فرزندان قلمرو اشکانیان، مامور در دربار زی شمالی (۵۵۰-۵۷۷ م.) آن توگین اهل هو از قلمرو اشکانیان است.^۱ پدر و پدریزرگش به سرزمین دودمان وی آمده بودند و در شهر جیو چوان سکونت گزیدند.^۲ آن توگین در اواخر دوره حکومت دودمان وی به عنوان سفیر به ژوژو^۳ فرستاده شد، در آنجا ماند. در اوایل سال‌های تیان پین (حدود سال ۵۳۴ م.) در دوره حکومت امپراطور سیائو جین دی از دودمان وی، فرمانروای ژوژو، آن توگین را به عنوان سفیر خود به دربار چین فرستاد. آن توگین از این فرصت استفاده کرده، مخفیانه ژوژو و نیت ناپاک فرمانروای ژوژو را به امپراطور وی گزارش داد که امپراطور در مقابل این نیت شوم آمادگی داشته باشد. بعد حکومت ژوژو واقعاً قوای نظامی خود را گسیل داشت و به دودمان وی حمله کرد، ولی موفق نشد.

آن توگین چون در این جریان وفاداری خود را نسبت به دودمان وی نشان داده و خدمت عظیم انجام داده بود، دربار دودمان وی پاداش بسیار به او بخشید. پس از چندی، دربار دودمان وی با خاندان ژوژو روابط زناشویی برقرار کرد، آن توگین رابط دو طرف زناشویی شد.

۱. منظور از اهل هو در نوشته‌های کلاسیک چین، به طور کلی از اهالی ملیت‌های غیر هان در سرزمین شمال غربی است. ولی پس از قرن ۴ به طور خاص منظور از ایرانیان است. رک. Sino-Iranica, Laufer, Chicago, 1919, p note.

۲. جیو چوان شهری در استان گان سو است. (م) 1195.

آن توگین اخلاقش بسیار نیک و ذاتاً مردی آرام است و در انجام وظایف مختلف مهارت دارد. او به دفعات به عنوان سفیر ژوژو به دربار دودمان وی فرستاده شد، مورد پذیرایی شخصی امپراتور دودمان وی قرار گرفت. ولی در ژوژو به او تهمت و افترا زدند. سرانجام به دربار وی پناه برد. در دودمان وی او به عنوان رئیس شهر لیان جو گماشته شد، در میان مأموران دولت در درجه دوم قرار گرفت. بعد مقامش باز هم ارتقا یافت و در رتق و فتق امور نظامی شرکت داشت. آن توگین در ۵۷۷ م درگذشت. (تاریخ دودمان‌های شمالی، جلد ۹۲)

۴. روابط دودمان جوی شمالی (۵۵۸-۵۸۱ م) با پارس

پارس یکی از شعبه‌های کوشانیان و پایتخت آن شهر سلوکیه^۱، همان تیائو جی قدیمی است. فاصله میان پارس با شهر چان آن (پایتخت وقت چین) ۷۶۵۰ کیلومتر است. مساحت شهر سلوکیه بیش از ۵ کیلومتر مربع بوده و در آن بیش از صد هزار خانوار سکونت دارند. اسم پادشاه آن پوسی (پارس) است. پادشاه کلاه طلایی رنگی بر سر خود می‌گذارد، لباس دیبایی دراز بر تن دارد. روی لباس درازش یک پارچه مزین به مروارید و سنگ قیمتی می‌اندازد.

مردان آن سرزمین معمولاً موی سر خود را کوتاه می‌کنند و یک کلاه سفید چرمی بر سر می‌گذارند، لباس دراز می‌پوشند که یقه‌اش تا گردن بوده و دو پهلوی قسمت پایین آن باز است. معمولاً روی لباس دراز یک پارچه گشاد بر دوش می‌اندازند. حاشیه آن پارچه به شکل خاص و ظریف بافته می‌شود. زنان نیز لباس بلند می‌پوشند، و روی لباس بلند یک پارچه گشاد انداخته می‌شود، موی زنان در پیش سر آویزان است و بقیه قسمت به پشت سر بافته می‌شود. زنان موی خود را با گل‌های زرین و سیمین آرایش می‌دهند و در بازوهاشان النگوی رنگارنگ که از مروارید تهیه می‌شود، به چشم می‌خورند.

پادشاه در داخل کشور بیش از ده قصر فرعی دارد که همانند قصر سفری امپراتور چین می‌باشد، پادشاه در ماه چهارم هر سال به سفر می‌رود و در ماه دهم به قصر اصلی خود برمی‌گردد. پادشاه پس از آن که به تخت شاهنشاهی رسید، اسم شایسته‌ترین پسران خود را نوشته و در جایی مخفی می‌گذارد. چون جان به جان آفرین می‌سپرد، پسران و وزرا مشترکاً آن نوشته را بیرون می‌آورند و می‌خوانند، آن کسی که اسمش روی کاغذ نوشته شده بود،

۱. نام پایتخت پارس که در اینجا یاد شده، با نام مذکور در تاریخ دودمان وی یکسان است. (م)

به تخت پادشاهی می‌رسید و سایر شاهزادگان همه به عنوان فرمانروایان به مناطق مختلف کشور فرستاده می‌شدند. آنها شاید در تمام عمر خود فرصت نمی‌یافتند که با پادشاه ملاقات کنند.

قلمرو اشکانیان در غرب کوهستان زولین واقع است. پایتخت آن شهر وی سو است. در شمال آن کان جو (سغد) و در غرب آن پارس قرار دارد. فاصله آن با شهر چان آن (پایتخت وقت چین) ۵۳۷۰ کیلومتر است. در سال دوم تیان خه در دوره حکومت امپراتور اوو دی از دودمان جوی شمالی (۵۵۷-۵۸۱ م.) پادشاه آن سرزمین سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (تاریخ دودمان جو، جلد ۵۰، فصل "وضعیت کشورهای خارجی")^۱

۱. سال دوم تیان خه ۵۶۷ م. است. بنابر این نوشته، معلوم نیست که قلمرو اشکانیان و پارس یک کشور است یا دو کشور. اگر یک کشور باشد آن پادشاهی که سفیران خود را به چین فرستاد، مسلماً خسرو انوشیروان است. بنابر نوشته‌های تاریخ‌دانان فرنگی، در سال ۵۵۰ م. ترک‌ها کشور هفتالیان (Hephthaliteureich) را واژگون ساختند. در این جریان، خسرو انوشیروان نیز قسمتی از خاک آن را به دست آورد. از این جهت، کشور خسرو با ترکیه هم مرز شد و میان این دو یک خط دفاعی سخت ظاهر گردید. در دوره حکومت امپراتور اوو دی (۵۶۱-۵۷۲ م.) از دودمان جو (۵۵۷-۵۸۱ م.) ترک‌ها سفیران خود را به روم فرستاده بودند و برای برقراری روابط دوستانه ابراز تمایل کردند، تا مشترکاً به پارس حمله کنند. بنابر نوشته‌های تاریخی دودمان جو و تاریخ پارس، در آن زمان دودمان جو و پارس سفیران رد و بدل شد. به نظر من، منظور پارس از برقراری روابط دوستانه با چین آن بود که در مقابل ترک‌ها مقابله کند. در شاهنامه فردوسی آمده که هنگام خسرو انوشیروان خاقان چین نیروهای خود را به شمال ماوراءالنهر گسیل داشت، خان هیاطله را در نزدیکی نخشب شکست داد. آن خاقان که در شاهنامه یاد شده، مسلماً یکی از امپراطوران دودمان جوی شمالی است. منظور از فرستادن نیروهای خود بی‌شک کمک به پارس است. حیف است که در تاریخ دودمان جو در این مورد اشاره‌هایی نیست. تاریخ‌دان ملوک‌خان در کتاب خود، تاریخ پارس، نوشته است که در دوره حکومت خسرو انوشیروان، امپراتور چین سفیران خود را با هدیه‌ای یعنی پلنگ مصنوعی که تمام وجود آن از مروارید درست شده، دو چشم آن به وسیله دو سنگ سرخ گرانبها تهیه گردیده، همچنین یک خلعت آبی رنگ به دربار پارس فرستاد. آن خلعت پارچه‌اش چشمگیر و براق است. گذشته از این، در میان هدایا تصویر خانمی است که مویش بسیار دراز و آویخته به پایین، چهره‌اش در میان موهای او نهفته و با چشم از پشت موها به مردم نگاه می‌کند و بسیار جاذبه دارد. مسعودی در کتاب خود، مروج الذهب نیز به این امر اشاره کرده بود. آن هدایایی که به خسرو انوشیروان داده می‌شد، در نوشته او با نوشته ملوک‌خان تقریباً یکسان است. ولی در نوشته او، به جای تصویر خانم، یک خانم واقعی بود که نگه‌دار صندوق خلعت بوده است. بنابر نوشته‌های تاریخ دودمان جو، تاریخ پارس، میان سفیران کشور هدایایی رد و بدل شد. از این رو، معلوم است که در آن زمان بین دو کشور روابط دوستانه برقرار بوده است.

فصل چہارم

روابط دودمان سوئی (۵۸۱-۶۱۸ م.)
و دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م.) با پارس

۱. روابط دودمان سوئی با پارس

پایتخت کشور پارس شهر سولین (سلوکیه، تیسفون) است که در غرب رودخانه داگه (دجله) واقع است.^۱ این سرزمین همان سرزمین تیائوجی قدیمی است.^۲ اسم پادشاه آنجا کو ساخه است.^۳ مساحت پایتخت آن پنج کیلومتر مربع است این کشور دارای بیست هزار نفر نیرو است. هنگام نبرد از فیل استفاده می‌کنند. در آن سرزمین حکم اعدام نیست و فقط پا یا دست گناهکاران را می‌برند یا ثروت‌های آنها را مصادره می‌کنند یا گاهی ریش‌شان را می‌تراشند و بعضی وقت‌ها لوحی به گردن‌شان می‌آویزند تا رسوا شوند. هر فردی از اهالی که سنش به سه سالگی برسد، سالی چهار سکه به عنوان مالیات می‌پردازد. مردان آن سرزمین می‌توانند خواهر خود را به زنی بگیرند. جسد مردگان را به کوهستان می‌برند و می‌گذارند. قوم خویشان مردگان برای یک ماه لباس عزاداری می‌پوشند. پادشاه تاج زرین رنگی بر سر می‌گذارد و در یک تخت زرین که تصویر شیر روی آن ترسیم می‌شود، می‌نشیند و با پودر طلائی ریش خود را آرایش می‌دهد. خلعت پادشاه با نوارهای رنگارنگ مزین می‌شود.

۱. منظور از رودخانه داگه، رودخانه دجله است، اسم این رودخانه برای اولین بار در تاریخ دودمان سوئی ظاهر شد. شهر سولین ترجمه چینی شهر سلوکیه و تیسفون است.

۲. تیائوجی معمولاً ترجمه چینی عرب در کتاب‌های قدیمی چین است. این نوشته با واقعیات مطابق نیست. (م)

۳. به نظر شاوان (Chavannes) دانشمند فرانسوی، هرث (Hirth) دانشمند آلمانی، کوساخه ترجمه کلمه خسرو است، ولی بلوفر (Blauffer) دانشمند آمریکایی، گفته است که این کلمه ترجمه کلمه فارسی (Xshayathiya) است، به معنی "پادشاه". ولی به عقیده من، نظر شاوان و هرث درست است. این کلمه در تاریخ دودمان تان نیز دیده می‌شود. بنابر تاریخ پارس، در آن زمان خسرو دوم پادشاه بود.

میان پارس و مناطقی که زیر فرمان ترک‌ها قرار دارد، یک مرز روشن و سخت گذر است. ترک‌ها می‌خواستند پارس را به خود جلب کنند، ولی پارس گاه‌گاه‌های سفیران خود را به دربار ما می‌فرستاد.

کشور پارس در سمت غرب از دریا چند صد کیلومتر فاصله دارد، در سمت شرق از کشور مو (مرو) دو هزار کیلومتر فاصله دارد. کشور پارس در سمت شمال غربی با کشور فولین (روم شرقی) ۲۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد، و با گوجو که در شرق آن واقع است، یازده هزار و هفت صد لی فاصله دارد. امپراتور یان دی (۶۰۵-۶۱۷ م.) از دودمان سوئی فرماندهی به نام لی یوه به عنوان سفیر خود به پارس فرستاده بود، و پادشاه آن کشور به نوبه خود سفیرانی با هدایا همراه لی یوه به دربار چین فرستاد. ("سرزمین‌های غربی"، تاریخ دودمان سوئی، جلد ۸۳)

کشور "آن" در دوره دودمان هان (۲۰۶ پ.م - ۲۲۰ م.) قلمرو اشکانیان نامیده می‌شد. نام خانوادگی پادشاه آن جائو اوو است. پادشاه پارس با فرمانروایان کشور کان (سغد) هم اصل است، اسم شخصی پادشاه شه لی دن می‌باشد.^۱ ("سرزمین‌های غربی"، تاریخ دودمان سوئی، جلد ۸۳)

۲. روابط چین با پارس در دوره دودمان تانگ، مطابق تاریخ کهن دودمان تانگ

قلمرو پارس در سمت غرب پایتخت ما واقع است و فاصله آن با پایتخت ما پانزده هزار و سیصد لی است. در شرق کشور تخارستان، کشور کان قرار دارند و در شمال آن قبیله ترک خزر است. در سمت شمال غربی آن روم شرقی است. در غرب و جنوب دریا.^۲

۱. بنابر کتاب تاریخ چین، کشور آن پوخه نیز نامیده می‌شود که همان بخارا است. معلوم نیست که بخارا در زمان دودمان هان متعلق به قلمرو اشکانیان بوده یا نه. ما نمی‌دانیم در زمان دودمان سوئی و تانگ چرا نام "آن" به خود گرفته است. ممکن است که اسم مخفف قلمرو اشکانیان باشد؟ یا یکی از اولاد فرمانروایان قلمرو اشکانیان در آنجا حکومت می‌کرد؟

۲. قبیله خزر در مکتوبات فرنگی به شکل Khazars یا Chozars نوشته شده است. این اسم در نوشته‌های دانشمندان روسی Nestor است. این قبیله اصلاً از ترک است و در سال‌های آخر دودمان‌های شرقی (۲۵۰-۲۲۰ م.) در سرزمین میان اروپا و آسیا ظاهر گردیده است. در سال‌های اول این قبیله یک فنیله کوچ‌گر بود، ولی از سایر قبایل در جذب فرهنگ ملیت‌های دیگر برتری دارد. این قبیله در وهله اول در میان دریای خزر و کوهستان قفقاز فعالیت می‌کرد. از این‌رو نویسندگان اسلامی قرون وسطی آن دریا را بحر خزر نامیدند. در سال ۱۹۸ میلادی، خزرها به سرزمین ارمنستان تجاوز کردند. پس از قرن دو، پارس و روم به عنوان دو قدرت عظیم برای سالیان درازی رو به روی هم قرار داشتند، قبیله خزر به عنوان عامل تعیین‌کننده‌ای اهمیت داشت. پارسی‌ها معمولاً علیه روم از قدرت این قبیله استفاده می‌کردند. در قرن چهارم توانایی و قدرت پارس به بحبوحه خود رسید، سرزمین ارمنی را به خاک خود ملحق ساخت. از این‌رو خزر با پارس هم‌مرز شد و تهدید پارس را احساس کرد. پس خود را از پارس دور کرد و به روم نزدیک شد. در ۳۶۳ م. هنگام تجاوز جولیان (Julian)، امپراتور روم، به پارس درگذشت. قبیله خزر به وی کمک کردند. چون آتیلا فرمانروای هون بساط خود را گسترش می‌داد، قبیله خزر سر فرود آورد. زمانی که آتیلا مُرد، خزرها به جنوب کوهستان قفقاز تجاوز کردند و تا جنوب دو رودخانه یعنی رود کر و رود ارس پیشروی کردند و گرجستان و ارمنستان همه زیر ستم تجاوزکاران قرار

در کشور پارس چند صد هزار خانوار سکونت می‌کنند. پادشاه آن دو پایتخت دارد، به غیر از این دو، باز بیش از ده شهر بزرگ در آن کشور وجود دارد. این شهرها همانند قصر سفری امپراطوران چین می‌باشد.

پادشاه تاج زرین مزین به گل‌های ساخته شده از مروارید، بر سر می‌گذارد و روی تختی که شکل‌اش مانند شیر است، می‌نشیند و خلعت می‌پوشد که با رشته‌های ابریشمی آرایش می‌شود. مردم آن سرزمین خدای آسمان، زمین، خورشید، ماه، آب و آتش را پرستش می‌کنند. قبایل سرزمین غربی در پرستش خدای آتش از پارسیان تقلید می‌کنند. هنگامی که مراسم مذهبی انجام می‌دهند، پیشانی خود را تا گوش و بینی، با مشک و عطر به عنوان احترام به خدا - می‌مالند. در عبادت، سر خود را تا زانو فرود می‌آورند. خطشان همانند قبایل دیگر است. زنان و مردان بدون جوراب کفش به پا می‌کنند. مردان موی خود را کوتاه می‌کنند. معمولاً یک کلاه سفید رنگی سرشان است. لباس‌شان یقه باز نیست، روی لباس بلند یک پارچه بزرگی انداخته می‌شود. رنگ لباس‌شان معمولاً آبی یا سفید است و حاشیه لباس با ابریشم مزین است. زنان نیز لباس بلند بر تن می‌کنند، موی‌شان را در پشت سر شانه می‌زنند و با گل‌های طلایی یا نقره‌ای آرایش می‌دهند.

آنها در نبرد از فیل استفاده می‌کنند، به دنبال هر فیل صد نفر پیاده نظام هستند. کسانی که در جنگ شکست خوردند، کشته می‌شوند. رسم آن سرزمین آن است که به سمت راست بیش‌تر از سمت چپ اهمیت می‌دهند. روز اول ماه ششم را سر آغاز سال نو تلقی می‌کنند. محکومیت را بنابر قانون اعلام نمی‌کنند، بلکه قاضی در دادگاه شفاهاً حکم می‌کند. مدت حبس زندانیان معین نیست، هرگاه پادشاه عوض شود، زندانیان رها می‌شوند. اگر شخصی به گناه شورش یا خیانت متهم شود، روی زبانش یک آهن گذاخته می‌گذارند، اگر رنگ زخم سفید باشد، او را بی‌گناه می‌دانند، اگر سیاه باشد، گناهکار می‌شناسند. انواع مجازات در آن سرزمین عبارت‌اند: از بریدن دست و پا، بریدن مو یا بینی. کسی که مرتکب جنایات مختصر شود، ریشش را می‌تراشند یا یک لوح به گردنش می‌آویزند تا علامت باشد و پس از ماهی آن لوح را برمی‌دارند. راهزنان را معمولاً برای تمام عمر در زندان حبس می‌کنند. از دزدان

گرفتند. پارس برای دفع از این قبیله از روم کمک خواهی نمود، ولی خود روم در آن وقت مورد تجاوز قبیله آوار قرار گرفت و به کمک رساندن به پارس توانا نبود. لذا قبیله خزر برای ۵۰ سال سرزمین جنوب کوهستان قفقاز را زیر سلطه خود قرار داد، بعد از آنجا رانده شد. پس از این امر، پارس نظام دفاعی در بند را استحکام بخشید. در ۶۲۵ م. تازه در مکتوبات تاریخی روم اسم خزر ظاهر شد و به عنوان یکی از قبایل ترک یادداشت گردید. در آن نوشته‌ها آمده که قبیله خزر یک قبیله پُر قدرت و عظیم است و سرزمین اطراف دریای سیاه و دریای خزر همه زیر نظارت این قبیله است.

جریمه می‌گیرند. جسد مردگان را در کوهستان می‌گذارند، قوم و خویشان مردگان برای یک ماه لباس عزا بر تن می‌کنند.

آب و هوای آن سرزمین بسیار گرم، زمین آن صاف و وسیع است. اهالی کشور با مهارت مشغول امور کشاورزی‌اند، به دامپروری نیز می‌پردازند. در آن کشور پرنده‌ای هست که شکل آن مانند شترمرغ است، می‌تواند پرواز کند ولی نه به ارتفاع زیاد. این مرغ علف و گوشت می‌خورد، سگ و گوسفند را شکار می‌کند و برای مردم ایجاد دردسر می‌کند. در آن سرزمین اسب سفید رنگ یافت می‌شود که روزی می‌تواند ۳۵۰ کیلومتر مسافت را طی کند. به علاوه، سگ‌های خوش پیکر نیز پرورش می‌دهند. این نوع سگ همان سگ پارسی نامیده می‌شود. استر، الاغ، شیر و فیل در آنجا دیده می‌شوند. بوته‌ای از مرجان هست که به بلندی نیم متر. گذشته از این، کهربا، عنبر، عقیق، مروارید سرخ رنگ، شیشه، کاشی، مازو، گل تاج‌الملوک، هلیله، فلفل سیاه، دار فلفل، شکر، خرما، ترنجبین، هلو و غیره نیز یافت می‌شود. در سال‌های دایه (۶۰۵-۶۱۸ م)، در دوره حکومت امپراطور یان دی از دودمان سوئی، خاقان ترک‌های غربی به نام ییغو پس از حملات پی در پی، کشور پارس را تسخیر کرد و پادشاه آن را به نام کوساخه به قتل رساند و پسر وی به نام شی لی به جای او به سلطنت رسید.^۱ خاقان ییغویکی از فرماندهان خود را برای نظارت سلطنت بر پارس گماشت. در آن زمان پارس تابع فرمان خاقان شد. پس از مرگ خاقان ییغو، فرستادگانش در پارس فرمانروایی کردند و از تابعیت فرمان خاقان خودداری کردند. پادشاه پارس شی لی پس از یک سال نیز مرد، و دختر کوساخه پادشاه شد. ولی ترک‌ها او را نیز به قتل رساندند. در این زمان، پسر شی لی که به روم فرار کرده بود، برگشت و مورد استقبال مردم قرار گرفت و به سلطنت رسید. این پادشاه به نام ای هانچی است. وی پس از دو سال مرد و پسر وی به نام ای سیهو به مسند رسید. در سال ۲۱ جین گوان (۶۴۸ م) در دوره حکومت امپراطور تائی زون از دودمان تان، یزدگرد سفیران خود را بایک جانور به نام مار هوژو که شکش مانند موش و رنگش آبی است، به دربار فرستاد. درازی این جانور تقریباً یک ثلث متر است. این جانور می‌تواند وارد سوراخ موش شود و موش بگیرد.

یزدگرد خصلتاً ضعیف و ناتوان است. او به وسیله یکی از فرماندهان رانده شد. وی عازم

۱. کوساخه در اینجا ترجمه چینی اسم خسرو دوم است. وی به وسیله اشراف کشور معزول گردید و توسط ترکان کشته نشد. تاریخ‌دانان تانگ اشتباه کردند. در دوره حکومت خسرو دوم، ترک‌ها واقعا پایتخت پارس را محاصره کردند. شی لی شاید همان شیرویه باشد.

تخارستان شد و هنوز بدان جا نرسیده بود که به وسیلهٔ عرب‌ها کشته شد.^۱ پسرش پی لوسی (پیروز) نیز به تخارستان فرار کرد، خاقان آن یعنی ییغو به او پناه داد.

پی لوسی در سال اول لو شو (۶۶۲ م) در دورهٔ حکومت امپراطور گائو زون از دودمان تان، به علت این که کشورش به دفعات به وسیلهٔ عرب‌ها خراب شده بود، از دودمان تان کمک نظامی خواست. امپراطور فرمان داد که فرمانروای شهرستان نان یوه از ایالت لون جو به نام وانگ مین یوان عازم سرزمین غربی شود و در آنجا دستگاه‌های اداری برقرار کنند و شهر جی لین را که مقر پی لوسی بود، به مرکز اداری کشور پوسی (پارس) اعلام دارد. خود پیروز را فرمانروای آنجا گماشت. پس از آن پیروز به دفعات سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد.^۲

در اواسط سال‌های سیان هن (۶۷۰-۶۷۴ م) در دورهٔ حکومت امپراطور گائو زون، پیروز به دربار آمد و امپراطور وی را مورد استقبال گرم قرار داد و به او لقب فرمانده جناح راست محافظ امپراطوری تفویض کرد. در سال سوم ای فون (۶۷۹ م) در دورهٔ حکومت امپراطور گائو زون امپراطور به پی‌سین جیان معاون وزارت کارکنان فرمان داد که با پیام امپراطوری و قوای نظامی، پیروز را به سرزمین خود برساند تا حکومت را برقرار سازد. ولی پی‌سین جیان به علت دور بودن راه، تا توکماک رسید و به چین برگشت. پیروز به تنهایی به پیشروی ادامه داد، سرانجام نتوانست وارد سرزمین پدری خود گردد، چون آن سرزمین مدت‌ها پیش به وسیلهٔ عرب‌ها اشغال گردیده بود.^۳

از این‌رو، پیروز تا بیست سال به تخارستان پناه برده بود. ابتدا زیر فرمان او چند هزار سرباز بودند، ولی بعد اکثریت‌شان پراکنده شدند. در سال دوم چین لون (۷۰۹ م) در دورهٔ

۱. یزدگرد به وسیلهٔ عرب‌ها کشته نشد، بلکه به وسیلهٔ یک آسیابان کشته شده است. (م)

۲. نویسنده‌ای چینی به نام دین چیان در کتاب خود، بررسی اسم جغرافیایی سرزمین غربی، از کتاب تاریخ دودمان تانگ نوشته است که جی لین ترجمهٔ تلفظی از کلمهٔ عسولی است. به نظر من، سولی که در نوشته‌های تاریخ چین ظاهر گردیده، شهر سلوکیه است. در دورهٔ حکومت گائو زون (پس از ۶۶۲ م) آن سرزمین مدت‌ها به وسیلهٔ عرب‌ها اشغال شد. دربار تانگ چگونه می‌توانست باز در آنجا دستگاه اداری خود را برقرار کند؟ دانشمند باثوثی معتقد است که جی لین شهر شیراز است. بنابر اطلاع ما، شهر شیراز از مرکز استان فارس در (۶۹۳ م) ساخته شد. در گفتار این نویسندهٔ فرانسوی یک تضاد زمانی است. و هنری یوله (Henry Yule) معتقد است شهر جی لین مرکز سیستان یعنی شهر زرنج است (رک. مشاهدات چین قدیم، ص ۹۹. به نظر من، این نظریه نزدیک به حقیقت است).

۳. این یادداشت شاید اشتباه باشد. چون در تاریخ جدید دودمان تانگ نوشته شده که پیروز در اواسط سال‌های سیان هن (۶۷۰ م) وارد دربار تانگ شد و به او لقب فرمانده جناح راست محافظ امپراطوری تفویض کرد و بعد درگذشت. در آن وقت، پسر وی به نام نرسی در چین بود. در سال اول تیائولو (۶۷۹ م) امپراطور به پی‌سین جیان فرمان داد که با گروهی از سربازان نرسی را به سرزمین پدری‌اش، برای احیای حکومت مشایعت کند، ولی به علت مسافت دراز، تا توکماک رسید و برگشت. نرسی برای ۲۰ سال به تخارستان پناه برد.

حکومت امپراطور جون زون، پیروز برای دومین بار به دربار رسید. امپراطور لقب فرمانده جناح چپ محافظ امپراطوری را به او تفویض کرد. اما بعد از مدتی درگذشت. مرگش نشانه سقوط نهایی کشورش بود. ولی عده‌ای از کسانی که زیر فرمان او بودند، به فعالیت خود ادامه دادند. از سال دهم کائی یوان (۷۲۳ م) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون تا سال ششم تیان بائو (۷۴۸ م)، پارس برای ده بار سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. در ماه چهارم تخت مرصع به عتیق را تقدیم داشت،^۱ در ماه چهارم سال نهم تیان بائو (۷۵۱ م) سفیران آن سرزمین فرش‌های آتش رنگ برای رقص و مروارید سوارخ نشده را هدیه کردند. در سال اول پیان یوان (۷۵۸ م) در دوره حکومت امپراطور سو زون (۷۵۶-۷۶۱ م) افراد پارس و عرب مشترکاً به شهر گوان جو یورش آوردند، اجناس انبارها را به غارت برده و خانه‌های اهالی را آتش زدند. آنگاه از راه دریا فرار کردند. در سال ششم دالی (۷۶۷ م) در دوره حکومت دائی زون (۷۶۲-۷۸۰ م) پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. "سرزمین‌های غربی"، تاریخ قدیم دودمان تانگ، جلد ۱۹۸

۳. روابط چین و پارس ثبت شده در تاریخ جدید دودمان تانگ

پارس در غرب رودخانه دجله واقع بوده و از پایتخت ما بیش از ۷۵۰۰ کیلومتر راه است. پارس در شرق با تخارستان و کشور سغد، و در شمال با قبیله خزر هم مرز است. در جنوب و غرب آن دریاست، در سمت شمال غربی در ۲۰۰۰ کیلومتری فرنگ (روم شرقی) است.

تعداد جمعیت آن کشور چند صد هزار نفر است، پادشاه قبلی آن پو سینی یکی از اولاد کوشانیان بود و پادشاه کنونی این اسم را به عنوان اسم فامیلی خود گرفت و بعد این اسم نیز عنوان کشور شد. پایتخت آن دو شهر است و گذشته از این دو شهر، بیش از ده شهر بزرگ در آن کشور هست. مردم آن کشور به سمت راست بیش از چپ اهمیت می‌دهند. آنها خدایان آسمان، زمین، خورشید، ماه و آتش را پرستش می‌کنند و در شبی که مراسم مذهبی تشکیل می‌دهند، با مُشک و صمغ چهره خود را تا بینی و گوش می‌مالند، قبایل سرزمین غربی بیش‌ترشان تقلید می‌کنند و به مذهب زرتشتی می‌پیوندند. آنها هنگامی که سجده می‌کنند، سر به زانو فرود می‌آورند و کفش خود را در می‌آورند. مردان موی خود را کوتاه می‌کنند.

۱. اینجا در چه سالی، معلوم نیست.

لباس دراز به تن می‌کنند، جلوی لباس باز نیست. رنگ لباس‌شان یا سفید یا آبی رنگ است. روی لباس بلند خود یک پارچه سفید رنگ یا آبی رنگ می‌اندازند و حاشیه آن با ابریشم مزین می‌شود. زنان موی خود را می‌بافند و در پشت سر شانه می‌زنند.

هنگام نبرد از فیل استفاده می‌کنند، به دنبال هر فیل صد نفر پیاده هستند، در صورت شکست خوردن تماماً کشته می‌شوند. در امور قضایی سندی ندارند و قاضی در دادگاه حکم را شفاهاً اعلام می‌کند. اگر کسی مرتکب جنایت شود، یک تکه آهن گداخته روی زبانش می‌گذارند، جای زخم اگر سفید باشد، بی‌گناه می‌دانند، اگر سیاه باشد، گناهکار شناخته می‌شود. شیوه‌های مجازاتی عبارت‌اند از بریدن مو، کشیدن دندان‌ها، قطع کردن پا یا بریدن بینی. در صورت ارتکاب به گناه مختصر، ریش گناهکاران تراشیده می‌شود، یا لوحی به گردنش می‌آویزند تا علامت شرمساری باشد و پس از مدتی آن را برمی‌دارند. راهزنان را به زندان می‌اندازند و برای تمام عمر رها نمی‌شوند. دزدان و جیب‌بران با پرداخت پول آزادی خود را می‌خرند. جسد مردگان را در کوهستان می‌گذارند و قوم و خویش مردگان برای یک ماه عزاداری می‌کنند.

آب و هوای آن کشور بسیار گرم است و خاک زمین آن صاف و وسیع. مردم به امور کشاورزی و دامپروری می‌پردازند. در آنجا پرندۀ ای هست که می‌تواند گوسفند را بخورد. سگ خوش پیکر و استر و الاغ قدرتمند به فراوانی یافت می‌شود. مرجان در آن کشور به دست می‌آید که به بلندی یک متر است.

در اواخر دودمان سوئی (۵۷۱-۶۱۸ م)، ییغو، خاقان ترک، با قوای خود به آن کشور حمله کرد و شاه کوساخه را به قتل رساند. پسر پادشاه یعنی شی لی به مسند رسید. خاقان ترک یکی از فرماندهان خود را برای نظارت بر آن کشور گماشت. پس از یک سال، شی لی مُرد و دختر کوساخه پادشاه آن کشور شد، ترک‌ها او را نیز به قتل رساندند. پسر شی لی به نام شان‌گه فان که به روم فرار کرده بود. در آن وقت برگشت و مورد استقبال مردم قرار گرفت و به سلطنت رسید. وی همان‌ای هنجی بود، بعد او نیز مُرد و پسری از برادر وی به نام یزدگرد بر تخت سلطنت نشست.

در سال ۱۲ جین گوان (۶۳۹ م) در دوره حکومت امپراطور تاییی زون سفیری از آن سرزمین به نام مو سیان با هدایا به دربار فرستاده شد. یزدگرد امور کشور خود را به درستی اداره نمی‌کرد و به وسیله سران اشراف رانده شد و به تخارستان پناه برد. ولی او را در نیمه

راه عرب‌ها کشتند.^۱ پسر وی به نام پیروز، جان خود را به سلامت برد و به تخارستان رسید. پیروز سفیران خود را برای کمک خواهی از دربار تانگ فرستاد. ولی امپراتور گائو زون (۶۵۰-۷۰۵ م) به علت بُعد مسافت از دادن کمک عذرخواهی کرد و سفیران را پس از پذیرایی روانه کشورشان نمود. در آن زمان، اتفاقاً سربازان عرب عقب کشیدند و تخارستان وی را به عنوان پناهنده پذیرفت.

در سال‌های اول لو شو (۶۶۱-۶۶۴ م)، پیروز بار دیگر سفیران خود را فرستاد و اظهار کرد که عرب‌ها به سرزمین او تجاوز کردند. اتفاقاً در آن زمان، امپراتور چین می‌خواست برای برقراری دستگاه‌های اداری و سیاسی نمایندگان خود را به سرزمین غربی بفرستند، لذا شهر جی لین را به عنوان مقر فرماندهی پارس تعیین کرد و پیروز را فرمانده آنجا گماشت. چیزی نگذشت، کشورش به وسیله عرب‌ها اشغال گردید. پیروز که حکومت خود را از دست داده بود، در اواسط سال‌های سیان هن (۶۷۰-۶۷۴ م) به دربار ما رسید، امپراتور لقب فرمانده جناح راست محافظ امپراتوری را به او تفویض کرد. بعد درگذشت. نرسی پسر وی در دربار مانده بود.

در سال اول تیانو لو (۶۷۹ م) در دوره حکومت امپراتور گائو زون، فرمانده‌ای به نام پی سین جیان فرمان داد که با گروهی از سربازان، نرسی را برای برقراری حکومت به سرزمین پدری‌اش مشایعت کند. ولی پی سین جیان به علت دور بودن راه، تا توکماک رسیده، بعد برگشت. نرسی به تخارستان رسید و در آنجا برای مدت بیست سال پناه برد. در این مدت، قوای نظامی وی به تدریج پراکنده شدند. نرسی در سال‌های اول جین لون (۷۰۷-۷۱۰ م) در دوره حکومت امپراتور سو زون، باز به دربار رسید و امپراتور لقب فرمانده جناح چپ محافظ امپراتوری را به او تفویض کرد، بعد به علت بیماری درگذشت.

در سال‌های گائی یوان (۷۴۲-۷۱۳ م) و تیان بائو (۷۵۶-۷۴۲ م) در دوره حکومت امپراتور سوان زون، پارس بیش از ده بار سفیران خود را به دربار فرستاد، این امر نشان می‌دهد که در قسمت غربی آن کشور برخی از نیروها همچنان به مقاومت خود ادامه می‌دادند. هدایایی که سفیران به همراه خود آورده بودند، عبارت‌اند: از تخت مرصع، عقیق و فرش‌های آتش‌رتگ و غیره. در سال اول چیان یوان (۷۵۸ م) در دوره حکومت امپراتور سوزون، افراد آن سرزمین با عرب‌ها شهر گوان جو را یورش بردند و پس از آن که انبارها و خانه‌های

۱. یزدگرد به وسیله عرب‌ها کشته نشد. رک. صفحات قبل.

مردم را آتش زدند، از راه دریایی فرار کردند. در سال‌های دالی (۷۶۶-۷۸۰ م) پارس بار دیگر سفیران خود را به دربار فرستاد. (تاریخ جدید دودمان تانگ، جلد ۲۲۱، بخش دوم)

۴. آمدن سفیران پارس به دربار دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م)

در سال ۲۱ جن گوان (۶۴۸ م) در دوره حکومت امپراطور گائو زون، پادشاه پارس: یزدگرد، سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد و در سال اول لو نشو (۶۶۱ م) در دوره حکومت امپراطور گائو زون، پیروز پادشاه آن سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. امپراطور گائو زون شهر جی لین را که جزو سرزمین پارس است، مقرر فرماندهی پارسی تعیین نمود و پیروز را به عنوان فرمانده آن گماشت. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۴۴)^۱

در ماه دوم سال ۱۳ جن گوان (سال ۶۴۰ م) پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فو سوان گوئی، جلد ۹۸۰)

ماه اول سال ۲۱ جن گوان (۶۴۸ م) پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. ماه سوم سال ۲۱ جن گوان (۶۴۸ م) امپراطور تائی زون فرمان داد که از میان هدایایی که سفیران خارجی به دربار آورده‌اند، چیزهای نادر را باید مفصلاً ثبت کنند. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۸۰) ماه اول سال ۲۲ جن گوان (۶۵۵ م) پارس افسران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۰)

ماه پنجم، سال پنجم یون هوئی (۶۵۵ م) داشی (عرب) به پارس و مایی مرگ^۲ حمله کرد و هر دو را شکست داد. یزدگرد، پادشاه پارس، به وسیله سربازان عرب کشته شد.^۳ پیروز، پسر یزدگرد، به تخارستان پناه برد و در ضمن سفیران خود را برای کمک خواهی به دربار فرستاد. امپراطور از دوری مسافت، از دادن کمک معذرت خواست، بعد سربازان عرب عقب نشستند. تخارستان برای مشایعت او در برگشت به سرزمین پدری، قوایی گسیل داشت. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۹۵)

در ماه اول سال دوم، (۶۶۳ م) پیروز را به عنوان فرمانروای پارس گماشت. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۶۴)

۱. کتاب زه فو یوان گوئی مجموعه تاریخ است که در دوره دودمان سونگ شمالی (۹۶۰-۱۱۲۷ م) تدوین گردید. این کتاب جمعاً هزار جلد بود، ولی اکنون فقط ۵۵۰ جلد آن مانده است. (م)

2. Maimargh

۳. یزدگرد به وسیله عرب‌ها کشته نشد. مراجعه شود به صفحات قبل.

در ماه دهم سال دوم، سیان فون (۶۶۸ م.) پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۰)

در ماه پنجم سال دوم سیان هن (۶۷۲ م.) تخارستان، پارس، سمرقند، کابلستان سفیران خود را به دربار فرستادند. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۰)

در سال چهارم سیان هن (۶۷۳ م.)، پیروز خود به دربار رسید. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۹۶)

در روز دهم ماه دوازدهم سال پنجم سیان هن (روز ۲۲ ماه ژانویه سال ۶۷۴ م.) پادشاه پارس، پیروز، به دربار رسید. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۹۹)

در ماه پنجم سال اول یون چون (۶۸۲ م.)، در دوره حکومت امپراطور گائو زون، داشی (سرزمین عرب) و پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۰)

در ماه سوم سال دوم شن لون (۷۰۷ م.)، در دوره حکومت امپراطور جون زون، پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. در ماه هفتم همین سال، پارس و لین ای کامف^۱ سفیران خود را به دربار فرستادند. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۰)

در ماه سوم سال دوم جین لون (۷۰۹ م.)، در دوره حکومت امپراطور جون زون، پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۰)

در ماه اول سال هفتم کائی یوان (۷۲۰ م.) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پارس سفیران خود را با هدیه سنگ‌های قیمتی به دربار فرستاد. در ماه دوم همین سال، باز سفیران خود را با محصولات محلی به دربار فرستاد. در ماه هفتم، همچنان سفیران خود را به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در روز نهم ماه سوم سال دهم کائی یوان (۷۲۳ م.)، در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پادشاه پارس، بو شان هو، سفیران خود را با پیام خود به دربار فرستاد و درخواست کرد که مقامی به او تفویض شود. این درخواستش قبول گردید. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۹۹)

در ماه دهم سال دهم کائی یوان (۷۲۳ م.)، در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پارس سفیران خود را با شیر به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در روز ۲۷ ماه هفتم سال ۱۳ کائی یوان (۷۴۶ م.)، فرمانروای پارس به نام مو شانو به دربار رسید. به او لقب "سپهبد جه چون" تفویض شد، و او محافظ امپراطوری شد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۵)

در ماه دوم سال ۱۵ کائی یوان (۷۲۸ م) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، سردار منطقه بوخه ای از سرزمین پارس وارد دربار شد. امپراطور صد توپ ابریشم به او بخشید و وی را به سرزمین خود روانه کرد. به علاوه، پیام امپراطوری برای احوالپرسی و ابراز لطف و محبت صادر کرد و خلعت و اسب را به وسیله او به پادشاه یوه فو شی تحویل داد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۵)

در ماه اول سال ۱۸ کائی یوان (۷۳۱ م)، جی هو شا، شاهزاده پارس، وارد دربار شد و عنبر و دارو و کرگدن را به عنوان هدیه همراه آورد. در ضمن، پادشاه سفیران خود را برای تبریک سال نو به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در روز چهاردهم ماه یازدهم سال ۱۸ کائی یوان (۷۳۱ م) در دوره حکومت امپراطور سیوا زون، مو شانو، فرمانروای پارس، به دربار رسید و اجناس محلی را هدیه کرد. امپراطور به او لقب سپهبد جه چون تفویض کرد و او را جزو محافظان دربار نمود. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۵)

در ماه نهم سال بیستم کائی یوان (۷۳۳ م)، در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پادشاه پارس یکی از فرماندهان خود به نام پان نامی و کاهنی به نام جی لی را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه اول سال ۲۵ کائی یوان (۷۳۸ م)، جی هوشا، شاهزاده پارس، به دربار رسید. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه سوم سال چهارم تیان بائو (۷۴۶ م) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه هفتم سال پنجم تیان بائو (۷۴۸ م) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، پارس سفیران خود را با تخت مرصع به عقیق به دربار فرستاد. در ماه پنجم پارس سفیران خود را با چهار پلنگ به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه چهارم سال نهم تیان بائو (۷۵۱ م)، پارس سفیران خود را با هدایایی از قبیل فرشهایی با پرزهای بلند و مروارید سوراخ نشده به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه هشتم سال دوم چیان یوان (۷۶۰ م)، در دوره حکومت امپراطور سو زون، پارس سفیری به نام لی موژی به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه ششم سال اول بائو این (۷۶۲ م) و در ماه نهم همین سال، پارس سفیران خود را به دربار فرستاد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۲)

در ماه نهم سال ششم دالی (۷۷۲ م)، در دوره حکومت امپراطور دائی زون، پارس سفیران

خود را با هدایایی از قبیل مروارید و کهربا به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۲) در روز اول ماه نهم سال چهارم چان جین (۸۲۵ م.) در دوره حکومت امپراطور سو زون، لی سوشا، یکی از بازرگانان ثروتمند پارسی چوب‌های معطر برای ساختمان کلاهدک فرنگی به امپراطور هدیه کرد. لی هان یکی از وزرای دربار، به امپراطور گفت که اگر با این چوب یک کلاهدکی ساخته شود، با قصر آسمانی هیچ فرقی نمی‌کند. امپراطور از این حرف ناراحت شد، ولی او را سرزنش نکرد. ("شرح حال امپراطور جین زون"، تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۷، بخش اول)

۵. سفیرانی که از کشور توبا سیدان (تبرستان) به دربار آمدند

در سه طرف کشور (تبرستان) کوهستان است و طرف شمال آن دریای کوچکی می‌باشد. مرکز آن کشور پولی (ساری) است. فرمانروایان آن کشور نسل به نسل زیر فرمان پادشاه پارس هستند. چون پارس به انقیاد درآمد، فرمانروایان این سرزمین سر تسلیم برابر عرب‌ها فرود نیاوردند. در سال پنجم تیان بائو (۷۴۷ م.)، در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، هولو خان، فرمانروای آن سرزمین، سفیران خود را دربار فرستاد. امپراطور به فرمانروای آن سرزمین لقب "شاه گوئی سین" را تفویض کرد. هشت سال بعد، وی پسر خود را به دربار فرستاد. امپراطور لقب سپهبد جناح راست محافظ امپراطوری را به او تفویض کرد. به علاوه، خلعت بنفش رنگ و ماهی‌های سرخ به او بخشید و وی را به عنوان مهمان در چین نگه‌داری نمود. این کشور بعداً به وسیله عباسیان اشغال گردید.

پس از سال‌های جن گوان (۶۵۰-۶۲۷ م.)، نوشته‌ها درباره سفیران از کشورهای دوردست و کوچک چندان کامل نیست. اینک آنچه از قلم دبیران افتاده، در زیر یادداشت می‌شود: هو زیمی (خوارزم) با پارس هم مرز است، در سال هژدهم جن گوان (۶۴۵ م.) سفیران خود را همراه سفیران مو لویوه (مرو) به دربار فرستاد.

در سال ۲۱ جن گوان (۶۴۸ م.)، فرمانروای جیان دا (قندهار) نوعی از سبزیجات به نام فوتو، که ساقه آن پنج رشته و گل آن سرخ‌رنگ و دور گل آن خارهای بنفشه‌روبیده، هدیه کرد. در سال اول لو شو (۶۶۱ م.) در دوره حکومت امپراطور گائو زون فرمانروای دو فو سفیران خود را به دربار فرستاد.^۱ در سال اول زون جان (۶۶۷ م.) در دوره حکومت

۱. دو فو معلوم نیست در کجاست.

امپراطور گائو زون فرمانروای مو توتی و در سال ۵ کائی یوان (۷۱۸ م.) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون فرمانروای سیاسبان سفیران خود را به دربار فرستاد. در سال ۷ کائی یوان (۷۲۰ م.) فرمانروای کاپیشی و فرمانروای تخارستان به نام لو مو، شیر و طوطی پنج رنگ را هدیه کرد.^۱

در سال‌های تیان بائو (۷۵۶-۷۴۲ م.) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون کشورهایی که سفیران خود را به دربار فرستاده بودند، عبارت‌اند از جولانا^۲ شه مو، وی یوان^۳، سوجیلی فانیولان، سورستان، جیان چن، سین چن جو وی^۴ جمعاً هشت کشور است.^۵ جو وی نام دیگری دارد. شام، مرکز این کشور آشیو شیودو است، در شمال کوه برفی و رودخانه بولور^۶ واقع می‌باشد، جایی است بسیار سرد ولی در آن محصولات کشاورزی می‌رویند و دانه‌های انگور آن سرزمین به اندازه انار است، مردم در زمستان آن را در زیر زمین حفظ می‌کردند. فرمانروای آن بین بولور کوچک (قسمتی که به غرب رفته است) و چین، به عنوان میانجی فعالیت می‌کند. سرزمین سین چن در شمال شرقی کشور شی (تاشکند) در پنجاه کیلومتری آن واقع است. شهر دیگری به نام نیجگند^۷ نیز سین چن خوانده می‌شود، یا به عنوان کشور شی کوچک تلقی می‌شده است. بعدها این کشور به وسیله قرلغ اشغال گردید. ("درباره سرزمین‌های غربی"، تاریخ جدید دودمان تانگ، جلد ۲۲۱)

در ماه دوم (کبسه) سال سوم تیان بائو، در دوره حکومت امپراطور سیوان زون (۷۴۴ م.) امپراطور به فرمانروای تبرستان لقب "سردار گون هوا" تفویض کرد.^۸ امپراطور در پیام روز ۲۲ ماه دوم (کبسه) سال سوم تیان بائو، فرمان داد که منظور امپراطوران از سلطه کشور، پخش و گسترش لطف و محبت به مردم سرزمین‌های دور و نزدیک است، تمایل و علاقه قبیله‌های سرزمین‌های مختلف، نشانه احترام و اطاعت‌شان نسبت به امپراطوری است. آلودیدو، فرمانروای تبرستان، از عقل و خرد برخوردار است و به دربار احترام می‌گذارد و سفیران دربار را مورد پذیرایی گرم قرار می‌دهد و دائماً سفیران خود را برای هدیه و گزارش وضعیت کشور خود به دربار می‌فرستد و بسیار خوش پیمان و خوش قول است. لذا شایسته

۱. معلوم نیست که دوفو، موتوتی، سیاسبان و کاپیشی در کجا هستند.

2. Kuran

3. Samos

4. Chitrar

۵. معلوم نیست که جولانا، شه مو، وی یوان، سوجیلی فانیولان، جیان چن و سین چن در کجا هستند. سورستان یکی از ۸ ایالات پارس است. (برابر آسور یا آشور، سرزمین قوم کهن آشور، که در آن زمان جزو ایالات ایرانی بین‌النهرین بود.) (و)

6. Bolor

7. Nejkend

۸. سردار "گون هوا" به معنای آن است که سرداری که به دربار امپراطوری احترام می‌گذارد و می‌پیوندد.

است که مورد اعتماد دربار قرار گیرد. اینک لقب "سردار گون هوا" را به او تفویض می‌کنم و امیدوارم که به اجرای مسئولیت‌های سنتی خود ادامه دهد. در کشور خود نسبت به مردم لطف و محبت ابراز کند، در میان فرمانروایان دور و نزدیک در اطاعت دستورات دربار سرمشق شود. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۶۵)

در ماه سوم سال پنجم تیان بائو (۷۴۷ م.)، فرمانروای تبرستان سفیران خود را به دربار فرستاد و چهل رأس اسب هدیه کرد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه دهم (کبیسه) سال پنجم تیان بائو (۷۴۸ م.)، هولو خان، فرمانروای تبرستان، سفیران خود را به دربار فرستاد و خرما هدیه کرد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در سال ششم تیان بائو، به هولو خان، فرمانروای تبرستان، لقب "سردار گوئی سین" تفویض شد.^۱ در روز هشتم ماه سوم سال چهاردهم تیان بائو (۷۵۶ م.)، فرمانروای تبرستان پسر خود را به نام زی هویلو به دربار فرستاد و امپراطور لقب سپهبد جناح راست محافظ امپراطور را به او تفویض کرد، خلعت بنفش رنگ، نوار ابریشمی طلایی رنگ، کیسه سند و غیره را به او بخشید. غیر از این، او را جزو محافظان امپراطوری کرد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۵)

در ماه ششم سال پنجم کائی یوان (۷۱۸ م.)، فرمانروای تبرستان سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

در ماه نهم سال دهم تیان لائو (۷۵۲ م.)، در دوره حکومت سیوان زون، فرمانروای سورستان پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد. (زه فویوان گوئی، جلد ۹۷۱)

۶. نوشته‌های راهب بودایی، سیوان جوان^۲، درباره کشور پارس

پارس کشوری است که طول مرزهای دور آن چند هزار لی می‌باشد. پایتخت آن کشور، شهر بزرگی است به نام سولاسزانا.^۳ چون خاک آن کشور بسیار وسیع است، آب و هوای آن سرزمین در جاهای مختلف نیز متفاوت و به طور کلی ملایم است. مردم آن کشور با تهیه

۱. سردار "گوئی سین" به معنای آن است که سرداری خوش پیمان و به دربار امپراطور علاقه‌مند است. (م)

۲. سیوان جوان (۶۰۲-۶۶۴ م.) راهب مشهور و دانشمند بودایی در دوره دودمان تانگ بود. او چون نمی‌توانست مسایل حاد بودایی را در چین حل کند، در سال ۶۲۹ میلادی به هندوستان عازم شد و ۱۸ سال در آنجا ماند و تحصیل کرد. وی پس از برگشت به چین، ۱۳۲۵ جلد کتاب مقدس بودایی را ترجمه کرد. این کارش برای تبادل فرهنگی بین هند و چین و گسترش فرهنگ بسیار کمک نمود. گذشته از این، وی کتابی به نام یادداشت‌هایی درباره سرزمین غربی در دوره دودمان تانگ را تألیف کرد. این کتاب به مثابه اطلاعات ذی قیمت در پژوهش تاریخ و جغرافیای کشورهای هندوستان، نپال، پاکستان، افغانستان، بنگال، پارس و نواحی آسیای میانه تلقی می‌شود. (م)

۳. منظور از شهر سولاسزانا شاید شهر سلوکیه باشد.

شبکه‌های آبیاری به مزرعه‌ها آب می‌رسانند، آنها از ثروت‌های فراوان برخوردارند. در آن طلا، نقره، توتیا، شیشه، کروستار و چیزهای قیمتی و عجیب به دست می‌آید. به علاوه بافت پارچه‌های نخی، دیبا، و فرش‌های مختلف نیز در آن کشور رواج دارد. اسب‌های عالی و شترهای بزرگ پرورش می‌دهند و داد و ستد با سکه‌های نقره‌ای انجام می‌شود. اهالی آن سرزمین تندخو هستند و زود پرخاش می‌کنند و بی‌ادب‌اند. زبان و خط‌شان با سایر کشورها فرق می‌کند. آنها در فنون و صنایع مهارت داشته و از علم و دانش بهره‌مند نیستند.^۱

فرآورده‌های آن کشور مورد علاقه و پسند مردم سایر کشورهاست. مناسبات زناشویی بی‌نظم و ترتیب است. جسد مردگان را به صحرا می‌اندازند. هیکل افراد آن سرزمین عظیم است و موی‌شان کوتاه است و سرشان را نمی‌پوشانند. لباس‌های‌شان چرمی یا ابریشمی است. دولت از خانوارها مالیات می‌گیرد و هر نفر سالی چهار سکه نقره‌ای می‌پردازد. در آنجا، آتشکده زرتشتی فراوان است و به غیر پیروان دیناوا^۲ همه در آتشکده عبادت می‌کنند. در آن دو سه معبد بودایی هست و چند صد راهب بودایی در این معبد‌ها زیست می‌کنند، آنها پیرو مکتب بودایی هینه‌یانه^۳ اند و فعالیت‌شان درست مطابق تعالیم این مکتب می‌باشد. می‌گویند کاسه ساکیامونی^۴ در قصر پادشاه آن کشور حفظ می‌شود. در مناطق مرزی شرقی آن شهری است به نام خه مو^۵. درون شهر چندان وسیع نیست ولی طول محیط شهر بیش از ۶۰ لی (۳۰ کیلومتر) است. در این شهر ساکنان بسیارند و اکثریت‌شان ثروتمندند. در شمال غربی این کشور فولین (روم شرقی) قرار دارد. رسم و عادت مردم فولین یا مردم پارس زیاد فرق نمی‌کند. چهره افراد و زبان‌شان کمی متفاوت است. در کشور فولین مروارید و سنگ‌های قیمتی زیاد یافت می‌شود. این کشور نیز کشوری ثروتمند می‌باشد. (یادداشت‌هایی درباره سرزمین غربی در دودمان تانگ، به قلم راهب سیوان جوان، جلد ۱۱).

۷. یادداشت‌های هوی چائو، راهب بودایی درباره پارس^۶

از تخارستان به سمت غرب روانه شدیم و پس از یک ماه به کشور پارس رسیدیم. در گذشته

۱. یادداشت سیوان جوان بر مبنای اطلاعات هندی‌هاست. از این‌رو، ارزشیابی‌اش تحقیرآمیز است. در واقع، چگونه می‌توان گفت که اهالی آن تندخو هستند و زود پرخاش می‌کنند و بی‌بندوبارند؟ در دوره ساسانی، دین زرتشتی به عنوان دین رسمی اعلام شد و کیش بودایی تحریم گردید، پیروان آن نیز تحقیر شدند. از این‌روست که هندی‌ها در آن زمان نسبت به پارس خاطره خوشی نداشتند.

3. Hinayana

2. Dinava

۵. شهر خه مو همان شهر هرمز است.

4. Sakamuni

۶. هوی چائو راهب بودایی دوره دودمان تانگ برای کسب دانش بودایی به هند عازم شد و در ۸۲۷ م. از هند به چین برگشت. (م)

پادشاه پارس عرب را زیر فرمان خود قرار می‌داد و افراد عرب به عنوان ساربان در خدمت دربار پارس بودند. ولی بعد آنها علیه پادشاه شورش کردند و وی را به قتل رساندند و استقلال خود را اعلام کردند. اکنون پارس زیر سلطهٔ عرب‌ها قرار گرفت. جنس لباس افراد پارس نمد یا نخ‌ی است و بسیار گشاد می‌باشد. مردان ریش و موی خود را کوتاه می‌کنند، خوراک‌شان نان و گوشت است، برنج هم هست ولی معمولاً آن را به آرد تبدیل می‌کنند و از آن نان درست می‌کنند. چهارپایان آن کشور عبارت‌اند از شتر، قاطر و گوسفند. اسب و خر در آنجا بسیار بلند قد هستند. آنها پارچه‌های نخ‌ی می‌بافند و چیزهای قیمتی در آن بسیار زیاد به دست می‌آید. زبان و خط‌شان با دیگر کشورها فرق دارد. اخلاق و روابط آنها نیز متفاوت است. مردم آن سرزمین بیشتر با کشتی به سمت غرب دریانوردی می‌کنند و دادوستد می‌نمایند. آنها برای به دست آوردن چیزهای قیمتی به سمت جنوب یعنی به کشور سیلان می‌روند و طلا را از کشور کون لون می‌گیرند^۱ مردم می‌گویند در آنجاها چیزهای قیمتی بسیار زیاد است. افراد پارس حتی با کشتی برای انجام دادوستد به سواحل چین می‌رسند و در بندر گوان جو لنگر می‌اندازند. از گوان جو بیشتر ابریشم و دیبا و حریر به دست می‌آورند. افراد پارچه‌های خوب نخ‌ی می‌بافند. حیوانات را می‌کشند و به آسمان عبادت می‌کنند. افراد آن سرزمین پیرو کیش بودایی‌اند. (از سرگذشت سفر به هند، به نقل از نوشته‌های به دست آمده از اتاق‌های سنگی شهر دون هوان)

۸. یادداشت‌های دویوه، نویسندهٔ کتاب فرهنگ اطلاعات عمومی دربارهٔ پارس دویوه در کتابش، فرهنگ اطلاعات عمومی، در جلد ۱۹۲، در بخش "قلمرو اشکانیان" یادداشتی آورده که با محتوای مجمع تاریخ، تاریخ دودمان هان و تاریخ دودمان جویکسان است. پیدا است که او از این سه کتاب استفاده کرده است. در جلد ۱۹۳ کتابش دربارهٔ پارس یادداشتی هست، این قسمت نیز با محتوای تاریخ دودمان وی، تاریخ دودمان جو و تاریخ دودمان سوئی یکسان است. این امر نشان می‌دهد که او از این سه کتاب استفاده کرده است. دویوه در بخشی از کتابش دربارهٔ پارس مطلبی نوشته است که در سفرنامهٔ دو هوان نقل شده است: از زمانی که پارس به وسیلهٔ عرب اشغال شده تا سال‌های آخر تیان بائو (۷۴۲-۷۵۶م). بیش از صد سال می‌گذرد. این گفتار با تاریخ پارس مطابق است.

۱. منظور از کشور کون لون جزایر پراکنده در دریای جنوبی چین است.

۹. یادداشت‌های نویسنده دوان چن شی دربارهٔ پارس^۱

دو آن چن شی در کتاب خود، گفتارهای جالب یون یوان، نوشته است که کشور پویا لی در میان دریای جنوب غربی واقع است.^۲ بازرگانان پارس معمولاً با این کشور دادوستد می‌کنند. پارسیان هنگامی که می‌خواستند وارد آن کشور شوند، پارچه‌های زیادی آماده کردند و با چند هزار نفر از افراد آن کشور در یک جا جمع شدند و با خونریزی قسم خوردند. به تجارت مشغول شدند. (از گفتار جالب یوه یان، جلد ۴)

۱۰. راه یافتن چوگان بازی به چین

بنابه اطلاعات ت. ف. کارتر^۳ در فن چاپ چین و راه یافتن آن به غرب (ص ۳۹)، چوگان بازی از پارس سرچشمه گرفت و بعد به اروپا راه یافت. در شرق، تا چین و هند گسترش یافت. چینی‌ها در دورهٔ حکومت امپراطور تائی زون (۶۲۷-۶۵۰ م.) از دودمان تانگ، این بازی را یاد گرفتند. بعد امپراطور سیوان زون (۷۱۲-۷۴۲ م.)، مو زون (۸۲۱-۸۲۵ م.)، جن زون (۸۲۵-۸۲۶ م.)، سیوان زون (۸۴۷-۸۵۹ م.) و سی زون (۸۷۳-۸۸۹ م.) همه به این بازی علاقه‌مند شدند. شاعران دودمان تانگ در مورد چوگان بازی در اشعار خود چیزهایی تعریف کردند. در کتاب مشاهدات فویان، در این باره آمده^۴: امپراطور تای ی زون روزی به دروازهٔ آن فو آمده بود و در آنجا به وزرا گفت که "شنیدم افراد سرزمین غربی به چوگان بازی علاقه فراوان دارند. در گذشته خواهان تماشا بودم، دیروز در زیر عمارت شین سیان، برخی از افراد سرزمین غربی مشغول بازی بودند، منظورشان آن است که ما تماشا کنیم و از آنها یاد بگیریم. از این امر معلوم می‌شود تمایل و علاقهٔ امپراطور بسیار تأثیر می‌گذارد. لذا منگو را سوزاندم تا از چوگان بازی خودداری ننماید."

در سال‌های جن یون (۷۱۰-۷۱۲ م.) در دورهٔ حکومت امپراطور چون زون عده‌ای از سفیران تبت برای استقبال شاهدخت جین چن به دربار فرستاده شدند. امپراطور به عنوان استقبال از آنها فرمان داد که چوگان بازی را تماشا کنند. زان جو، سرگروه سفیران، پیشنهاد کرد که از میان‌شان نیز چند نفر بفرستد و با افراد دربار مسابقه ترتیب دهند. چون در

۱. دوان چن شی (متوفای ۸۶۳ م.) ادیب مشهور دودمان تانگ است. (م)

۲. کشور پویا لی (Barbaey) سوماتی امروزی است. این نوشته نشانهٔ آن است که بازرگانان پارس تا چه جاهای دوردستی فعالیت می‌کردند. آنها نه تنها در افریقا بلکه در سراسر جهان دادوستد داشتند و تا شهرهای چین مثل یان جو، گوان جو و جان آن رسیدند.

3. T. F. Carter

۴. فویان ادیب دودمان تانگ است و در اواسط ۷ م. می‌زیست.

گروه‌شان نیز چند نفر در چوگان بازی مهارت داشتند. امپراطور این پیشنهاد را قبول کرد و سرانجام تبتی‌ها پیروز شدند. امپراطور جون زون فرمان داد که فرمانروای لین زی یا همان امپراطور بعدی، سیوان زون، ای، فرمانروای زی هائو، یان شین جیائو، داماد امپراطور، و اوو سیو، یکی از وزرا، وارد میدان شوند. سیوان زون چپ و راست می‌تاخت و با مهارت کامل بازی می‌کرد و تبتی‌ها مقابل‌اش چاره‌ای نداشتند. شاعرانی به نام شن چوان چی و اوو پی ای در تعریف و ستایش مهارت سیوان زون، اشعار سرودند.

در سال‌های کائی یوان (۷۱۳-۷۴۲ م.) و تیان بائو (۷۴۲-۷۵۶ م.)، در دوره حکومت سیوان زون، امپراطور چندین مرتبه از دروازه شهر بالا رفت و چوگان بازی را تماشا کرد. در هنگام بازی افرادی که ماهر بودند، به چپ و راست می‌تاختند و به هزار و یک حرکت هنرنمایی می‌کردند. ولی گاهی اتفاق می‌افتاد که اسب‌ها از خستگی به زمین می‌خوردند و جان می‌دادند یا مردم را زخمی می‌کردند.

در سال‌های یون تای (۷۶۵-۷۶۶ م.) در دوره حکومت امپراطور دائی زون، لوگان، یکی از اهالی شهر آن یان، از استان خه نان، به وزیر دادگستری به نام سیو، نامه نوشته بود و در آن اظهار کرد که در چوگان بازی شاید مردم جان خود را از دست بدهند یا اسب‌ها تلف شوند، در حالی که نوع تفریح زیاد است، چرا خود را برای لذت کوتاه مدت بیاندازیم؟ وزیر حرفش را مورد پسند قرار داد و آن را به عنوان نصب‌العین در روی میز تحریر خود نوشت. به غیر از این وزیر به یکی از زیردستان خود به نام لوچان یوان دستور داد که لوگان را به ترتیبی تشویق بکند. ولی در آن زمان در ارتش چوگان بازی رسم بود و منع‌اش مشکل بوده و برای مدتی منع شد، اما به زودی احیا گردید. (مشاهدات فون یان، جلد ۶)

فصل پنجم

پارسیان اعزامی به دربار دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م.)
و پنج دودمان دیگر: لیان دوم (۹۰۷-۹۲۳ م.)،
تانگ دوم (۹۲۳-۹۳۶ م.)، چنِ دوم (۹۳۶-۹۴۷ م.)،
هانِ دوم (۹۴۷-۹۵۰ م.) و جویِ دوم (۹۵۰-۹۶۰ م.)

۱. آلوهان

افراد پارس که در دربار دودمان تانگ مأمور شده بودند، به غیر از پیروز و پسرش نرسی، دو نفر دیگر نیز بودند: آلوهان و لی یوان لیان. شرح حال لی یوان لیان در تاریخ‌های کهن و جدید دودمان تانگ هست، ولی اطلاعات در مورد سرگذشت آلوهان تازه از سنگ‌نبشته‌ای که در نزدیکی شهر لویان کشف گردیده، به دست آمده است. یکی از افراد اواخر دودمان چن (۱۶۱۶-۱۹۱۱ م.) به نام دوان فان، این سنگ را نزد خود نگه داشت، سنگ‌نوشته‌ها در پایین آمده است:

سنگ‌نبشته قبرستان سردار پارسی، وزیر دفاع و آبادکننده زمین بای، ستون فقرات دربار و فرمانده کشورگشا آلوهان. نام صاحب قبر آلوهان است. ایشان از خانواده اشراف پارسی برخاسته‌اند. در سال‌های سیان چن (۶۵۶-۶۶۱ م.) در زمان حکومت امپراطور بزرگ گائو زون، به علت این که خدماتی انجام داده و شهرت فراوانی کسب نموده، امپراطور ایشان را به دربار جلب کردند و مقام سپهبدی به ایشان بخشیدند. حتی ایشان را به عنوان سفیر دولت به کشور فولین و اطراف آن فرستاد.^۱ ایشان در مرز غرب فولین سنگی به عنوان سنگ مرزی برقرار کردند، اکنون آن سنگ همچنان در آنجا وجود دارد. آلوهان در آن سرزمین، عظمت دودمان تانگ را تبلیغ کرد، دل فرمانروایان آن سرزمین را به خود جلب نمود، لذا تاکنون در آن سرزمین اثر مخالفتی دیده نمی‌شود. این همه جزو فعالیت‌های پر زحمت ایشان می‌باشد. به علاوه، در زمان حکومت شاه بائو اوو زه‌تیان (۷۰۵-۶۶۴ م.)، برای شهبانو، فرمانروایان کشورهای خارجی را به دربار تانگ دعوت نمودند و به آنها پند و اندرز دادند

۱. منظور از کشور فولین، اطراف روم شرقی، مملکت‌هایی در سواحل دریای مدیترانه است. (م)

که دودمان تانگ را به عنوان قدرت مرکزی قبول کنند.^۱ از این رو، خدمات سپهبد بسیار عظیم بوده و در یک رشته محدود نمی‌شود. همه این‌ها باید در سندهای دولتی ثبت شود تا نسل‌های آینده آگاه شوند. سپهبد در روز اول ماه چهارم سال اول جین یون (۷۱۰ م.) در ۹۵ سالگی در شهر لویان، در منزل خود درگذشت. پس از مرگ ایشان، باد شدید برخاست و خورشید پشت ابرها پنهان گردید، پرندگان به طور غمزده آواز سر دادند و درخت‌ها برای ایشان گریه نمودند، انگار می‌گفتند که چرا سپهبد راهی برای خود انتخاب کردند و انتهای آن دیده نمی‌شود، و اثری از مردم در آن راه پیدا نمی‌شد. سپهبد پسری داشت به نام جو لو که از مرگ پدر سوگوار و ماتم‌زده گردید و در مقابل قبرستان پدر شب و روز گریه می‌کرد و چاره‌ای نداشت. پسر سپهبد در چهار فصل پی در پی از قبرستان پدر دیدار می‌کند و خاک آن را درست و منظم می‌نمود، در برابر قبر پدر، با دل و جان عبادت می‌کرد. قبرستان سپهبد در خارج از دروازه جیان چون بود و دور آن دیوار ساخته شد.^۲

۲. لی یوان لیان

اسم اول یوان لیان، لو یوان گوان بود. نام خانوادگی‌اش آن است. پیشینیان وی از اهالی سرزمین اشکانیان بودند. او در کودکی به وسیله یکی از خواجیه‌ها به نام لو فون پرورش یافت. از این رو، اسم فامیلی لو را پذیرفت. هنگامی که بزرگ شد، مردی بسیار خوش صورت و با ریش دراز گردید. وی بسیار شجاع و با خرد بود. خدعه و هنر جنگ را خوب فراگرفت. در جوانی در ارتش خدمت می‌کرد و برای مدتی جزو محافظان دربار بود. بعد در زیر فرمان شاهزاده قرار گرفت و به مقام سپهبدی رسید. سپهبد و فرماندهای عالی رتبه به نام لی هائی ژان، لی یوان لیان را به امپراتور معرفی کرد و پیشنهاد نمود که لی یوان لیان را به عنوان معاون وی بگمارد. گذشته از این، مسئولیت اداره امور غیرنظامی نیز بر عهده او نهاده شد. لی یوان لیان بیش از ده سال با ارتش در دروازه تون گوان بود و سربازان زیر فرمانش با دل و جان به او احترام می‌گذاشتند.^۳

۱. شهبانو اوو زه تیان در ۶۵۵ م. در امور دولتی شرکت کرد و در ۶۹۰ خود را امپراتور اعلام کرد. وی تنها بانوی امپراتور بود. (م)
 ۲. آلوهان در حیات خود به مقام سپهبدی و فرماندهی رسید، حتی به عنوان سفیر به کشورهای خارجی فرستاده شد. در این صورت خدمتش بس عظیم بود. ولی جای تعجب است که در تاریخ‌های کهن یا جدید دودمان تانگ از او یادداشتی نیست. دانشمند ژاپنی هاندا تورو (Haneda Totu) معتقد است که آلوهان ترجمه کلمه ابراهیم است. اسم پسرش جولو کومراه است و هو دو، اسم معمولی یهودی‌هاست.
 ۳. تون گوان دروازه‌ای در مسیر دیوار چین در استان شن سی است. (م)

زمانی که امپراطور ده زون (۸۵۰-۷۸۰ م.) در شهر فون تیان بود، خه وانجی یکی از سپهبدان، شورش کرد و به شهر هواچی حمله نمود.^۱ دون جین، شهردار هواجو، گریخت و شهر به دست شورشیان اشغال گردید. شورشیان در شرق شهر، خط دفاعی محکمی ساختند. لی یوان لیان در آن زمان با قوای خود از دروازه تون گوان به شورشیان حمله کرد و شهر را دوباره گرفت. وی پس از آن که وارد شهر شد، ساختمان دفاعی آن را استحکام بخشید و ابزار جنگی را آماده نمود و جوانان شهر را به زیر پرچم ارتش دعوت کرد. زمانی نگذشته بود که تعداد ارتش جدید به ده هزار نفر رسید. وی بدین وسیله، نیروهای خود را بس افزون ساخت. امپراطور که دید او خدمت عظیمی انجام داده، مقدمش را ارتقا داد. پس از آن، نیروهای شورشی چندین مرتبه به شهر حمله کردند، ولی همه این حملات دفعه شد. آنها نتوانستند با نیروهای لی یوان لیان روبه‌رو شوند. چون لی یوان لیان در این امر همت گماشت و از شهر دفاع کرد، دربار وی را به مقام شهرداری هواجو و وزارت دفاع از دروازه تون گوان و وزارت دربار ارتقا داد.

در ماه پنجم سال اول سین نوان (۷۸۴ م.)، در دوره حکومت امپراطور ده زون، امپراطور به دو سپهبد یعنی لی یوان لیان و معاونش لی چن فرمان داد که منطقه دور پایتخت را از نیروهای شورشی پاک سازند. دو طرف یعنی نیروهای دولتی و قوای شورشی در غرب شهر چان روبه‌رو شدند. نیروهای شورشی اول به نیروهای لی یوان لیان حمله کردند. لی یوان لیان در نبرد خود را پیشاپیش سربازان رساند، شجاعت و دلیری را از خود نشان داد، سربازان زیر فرماندهی او نیروهای شورشی را شکست دادند. پس از پیروزی اولی، لی با سربازان زیر فرمان خود به پیشروی ادامه دادند. سرانجام، پایتخت و خاک اطراف آن از وجود نیروهای شورشی کاملاً پاک گردید.

در آن جنگ لی یوان لیان پیروزی را در نتیجه فعالیت خود نمی‌دانست، بلکه اظهار کرد که این پیروزی به وسیله لی چن، یعنی سپهبد دیگر به دست آمده است. وی به نیروهای زیر فرمان خود دستور داد که در خارج از شهر در یکی از معبدها مستقر شوند. چون امپراطور به دربار برگشت، لی یوان لیان را به مقام فرماندهی و وزیری مرکزی گماشت و ۷۰۰ خانوار به عنوان تیول وی تعیین نمود و یک منزل و گروهی از نوازندگان موسیقی، از دختران را به او بخشید. پسر وی را نیز به مقام مأمور درجه ششم دولت گماشت.

۱. هواجو خاک آن در شهرستان هوا ی امروز از استان شن سی است. (م)

سپهبدی به نام لی هوایی گوان نیز در منطقه رود زرد دست به شورش زد. نیروهای شورشی جریان رودخانه را قطع کردند. امپراتور به لی یوان لیان و معاون فرمانده کل ماسوئی و ژنرال هون سیان فرمان داد که مشترکاً به نیروهای شورشی حمله کنند.

در آن زمان، یکی از سران نیروهای شورشی به نام سو تین گوان از جایی به نام چان چون گون دفاع می‌کرد. لی یوان لیان گماشته‌ای برای جلب او فرستاد، ولی سو تین گوان که لی یوان لیان را حقیر می‌شمرد، به جای تسلیم ناسزا گفت و فرمان داد که نمایش‌گران "هو" در بالای دروازه شهر نمایش دهند و بدین وسیله به لی یوان لیان توهین نمود.^۱ این کارش باعث آبروریزی لیان گردید. در این هنگام، همکار لی یوان لیان یعنی ماسوئی با نیروهای خود از طرف شرق وارد میدان جنگ شد. سو تین گوان در مقابل ماسوئی تسلیم گردید، امپراتور سو را به مقام وزیر دبیری گماشت، ژنرال ماسوئی نیز نسبت به سو لطف و توجه داشت. لی یوان لیان روزی دم در ورودی اردوگاه با سو تین گوان برخورد کرد. او به زیردستان خود فرمان داد که سو را بگیرند و بکشند. بعد خود را نزد سپهبد ماسوئی رساند و خواست که مجازات شود. ماسوئی از این کارش بسیار ناراضی و ناراحت شد و می‌خواست او را به قتل برساند. ولی سرانجام چون خدمت لی یوان لیان بسیار بزرگ بود، از کشتن او خودداری کرد.

امپراتور ده زون (۸۰۵-۷۸۰ م.) دید که لی یوان لیان در کشتار بی‌پند و بار است و شاید در نظر سایر وزرا گناهکار باشد، لذا پیشاپیش به نخست‌وزیر و وزیر مسئول کارکنان فرمان داد که در رسیدگی کار و فعالیت لی یوان لیان گذشت کنند.

در سال سوم جن یوان (۷۸۸ م.) امپراتور ده زون به لی یوان لیان وظیفه‌ای محول کرد که با نیروهای خود به اتفاق نیروهای سپهبد هون سیان در نزدیکی شهر پین لیان با گماشتگان تبت ملاقات کنند و وارد مذاکره گردند. لی یوان لیان پس از بررسی وضعیت جغرافیایی به هون سیان گفت که بنابه فرمان امپراتور، نیروهای من باید در دژ پان یوان مستقر شوند و در صورت لزوم به کمک شما بشتابند. ولی محل مذاکره با دژ پان یوان ۷۰ لی (۳۵ کیلومتر) فاصله دارد. اگر تبتی‌ها یکمرتبه به نیروهای ما حمله کنند، شاید از دوری راه نتوانم به موقع به محل حادثه برسم. لذا خواهش می‌کنم در نزدیکی اردوگاه شما مستقر شوم. ولی هون سیان معتقد بود که پیشنهاد او با فرمان امپراتور در تضاد است و قبول نکرد. با وجود این، لی یوان لیان به سربازان خود فرمان داد که همراه نیروهای هون سیان پیشروی کنند و ۱۰ کیلومتری

۱. منظور از هو، اهالی سرزمین غربی است. گاهی به سرزمین ایران اطلاق می‌شود.

اردوگاه هون سیان مستقر شوند. وی پس از این که به مقصد رسید، فوراً دستور داد که خط دفاعی را استحکام بخشد و خندق‌ها حفر کنند. چون هون سیان به ملاقات گماشتگان تبت رفتند، لی یوان لیان به نیروهای خود فرمان آماده باش داد و خود را برای اتفاق هر حادثه آماده ساخت.

در هنگام ملاقات، طرف مقابل واقعاً در کمین نشسته بودند و بدون هیچ مقدمه، به نیروهای هون سیان که هنوز آمادگی نداشتند، حمله کردند. در نتیجه، ۱۸ نفر از سربازان هون سیان کشته و عده‌ای از مأموران از اردگاه هون سیان اسیر شدند. هون سیان به تنهایی فرار کرد. نیروهای تبت به تعقیب او پرداختند. هون سیان چون به اردوگاه خود رسید، آنجا را خالی یافت. سپهبدی که در اردوگاه مسئول کار بود نتوانست سربازان را گرد هم آورد و سربازان همه پراکنده شدند. خوشبختانه نیروهای لی یوان لیان با نظم و ترتیب در مقابل نیروهای تبتی ظاهر شدند. نیروهای تبتی وقتی این وضعیت را دیدند، عقب کشیدند. هون سیان صحیح و سالم وارد اردوگاه لی یوان لیان شد. اگر در این حادثه، نیروهای لی یوان لیان آماده نمی‌شدند، مرگ هون سیان حتمی بود. پس از این که نیروهای تبتی فرار کردند، لی یوان لیان نیروهای خود را جمع و جور کرد، در ترتیب دادن نیروها به هون سیان کمک کرد، بعد با ساز و برگ تمام برگشتند.

لی یوان لیان در این نبرد، هنر نظامی خود را نشان داد، امپراطور او را تحسین کرد و ده رأس اسب عالی و ظروف نقره‌ای و طلایی و پارچه‌های ابریشمی در اختیار او گذاشت. پس از این که او دوره عزاداری مادر خود را طی کرد، امپراطور فرمان داد که او همچنان مشغول کارهای خود شود و مقامش را ارتقا داد. از این گذشته، امپراطور نام خانوادگی سلطنتی خود یعنی لی را به او بخشید، و اسم شخصی او را از یوان گوان به یوان لیان تبدیل ساخت. در بهار سال چهارم جیان جون، امپراطور ده زون او را به عنوان سپهبد جیه دو گماشت^۱ و به عنوان فرمانده پادگان شهر لین یوان، به آنجا فرستاد. لین یوان شهر سوق الجیشی در شرق استان گان سو است. چون با گذشت زمان، این شهر بسیار خراب و کاملاً ویران شد. ولی جای بسیار مهمی است، چون طایفه وحشی هنگامی که می‌خواستند به سرزمین داخلی چین حمله کنند، معمولاً نیروهای خود را در آنجا مستقر می‌ساختند و اسب‌های خود را در آنجا می‌چرانند. لی یوان لیان با نیروهای خود در اطراف آن شهر ساختمان دفاعی محکمی ساختند و دیوارهای شهر را استحکام بخشیدند و زمین بایر آن منطقه را آماده کشت و زرع کردند. لی

۱. سپهبد جیه دو یک مقام نظامی است که در دو سه شهر یا دروازه مهم با نیروهای خود مستقر شد. (م)

یوان لیان در همه این کارها شخصاً شرکت می‌کرد و در صفوف مقدم سربازان قرار می‌گرفت. او به سربازان دستور داد که درختان و علف‌ها را ببرند تا خشک شوند و بعد بسوزانند. بدین وسیله، از خاکستر استفاده کردند و زمین اطراف را به زمین حاصلخیز تبدیل ساختند. گذشته از این، او سربازان را به کارهای کشاورزی و کاشتن درختان تشویق کرد. در نتیجه، غلات و میوه‌های فراوان به دست آوردند.

لی یوان لیان با سربازان در اطراف شهر، راه‌های بلندتر از زمین احداث کردند. از یک طرف، مردم به راحتی رفت و آمد می‌کردند. غیر از این، اگر دشمنان می‌آمدند، می‌توانستند از آن راه بلند به عنوان خط دفاعی استفاده کنند. او حتی یک شهر جدید در کنار شهر اولی ساخت که دو شهر با هم ایستاده و می‌توانستند از یکدیگر پشتیبانی کنند. از آن به بعد، وضعیت روز به روز بهتر و امور نظامی رو به راه و خطوط دفاعی آن روز به روز محکم‌تر می‌شد. آن شهر هیچ مورد یورش طایفه وحشی قرار نگرفت.

لی یوان لیان در اثر بیماری در ماه یازدهم سال اول جن یوان (۷۸۵ م.) در شهر لیان یوان در ۶۲ سالگی درگذشت. امپراطور از مرگش بسیار غمگین شد و به عنوان عزاداری سه روز از رتق و فتق امور دولتی خودداری کرد. از این گذشته، پارچه، برنج و اموال دیگر را به فراوانی در اختیار بازماندگانش قرار داد. (تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۴۴)

۳. آن فوگو

سنگ نوشته‌هایی در شرح حال آن فوگو، به قلم لی جی یوان (یکی از ادیبان و مأمور دودمان تانگ): چون دسته ستاره ثریا که شکل‌اش مانند قاشق، رو به شرق است، در سراسر جهان خرمی و شکوفایی حکمفرماست. دریا چنان وسیع و بیکران است که آتش تا قطب شمال می‌رسد و آب‌های رودخانه‌ها بدان می‌ریزد. چون آفتاب بر زمین نورافشانی می‌کند، همه موجودات جهان مقابل نظر مردم روشن و آشکار می‌گردد. پایتخت کشور ما بسیار بزرگ و وسیع است. همه جای کشور برای سکونت مردم بسیار راحت و مناسب است. در این کشور، کوه‌ها بسیار بلند، رودخانه‌ها بسیار دراز و ادب و فرهنگ در همه جا مورد پسند قرار می‌گیرد. صاحب سنگ، یکی از اشراف‌زادگان مملکت همجوار بوده و پیشینیان او در سرزمین خود مقام‌های عالی داشتند و از محصولات کوهستان و آب‌های زلال چشمه برخوردار بودند. صاحب سنگ، اسمش آن فوگو است. وی اصلاً اهل قلمرو اشکانیان و نام خانوادگی‌اش در واقع نام کشور اوست.

در سال‌های آخر دودمان سوئی (۶۱۸-۵۸۱ م.) در منطقه مرکزی کشور شورشی رخ داد و تُرک‌ها با استفاده از این وضعیت، علیه دربار سوئی برخاستند. پدربزرگ آن فوگو که اسمش اوو هوان بود، در آن وقت در ارتش تُرک‌ها در مقام دوم فرماندهی قرار داشت. وی در نبرد، بسیار برجسته و چیره‌دست بود و نمی‌خواست به منظور شوم تُرک‌ها تن در دهد. ولی چون جایی که او مستقر بود، از دربار بسیار دور بود، نمی‌توانست آرزوی خود یعنی پیوستن به دودمان سوئی را برآورده سازد. پدر آن فوگو که اسمش فی هان بود، نیز برای مدت متمادی آرزو داشت به دودمان مرکزی بپیوندد و در منطقه مرزی در انتظار فرصت نشسته بود. در اوایل سال‌های جن گوان (۶۴۹-۶۲۷ م.)، در دوره حکومت امپراطور تائی زون، پدر آن فوگو با نیروهای ۵۰۰۰ نفری خود به دربار تانگ پیوست. امپراطور وی را به شهرداری وی جو گماشت.^۱ در ضمن، فرماندهی پادگان آن شهر را نیز بر عهده او گذاشته و لقب افتخاری سپهبد دفاعی چپ را به او تفویض کرد. چون امپراطور او را مورد پسند و اعتماد قرار داد و او شهرت و آوازه فراوان کسب کرد، مردم با احترام به او نگاه می‌کردند.

آن فوگو در سال چهارم جن گوان (۶۳۰ م.) با پدر خود به دربار تانگ پیوست. در آن زمان او ۱۸ سال داشت. امپراطور تائی زون چون دید که وی جوانی با استعداد است فوراً لقب سپهبد جناح چپ را به او تفویض کرد و چیزی نگذشته بود که وی را همراه یکی از وزرای مسئول روابط خارجی به نام جائو ده کائی، حامل پیام امپراطوری به ترهون (استان چن هائی کنونی) فرستاد.

اهالی ترهون تصور می‌کردند قدرت‌شان بزرگ و پایه و اساس حکومت‌شان محکم است. لذا علیه پیام امپراطوری برخاستند و سفیران را حبس کردند. آن فوگو و همراهش به خطر افتادند. آنها چاره‌ای نداشتند که خود را نجات دهند. ولی آن فوگو در خطر با آرامش‌خاطر با ترهون‌ها مواجه شد و هیچ بندگی و پستی از خود نشان نداد و در برابر تهدید و تحریک آنها پا بر جا ماند. پس از مدتی تیروهای درباری رسیدند و شورشیان را آرام ساختند. آن فوگو نیز صحیح و سالم به دربار برگشت. پس از این حادثه، همه به او بیش‌تر احترام گذاشتند. امپراطور این عمل‌اش را بسیار پسندید، مقامش را باز هم ارتقا داد و به او لقب سپهبد وفاداری و شجاعت بخشید. گذشته از این، ۵۰۰۰ توپ ابریشم به او بخشید.

در سال ۱۹ جن گوان (۶۴۵ م.)، امپراطور تائی زون با قوا رهسپار کره شد تا در آنجا نظم

۱. خاک وی جو در شهرستان لی امروزی از استان سی چوان است. (م)

و ترتیب پدید آورد. آن فوگو به عنوان سپهبدی ملتزم رکاب امپراطور بود. وی در این مأموریت خدمات شایانی انجام داد. امپراطور برای تجلیل از او، لقب "سپهبد ستون فقرات مملکت" را به او بخشید. در ضمن مالیات ۳۰۰ خانوار را از شهرستان زو یوه (در استان شن سی امروزی) برای همیشه در اختیار او قرار داد.

در سال اول یون هوئی (۷۵۰ م.)، در دوره حکومت امپراطور گائو زون، مقام آن فوگو باز هم ارتقا یافت و جزو سپهبدان محافظ امپراطوری گردید. وی همانند گل و علف در زیر آفتاب شکوفا رشد کرد و از لطف و محبت امپراطور برخوردار شد. او اجازه داشت که در رفت و آمد از ارباب چهار اسبه و در رتق و فتق امور از مهر دو سنگ پشت استفاده کند. وی هنگامی که وارد دربار می‌شد، در ردیف مأموران عالی رتبه قرار می‌گرفت. چون از قصر به خانه برمی‌گشت، گارد مجلل و با شکوهی همراهش می‌شد. آن فوگو قدش بلند، چهره‌اش متین و مردی بزرگوار بود. در زدو خورد بسیار شجاع و دلیر بود، لذا شهرت و آوازه‌اش زبانزد خاص و عام گردید.

دیری نپایید که پدر وی درگذشت. آن فوگو در تشکیل مراسم عزاداری و تشییع جنازه‌اش رعایت ادب به جا آورد. پدرش با مردم حسن روابط داشت و به نحو احسن به امور اداری می‌پرداخت، سیاست‌ها را از روی درستکاری و بزرگواری اجرا می‌کرد، در نواحی زیر فرمانش همه مردم از پیر و جوان، از مرد و زن، همه با آرامش خاطر زندگی می‌کردند و رؤسا و سران طایفه‌ها همه به او احترام می‌گذاشتند. دربار نیز به استعداد و کاربری او اهمیت می‌داد. مردم از داشتن چنین شهردار و فرمانده پسنندیده و شایسته، خوشحال و راضی بودند.

آن فوگو مدتی فرمانده پادگان پایتخت بود و مسئولیت محافظت دربار را بر عهده داشت. در اوایل سال‌های سیان هن (۶۷۴-۶۷۰ م.)، بنابه فرمان امپراطور برای همیشه از مالیات ۴۰۰ خانوار برخوردار شد. ولی هنگامی که آفتاب نیمروز لحظه به لحظه نورش تابان، و چشم سوزان می‌شد، سرنوشت محتوم و پایانی نیز دقیقه به دقیقه نزدیک‌تر می‌گشت. سپهبد آن در سال دوم تیائو لو (۶۸۰ م.) در روز هژدهم ماه دوم، در اثر بیماری در شهر چان آن (سی آن امروزی) در ۸۳ سالگی درگذشت. در روز ۲۳ ماه دوم سال دوم بین لون (۶۸۱ م.) در دوره حکومت امپراطور گائو زون، در دهکده سیائو تی از شهرستان چان آن دفن گردید.

۴. شی چووین

شی چووین اهل شهر وان جو است^۱، وی اصل پارسی دارد و در دربار دودمان شوی اول خدمت کرده بود.^۲ مقام شی چووین شهرداری شهر لی جو بود.^۳ در اواسط سالهای تو گوان (۹۲۶-۹۲۳ م.) جی سیان، یکی از فرماندهان مشهور، وارد استان سی چوان شد و فرماندهی شهر وان جو را بر عهده گرفت.^۴ شی چووین با نیروهای خود به اتفاق وی منطقه میان چهار استان یعنی سی چوان، شن سی، هو به و گان سو را از دست شورشیان گرفتند.

فرمانده پادگان تون جو به نام وانگ یون چون به اتفاق راهزنی به نام دو جین وین دست به شورش زد و اموال اهالی شهرستان را به غارت بردند و مردم را به قتل رساندند. شی چووین با نیروهای خود شورشیان را سرکوب کرد. این کار وی مورد پسند فرمانده عظیم جی سیان قرار گرفت. پس از این خدمت، شی چووین به فرماندهی شهر نین جا ارتقا یافت و همچنین فرماندهی نیروهای چریکی منطقه وان جو به دوش او نهاده شد. پس از آن که فرمانروای حکومت شوی اول به نام چان به قدرت رسید، شی چووین به مقام فرمانروایی یک منطقه بزرگ از استان سی چوان رسید. وی در شهرستان شی سی، جوانان بیکار و ولگرد را به دامنه وسیع نزد خود جلب کرد و نیروهای عظیمی را تشکیل داد. این سربازان را به کارهای کشاورزی تشویق کرد و به کار گماشت. در نتیجه، محصولات فراوانی به دست آوردند. آنها در مدت چند سال بیست میلیون دان غلات و سایر اجناس لازم را به دربار پرداختند.^۵ دربار برای تجلیل از خدمت شی چووین، او را به مقام شهردار وان جو گماشت. پس از چندی، به شهرداری جیان جو منتقل شد. شی چووین در هشتاد سالگی درگذشت. (مجموعه کتابهای یوه یا تان، بخش "وضعیت نه ایالت"، به قلم لو جین)

۵. لی سیوان، لی سون، لی شون سیوان

لی سیوان اسم دیگر تین ای است. پدران او اصلی پارسی داشتند. وی به اتفاق امپراطور سی زون (۸۸۹-۸۷۳ م.) وارد استان سی چوان گردید، به مقام پایین نظامی گماشته شد. برادر بزرگش به نام لی سون در سرودن شعر شهرت دارد. لی سون یکی از نامزدگان مأموران بود.

۱. وان جو شهری است که وسعتش تقریباً معادل خاک شهرستان داسیان امروز از استان سی چوان است. (م)

۲. دودمان شوی اول (۹۲۵-۹۰۷ م.) یکی از حکومت‌های محلی در استان سی چوان بود. (م)

۳. لی جو خاکش تقریباً شهر گوان یوان امروز از استان سی چوان است. (م)

۴. وان جو خاکش تقریباً معادل خاک شهرستان دا از استان سی چوان است. (م)

۵. دان واحد وزن در قدیم چین است، هر دان معادل ۶۰ کیلوگرم است. (م)

لی سیوان مردی آرام و با ادب، پرهیزگار و پاکدامن بود. او با دارو فروشی و عطر فروشی زندگی خود را تأمین می‌کرد و در شطرنج بازی بسیار ماهر بود و در حفظ سلامتی و تندرستی خود مطالعه جدی می‌کرد و برای به دست آوردن دارو و به منظور عمر طولانی، به کیمیاگری می‌پرداخت. او در این کار چنان پول مصرف کرد که در اواخر عمر خود کاملاً تهیدست ماند. در آن زمان، در خانه او به غیر از کتاب‌های دائویی و کیسه دارو، چیزی باقی نمانده بود.

لی سون: نام دیگرش دَخ ژون است. اصل پارسی دارد. وی در جوانی سخت مطالعه می‌کرد و بارها به عنوان نامزدگانِ مأموران دولتی معرفی گردید. او شعر می‌سرود و اشعارش دل‌انگیز است. آینه نامه، به قلم خه گوان یوان)

لی سون نام دیگرش ده ژو و اهل شهر زی جو است.^۱ دیوان اشعار داشت به عنوان چون یائو جی، ولی اکنون تنها سه شعر از اشعار باقی مانده است. غیر از این سه شعر، ۵۴ قطعه "زی" (یکی از شکل‌های شعری است) به قلم او نیز حفظ شده است. (مجموعه اشعار دودمان تانگ، جلد ۷۶۰، ۸۹۶)

لی شون سیوان: او اهل زی جو و خواهر لی سون بود. فرمانروای شو (استان سی چوان امروزی) او را به عنوان یکی از سوگلی‌های خود به قصر جلب کرد. سه شعر از او نیز حفظ شده است. (مجموعه اشعار دودمان تانگ، جلد ۷۹۷)

۱. شهر زی جو سرزمینش تقریباً معادل خاک شهرستان زی تون امروزی از استان سی چوان است. (م)

فصل ششم

گسترش ادیان ایرانی در چین

۱. دین نسطوری^۱

در ماه هفتم سال جین گوان (۳۹۶م.) در زمان حکومت امپراطور تائی زون، از دودمان تانگ (۹۰۷-۶۱۸م.) امپراطور فرمانی صادر کرد که در آن گفته شده "چون مکتب‌های مذهبی و موارد پرستش همواره در حال تغییر است، مهم آن است که مذاهب بنابر احتیاجات و شرایط، آیین و آموزه خود را تبلیغ کنند و آدم‌ها را تربیت کنند و آنها را پرورش دهند. اینک روحانی‌ای پارسی به نام آلوبین از راه دور به پایتخت ما رسید که حامل کتاب‌ها و آموزه دین خود بود و آنها را معرفی می‌کند. پس از بررسی آن، دیدیم که محتوای آموزه آن ظریف و عمیق و اصل و اساس آن مثبت است. به علاوه، این دین موجودات جهانی را تأیید می‌کند و اصل مهم اخلاقی را تصدیق می‌نماید و برای امور کشور و مردم مفید است، از این جهت، لازم است که به پخش آن در سراسر کشور مساعدت شود تا مورد قبول خاص

۱. بنابه سنگ‌نشته‌ای در مورد گسترش نسطوری "دا چین" اولین کسی که دین نسطوری را در چین تبلیغ کرد، استاد "دا چین" آلوبین است. ولی بنابر نوشته کتاب مجموعه سندهای دودمان تانگ، اولین کس، یکی از روحانیون پارس بوده است، نه از سرزمین دا چین. دین نسطوری یکی از شعبه‌های مسیحی است و در سال‌های اول دودمان تانگ در پارس گسترش یافته بود. روحانیون آن پیش‌تر از اهالی شام بودند. در نوشته بالا گفته شده که آلوبین روحانی پارسی است. شاید بدان علت باشد که وی از پارس به چین آمده و ممکن است که او اهل پارس نباشد. در سال‌های اول دودمان تانگ، آلوبین در شهر چان آن و سایر ایالات چین صومعه‌ها ساخت و همه این صومعه‌ها به نام صومعه پارسی بود. این اسم در کتاب تاریخچه شهر چان آن (جلد ۱) به قلم سون مین چو دیده می‌شود. این نویسنده می‌نویسد که "در نواحی ای نین فان در شمال شرقی، صومعه هوی پارسی واقع است. صومعه پارسی تنها در سال چهارم تیان بادو (۷۳۶م.) تغییر نام داد، یعنی تازه نام صومعه دا چین به خود گرفت. دانشمند ژاپنی، Jynujirou Takakusu از کتابی به نام فهرست کتاب‌های مقدس بودایی که در سال‌های جن یوان (۸۰۵-۷۸۵م.) کشف شده بود نام می‌برد که در آن آمده که برقرارکننده و نویسنده کتیبه، یعنی جن جن نیز روحانی‌ای پارسی بوده است.

و عام گردد. بنابر این فرمان، دستگاه دولتی در نواحی "ای نین فان" صومعه نستوری را ساخت و ۲۲ نفر را به عنوان شاگرد آن روحانی انتخاب کرد. در ماه چهارم سال نهم تیان بائو (۷۴۶ م.) فرمان امپراطوری صادر گردید و در آن گفته شده که دین پارسی و کتاب‌های مقدس آن را دا چین (روم شرقی) ناشی شده و بعد به کشور ما راه یافت و مدت‌های متمادی در چین پخش گردید. در وهله اول صومعه‌ای برای آن ساخته شد، نامش صومعه پارسی بوده است. اینک برای آن که این دین به نام اصلی‌اش به مردم معرفی شود، نام صومعه پارسی در دو پایتخت کشور ما باید به نام صومعه دا چین تغییر داده شود.^۱

۲. دین زرتشتی

کلمه دین زرتشتی برای اولین بار در جلد ۱۰۲ کتاب تاریخ دودمان وی (۳۸۶-۵۳۴ م.) بخش "در مورد کشور کان (سمرقند)" ظاهر گردید. زرتشت بنیان‌گذار دین زرتشتی است. می‌گویند وی در دوره سال‌های ۵۲۰ تا ۶۰۰ ق.م. می‌زیسته و وطن وی آتروپاتن (آذربایجان) که در غرب ایران واقع است. اطلاعات درباره زندگی و فعالیت او بسیار محدود است. یگانه سندی که می‌توان به کار برد، اوستا کتاب مقدس زرتشتی می‌باشد. زرتشت بر آن بود که در دنیا دو نیرو وجود دارد: خدای نیکی، خدای بدی. وظیفه آدم مساعدت به خدای نیکی و مبارزه علیه خدای بدی است. در نظر پیروان این دین، آتش نشانه نیکی است، لذا باید به آتش نیایش کرد. از این جهت، این دین نیز پرستش آتش نامیده می‌شود. چون خورشید منشاء نور است، پس خورشید را نیز باید نیایش کرد. غیر از خورشید، ماه و ستارگان را نیز باید نیایش کرد. از این رو، چینی‌ها تصور می‌کنند که آنها به آسمان نیایش می‌کنند و این دین را دین پرستش آسمان نیز می‌نامند. دین زرتشتی در دو دوره ساسانیان به عنوان دین رسمی شناخته شد، و در سرزمین غربی گسترش یافت. استاد چن یوان مقاله‌ای به عنوان "بررسی جریان راه یافتن دین

۱. منظور از دو پایتخت شهر لو یان از استان خه نان و شهر سی آن از استان شن سی است. کتیبه سنگی در مورد گسترش دین نستوری یکی از کتیبه‌های سنگی مسیحی در زمان دودمان تانگ در سال دوم جیان جو (۷۸۱ م.) در زمان حکومت امپراطور ده زون برقرار شد. در ۱۶۲۳ م.، یعنی در زمان دودمان مینگ، در شهرستان جو جی از استان شی سی، در ۷۰ کیلومتری شرقی شهر سی آن کشف گردید. اکنون این سنگ در موزه استان شن سی، در شهر سی آن حفظ می‌شود. برقرارکننده این سنگ روحانی نستوری به نام جن جن است. تعداد کلمات کتیبه هزار و هفتصد و هشتاد است. محتوای نوشته‌های آن در مورد اصول نستوری و جریان گسترش آن پس از ۶۳۵ م. در چین است. در قسمت‌های پایین و دو پهلوی آن، اسامی روحانیون نستوری به زبان سریانی باستانی است. این کتیبه به عنوان سند مهمی برای مطالعه گسترش مسیحیت در چین و همچنین در تحقیق روابط چین با کشورهای خارجی است. نوشته‌های آن اکنون به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. (م)

پرستش آتش به چین" تالیف کرد، اینک برخی از نوشته‌های آن را در زیر اقتباس می‌کنیم:

الف. مکتوبات تاریخی چین دربارهٔ دین زرتشتی کشورهای سرزمین غربی

در کشور گائو چان (ترخان)، خدای آسمان پرستش می‌شود و در ضمن به دین بودایی نیز اعتقاد دارند. (جلد ۱۰۲ تاریخ دودمان وی (۳۸۶-۵۳۴م.) و جلد ۹۷ تاریخ دودمان‌های شمالی، ۵۸۱-۳۸۶م.)

رسم کشور یان شی (قره شهر)^۱ نیایش به خدای آسمان است. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، تاریخ دودمان‌های شمالی، جلد ۹۷.)

مردم کشور پارس به خدای آتش و آسمان نیایش می‌کنند. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، تاریخ دودمان‌های شمالی، جلد ۹۷.)

در کشور هوا (هیاطله) به خدای آتش و خدای آسمان نیایش می‌کنند. (تاریخ دودمان لیان (۵۵۸-۵۰۲م.)، جلد ۵۴، تاریخ دودمان‌های جنوبی (۵۸۹-۴۲۰م.)، جلد ۹۷.)

فرمانروایان کشور کان (سمرقند) از اولاد فرمانروایان کشور کان جو (سغد) هستند. پایتخت آن کشور به نام آلو دی، در ساحل رودخانه به نام سا بائو واقع است. کشورهای سرزمین غربی تماماً تابع فرمانروای آن کشور هستند و سندهای قانونی در آتشکدهٔ آن حفظ می‌شود. همهٔ امور قضایی بنابر این سندها حکم می‌گردد. (تاریخ دودمان وی، جلد ۱۰۲، تاریخ دودمان سوئی (۶۱۸-۵۸۱م.)، جلد ۸۳)

در کشور پارس به خدای آتش پرستش می‌کنند. (تاریخ دودمان جو (۵۵۷-۵م.)، جلد ۵۰) در سفرنامهٔ دو هوان نوشته شده که کشور کان (سمرقند) در بیش از ۳۰۰ لی (۱۵۰ کیلومتر) در جنوب غربی کشور "می" واقع است.^۲ اسم دیگر آن کشور سا مو جیان (سمرقند) است. با آن که خاکش چندان وسیع نیست، ولی بسیار حاصل خیز و مردم آن ثروتمندانند. معبدی به نام عبادتگاه سیان در آن هست^۳ که نیایشگاه اهالی کشورهای اطراف نیز به شمار می‌رود. (فرهنگ اطلاعات جامع، جلد ۱۹۳)

کشور سیائو ای، دایرهٔ مرزی‌اش بیش از ۳۰۰۰ لی (۱۵۰۰ کیلومتر) است.^۴ اهالی آن

۱. Karashahr

۲. سفرنامه به قلم دو هوان، از اهالی دودمان تانگ، اکنون نایاب است. ولی برخی از محتوای آن در کتاب‌های دیگر حفظ شده است. (م) ۳. سیان ترجمهٔ چینی اسم دین زرتشتی است. (م)

۴. سیائو ای اسم قدیمی مصر علیاست، در زمان حکومت امپراطور سوی یان دی (۵۸۱-۶۰۵م.) از دودمان سوئی، مصر

تماماً به خدای آسمان عبادت می‌کنند و از دین بودایی در آن سرزمین خبری نیست. در آن کشور، بیش از ۳۰۰ عبادتگاه زرتشتی موجود است. (یوهان زازو، جلد ۴)

کشور جو ده جیان در جزیره‌ای میان رودخانه جیحون واقع است.^۱ در این سرزمین، آتشکده وجود دارد. می‌گویند که خدای آتش از پارس به طور مرموز به این سرزمین نازل شد. چون مردم این سرزمین به دفعات پدیده‌های معجزه‌آمیزی مشاهده کردند، آتشکده ساختند. در آن آتشکده، هیچ پیکر یا مجسمه‌ای دیده نمی‌شود. فقط در داخل تالار چند اجاق به اندازه‌های مختلف وجود دارد. کاخ به سمت غرب است و مردم به روی شرق عبادت می‌کنند. در آن عبادتگاه، اسب برنزی‌ای به اندازه اسب حقیقی موجود است که دست پیشین آن در هوا و دو پای آن درون خاک است. می‌گویند که این اسب از آسمان نازل شده است. برخی از مردم خاک را می‌کنند، می‌خواستند ببینند دو پای اسب تا چه اندازه‌ای به خاک فرو رفته است. آنها چند ده "جان" (هر جان تقریباً معادل سه متر است) کردند، ولی هنوز به قسمت انتهایی پاهای اسب نرسیدند. در سرزمین غربی، ماه پنجم را سرآغاز سال می‌دانند. هر سال در روز اول، از رودخانه جیحون اسبی طلایی رنگ بیرون می‌پرد و رو به روی اسب برنزی آتشکده می‌ایستد و یکدیگر را صدا می‌کنند. بعد اسب طلایی رنگ دوباره خود را به آب می‌اندازد. چندی پیش یکی از فرمانروایان عرب این گفتار را عجیب دانست و می‌خواست اسب برنزی را خراب کند. ولی یک متر به در بالای سر سربازانش، پاره‌ای از آتش برافروخته شد و آنها را طعمه آتش ساخت. این فرمانروا از ترس و هراس دست از کار برداشت. (یوهان زازو، جلد ۱۰)

در کشور (کاشغر) خدای آسمان را نیایش می‌کنند. (تاریخ دودمان کهن تانگ، جلد ۱۹۸)

در کشور (ختن) به خدای آسمان عبادت می‌کنند. (تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۹۸)

در کشور پارس معمولاً خدایان آسمان، زمین، خورشید، ماه، آب و آتش را پرستش می‌کنند. مردم "هو" در کشورهای سرزمین غربی، اعتقادشان به خدای آتش از پارسیان سرچشمه می‌گیرد و آموزه را از آنها می‌آموزند.^۲ آنها هنگام برگزاری مراسم عبادت، برای احترام به خدای آتش، مشک را با روغن آمیخته و روی چهره خود، تا گوش و بینی می‌مالند.

به وسیله خسرو دوم، پادشاه پارس، اشغال گردیده بود. توانایی پارسیان در آن زمان بسیار عظیم بود و حتی یمن یعنی قسمت جنوبی جزیره عرب نیز زیر نظارت آنان قرار داشت. میان یمن و مصر دریای سرخ قرار دارد، لذا وجود عبادتگاه زرتشتی در مصر عجیب و غریب نیست.

۱. اسن جو جیان در بخش دوم جلد ۴۳ تاریخ دودمان تانگ، یکی از ۱۶ نقاط اداری دودمان تانگ در تخارستان بود.

۲. منظور از هو اهالی سرزمین غربی است و پس از قرن چهارم میلادی به طور خاص، به ایرانیان اطلاق شد. (م)

اگر کسی مرتکب جرمی شود، آهن گذاخته را روی زبان او می‌گذارند و بدین ترتیب او را مجازات می‌کنند. (از جلد ۱۹۸ تاریخ دودمان تانگ، جلد ۱۰۰ سندهای مهم دودمان تانگ، جلد ۱۸۵، یادداشت‌های جغرافیایی تائی پین)

در کشور کان (سمرقند) به خدای آسمان عبادت می‌کنند. (از بخش دوم جلد ۲۲۱، تاریخ جدید دودمان تانگ، جلد ۲۲۱، بخش دوم)

در کشور پارس خدایان آسمان، زمین، خورشید، ماه، آب و آتش را نیایش می‌کنند. هنگام تشکیل مراسم (در عصر) مشک را با روغن آمیخته و روی چهره و ریش خود تا گوش و بینی می‌مالند. هوی‌های سرزمین غربی آموزه آنها را قبول کردند و خدای آسمان را پرستش می‌کنند. (از جلد ۲۲۱، تاریخ جدید دودمان تانگ)

در کشور پارس عبادتگاه خدای آسمان زیاد ساخته می‌شود. آنها خدای آسمان را عبادت می‌کنند. (از جلد ۱۱ یادداشت‌هایی در مورد سرزمین غربی دوره دودمان تانگ، به قلم راهب سیوان جوان)^۱

کشورهای واقع در شرق داشی (عرب) تماماً کشورهای هویی هستند.^۲ این کشورها به ترتیب عبارت‌اند از: کشور آن^۳ (بخارا)، کشور زائو^۴، کشور شی^۵، کشور شی لو^۶، کشور می^۷ و کشور کان (سمرقند). با آن که هر یک از این کشورها زیر فرمان یک پادشاه است، ولی همه تابع فرمان داشی می‌باشند. در این شش کشور، همه به خدای آسمان عبادت می‌کنند و از کیش بودایی خبری نیست. (از سفرنامه به کشورهای غربی، به قلم راهب هوئی چائو)^۸

ب. راه یافتن دین زرتشتی به چین

۱. خدای آسمان، خدای خورشید است. منظور از عبادتگاه خدای آسمان، نوشته شده در کتاب بالا، چندان معلوم نیست که آیا منظور عبادتگاه زرتشتی است یا عبادتگاه Mahaisvara؛ بنابه نوشته‌های مذکور، در برخی از ممالک غرب هندوستان نیز عبادتگاه خدای آسمان موجود است. مثلاً در کشورهای گجرات، سورات، وازناسی (بنارس)، Pitasaila، Avanda, Langala, Adhvakila, Mulasthanipuva و غیره. نکته قابل توجه این است که در نوشته‌های بالا کلمه زرتشت دیده نمی‌شود. ولی در کتاب دیگری به نام شرح حال استاد سیوان جوان، که در معبدی به نام دازی آن سی نگه‌داری می‌شود (جلد دوم)، یادداشتی در مورد کشور کان (سمرقند) دیده می‌شود: "در آن کشور، پادشاه و مردم مذهب بودایی را نمی‌شماسند و به آتش عبادت می‌کنند."

۲. در اینجا منظور از کشورهای هویی، شاید کشورهای غربی باشد. (م)

3. An

4. Kebud

5. Kesh

6. Shilu

7. Maimargh

۸. از این نوشته معلوم می‌شود که در سرزمین بین شین جیان (سین کیانگ) و آفریقا، هر جا که پارسیان در آن گام می‌گذارند، عبادتگاه زرتشتی ساخته می‌شد.

روزی امپراطور مو زون (۵۱۶-۵۲۸ م.) و مادرشان در باغ هوا لین گردش می‌کردند. ضیافتی برای پذیرایی از وزرا در کنار نهر چو تشکیل داده بودند. هنگام ضیافت، او به وزرا فرمان داد که هر یکی از خُضار بیتی بسراید. مادر امپراطور اول گفت: "موجودات جهان در زیر نور خورشید پاک و تمیز به نظر می‌رسد." امپراطور ادامه داد: "خودم ناچیزم، ولی از محبت و توجه مادر برخوردارم." بعد آنها از کوه سون گائو بالا رفتند، تعداد افرادی که به دنبالشان بودند، به چند صد نفر می‌رسید. هنگامی که آنها به قله کوه رسیدند و معابد مذاهب مختلف را دیدند، فوراً تمام معابد را ناپاک و نامطلوب اعلام داشتند، ولی عبادتگاه زرتشتی از این جمله نبوده است. (از بخش "شرح حال مادر ملکه لین"، جلد ۱۳ تاریخ دودمان وی، ۳۸۶-۵۳۴ م.) در اواخر سال‌های دودمان زی دوم، در دوره حکومت امپراطور گائو زون (۵۶۵-۵۷۶ م.)، خود امپراطور در مراسم پرستش خدای آسمان شرکت کرد. در نتیجه، در منطقه ایه (شهرستان آن یان امروز در استان خه نان) عبادتگاه خدای آسمان به تعداد زیادی ساخته شد، تاکنون این گرایش ادامه یافته است. (از بخش "آداب و مراسم"، جلد ۲، تاریخ دودمان سوئی)

دربار دودمان جوی شمالی (۵۸۱-۵۵۷ م.) در نظر داشت که کشورهای سرزمین غربی را به خود جلب کند. پس امپراطور در مراسم عبادت خدای آسمان شرکت کرد و تمام تشریفات را بنا به رسم و عادت‌شان به جا آورد. این تشریفات بر خلاف رسم چین است. (از بخش "آداب و مراسم"، جلد ۷، تاریخ دودمان سوئی)

سه بانو در سلسله مقام‌های دولتی در درجه پنجم است. رئیس عبادتگاه زرتشتی در سلسله مقام‌های دولتی در درجه هفتم است. خدای آسمان سرزمین غربی همان ماهاسویرای کتاب‌های مقدس بودایی است. در سال چهارم او ده (۶۲۲ م.)، در زمان حکومت امپراطور گائو زون، عبادتگاه زرتشتی ساخته شد و مأمور خاصی برای اداره کردن امور آن گماشته شد. معمولاً مشاهده می‌شود که اهالی سرزمین غربی مراسم عبادت را تشکیل می‌دهند، آتش برمی‌افروزند و ورد و دعا می‌خوانند. در سال دوم جین گوان (۶۲۹ م.)، در زمان حکومت امپراطور تائی زون، معبدی به نام معبد پارس ساخته شد. رئیس عبادتگاه زرتشتی در سلسله مقام‌های مأموران دولتی، در درجه چهارم و معاونش

۱. استاد چن یوان چنین نظر دارند که از محتوای بیت مادر امپراطور معلوم می‌شود که وی یکی از پیروان دین زرتشتی بوده است. شاید وی جزو اولین پیروان این دین در شمال چین بوده باشد.
2/ Mahesvira

در درجه پنجم است. (بخش "مقام‌های مأموران دولتی"، کتاب فرهنگ جامع)^۱

در جنوب غربی نواحی بو جن فان از پایتخت غربی (شهر چان آن) عبادتگاه زرتشتی واقع است که در سال چهارم اوو ده (۶۲۲ م.) ساخته شد و در داخل آن، خدای آسمان همان خدای مذکور در کتاب‌های مقدس بودایی است. (یادداشت‌های جدید درباره دو پایتخت: پایتخت شرقی شهر لویان از استان خه نان و پایتخت غربی چان آن از استان شن سی)

در شمال غربی نواحی لی چوان فان، عبادتگاه زرتشتی وجود دارد. ("تاریخچه شهر چان آن"، یادداشت‌های جدید درباره دو پایتخت، به قلم وی شو)

در شمال غربی نواحی یو نین فان، عبادتگاه زرتشتی وجود دارد. (یادداشت‌های جدید درباره دو پایتخت، به قلم وی شو)

در جنوب خیابانی واقع در نواحی جین گون فان، عبادتگاه زرتشتی سرزمین غربی وجود دارد. (از تاریخچه شهر چان آن، به قلم سون مین چو)

در نواحی بو جین فان عبادتگاه زرتشتی وجود دارد. (تاریخچه شهر چان آن، به قلم سون مین چو، یکی از توضیحات تاریخچه شهر چان آن، این است که در عبادتگاه مأموری به نام سا بائو هست که امور آن را اداره می‌کند. معمولاً این مسئولیت را بر دوش اهالی سرزمین غربی می‌گذارند.)

در پایتخت شرقی (شهر لویان) در نواحی هوپی جیه فان، عبادتگاه زرتشتی وجود دارد. (از جلد ۵ بررسی نواحی دو پایتخت در زمان دودمان تانگ، به قلم شو سون)

در نواحی لی ده فان عبادتگاه زرتشتی موجود است. (از جلد ۵ بررسی نواحی دو پایتخت در زمان دودمان تانگ، به قلم سو سون)

در نواحی لی ده فان و نواحی غربی شهر لویان و بازار جنوبی آن، عبادتگاه زرتشتی واقع

۱. این نظام مقام‌های دولتی که در فرهنگ جامع ثبت شد، در سال ۲۵ کای یوان (۷۳۸ م.) ایجاد گردید. درباره مقام سا بائو دانشمند فرانسوی P. Pelliot مقاله بلندی نوشته است. (Le Sa-Paobull De l'Ecole Francaise vol III, pp 665-671) افسوس که این مقاله را نخواندم. دانشمند امریکایی، لائوفر (B. Laufer)، در کتاب خود *Sino-Iranica* بدان اشاره کرده است. برخی معتقدند که سا بائو ترجمه از سریانی باستان به معنی "پیر مرد" است، ولی این نظر مورد قبول عموم واقع نشد. در کتاب تاریخچه شهر چان آن (شهر سی آن امروزی) نوشته شد که مسئولیت مقام سا بائو اداره کردن امور مربوط به پرستش خدای آسمان است، یعنی رئیس عبادتگاه زرتشتی. این مسئولیت معمولاً بر دوش اهالی سرزمین غربی گذارده می‌شد که امور مربوط به مذهب زرتشتی را اداره کنند. سرحدات خاک دودمان تانگ تا غرب دوردست می‌رسد و حتی شرق و غرب کوهستان پامیر نیز به خاک آن ملحق گردید. از این جهت، در پرستش فرمانروایان دودمان تانگ، به خدای آتش منظور و نیت سیاسی نهفته است که می‌خواستند بدین وسیله کشورهای سرزمین غربی را به خود جلب کنند. استاد چن یوان آن وضعیت را به احترام و عبادت فرمانروایان دودمان چن (۱۹۱۱-۱۶۱۶ م.) به خدایان مذهب لامایی (تبتی) تشبیه می‌کند، می‌گوید که این کار نه از نیت قلبی است.

است. هر سال بازرگانان سرزمین غربی مراسم نیایش را به جا می‌آورند و خوک و گوسفند را ذبح می‌کنند و ساز می‌نوازند، شراب می‌خورند و پایکوبی می‌کنند. پس از عبادت، یکی از روحانیون (شاید پیرشان) بایک شمشیر تیز، شکم خود را پاره می‌کند. پس از مدتی، چون ناهار تمام شد، شکمش دوباره ترمیم می‌شود. این یکی از چشم‌بندی‌های سرزمین غربی است. (یادداشت‌های جالب دربارهٔ امور درباری و بازاری، به قلم جان زو)

در منطقه لیان جو (یک منطقه از شش شهرستان، در اطراف شهر اوو وی امروز از استان گان سو) عبادتگاه زرتشتی وجود دارد. در روز عبادت، رئیس روحانیون در برابر خدای زرتشتی، با موسیقی می‌رقصد، بعد عقب می‌رود. منظور از این حرکت او معلوم نیست. (از جلد ۳ یادداشت‌های جالب در مورد امور درباری و بازاری، به قلم جان زو)

در یک لی (نیم کیلومتری) طرف راست شهر شان جو (شهری قدیمی در اطراف شهر دون هوان امروز) عبادتگاه زرتشتی واقع است. تصویر خدای آن مذهب در بیست طاقچه ترسیم شده است. دایرهٔ حیاط آن عبادتگاه تقریباً صدگام است. (بخش "خدایان مذاهب"، از تاریخچهٔ شهر شان جو)

در دو پایتخت و ایالت‌های غربی، به خدای آتش عبادت می‌کنند. دولتی‌ها هر سال مراسم عبادت تشکیل می‌دهند، ولی مردم معمولی اجازه ندارند در آن شرکت کنند. (از جلد ۴۶ تاریخ جدید دودمان تانگ)^۱

در شمال پایتخت شرقی (لو یان)، عبادتگاه زرتشتی واقع است. عبادت به خدای آسمان از سرزمین غربی به چین راه یافت. خدای آسمان خدای اهالی سرزمین غربی است. این دین با دین (نسطوری) و دین مغها در یک زمان به چین راه یافت. عبادتگاه آن، عبادتگاه خدای آتش نامیده می‌شود. اهالی پایتخت مجذوب و مسحور قدرت معجزه‌آسای آن گردیدند و

۱. استاد چن یوان نوشتند که مردم معمولی اجازه ندارند در مراسم عبادت شرکت کنند. این امر شبیه منع شرکت مردم در مراسم عبادت دولتی‌ها به خدایان لامایی (تبتی) در زمان دودمان چن (۱۶۱۶-۱۹۱۱ م.) می‌باشد. در سال ۵ هوی چان (۸۴۵ م.) در زمان حکومت امپراطور اوو زون، از دودمان تانگ، فرمانی از امپراطوری صادر شده بود که فعالیت‌های روحانی در معبد‌های بودایی را منع می‌کرد. در فرمان و گزارش یکی از وزرا به نام لی ده یوه، داجین، موهو و زرتشتی هر سه پهلوی هم ادا می‌شود. یعنی به یک معنی است. در جلد ۵۲ کتاب تاریخ جدید دودمان تانگ (بخش "اقتصادیات" نوشته شده که پس از آن که امپراطور اوو زون به مسند سلطنت رسید، ترویج کیش بودایی را منع کرد. ۲۶۵۰۰ تن از روحانیون بودایی از جمله زن و مرد، و بیش از ۳۰۰۰ نفر از روحانیون زرتشتی و نسطوری را به میان مردم معمولی فرستاد تا آنها در زندگی معمولی به سر برند. در کتاب آینه تاریخ برای یاری به ادارهٔ امور سیاسی نوشته شد که در ماه هفتم سال ۵ هوی چان (۸۴۵ م.)، امپراطور اوو زون از این فعالیت‌های مذهبی محیط زندگی را مسموم می‌کند و اموال دولتی را به باد می‌دهد، فرمان داد که تمام فعالیت‌های روحانی منع شود، به شرط این که در هر دو پایتخت، دو معبد حفظ شود و در هر معبد سی نفر روحانیون بمانند. در هر شهر مهم یک معبد حفظ شود و در هر معبد بنابر مهم بودن شهر، پنج تا بیست نفر از روحانیون بمانند. به غیر از این‌ها، تمام روحانیون بودایی، دا چینی (نسطوری) و زرتشتی به میان مردم فرستاده می‌شوند.

تأثیر آن را مافوق‌الطبیعی می‌دانند. اسم رئیس روحانیون عبادتگاه شی شوان است. وی اظهار کرد که پدران او نسل به نسل در مقام ریاست این عبادتگاه بودند. او سه سند صادر شده از طرف مأموران دولتی مربوط به اجازه گسترش و تعمیم کیش زرتشتی پیش خود نگه داشته است. از جمله، سندی هست که از طرف نخست‌وزیر لین هوتائو در سال سوم سیان تون^۱ (۸۶۳ م.) صادر گردید. سند دیگر به وسیله شهردار کائو فون به نام وانگ پو در سال سوم سیان ده (۹۵۴ م.) صادر گردید. سند سوم در سال ۵ سیان ده (۹۵۶ م.) به وسیله وانگ پو صادر شد. اطلاعاتی در دست است که این وانگ برای دیگران نیز سند مشابه صادر کرده بود. از زمان دودمان تانگ (۹۰۷-۶۱۸ م.) به بعد، در شهر کایی فون، عبادت خدای زرتشتی مرسوم شد و این امر نیز قابل توجه است که افراد یک خانواده برای ۲۰۰ سال در مقام ریاست عبادتگاه زرتشتی قرار بگیرند. (از جلد ۴ یادداشت‌های مو جوان، به قلم جان بان جی) در شهر جن جیان، در شرق دروازه جو فان مین، عبادتگاه زرتشتی واقع است. در سال‌های میانه جیادین (۱۲۰۸-۱۲۲۵ م.) این عبادتگاه به پایین کوه منتقل شد. در سال‌های دوان پین (۱۲۳۴-۱۲۳۷ م.)، شهردار آنجا به نام اوو یوان، آن عبادتگاه را خراب کرد. (از جلد ۸ تاریخچه شهر جن جیان)

در غرب قصر سلطنتی، نزدیک دروازه یو ایه مین، عبادتگاه زرتشتی واقع است. (از جلد ۳، یادداشت‌های جالب در مورد پایتخت شرقی لویان، به قلم مین یوان لائو) در شهر جن جیان، در شرق دروازه جو فان مین، عبادتگاه زرتشتی واقع است. معلوم نیست چه کسی آن را ساخته است. (از جلد ۴ یادداشت‌های مو جوان، به قلم جان بان جی) در سال اول جیان لو (۹۶۰ م.)، در زمان حکومت امپراطور تائی زون، پس از آن که شورشیان در شهر زه لو (شهرستان چان جی امروز از استان شن سی) سرکوب شدند، در عبادتگاه زرتشتی، کوه تایی شان، معبد چن هوان (خدای جهنم در تفکر عامیانه چینی‌ها)،

۱. نویسندگان دو کتاب بالا از اواخر سونگ شمالی (۹۶-۱۱۲۷ م.) و اوایل سونگ جنوبی (۱۱۲۷-۱۲۷۹ م.) بودند. این عبادتگاه‌ها مسلماً از زمان دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م.) باقی مانده است. شهر جن جیان به شهر یان جونزدیک است. در زمان دودمان تانگ شهر یان جو مرکز فعالیت‌های بازرگانان از عرب و پارس بود. این بازرگانان چنان ثروتمند بودند که با اشراف چین همسری می‌کردند. پس بعید به نظر نمی‌رسد که در حومه شهر و در نواحی خوش منظره، این بازرگانان منازل برای خود بسازند. پس در جاهایی که این بازرگانان سکونت می‌کردند، عبادتگاهی نیز موجود می‌باشد. در نوشته‌های بالا اشاره شده است که در شهر کایی فون، ریاست عبادتگاه زرتشتی برای مدت ۲۰۰ سال بر عهده افراد یک خانواده شی شی شوان بوده است. بنابه نوشته‌های تاریخ دودمان تانگ معمولاً ریاست امور عبادتگاه بر عهده اهالی سرزمین غربی است. پس معلوم می‌شود که این شی شی شوان مسلماً از افراد سرزمین غربی (به طور خاص پارسی) بود و همچنان معلوم می‌شود که روحانیون زرتشتی می‌توانستند زن بگیرند، روحانیون نسطوری نیز تحت تأثیر کیش زرتشتی می‌توانستند زن بگیرند. آنها در جاهایی دور از وطن خود به سر می‌بردند، زنانی که می‌گرفتند، مسلماً چینی بودند.

مراسمی برای تجلیل از پیروزی تشکیل دادند. هنگامی که به شهرهای یاجو و شرق رودخانه یان زه لشکرکشی می‌کردند، نیز چنین مراسمی تشکیل داده شد. (از بخش "آداب و مراسم"، جلد ۱۰۲، تاریخ دودمان سونگ)

در سال دوم دا جون سیان فو (۱۰۱۰م)، در زمان حکومت جن زون خشک‌سالی بود. شی سیو، وزیر امور تقویم و آب و هوا، برای درخواست باران به حومه شمالی شهر فرستاده شد تا مراسم عبادت ستارگان را تشکیل دهد. وی انجام وظیفه کرد و باران به اندازه کافی بارید. امپراطور وزیران را موظف کرد که مراسم سپاس‌گزاری تشکیل دهند. این وزرا هنگام تشکیل مراسم، گاو قربانی کردند و به احترام خدای چن هوان و خدای زرتشتی، گوسفند ذبح کردند. به علاوه ۸ نوع بقولات را در ۸ سبد به عنوان احترام روی میز گذاشتند. (از بخش "آداب و مراسم"، جلد ۱۰۲، تاریخ دودمان سونگ)

۳. دین مانوی

الف. پیدایش دین مانوی و راه یافتن آن به چین^۱ (اطلاعات اقتباس شده از استاد چن یوان):
در سال اول یان زانی (۶۹۴م) در زمان حکومت امپراطور اوو زه تیان، فو دویان اهل پارس با کتابی مقدس به نام کتاب مقدس دو عنصر وارد چین شد. (از جلد ۳۹، تاریخ عمومی بنیانگذاران کیش بودایی)^۲

۱. دین مانوی در پارس ظاهر شد. بعد به تدریج به ممالک آسیای میانه که با پارس همسایه‌اند، راه یافت. از این جهت، برای شرح راه یافتن آن به چین، اول باید راه یافتن آن به ممالک آسیای میانه را بررسی کرد. ولی در نوشته‌های آن ممالک، یادداشت در این مورد زیاد نیست، لذا مجبوریم که به نوشته‌های چینی مراجعه کنیم. نوشته‌های چینی نیز چندان نیست. می‌دانیم استاد چن یوان مقاله بلندی به نام "بررسی راه یافتن دین مانوی به چین" دارد که برخی از محتوای آن مقاله را نقل می‌کنیم.

۲. نام فو دویان در ورقه‌های ناقصی از کتاب مقدس مانوی که در کتابخانه پایتخت حفظ شده، دیده می‌شود. به نظر استاد چن یوان، کتاب مقدس دو عنصر همان کتاب مقدس دین مانوی است. دانشمندان معتقدند که سال ۶۹۴م. وقت راه یافتن دین مانوی به چین است. ولی دانشمندی به نام جیان فو سند دیگری پیدا کرد به نام تاریخچه شهر چان آن (جلد ۱۰). در این کتاب نوشته شده که در جنوب شرقی نواحی هوایی یوان فان، واقع در شهر چان آن، معبدی است به نام دایون جین سی (معبد دایون جین)، ولی اسم این معبد در اول معبد روشنائی بوده که در سال ۴ کای یوان (۵۸۴م) از دوره دودمان سویی، امپراطور وین دی برای راهب فا جین ساخته است. در روز ۲۹ ماه ششم سال دالی (۷۶۹م) در زمان حکومت امپراطور دانی زون در دوره دودمان تانگ، امپراطور فرمان داد که برای روحانیون مانوی که از منطقه اویغور به پایتخت آمده بودند، معبدی بسازند و روی لوح تالار آن "معبد روشنائی" نوشته شد. پس از آن در ماه اول سال ششم دالی (۷۷۲م)، فرمان امپراطوری صادر شده بود که در شهر جین (جیان لین امروز از استان هو به) هون (نان چان امروز از استان جیان سی)، یوه (شهر شائو سین امروز از استان جیان سو) یعنی در هر سه جا معبد روشنائی بسازند. دانشمند جیان فو بنابر این نوشته‌ها، به این نتیجه رسید که زمان راه یافتن دین مانوی به چین باید روزگار دودمان‌های جوی شمالی (۵۵۷-۵۸۱م) و سویی (۶۱۸-۵۸۱م) باشد. این نظر بی‌پایه نیست. در صورتی که دین زرتشتی در زمان وی شمالی (۵۳۴-۳۸۶م) به چین راه یافت و مذاهب نسطوری و اسلام در زمان حکومت امپراطور تائی زون (۶۵۰-۶۳۷م) از دودمان تانگ به چین راه یافت. پس چرا دین مانوی دیرتر از آن سه دین، یعنی در دوره امپراطور اوو زه تیان (۶۹۰-۷۰۵م) تازه به چین راه یافته است.

در سال ۷ کائی یوان (۷۱۹ م.)، در زمان حکومت امپراطور سیوان زون، دی شه پادشاه چغانیان از تخارستان، مو شه (روحانی مانوی) را که یکی از منجمان بود، با پیام به دربار فرستاد. در پیام پادشاه گفته شد که این شخص دانا و عاقل است و حاضر است به هر سؤالی جواب بدهد. پادشاه از امپراطور خواش کرد که شخصاً از وی چیزی بپرسند، اگر به سؤال به درستی جواب بدهد، زندگی او را تأمین کنند و عبادتگاهی برای او بسازند و وی را به عنوان روحانی دین مانوی قبول کنند. (از جلد ۹۹۷ و جلد ۹۷۱، زه فو یوان گوئی، جلد ۱۸۶ یادداشت‌هایی دربارهٔ سراسر جهان در زمان تائی پین)^۱

در روز سوم ماه چهارم سال ۱۵ جین یوان (۸۰۰ م.)، در زمان امپراطور ده زون از دودمان تانگ، خشک سالی بود. امپراطور به جادوگران فرمان داد که با خواندن ورد مرموز، درخواست باران کنند. (از بخش "شرح حال ده زون"، جلد ۱۳، تاریخ کهن دودمان تانگ) در ماه چهارم سال ۱۵ جین یوان (۸۰۰ م.)، برای مدت مدیدی خشک سالی بود. به استادان مانوی فرمان داده شد که باران را درخواست کنند. (از بخش "معبد مانوی"، جلد ۴۹، مجموعه سندهای دودمان تانگ)^۲

در ماه هفتم سال ۲۰ کائی یوان (۷۳۳ م.) در زمان امپراطور سیوان زون از دودمان

۱. عنوان مو شه در کتاب دین مانوی که در کتابخانه پایتخت حفظ می‌شود، آمده است. بنابر این، معلوم است که فردی که پادشاه تخارستان فرستاده، روحانی مانوی و استاد روحانی آن دین بود. به نظر من، فو دویان که در نوشتهٔ بالا آمده، اسم فردی هم نیست. در نوشته‌های مانوی معمولاً مو شه قبل از فو دویان ظاهر می‌شود. شاید مو شه مقامش بالاتر از فو دویان باشد. در کتاب ضمیمه تاریخ دولتی به قلم لی جانو، مانوی بزرگ و مانوی کوچک خوانده می‌شود. آیا منظور نویسنده همین مو شه، فو دویان است؟

۲. محتوای دو قطعه بالا در مورد یک جریان است. ولی در تاریخ کهن دودمان تانگ، درخواست کنندهٔ باران، جادوگران عنوان شد. رسم درخواست باران با ورد مرموز، ابتدا از منطقه کشمیر سرچشمه می‌گیرد. این امر در فصل‌های ۳۱ و ۶۱ سفرنامه مارکوپولو خوانده می‌شود. مانی، بنیان‌گذار دین مانوی در وهلهٔ اول، برای تبلیغ آموزهٔ خود به سرزمین‌های گسترده سفر کرده بود و مسلماً این فن را از افراد ممالک خارجی یاد گرفت. این طبیعی است که این فن و هنر به کار ضروری روحانیون مانوی تبدیل شود. در دورهٔ دودمان تانگ او یغورها به روحانیون مانوی احترام می‌گذاشتند. بی‌شک آنها این فن را از روحانیون مانوی یاد گرفتند. در جلد ۴، یادداشت‌هایی در فراغت پس از کارهای مزرعه به قلم تائو زون ای، بخشی هست به عنوان درخواست باران. در این بخش، نویسنده نوشته است که به دفعات مراسم درخواست باران را به وسیلهٔ مغول‌ها مشاهده کردم. آنها برخلاف دائیست‌ها از مهر و پرچم و شمشیر و نقشه استفاده نمی‌کنند. تنها کاری که می‌کنند، آن است که چند دانه سنگ ریز را در آب می‌اندازند، سنگ‌های بزرگ به اندازهٔ تخم مرغ است، و یک طلسم در دست گرفته، سنگ‌ها را در توی آب می‌شویند. پس از مدتی باران می‌بارد. شاید قبلاً می‌دانستند که باران خواهد آمد و بدین وسیله مردم را فریب می‌دادند، یا واقعاً از هنر مرموزی بهره‌مند بودند؟ آن سنگ را سیان دا می‌نامند که از شکم چهارپایان درمی‌آوردند. می‌گفتند آنچه که از شکم گاو و اسب درآورده شده، بهتر بوده است. عربی به نام ابن مبیل، در سفرنامهٔ خود نیز به درخواست باران به وسیلهٔ ترک و تاتار اشاره کرده است. وی نوشت که آنها با سنگ باران را درخواست می‌کنند. آن مراسمی که روحانیون مانوی برای درخواست باران تشکیل می‌دهند، به آنچه که در یادداشت‌های در فراغت از کارهای مزرعه تعریف شده، شبیه است.

تانگ، فرمان امپراطوری صادر گردید که در آن نوشته شده: دین مانوی از مکاتب ناصحیح و کافر است و خود را به دین بودایی وانمود می‌کند و مردم را گمراه می‌سازد.^۱ لذا باید پخش این دین را منع نمود. چون این دین از سرزمین غربی به اینجا راه یافت، افرادی از آن سرزمین که بدان اعتقاد دارند، مجازات نمی‌شوند. (از جلد ۴۰، فرهنگ اطلاعات جامع و بخش دوم، شرح

حال روحانیون بودایی، جلدهای ۴۱ و ۵۴، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

در سال ۳ دالی (۷۶۹م)، در زمان امپراطور دائی زون از دودمان تانگ، فرمان امپراطوری صادر و به اویغورهای پیرو دین مانوی اجازه ساختن عبادتگاه داده شد. (از

جلدهای ۴۱ و ۵۴، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

در ماه ۶ سال ۳ دالی (۷۶۹م)، فرمان امپراطوری صادر و در آن به اویغورها اجازه ساختن معبد داده شد. عنوان معبد "دایون گوان مینسی" یعنی "معبد روشنایی" تعیین گردید. (از بخش دوم شرح حال مختصر روحانیون بودایی)

در ماه اول سال ۶ دالی (۷۷۲م)، فرمان امپراطوری صادر شد که در شهرهای جین (جیان لین امروز از استان هوبه)، یون (شائو سین امروز از استان جیان سو)، هون (نان چان امروز از استان جیان سی) معبد روشنایی بسازند. (از بخش دو شرح حال مختصر روحانیون بودایی، و جلد ۲۳۷، آینه تاریخ برای همیاری امور سیاسی)

در سال ۶ دالی (۷۷۲م)، اویغورها درخواست کردند که در شهرهای جین، یان (یان جو) هون و یوه معبد مانوی بسازند. پیروان آن لباس و کلاه سفید دارند. (از جلدهای ۴۱، ۵۴، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

در سال‌های اخیر کسانی که به کشور ما می‌آیند، روز به روز بیش‌تر می‌شوند. در میان این افراد پیروان ادیان مختلف هستند. به عنوان مثال، پیروان دین مانوی، دین داجین (نسطوری) و دین زرتشتی. ولی تعداد عبادتگاه‌های این سه دین به تعداد معبد‌های دین بودایی در یک شهرستان کوچک هم نمی‌رسد. (از جلد ۶۵، گلچین مقالات دودمان تانگ)

فردی به نام اوو که جیو از اهالی شهر شائو سین، استان جیان سو است. او در سال ۱۵

۱. به نظر استاد چن یوان، اسم دین مانوی در نوشته بالا برای اولین بار در نوشته‌های چینی ظاهر گردید. آموزه دین مانوی در واقع آمیخته آموزه بودایی، زرتشتی و مسیحی است. مانی بنیان‌گذار این دین در پارس به وسیله روحانیون زرتشتی کشته شد. پیروان آن نیز از خاک آن کشور بیرون رانده شدند. پیروان دین مانوی در کشورهای غربی که در آنجا مسیحیت رواج داشت، نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و زیر فشار بودند. در کشور شرقی مانند چین که از مدت‌ها پیش قلمرو گسترش دین بودایی شده بود، دین مانوی که دیرتر به چین راه یافته مشکل می‌توانست راه گسترش خود را هموار کند.

ایوان خه (۷۲۱ م.)، در زمان امپراطور سیان زون، در شهر چان آن به سر می‌برد و پیرو دین مانوی بود و زنش نیز به آن دین پیوست. سالی که گذشت، زنش ناگهان مرد. پس از سه سال، شبی زن خود را در خواب دید که به او گفت که اکنون من به مار تبدیل شدم و در زیر برج هوان زیپو هستم و قرار است صبح روز دیگر بمیرم. خواهش می‌کند راهبان را برای خواندن سوترای وجره جدیکا پراجناپارامیت^۱ دعوت کنید و مرا از این بدبختی نجات دهید. شوهر باور نکرد. زن خشمگین شد و به روی شوهر تف کرد. مرد ناگهان بیدار شد و احساس کرد که صورتش درد می‌کند. بعد صورتش ورم کرد. آنگاه زن در خواب برادر بزرگ شوهرش ظاهر شد و توصیه کرد که در باغ منزل، علفی می‌روید. گفت که آن را بگیرد و خرد کند، روی چهره شوهرش بگذارد تا خوب شود. دو برادر چنین کردند. تا صبح روز دیگر چهره شوهر خوب شد. آنها راهبان را برای خواندن دعا دعوت کردند و دیدند که مار درشتی از برج بیرون خزید. مار سر خود را بلند کرد، نگاهی به اطراف انداخت و هنگامی که راهبان تمام دعا را خواندند، مار مرد. شوهر آن زن پس از این واقعه، به دین بودایی پیوست و همیشه همان نیایش را می‌خواند. (از بخش "پاداش به عمل و رفتار آدم"، جلد ۱۰۷، یادداشت‌های تائی‌یین)^۲

چون کیش مانوی مشربی ناپاک و کافرانه است، دربار باید آن را منع کند، ولی اکنون شیوع و گسترش آن منع نشد. معلوم نیست که چرا با آن برخورد جدی اتخاذ نشد. آیا نگران آن نمی‌شوند که این دین روز به روز بیش‌تر مردم را گمراه می‌سازد و مانع گسترش دین بودایی گردد؟ جای تعجب است که چرا امپراطور و وزرا برای منع این دین اقدام نکردند. (از جلد ۴۰، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

در سال ۶ جین مین (۹۲۱ م.) از دودمان لیان (۹۰۷-۹۲۳ م.)، در زمان امپراطور مودی، پیروان دین مانوی در شهر چن جو از استان خه نان، شورشیان یکی از افراد گروه خود را به نام مو ای به عنوان "پور آسمان" اعلام کردند و علیه دربار برخاستند. دربار برای سرکوبی آنها قوا فرستاد و مو ای را گرفت و کشت. افراد این گروه از خوردن گوشت و آشامیدن شراب خودداری می‌کنند. شب‌ها کنار هم جمع می‌شوند و زن و مرد در یک جا می‌خوابند. آنها پیکرهایی به شکل دیو و جن رسم کردند و در برابر آن نیایش می‌کنند. آن پیکر ترسیم شده در حالت نشسته و با پاهای برهنه است. آنها اظهار کردند که بودا قابل احترام است، ولی

1. Vajracchedikaprajnaparamit Sutra

۲. این نوشته بی‌شک به قلم یکی از پیروان دین بودایی است که آنها بدین وسیله علیه دین مانوی برخاستند.

خدای آنها از بودا بالاتر است. از این گفتارشان غرور و نخوت، کاملاً آشکار است. (از جلد‌های ۴۲ و ۵۴، شرح حال بنیان‌گذار دین بودایی)

در ماه هفتم پاییز سال ۶ جین مین (۹۲۰م)، از دودمان لیان، فردی به نام مو ای در شهر چن جو، خود را "پور آسمان" معرفی کرد. در ماه دهم آن سال، در زمستان او را گرفتند و به قتل رساندند. (از جلد ۳، تاریخ جدید پنج دودمان)

در ماه دهم سال ۶ جین مین (۹۲۱م) از دودمان لیان، در شهر چن جو دو فرد از شورشیان به نام مو ای و دون ای به قتل رسیدند. بومیان شهر چن جو به کیش بیگانه و کافرانۀ علاقه خاصی دارند. برخی از آنها با استفاده از آموزه بودایی، مکتب خود را به وجود می‌آورند و آن را مافوق مذاهب دیگر اعلام می‌دارند. این گروه از خوردن گوشت خودداری می‌کنند، شب‌ها جمع می‌شوند و روزها پراکنده می‌گردند. روابط جنسی بین آنها بی‌نظم است، و بدین وسیله مردم را گمراه می‌کنند. مأموران محلی مقابل فعالیت‌شان اغماض و چشم‌پوشی می‌کنند. از این‌رو، تأثیرات نامطلوب‌شان روز به روز بیشتر می‌شود. به علاوه، فرمانروای شهر چن جو به نام یوه نوین، که از اشراف است، در اداره امور محلی قانون‌شکنی می‌کند. این گروه از این وضعیت سوء استفاده کردند. در این میان، فردی به نام مو ای تقریباً هزار تن را نزد خود جلب کرد. او با افراد خود اموال مردم را به غارت می‌برد و فرمانروایان در رسیدگی این امر و مجازات آنها عاجز شدند. در پاییز آن سال، قدرت آنها چنان گسترش یافت که به جنوب رود هوائی سرایت کرد. حتی نیروهای دربار که برای سرکوبی‌شان فرستاده شده بودند، بارها شکست خوردند. در نتیجه سه ایالات چن جو، این جو و زائی جو (منطقه‌ای در جنوب رود هوائی خه از استان خه نان) دستخوش خرابکاری گردید. شورشیان مو ای را "پور آسمان" اعلام کردند و سایر سران هریک به مقامی دست یافتند. بعد، دربار نیروهای متحد محافظ درباری و قوای چند ایالات را گسیل داشت تا به این گروه حمله کنند و آنها را شکست دهند و ۸۰ نفر از سران این گروه از جمله مو ای را گرفته و به قتل رساندند. (از جلد ۱۰، تاریخ جدید پنج دودمان)

در سال ۶ جین مین (۹۲۱م) از دودمان لیان، در زمان امپراطور مو دی در شهر چن جو، میریدان دین مانوی فردی به نام مو ای را "پور آسمان" اعلام کردند. دربار برای سرکوبی‌شان قوای نظامی فرستاد، ولی موفق نشد. در سال‌های میانه جین مین (در حدود ۹۱۷-۹۱۹م) این شورشیان را سرکوب کرد. ولی در دوره دودمان تانگ دوم (۹۲۳-۹۳۶م)، فردی به نام شی جین مخفیانه فعالیت این گروه را ادامه داد. پیروانش فردی را به عنوان رهبر خود معرفی

کردند. دیگران در همه کارها از او اطاعت می‌کردند. به علاوه آنها پیکری (به شکل نشسته) به عنوان خدای خود ترسیم کردند و در کنار این خدا، بودا را ترسیم نمودند که پاهای خدای آنها را شست و شو می‌دهد. بدین وسیله، دین بودایی را مورد تحقیر قرار می‌دهند. برخی از روحانیون بودایی به علت فقدان پوشاک و خوراک در خدمت این گروه گرفتند، ولی صاحب‌نظران از این گروه دوری می‌کنند. خلاصه این گروه مردم را تا دم جهنم فریب می‌دهند و نسبت به آنها باید با احتیاط برخورد کرد. (از بخش دوم شرح حال مختصر روحانیون بودایی)

در کتاب ای جیان جی^۱ آمده که برخی از مردم خوراک بدون گوشت می‌خوردند و در مقابل خدای ناپاک عبادت می‌نمایند و فعالیت‌هایشان به خصوص در اطراف شهر فو جو جدی و بیشتر است. سرکرده این گروه کلاه بنفش رنگ و لباسی گشاد دارد و زنان کلاه سیاه و لباس سفید دارند. تشکیلات آنها "انجمن روشنایی" نامیده می‌شود. خدایی که در برابرش نیایش می‌کنند، لباس سفید پوشیده است. چون در کتاب مقدس بودایی گفته شده که خدا با لباس سفید مورد احترام قرار می‌گیرد. آنها با استناد به سوترای وجره چدیکا پراجناپارامیت، اظهار می‌کنند که چون خدایان به درجات اول، دوم، سوم و... تقسیم می‌شود، لذا خدای‌شان خدای درجه پنجم است. آنها کتابی به نام هوا هو جین دارند^۲ و در آن نوشته شده که لائو زی، بنیان‌گذار آیین دائوی چین، با کمک نور کیهانی به سرزمین غرب پرواز کرد، وارد کشور سولین شد^۳ و در قصر پادشاه به دنیا آمد و ولیعهد گردید. آنگاه زندگی دنیوی را ترک گفت و روحانی شد، و نام مانی بر خود نهاد. کتاب مقدس دین وی به نام کتاب مقدس دو عنصر و سه زمان است. منظور از دو عنصر یعنی عنصر روستایی و عنصر تاریکی، سه زمان یعنی زمان حال، زمان گذشته و زمان آینده. در سال‌های دا جین سیان فو (۱۰۰۷-۱۰۰۸ م.)، کتاب مقدس دائویی تدوین شد. مرد ثروتمندی به نام لین شی چان به تدوین کننده کتاب پول داد و توصیه کرد که این جریان را در کتاب وارد کند. کتاب پس از تدوین شدن در شهر هائو جو، در معبدی به نام مین دائو گون حفظ شد.

۱. ای جیان جی (در مورد وضعیت سرزمین خارجی)، به قلم نویسنده‌ای به نام هون مایی نوشته شد. وی از دوره دودمان سونگ جنوبی (۱۱۲۷-۱۲۷۹ م.) است. (م)

۲. هوا هو جین: جین یعنی کلمه چینی کتاب مقدس است، هوا هو به معنی تبدیل شدن به اهل سرزمین غربی. این کتاب یکی از کتاب‌های دائویی چین می‌باشد. در آن نوشته شده که لائو زی، بانی دائو یسم، به کمک نور به غرب پرواز کرد و به یکی از خدایان تبدیل شد. نویسنده بدین وسیله مقام بودا را پایین می‌آورد و مقام لائو زی را بالا می‌برد. (م)

۳. سولین ترجمه چینی اسم دو شهر سلوکیه و تیسفون ایران است.

پیروان دین مانوی بیت‌های زیر را به شهر بائی جو ای وانمود می‌کنند:^۱ "در فراغت، تاریخچه سولین را می‌خوانم، آموزه دین مانوی باعث تعجب من است. با مطرح کردن دو عنصر سکوت دنیا را می‌شکند، خدای پنجم بر همه جا نور می‌افشاند. خورشید و ماه همواره مورد احترام آن دین قرار می‌گیرد، فلک و کیهان ظهور آن دین را تحسین می‌کنند. اگر بپرسند این دین تا چه اندازه مورد قبول عموم است، جواب آن است که او (رهبر دین مانوی) با سیکامونی همسری می‌کند".^۲ مریدان این دین این چهار بیت را در سرآغاز کتاب مقدس‌شان نوشتند. روحانیون این دین در طول روز، فقط در ظهر یک وعده غذا می‌خورند. چون مردند، برهنه دفن می‌شوند. در روز هفتم مرگ هر فرد، برایش مراسم یادبود تشکیل می‌دهند. این رسم، رسم "روسی زردان" بوده است.^۳ (از جلد ۴۸، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

در روزگار قدیم، در نتیجه خشک‌سالی و قحطی یا سایر آفات طبیعی، برخی از مردم دست به شورش می‌زدند و علیه دربار برمی‌خاستند و خرابکاری می‌کردند. اگر دربار می‌توانست اقدامات مناسبی به عمل آورد، وضعیت به سرعت آرام می‌شد و به دربار چندان زیان نمی‌رساندند. ولی روحانیون مذاهب نایاب اگر با هم زد و بند بکنند و مردم را گمراه سازند، پی فرصت می‌گردند، هر گاه وضعیت به نفع آنها شود، از آن سوء استفاده می‌کنند. این گروه شاید زیان زیادی به بار بیاورند. ما نباید فعالیت‌شان را نادیده بگیریم. اکنون فعالیت‌های این نوع اشخاص در همه جا به چشم می‌خورد. آنها در جاهای مختلف، نام‌های مختلف بر خود می‌گذارند. به عنوان مثال، در جه جیان آنها خود را مانوی و در فو جیان خود را پیروان دین روشنایی می‌خوانند. دین روشنایی (انجمن روشنایی) بیشتر از گروه‌های دیگر فعالیت دارند. آنها حتی آموزه خود را در میان روشنفکران و مأموران و نظامیان تبلیغ می‌کنند و خدای خود را فرشته روشنی می‌نامند. به علاوه، در دین‌شان خدای گوشت، خدای استخوان، خدای خود نیز وجود دارد. مریدان این دین با لباس سفید و کلاه سیاه هستند. آنها انجمنی بر پا می‌کنند و کتاب‌ها و تصویر خدای خود را چاپ می‌کنند. افراد این گروه از نام دو نفر از مأموران دولتی سوء استفاده می‌کنند و وانمود می‌نمایند که این دو نفر مطبوعات آنها را بررسی کرده و اجازه انتشار دادند.

۱. بائی جو ای، شاعر بزرگ در زمان دودمان تانگ است. (م)

۲. چون به مجموعه اشعار شاعر بائی جو ای مراجعه کردم، چنین شعری ندیدم. خود شاعر بر آموزه بودایی مسلط بود، چگونه ممکن است که چنین ابیاتی سروده باشد.

۳. "روسی زردان" گروهی بودند که در ۱۸۴۰م. بر علیه دودمان هان شوریدند. (م)

افراد این گروه بایکدیگر بسیار متحدند و هیچ نیرویی نمی‌تواند آنها را از هم جدا سازد. اگر روزی علیه دربار برخیزند، موجب دردسر خواهد شد. جان جیائو در زمان دودمان هان (۲۲۰-۲۰۶ م.)، سون عین در زمان دودمان جین (۳۶۵-۴۴۱ م.) و فان لا در سال‌های اخیر از این قبیل‌اند. لذا پیشنهاد می‌کنم که دربار به بخش‌های کارآگاهی و دادگستری فرمان صادر کند تا این وضعیت را در سراسر کشور زیر نظر قرار دهند و پخش و گسترش این آموزه ناشایست را منع کنند. در هر جایی که فعالیت علیه دربار رخ دهد، مجرمین را مجازات کنند. باید به افرادی که به چنین فعالیت‌ها می‌پردازند دستور دهند که در ظرف یک ماه، خود را با لباس و کلاه خاص خود، کتاب‌ها و تصویرها به دستگاه‌های مربوط دولتی معرفی کنند و در انتظار بررسی و مجازات بنشینند. پس از یک ماه، کسانی را که مرتکب چنین جرمی می‌شدند ولی خود را معرفی نمی‌کنند، باید توقیف کرد یا به مردم اجازه داد که آنها را به دستگاه دولتی معرفی کنند، تمام مطبوعات و تصاویر آنها را مصادره نمایند و بسوزانند. کسانی که مشغول کارهای چاپ این مطبوعات باشند، نیز گناهکار شناخته شوند و برای یک سال تبعید گردند. بدین وسیله، شاید بتوان جلوی شورش این جریان ناباب را گرفت. (از گزارش به دربار،^۱ به قلم شاعر لو ایو، به نقل از مجموعه مقالات در وی نان)^۱

لیان چو (راهب زون جیان) گفته است که بنابر قانون دولتی، برخی از افراد با استفاده از به اصطلاح کتاب مقدس دو عنصر^۲ یا دیگر کتاب‌های ناشایست، مردم را گمراه می‌کنند. این اشخاص باید مجازات شوند. بنابر نظراتی که آنها پخش می‌کنند، زن و مرد نباید زناشویی کنند و بایکدیگر نباید تماس گیرند. چون کسی مریض شود، نباید دارو بخورد، اگر کسی مرد، او را برهنه دفن می‌کنند. پیروان این دین از خوردن گوشت و شراب خودداری می‌کنند، شب‌ها فعالیت و روزها استراحت می‌نمایند. در هنگام عبادت، عود می‌سوزانند. آنها روابط مخفیانه دارند، یکدیگر را دوست نیک می‌خوانند. هر جایی که تضاد و کشمکش رخ دهد، از آن سوءاستفاده می‌کنند، مانند گروه شورشی فان لا و لو آن و غیره. افراد ناخردمند به این دین ناپاک علاقه دارند. در میان آنها انضباط اکید برقرار است، خوردن گوشت و شراب و کشتار را منع می‌کنند. برخی از راهبان بودایی در خودسازی و پرهیزگاری اگر غفلتی از خود نشان دهند، مورد

۱. این گزارش را لو ایو در سال‌های اول حکومت امپراطور سیائو زون نگاشت. انجمن روشنائی که در این نوشته ظاهر شد، همان دین مانوی است. در تاریخ برای یاری در امور سیاسی، در یکی از توضیحات آن به قلم هوسان شن خوانده می‌شود که روحانیون دین روشنائی همان روحانیون دین مانوی هستند.

۲. منظور رساله دو بن، از آثار مهم مانوی است. (و)

سرزنش و تمسخرشان قرار می‌گیرند. در این صورت، ما مریدان دین بودایی چگونه می‌توانیم به خودسازی و پرهیزگاری توجه نکنیم. (از جلد ۳۹، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)

لیان چو (راهب زون جیان) گفته است که این گروه‌ها همه از دین بودایی سوءاستفاده می‌کنند و مردم نافهم را گمراه می‌سازند. فعالیت‌هاشان در حکم سم‌پاشی در هواست. اکنون مریدان دین مانوی در سان شان (شهر فوجو از استان فوجیان) فعالیت دارند و گروه‌های "نیلوفر سفید" و "ابر سفید" در همه جا مریدان را به خود جلب می‌کنند. آنها معمولاً از خوردن گوشت و شراب خودداری می‌کنند. لذا به هزینه زیادی احتیاج ندارند. آنها از کشتار حیوانات و چهارپایان اجتناب می‌ورزند. این کارشان به آسانی به نیک و خیر تعبیر می‌شود. لذا مردم نافهم به آنها علاقه دارند، ولی صاحب‌نظران باید از فعالیت‌شان جلوگیری کنند. (از جلد ۵۴، شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی)^۱

کوه هوا بیائو شان در شهرستان جین جیان و در نزدیکی شهر چوان جو (از استان فوجیان) با کوه لین یوان متصل است. هر دو کوه دوش به دوش هم قرار دارند، شکل‌شان همانند دو ستون درشت می‌باشند. در پشت کوه‌ها کلبه‌ای محقر واقع است که در زمان دودمان یوان (۲۰۹-۱۳۶۸ م.) ساخته شد. خدای داخل آن خدای مانوی است. عنوان آن، خدای روشنایی مانوی است که از کشور سولین (سلوکیه، تیسفون) سرچشمه گرفته است. اسم دیگر این خدا پیامبر خرد و روشنایی است. می‌گویند لائو زی (بنیان‌گذار آیین دائو) به غرب رهسپار شد. او در آن سرزمین برای ۵۰۰ سال به سر برد و در دوره امپراطور سیان دی از دودمان هان (۲۰۸ م.) به شکل انار تبدیل شد. شاه‌بانو آن را خورد و آبستن گردید. هنگام زاییدن، بچه از سینه‌اش بیرون آمد.^۲ این دین به دین روشنایی مشهور است. لباس مریدانش سفید رنگ است. آنها روزها به خورشید و شب‌ها به ماه عبادت می‌کنند. خودشان اظهار می‌کنند که اصول آموزه بودا شامل اصول دین‌شان است. اصول دائویی نیز شامل اصول دین

۱. استاد چن یوان نوشته‌اند که از دوره‌های دودمان یوان (۱۳۶۸-۱۲۱۹ م.) و دودمان مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م.) به بعد، دولت‌ها فعالیت مریدان دین مانوی را اکیداً منع کردند. در نتیجه، در نوشته‌های تاریخی کم‌تر اسم دین مانوی دیده می‌شود. در بخش "مقررات قضایی درباره مجازات" از تاریخ دودمان یوان نوشته شده که فعالیت و تشکیل انجمن از طرف به اصطلاح "دوستان لباس سفید" را باید منع کرد. اینجا منظور از "دوستان لباس سفید" پیروان دین مانوی هستند. در جلد ۱۱ مقررات مجازاتی در دودمان مینگ قید شده که فعالیت‌های انجمن مثیتریه (Maitreya)، انجمن نیلوفر سفید و انجمن آب سفید را باید منع نمود، چون مردم را گمراه می‌سازند. سران این گروه باید به دار کشیده شوند، همکاران‌شان ۱۰۰ بار باید تازیانه بخورند و به جاهای دوردست تبعید گردند.

۲. در اینجا نوشته شده که مانی در ۲۰۸ م. به دنیا آمد. ولی بنابر نوشته‌های فرنگی، سال تولد مانی ۲۱۶ م. است. میان دو تاریخ ۸ سال تفاوت وجود دارد. (م) این افسانه‌ای است که پیروان چینی دین مانوی با ایجاد آن انجمن، فعالیت خود را با اصل دین مانوی مربوط سازند. آن بچه که از سینه بیرون آمده بود، منظورش همان مانی است.

آنها می‌باشد. به عبارت دیگر، آموزهٔ این دین آمیخته‌ای از کیش بودایی است. اول در داهی (سرزمین اعراب)، فولین (روم)، تخارستان و پارس رواج یافت. در سال ۲۶۶م. مانی در پارس کشته شد. ولی پیروانش این دین را گسترش دادند و در دورهٔ امپراطور اوو زه‌تیان (۶۹۰-۷۰۰م.)، یکی از مبلغان درجهٔ دوم آن دین، به نام گائو دی می‌اوو موس به دربار آمد، مورد حسادت راهبان بودایی قرار گرفت و آنها او را سؤال پیچ کردند. امپراطور از گفتار او خوشش آمد و او را در دربار نگه داشت که تدریس کند. در سال‌های کائی یوان (۷۰۳-۷۴۷م.) برای او یک معبد روشنائی ساخته شد. وی اظهار داشت که در کشورش دو پیامبر وجود دارد، یعنی سیان ای و ای شو.^۱ مقام این دو پیامبر در کشورش مانند پان گو در چین است.^۲ تعداد کتاب‌های مقدس این دین هفت تا است. در میان آنها کتابی به نام هوا هو چین است که جریان پرواز لائو زی، بنیان‌گذار آیین دائویی چین، به سرزمین غربی و به دنیا آمدن او در کشور سولین (سلوکیه، تیسفون) در آن نوشته شده است.

در سال‌های هوئی چان (۸۴۱-۸۴۷م.)، در زمان امپراطور اوو زون از دودمان تانگ، فعالیت‌های راهبان بودایی را منع کرد و فعالیت‌های پیروان دین مانوی نیز دچار چنین سرنوشتی گردید. در آن وقت، یکی از روحانیون مانوی به نام هو لو وارد استان فوجیان گردید و آموزهٔ خود را تبلیغ می‌کرد. وی به شهر چوان جو سفر کرد. بعد درگذشت و در شمال شهر چوان در زیر کوهی دفن گردید.

در سال‌های جی دائو (۹۹۵-۹۹۷م.)، در زمان امپراطور لو زون از دودمان سونگ، فردی به نام ای تین یوه از شهر هوئی آن، در بازار پایتخت تصویری از خدای بودایی را با ۵۰۰۰ سکه خرید. از آن به بعد، اهالی استان فوجیان با تصویر مقدس آشنا شدند. در زمان امپراطور جن زون (۹۹۸-۱۰۲۲م.) از دودمان سونگ، یکی از فرهنگیان استان فوجیان به نام لین شی چان کتاب مقدس آن دین را به دربار تحویل داد.^۳ امپراطور او را به مقام ریاست دستگاه ادبی استان شهر فوجو گماشت.

پس از این‌که اولین امپراطور دودمان یوان (۱۲۰۹-۱۳۶۸م.) به مسند قدرت رسید، مردم کشور را با آموزهٔ سه مذهب (بودایی، دائویی و آموزهٔ کنفوسیوس) تربیت می‌کرد. چون فعالیت‌های پیروان دین مانوی سلطهٔ دربار را تهدید می‌کرد، امپراطور می‌خواست

۱. بنابه نوشته‌های دانشمندان معاصر دربارهٔ دین مانوی، سیان ای همان مانی و ای شو همان عیسی است. (م)

۲. پان گو یکی از قهرمانان افسانه‌ای چین است که آسمان و زمین را از هم جدا کرد و زندگی دنیوی مردم از فعالیت او

شروع شده است. (م) ۳. منظور از کتاب مقدس آن دین، کتاب دین مانوی است. (م)

عبادتگاه‌های آن دین را خراب کند و پیروان آن را دور راند. یوه سین، وزیر امور مالی، و یان لون وزیر آداب و تشریفات، پیشنهاد کردند که این دین را کاملاً از بین ببرند، پیشنهادشان مورد قبول واقع شد. تاکنون در میان مردم نیز برخی چنین اعتقاد دارند و مراسم عبادت را تشکیل می‌دهند. ولی فعالیت‌شان زیاد تأثیر ندارد.

در پشت کلبه مذکور، کوهی به نام وان شی فون واقع است و در آن کوه، چشمه‌های بام یوه چوان قرار دارد. برای بالا رفتن از کوه، صد پله درست شد و روی سنگ‌های کوه، کلماتی حک شده دیده می‌شود. (از جلد ۷ تاریخچه استان فوجیان)^۱

ب. مناسبت هوئی هو با دین مانوی

هوئی هو جزیبی از ملت ته له است. (ملت ته له ترک‌اند و از شمال رودخانه تولا تا دریای خزر پراکنده‌اند) گروه هوئی هو در وهله اول، در خاک کنار رودخانه سرنگ که در شمال غربی شهر الانباتور جریان دارد و به دریاچه بایکال می‌ریزد، زندگی می‌کردند، در سال‌های اول دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م.) به منطقه علیای رودخانه تورا نفوذ کرد. در دوره امپراطور اوو زون (۷۴۱-۷۴۷ م.)، از دودمان تانگ، خاکش به وسیله قرقیزها اشغال شد. ۱۵ گروه از این ملت به قرلغ فرار کردند. برخی از آنها به تبت و کوچا^۲ پناه بردند. در تاریخ دودمان یوان (۱۲۰۶-۱۳۶۸ م.) نوشته شده که آن طایفه‌ای که در کوچا بودند، ملت اویغور خوانده می‌شوند. مسعودی، نویسنده مروج الذهب، این طایفه را تغرغز^۳ خواند و گفت که آنها شجاع‌ترین و ثروتمندترین طایفه در میان ترکان‌اند. آنها امور سیاسی را نیز به خوبی اداره می‌کردند. خاک‌شان از غرب شروع می‌شود، از خراسان، در شرق تا چین، مرکز خاک‌شان در کوشان است. پادشاه آنها ایلک‌خان نام دارد. در میان ترکان، تنها این طایفه به دین مانوی پیوست (رک. مروج الذهب، ص ۲۸۸). ولی مسعودی اشاره نکرد که این طایفه در چه زمانی مانویت را پذیرفتند. استاد چن یوان در مقاله خود، "بررسی جریان راه یافتن دین مانوی به چین" اظهار کرد که زمان راه یافتن دین مانوی به اویغور، به زمان راه یافتن آن به دودمان

۱. آموزه دین مانوی آمیخته‌ای از ادیان مختلف است. دانشمندان فرنگی نیز بدان اشاره کرده‌اند. پس از این که این دین به چین راه یافت، مسلماً از نظریه‌های موجود در چین، از قبیل بودیسم و دائوایسم چیزهایی را به خود گرفت. در اینجا نوشته شده که استاد مانوی به نام هو لو در استان فوجیان، آموزه خود را پخش می‌کرد. از اسمش به نظر می‌رسد که این شخص شاید از پارس باشد. کتاب تاریخچه استان فوجیان به قلم خه چیائو یوان، در سال‌های وان لی (۱۵۷۳-۱۶۶۲ م.) نوشته شد. در آن وقت، کلبه حصیری مانوی در کوه هوا بیائو هنوز موجود بود. معلوم است که پیروان دین مانوی تا اواخر دودمان مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م.) فعالیت می‌کرده‌اند.

3. Tagaygay

2. Kucha

تانگ نزدیک است، یعنی در دورهٔ امپراطور گنائو زون (۶۵۰-۶۸۴ م) یا در دورهٔ بانو امپراطور اوو زه-تیان (۷۰۵-۶۸۴ م) است. در سنگ‌نبشته‌ای در مورد "دلیری و پخش فرهنگ خاقان آیه دنلیلو پو مومیشی پی‌جا، خاقان نهم گروه هوئی هو" در این باره مطالبی آمده است. این کتیبه اکنون در مغولستان حفظ می‌شود. محتوای نوشتهٔ آن در کتابی به نام سنگ‌نبشته‌های خه لین به قلم و کوشش دانشمندی به نام لی وین تیان آمده است. این سنگ در سال‌های آخر دودمان چن (۱۶۱۶-۱۹۱۱ م) کشف شد. هنگامی که کشف شد، به پنج پاره تقسیم گردید. کلمات روی دو بخش خوانده نمی‌شود و نوشته‌های سه پارهٔ دیگر نیز بریده بریده است. نوشته‌ها در دو پاره کامل و خواناست، کلمات آن جمعاً ۱۲ سطر است. استاد چن یوان از سطر ۷ تا سطر ۱۰ آنها را اقتباس کرده که بدین قرار است:

(سفیر آمده) با هدیهٔ گرانبها و حرف‌های شیرین، درخواست کرد که در حمله به دودمان تانگ همکاری کنیم. خاقان از حق‌ناشناسی آنها ناخشنود شد و با قوای خود با نیروهای دربار همسویی کرد و در تسخیر پایتخت و شهر لویان موفق شد. امپراطور... (سطر ۷)

چهار روحانی که یکی از آنها ژوئی سی نام داشت، وارد کشور شدند. آنها آموزهٔ دو عنصر یعنی روشنایی و تاریکی را شرح دادند و گفتند که باید بر سه بخش یعنی گذشته، حال و آینده مسلط شوند. آنها آموزهٔ روشنایی را به روشنی توضیح دادند و ۷ کتاب مقدس را به خوبی مطالعه نمودند. زبان‌شان بسیار فصیح و عمیق است. لذا توانستند برای دین خود در سرزمین هوئی هو راه باز کنند... (سطر ۸)

اکنون از اشتباهات خود پشیمان شده و حاضر است به دین راست بپیوندد. بنابر فرمان امپراطور... این آموزه بسیار ظریف و عمیق است... (سطر ۹)

از پیوستن به دین روشنایی، سرزمین وحشی به سرزمین متمدن تبدیل شد و جایی که در آن کشتار رواج داشت، به خاک خیر و نیکی درآمد... اهالی از بالایی‌ها سرمشق می‌گیرند... موشه (روحانیون مانوی) در شرق و غرب فعالیت می‌کنند و با آموزهٔ دین خود، افراد را پرورش می‌دهند.^۱

۱. منظور از خاقان در اینجا همان خاقان بائو ای است که در بخش "در مورد هوئی هو" کتاب دودمان تانگ آمده است. در این کتاب کار و فعالیت او ثبت شده است. این خاقان در سال اول جان چین (۸۲۱ م) در زمان امپراطور مو زون بدرود حیات گفت. در اینجا گفته شده که "موشه در شرق و غرب فعالیت می‌کنند، با آموزهٔ دین خود افراد را پرورش می‌دهند" از این کلمات معلوم می‌شود که منظور نویسنده از دین خود، دین مانوی است. موشه عنوان روحانی دین مانوی است. در این باره، در ورقه‌های ناقص دین مانوی که در کتابخانهٔ پایتخت حفظ شده، بدان اشاره شده است. استاد چن یوان اظهار نظر کردند که منظور از صفت دلیری در سنگ‌نبشتهٔ مذکور، همان فعالیت خاقان در کمک و همسویی او با امپراطور دودمان تانگ در سرکوبی شورش سه‌پید شی سی مین است. منظور از پخش فرهنگ به معنای آن است که این خاقان اجازه داد

در اینجا چند قطعه از نوشته‌های تاریخی چین را که با راه رفتن دین مانوی به چین مربوط است، در زیر نقل می‌کنیم:

در سال ۳ دالی (۷۶۹ م.)، فرمان امپراطوری صادر گردید که به هویی هوهای پیرو دین مانوی، اجازه ساختن معبد روشنایی داده شد. در سال ۶ دالی (۷۷۲ م.)، هویی هوها خواستار ساختن معبد روشنایی در شهرهای جین (جیان لین امروز از استان هوبه) یان جو، هون جو (نان چان امروز از استان جیان سی) و یوه (شائوسین امروز از استان هوبه) شدند. پیروان این دین لباس و کلاه سفید دارند. (شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی، جلد‌های ۴۱ و ۵۴)

در ماه ۶ سال ۳ دالی (۷۶۹ م.)، فرمان امپراطور به هوئی هوها صادر شد که معبد بسازند و عنوان معبد، معبد روشنایی تعیین گردید. در ماه اول سال ۶ دالی (۷۷۲ م.)، فرمان امپراطور صادر گردید که در شهرهای جین، یوه، و هون جو معبد بسازند، عنوان آن، معبد روشنایی است. (شرح حال مختصر روحانیون دین بودایی، بخش دوم، و توضیحات دانشمندی به نام هوشین سان بر جلد ۲۳۷ آینه تاریخ برای یاری به امور سیاسی)

در سال ۱۲ جین یوان (۷۹۷ م.)، در زمان امپراطور ده زون هوئی هو، ۸ نفر از روحانیون مانوی به دربار راه یافتند. (از جلد ۹۷۹ کتاب زه فو یوان گوئی)

در سال اول یوان خه (۸۲۱-۸۰۶ م.)، در زمان امپراطور سیان زون، از دودمان تانگ، سفیران با خراج به دربار فرستاده شدند. در میان آنها روحانیون مانوی بودند. این اولین بار است که روحانیون مانوی به چین رسیده‌اند. آنها در روز به غیر از آب چیزی نمی‌خورند، گوشت می‌خورند ولی از خوردن پنیر و شیر خودداری می‌کنند. خاقان در اداره امور دولتی معمولاً با آنها مشورت می‌کند. این روحانیون مانوی چون به پایتخت رسیدند، معمولاً به بازار غربی می‌روند و با بازرگانان داد و ستد مخفیانه می‌کنند. (تاریخ دودمان تانگ، بخش اول از جلد ۲۱۷، قسمت "هوئی هو")^۱

در سال اول یوان خه (۸۰۶ م.)، هوئی هو سفیران خود را با روحانیون مانوی به دربار فرستاد. (شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی، جلد ۴۱)

چهار روحانی دین مانوی وارد خاکش شوند و آموزه دین مانوی را پخش کنند. این سنگ‌نبشته جریان راه یافتن دین مانوی به سرزمین هوئی هو (اویغوری) به روشنی تعریف کرد. اینک چند قطعه از نوشته‌های تاریخی چین که با این امر مربوط است اقتباس کنیم.

۱. روحانیون مانوی از خوردن گوشت خودداری می‌کنند، ولی در اینجا آمده که آنها گوشت می‌خورند. شاید در بیان، کلماتی از قلم افتاده باشد. دین مانوی مدت‌ها قبل از سال‌های اول یوان خه به چین راه یافت. در اینجا آمده که این اولین بار است که روحانیون به چین رسیده‌اند که از واقعیت به دور است. (باید یادآور شد که طبقه عامه یا نپوشان مانوی مجاز به خوردن گوشت بودند. (و)

فرمانروایان هوئی هو در اداره امور سیاسی با روحانیون مانوی مشورت می‌کنند. از این‌رو، در پایتخت برای آنها معبد ساخته می‌شود. آنها در شب غذا می‌خورند و از گوشت استفاده می‌کنند. به آب عبادت می‌کنند و از خوردن پنیر و شیر خودداری می‌کنند. روحانیون عالی رتبه که در چین به سر می‌برند، چند سال یک بار عوض می‌شوند، و روحانیون پایین رتبه سالی یک بار در اطراف رودخانه یانگ تسه گشت می‌زنند. برخی از بازرگانان بازار غربی پایتخت از سرزمین‌شان به چین آمده بودند، چون در فعالیت‌های گذشته خود شاید برای هوئی هو خدماتی انجام داده باشند. (آینه تاریخ برای یاری به امور سیاسی، بخش دوم، جلد ۲۳۷، به قلم لی جائو)^۱

در ماه اول سال دوم یوان خه (۸۰۷ م)، در زمان امپراتور سیان زون، سفیران هوئی هو درخواست کردند که در خه نان فو (شهر کائی فون از استان خه نان)، تائی یوان فو (شهر تائی یوان از استان شن سی) سه معبد مانوی بسازند. این درخواست آنان پذیرفته شد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۹۹)

در روز دوم ماه ۱۲ سال ۸ یوان خه (۸۱۴ م)، در دوره امپراتور سیان زون، برای ۸ نفر از روحانیون مانوی که حاضر بودند عازم کشورشان شوند، ضیافتی تشکیل داده شد. به علاوه، برنامه ملاقات‌شان با نخست‌وزیر نیز فراهم گردید. فرمانروایان آن سرزمین درخواست کردند که یکی از شاهدختان را به عنوان عروس شاه‌شان بفرستند. امپراتور به وزرا دستور داد که در این مورد مشورت کنند. آنها بدین نتیجه رسیدند که برای انجام این کار ۵ میلیون سکه لازم است. گذشته از این، در داخل کشور شورش رخ داده که باید با آن مقابله شود. لذا این درخواست‌شان پذیرفته نشد. چون هوئی هو پیرو دین مانوی هستند، این نیز علت دیگری در قبول نشدن درخواست‌شان است. (تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۹۵)

در ماه ۵ سال اول چان چین (۸۲۱ م)، در زمان امپراتور مو زون، یک هیئت نمایندگی متشکل از ۵۷۳ نفر از هوئی هو از جمله نخست‌وزیر، سپهسالار، شاهزاده خانم و روحانیون مانوی آن سرزمین برای استقبال از شاهزاده خانم چین به دربار فرستاده شدند. هون لوسی یا اداره پذیرایی دربار، ترتیب زندگی‌شان را داد. (از جلد ۹۵، تاریخ کهن دودمان تانگ، بخش "هوئی هو")

۱. اینجا نیز نوشته می‌شود که روحانیون مانوی گوشت می‌خورند، شاید اشتباه باشد. (م) باید یادآور شد که فقط برگزیدگان مانوی از خوردن گوشت امتناع می‌ورزیدند و عامه مانوی مجاز به خوردن گوشت بودند. (و)

در سال ۳ هجری قمری (۸۲۴ م)، سپهبد اوو جیه در جایی که از شهر یوجو (پکن) چهل کیلومتر فاصله دارد، اردوگاه خود را برقرار ساخت.^۱ وی قبل از آن، چهار نفر از قوم و خویشان از جمله، جی جین روحانی مانوی، به ارتش جین اوو (شورشیان) فرستاده بود. چون فرمانده لیو میان با نیروهای خود از طرف شرق رودخانه رسید، سپهبد اوو جیه از ترس فرار کرد. (تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۹۵، بخش "هوئی هو")

وانگ اوو فرمانده کل نیروهای منطقه خه جون است.^۲ هنگامی که سفیران هوئی هو و روحانیون مانوی از آن سرزمین به دربار رسیدند وانگ خواست با استفاده از این فرصت قدرت خود را نشان دهد و صفوف گارد احترام را به طول ۲۵ کیلومتر ترتیب داد. (تاریخ جدید دودمان تانگ، جلد ۱۷۰، بخش "شرح حال وانگ اوو")

در روز اول ماه دوم سال ۱۲ یوان خه (۸۱۸ م)، از زمان امپراطور سیان زون، روحانیونی که از هوئی هو به دربار آمده بودند، به سرزمینشان فرستاده شدند. (آینه تاریخ در یاری به امور سیاسی، جلد ۲۴۰) در این نوشته، توضیحی وجود دارد به قلم دانشمندی به نام هو شین سان. توضیح بدین قرار است: "چون این روحانیون به پایتخت آمدند، همیشه به بازار غربی می‌رفتند و با بازرگانان به طور غیرقانونی داد و ستد می‌کردند، لذا آنها به سرزمین خود روانه شدند."^۳

در پایتخت شرقی (شهر تائی یوان از استان شن سی) معابد برای این گروه ساخته شد. فعالیت‌شان به نفع پرورش و تربیت مردم و آموزه‌شان شایسته و لایق است. پس لازم نیست که فعالیت‌هایشان مورد بررسی و نظارت قرار گیرد. افرادی مثل جیان زانتو و اووشی اودا باید به سرزمین خود باز گردند. آن جین، سپهبد، روحانیون و استادانی که با او هستند، اجازه دارند در خارج از پایتخت منزل داشته باشند. سپهبد گودولو به مقام مسئولیت اجرای انضباط گماشته شد. آن لی و سایرین که قرار است به سرزمین خود بازگردند، درخواست‌شان پذیرفته شد. به هر نفر از این گروه هدیه‌ای داده شد. (فهرست هدیه ضمیمه این سند است) هدیه‌ها برای نخست‌وزیر امور داخلی و امور خارجی و روحانیون مانوی نیز حاضر است. بهتر است این کار پیگیری گردد. چون همه کارها در یک نامه تعریف نمی‌شود، اینک نامه را

۱. اوو جیه باید یکی از افراد هوئی هو باشد. (م)

۲. منطقه خه جون (یعنی منطقه قسمت میانه رودخانه زرد) همان منطقه جنوب غربی استان شن سی امروزی می‌باشد. (م)

۳. در چند قطعه بالا هر جا که درباره هوئی هو صحبت شد، مسلماً به روحانیون مانوی نیز اشاره گردید، معلوم شد که میان آنها پیوند ناگسستی وجود دارد.

خاتمه می‌دهم. (مجموعه مقالات چان چن، "نامه به خاقان هوئی هو"، به قلم بائی جو ای) شی جیه جی یکی از فرماندهان درجه پایین است. چگونه می‌توان از او انتظار داشت که به اشتباه خود پی ببرد؟ به علاوه از تابستان امسال (۸۰۸ م) به این طرف، دربار فعالیت‌های روحانیون هوئی هو را بررسی کرد، و وین موسی را گرم پذیرایی نمود. از این‌رو، شاید شی جیه جی و افرادش ناراضی شده باشند. در این صورت، عزیمت نه تنها مفید نخواهد بود بلکه مضر هم خواهد بود. (مجموعه مقالات گزیده، "گزارش شی جیه جی از هوئی هو"، تدوین شده در سال‌های هوی چان (۸۴۱-۸۴۷ م).^۱

وزرا و فرماندهان بارها گزارش دادند که شما در منطقه مرزی، نیروهای خود را مستقر ساختید و شهرهای مرزی را تهدید می‌کنید که موجب نگرانی اهالی شده و در میان آنها هراس برانگیخته‌اید. خاقان باید این وضعیت را در نظر بگیرد و هر چه زودتر نیروهای خود را پس بکشد و درباره درخواست‌های مربوط به اعطای بذر و حفظ روحانیون مانوی و چپاول و غارت به وسیله طایفه تنگوت^۲، مسلمان‌یکایک آنها را بررسی می‌کنیم. اقدام مناسب اتخاذ می‌نماییم. (مجموعه مقالات گزیده، "نامه به هویی هو"، جلد ۵، سال‌های هوئی چان (۸۴۱-۸۴۷ م).

قبل از سال‌های تیان بائو (۷۵۶-۷۴۲ م)، یعنی زمان امپراطور سوان زون، دین مانوی در چین ممنوع بود. بعد، چون هوئی هو پیرو آن شد تازه به پخش آن در اطراف رودخانه‌های یانگ تسه و هوئی خه اجازه داده شد. اخیراً بنا به گزارش فرمانروایان آن مناطق، پس از شکست هوئی هو و پراکندگی‌شان، روحانیون آن دیدند که پشتیبان قبلی خود را از دست دادند، حواس‌شان پرت شد. از این گذشته، اهالی مناطق جنوبی کشور، اعتقادشان نسبت به آنها از اول چندان راسخ و محکم نبوده است. اکنون اطمینان‌شان نسبت به این دین باز هم ضعیف‌تر گردید. با در نظر گرفتن این وضعیت، به منظور رعایت حال روحانیونی که از راه دوردست به چین آمده بودند، اقدامی اتخاذ می‌کنیم تا آنها در یک محیط آرام و با امنیت به سر برند و آموزه خود را پخش کنند، به آنها توصیه می‌کنیم که در دو پایتخت فعالیت کنند، در مناطق اطراف رودخانه‌های یانگ تسه، هوئی خه و شهر تائی یوان فعالیت نکنند. وقتی که وضعیت در سرزمین هوئی هو آرام گردد، اجازه می‌دهیم که آنها فعالیت خود را در مناطق جنوبی کشور دوباره شروع کنند. (مجموعه مقالات گزیده، "نامه به خاقان هوئی هو"،

۱. استاد چن یوان اظهار نظر کردند که بررسی فعالیت‌های روحانیون هوئی هو شاید سرشماری منزل به منزل باشد.

2. Tangut

تدوین شده در سال‌های هوئی چان ۸۴۱-۸۴۷ م.^۱

در ماه دوم سال ۳ هوئی چان (۸۴۴ م)، در زمان امپراطور اوو زون، فرمان امپراطوری صادر گردید. در آن آمده که روحانیون دین مانوی باید به میان مردم فرستاده شوند و مأموران ایالات موظف‌اند که اموال‌شان را بررسی و ثبت کنند و اجازه ندهند که این اموال را به غارت ببرند. اگر چنین جرمی رخ داد، مجرمان را باید مجازات کنند، اموال مجرمان مصادره شود. مأموران مرکزی موظف‌اند که در مورد اقداماتی که نسبت به روحانیون مانوی اتخاذ گردیده، گزارش دهند. (تاریخ کهن دودمان تانگ، جلد ۱۸، بخش "شرح حال امپراطور اوو زن"، و مجموعه فرمان‌های امپراطوری در دودمان تانگ، جلد ۱۲۰)

در سال هوئی چان (۸۴۴ م)، بنا به فرمان امپراطور اوو زن، تمام روحانیون مانوی از هوئی هو، برای زندگی معمولی به میان مردم فرستاده شدند و دستگاه‌های دولتی باید تمام تصویرها و کتاب‌های‌شان را جمع‌آوری کرده، در برابر عموم بسوزانند و اموال‌شان را به صندوق دولتی وارد کنند. (تاریخ جدید دودمان تانگ، جلد ۲۱۷، بخش "هوئی هو")

در سال ۳ هوئی چان (۸۴۴ م)، فرمان امپراطوری صادر گردید و در آن نوشته شده که تمام معابد مانوی باید بسته شوند. در این جریان، ۷۲ نفر از زنان دیناور مانوی کشته شدند. بقیه روحانیون مانوی به ایالات مختلف تبعید شدند و اکثرشان در راه مردند. (شرح حال مختصر روحانیون بودایی، بخش "روحانیون مانوی داجین")

در سال ۳ هوئی چان (۸۴۴ م)، بنا به فرمان امپراطوری، تمام فعالیت‌های معابد مانوی ممنوع گردید و ۷۰ نفر از روحانیون زن مانوی که در پایتخت به سر می‌بردند، کشته شدند، بقیه آنها تبعید شده و اکثرشان در راه مردند. (شرح حال بنیان‌گذاران دین بودایی، جلد‌های ۴۲، ۵۴) در روز ۹ ماه هشتم سال ۴ تیان چن (۹۲۷ م)، از دودمان تانگ دوم (۹۳۴-۹۲۳ م)، مأموران پکن گزارش دادند که یک روحانی مانوی را دفع کردند. وی استاد دین مانوی بود و پدران‌ش از سرزمین هوئی هو به شهر تائی یوان آمده بودند. این روحانی در نزدیکی منزل یکی از مأموران به نام لی یانتو به سر می‌برد. لی یانتو نوه فردی به نام لی سیجون فرمانروای شهر هوئی هوا است. لی سیجون در واقع شاهزاده هوئی هو است. در آن سرزمین اسمش وین موسی بود. چون او وارد چین گردید، از طرف امپراطور اسم لی سیجون به او عطا شد. پس از شورش و بی‌نظمی داخل دروازه یوه مین گوان، لی یانتو با قوم و خویشان خود به سرزمین

۱. بنابه نظر استاد چن یوان، این فرمان امپراطوری نشان می‌دهد که دربار چین با استفاده از شکست هوئی هو، حق پخش آموزه دین مانوی را در مناطق جنوبی چین از روحانیون سلب کرده است.

هوئی هو برگشتند. هنگامی که وی در اینجا بود، امپراطور وان زون (۹۲۶-۹۲۳ م) زمینی برای ساختن منزل به او بخشید. در کنار منزلش معبدی مانوی بود که این استاد مانوی در آن معبد به سر می‌برد. (زه فو یوان گوئی، جلد ۹۷۶)

در ماه دوم سال اول گوان شون (۹۵۱ م)، در زمان امپراطور تائی زو (گو وی)، از دودمان جو (۹۵۱-۹۶۰ م)، (هوئی هو) سفیران و روحانیون مانوی را به دربار فرستاد و سنگ یشم، نمد سفید، پوست سمور را نیز هدیه کرد. (تاریخ کهن پنج دودمان، جلد ۱۳۸، بخش "هوئی هو"، و بخش "دودمان جو"، از تاریخ جدید پنج دودمان)

در ماه دوازدهم سال دوم جیان لون (۹۶۱ م)، در زمان امپراطور تائی زو، کشور ختن روحانیون مانوی کشور خود را به دربار فرستاد و دو بطری شیشه‌ای، و یک قطعه پارچه دیبا از آن سرزمین هدیه آورد. (تاریخ دودمان سونگ، جلد ۴۹۰، بخش دوم "کشورهای خارجی") روحانیون مانوی پارسی، آموزه خود را بنابر کتاب‌های بودایی تعریف می‌کنند. آنچه که آنها توضیح می‌دهند، ناشایست است. (سفرنامه تورفان، به قلم وانگ یان ده، بخش "تورفان"، تاریخ دودمان سونگ)^۱

کشور عرب در سال ۶ سیان پین (۹۹۶ م)، سه روحانی مانوی که یکی از آنها به نام پو لو چین، با هدیه‌هایی از قبیل اجناس محلی به دربار فرستاد. آنها در تالار چون جن مورد پذیرایی قرار گرفتند و مروارید هدیه کردند. آنها اظهار کردند که با نیت صمیمانه به ملاقات امپراطور به دربار آمدند و انتظار پاداش مادی ندارند. امپراطور جین زون نمی‌خواست بر خلاف تمایل آنها اقدام کند، لذا هدیه‌شان را قبول کرد و هدیه‌ای به آنها نبخشید. ولی هنگامی که آنها به سرزمین خود باز می‌گشتند، هدایایی به آنها بخشید. (تاریخ دودمان سونگ، جلد ۹۴۰، بخش "کشور داشی")^۲

فصل ششم کتاب درباره راه یافتن ادیان نسطوری، زرتشتی و مانوی است. ولی درباره اسلام اطلاعاتی در آن نیست. اینک مترجم باکمک دانشمندان انجمن مسلمانان چین، اطلاعاتی درباره راه یافتن اسلام به چین و وضعیت کلی کنونی آن در چین، در اختیار خوانندگان می‌گذارد:

۱. از این نوشته معلوم می‌شود که روحانیون مانوی، پارسی بودند.

۲. پو لو چین که در اینجا آمده، شاید عنوان مقامی باشد و نه اسم شخصی. این روحانیون اظهار کردند که انتظار پاداش مادی ندارند. این نشان می‌دهد که می‌خواستند آموزه خود را تبلیغ کنند.

اسلام در اواسط قرن هفتم میلادی به چین راه یافت. از قدیم، جاده ابریشم (دریایی و زمینی) بین چین، آسیای میانه و آسیای غربی وجود داشت. بازرگانان عرب و پارس پی در پی به چین می‌آمدند. آنها از راه دریایی، از خلیج فارس حرکت می‌کردند و به بنادر سواحل جنوب شرقی کشور ما رسیدند. از راه زمینی، پس از عبور از منطقه سین کیانگ کشور ما، به شهرهای چان آن و لویان رسیدند.

مردم عرب و پارس با اجازه دودمان‌های تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م) و سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ م) در شهرهای گوان جو، سان جو، چوان جو، هان جو، چان آن، کای فون و لویان برای سالیان درازی اقامت گزیدند و زندگی کردند. چینی‌ها آنها را "مهمانان خارجی" می‌نامیدند. بسیاری از این مهمانان خارجی با چینی‌ها روابط زناشویی برقرار کردند، لذا طبیعی بود که اسلام به مردم چین معرفی شود.

در حال حاضر، در چین ده قوم، یعنی اقوام هویی، اویغور، قزاق، اوزبک، قرقیز، تاتار، تاجیک، دون شن، سارا و بائو آن، به اسلام اعتقاد دارند. مسلمانان چین متعلق به مکتب حنفی و سنی هستند. شیعیان نیز در میان آنها تا اندازه‌ای نفوذ دارند. ایرانیان در معرفی کردن اسلام به مردم چین نقش مهمی ایفا کرده بودند. در مسجد نیوجیه پکن مقبره دانشمند ایرانی، به نام احمد بولیطانی قزوینی وجود دارد که در سال ۱۲۰۸ م. به چین آمد و مکتب اسلامی را دایر کرد.

در سراسر کشور چین، جمعاً دویست هزار نفر مسلمان و ۳۴ هزار مسجد وجود دارد و ۴۵ هزار ملا مشغول فعالیت‌های مذهبی‌اند. در پکن، پایتخت کشور، انجمن مسلمانان چین برقرار است که امور اسلامی سراسر کشور را رهبری می‌کند.

دوره دودمان‌های یوان (۱۲۰۶-۱۳۶۸ م) و مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م)، زمان مهمی در گسترش اسلام در چین است. عده زیادی از مسلمانان آسیای غربی همراه ارتش مغول به چین آمدند. در نتیجه، تبادل بین چین و کشورهای آن منطقه بسیار گسترش یافت. در تاریخ دودمان مینگ نوشته شده که در دوره دودمان یوان هویی هویی (مسلمانان) در سراسر کشور دیده می‌شوند. در آن زمان در شهرهای چین، نواحی خاصی سکونت‌گاه مسلمانان گردید و ساختمان مسجد در مرکز این نواحی بوده است. اقوام منطقه سین کیانگ در حدود (۱۰۱۰ م. ۴-۵ ه) اسلام را پذیرفتند.

دوره دودمان چینگ (۱۴۶۶-۱۹۱۱ م)، زمان رسیدن اسلام به چین است. نشانه آن گسترش تربیت اسلامی و رشد پژوهش علمی اسلامی است. در آن زمان، در چین عده زیادی

از دانشمندان اسلامی ظاهر شدند. آنها بسیاری از کتاب‌های کهن اسلامی را ترجمه کردند و خود نیز تألیفات زیادی داشتند. آنها بنابه فلسفه قدیمی چین، شریعت را تفسیر کردند، فرآیند چینی شدن اسلام را پیش بردند و نظام فلسفی چینی اسلامی را پدید آوردند.

فصل هفتم

سنگ‌های معدنی، گیاهان و حیوانات پارسی
در نوشته‌های کهن چینی

۱. سنگ‌های معدنی

مردارسنگ: به زبان چینی اسمش می‌توسین است. نویسنده‌ای به نام سو گون در کتاب خود، نباتات دارویی در دوره دودمان تانگ، نوشته است: می‌توسین که در پارس به دست می‌آید، محکم و سنگین است، رنگش زرد بوده گاهی نوع سفید آن نیز دیده می‌شود و روی آن خطوطی نمایان است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۸، به قلم لی شی‌جین)^۱

مرجان: همین نویسنده نوشته است که مرجان از دریای جنوب به دست می‌آید و در کشور شیر (سریلانکا) و پارس نیز تولید می‌شود. نویسنده دیگری به نام کوزو نشی نوشته است که در دریای اطراف پارس، جزیره مرجان موجود است. کشتیبانان با کشتی بزرگ عازم آن دریا می‌شوند و تور آهین را به آب می‌اندازند، و مرجان به دست می‌آورند. مرجان در روی سنگ می‌روید، رنگش سفید است. یک سال پس از ظاهر شدنش، رنگش زرد می‌شود و پس از دو سال سرخ می‌گردد. شاخه‌های مرجان که برخی تا یک متر ارتفاع دارند، در هم بر هم است. کشتیبانان خود را به آب می‌اندازند، ریشه آن را می‌کنند، بعد با تور آهین آن را به دست می‌آورند. اگر به موقع به دست نیاورند، فاسد می‌شود. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۸)^۲

۱. لی شی‌جین (۱۵۹۳-۱۵۱۸م). دانشمند مشهور علم پزشکی و داروسازی است، معروف‌ترین آثارش فهرست نباتات دارویی می‌باشد. (م)

۲. مرجان به زبان چینی شان هو است، مثل این که شان هو ترجمه لفظی باشد. ولی تاکنون سرچشمه آن هنوز معلوم نیست. اسم پارسی آن مرجان است. اسم دیگر پارسی آن بیربر (Birbar) است. در قدیم، در دریای مدیترانه، دریای سرخ و خلیج فارسی مرجان به دست می‌آوردند. در کتاب‌های تاریخ دودمان‌های شرقی و دودمان‌های وی نوشته شده است که در کشور داجین (روم) مرجان به دست می‌آید. در کتاب تاریخ جدید دودمان تانگ، به شیوه به دست آوردن آن اشاره شده است. در سنگ نبشته‌ای در مورد گسترش مذهب نسطوری در چین نوشته شده که در دریای جنوب کشور داجین، مرجان فراوان است. دانشمند آلمانی، هرث، اظهار نظر کرده که منظور از این دریا همان دریای سرخ است. زرتشت گفته بود که مرجان قدرت مرموزی دارد و به نفع سلامتی و بهداشت آدم است. پلینی رومی گفته است که در قدیم، پارسیان شاخه‌های مرجان را به عنوان طلسم در زیر گردن کودکان می‌آویختند. از این گفته معلوم است که پارسیان مرجان را مانند طلسم، که قدرت دفع بدی‌ها را دارد، تلقی می‌کردند. (چین و ایرانیکا، به قلم نویسنده آمریکایی لائوفل، ص ۵۲۴-۵۲۵).

توتیا: لی شی جین، در فهرست نباتات دارویی نوشته است که توتیا در پارس به دست می‌آید. خصوصیاتش مانند طلاست. چون روی آتش گذارده شود، به رنگ سرخ می‌نماید و هیچ سیاه نمی‌شود. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۹)

زنگار معدنی: لی سیون از دودمان تانگ، در فهرست نباتات دارویی دریایی نوشته است که زنگار معدنی از پارس به دست می‌آید^۱ و در روی سنگ می‌روید و با کشتی به دست می‌آورند. رنگش سبز است، برای سالیان درازی تغییر نمی‌کند. نویسنده لی شی جین نوشته است که افرادی از مذهب دائویی گفتند، زنگار معدنی رنگش کبود است، هر آنچه زیر باران خیس نشود، از نوع بهتری است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۱)^۲

سنگ گوگرد: لی سیون نوشته است برای مثال در مورد شهر گوان جو گفته می‌شود که این سنگ از کشورهای کون لون (جزایر دریای جنوب چین) و پارس به دست می‌آید. غربی‌ها آن را می‌سایند، از آن آینه درست می‌کنند. هر چه نیمه روشن و جنس‌اش سنگی نباشد، از نوع بهتری است.

سنگ گوگرد در شهر یاجو از استان سی چوان نیز به دست می‌آید. رنگش بد نیست ولی تأثیرش به خوبی آنچه که از خارج به دست می‌آید، نیست. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۱)

سنگ زاج: لی سیون نوشته است سنگ زاجی که از پارس و داجین (روم شرقی) به دست می‌آید، رنگش سفید و نیمه روشن است. در داخل آن خطوط دیده می‌شود و شکل‌اش مانند بسته سوزن می‌باشد. دائویی‌ها در کیمیاگری (اکسیر) آن را به کار می‌برند. آنچه که از منطقه غربی چین به دست می‌آید، بهتر است. در پارس، نوعی از این سنگ به دست می‌آید که روی آن خطوط طلایی رنگ دیده می‌شود. لی شی جین نوشت آنچه خطوطش مانند بسته سوزن و رنگش سفید باشد، زاج سفید پارس است. آنچه که شکل‌اش مانند یاقوت ارغوانی باشد و هنگامی که روی آتش گذارده شود، رنگش به تدریج بنفش می‌گردد و خطوط طلایی روی آن ظاهر می‌گردد، زاج بنفش پارس نامیده می‌شود. این جنس به عنوان دارو به کار نمی‌رود. کیمیاگران از آن استفاده می‌کنند، ولی برخی از افراد آن را برای معالجه دُمَل به کار می‌برند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۱)

سنگ زاج زرد: لی شی جین نوشته است این سنگ از پارس به دست می‌آید. چون شکسته شود، داخل آن، خطوط طلایی رنگ دیده می‌شود. از این رو، اسم دیگری دارد یعنی سنگ زاج با خطوط طلایی رنگ. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۱)

۱. برای آگاهی درباره لی سیون، رک. آخر فصل ۵. (م)

۲. پزشکان زنگار معدنی را برای معالجه امراض چشم به کار می‌برند. رک. چین و ایرانیکا، به قلم لاثوفل، ص ۵۱۱.

کهربا: کهربا از پارس به دست می‌آید. (تاریخ‌های دودمان وی و دودمان جو، بخش "پارس")
غیر از سنگ‌های معدنی مذکور، سنگ‌های معدنی از قبیل صابونی یا قوت، گومران (ترجمه از زبان مالایی است) و اوپونیلان (اوپو یونانی است به معنی "نیمه روشن")، چشم گربه‌ای، نیشابوری، کرمانی و غیره در یک کتاب چینی به نام یادداشت‌های فراغت پس از ایام زراعت، به قلم تائو زون ای، اشاره گردیده است.

۲. نباتات

Coptisteeta: سوگون نوشته است این گیاه در کشور پارس به دست می‌آید و در کنار دریا می‌روید. نهال‌اش مانند ریشه خشک شده علف است. سر آن مانند نوک مرغان می‌باشد. نوعی از این گیاه هست که اگر شکسته شود، داخل آن مانند چشم مرغ می‌باشد و بهتر است. معمولاً آن را در اوایل ماه هشتم به دست می‌آورند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۳)
Amomum (Villosum Xanthioides): لی سیون نوشته است که این گیاه در دریای غربی و کشور پارس می‌روید و معمولاً از راه غربی وارد چین می‌شود. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۴)
فلفل: سوگون نوشته است فلفل در کشور پارس می‌روید، شکل آن بوته‌ای است. ساقه و برگ آن همانند گیاه تنبول (پان) و مزه‌اش تند است، افراد هو (ایرانیان) آن را به عنوان چاشنی توی خوراک می‌ریزند. نویسنده دیگری به نام چن زانچی نوشته که ریشه فلفل مانند هیزم است، سیاه و سفت است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۴)
پان: لی سیون در کتابی پیرامون گوان جو نوشته است که پان از پارس به دست می‌آید. دانه‌اش مانند توت است. اگر رنگش سیاه یا قهوه‌ای باشد، بهتر است. اگر ریشه‌اش بسیار سیاه باشد، نشانه آن است که ریشه کهنه شده و چندان خوب نیست. در این سال‌ها، بیش‌ترین پان با ریشه سیاه به دست می‌آید.

Vakuci (سانسکریت) با نام علمی Psoralea Corylifolia: ما جی نوشته است که این گیاه در منطقه لین نان (شمال ویتنام و استان‌های گوان دون و گوان سی چین) و پارس می‌روید. لی شی جین نوشته که این گیاه در پیوند استخوان شکسته تأثیر دارد. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۴)^۱

۱. این گیاه یکی از گیاه‌های معمولی هندوستان است. از جنوب کوه هیمالیا تا جزیره سیلان در همه جاها به دست می‌آید. دانه‌های آن سیاه رنگ و بیضی شکل است، بوی معطر دارد و روغنی است. سالی یک بار می‌روید، بلندی آن به ندرت تا یک متر می‌رسد. مزه‌اش تلخ است، در ساقه‌اش، در هر فصل یک برگ می‌روید، درازی برگش نصف انگشت است، پهنای برگ از درازی آن کم‌تر است. گل آن سرخ رنگ می‌باشد. با آن که اسم پارسی آن معلوم نیست، ولی پارسیان آن را به جا‌های دوردست حمل می‌کنند و می‌فروشند. لا توفل، چین و ایرانیکا، ص ۴۸۵-۴۸۳.

یاسمن: لی شی جین نوشته که یاسمن اول در پارس می‌روید. بعدها رویدانش به جزایر دریای جنوبی (چین) منتقل شد. اکنون در استان‌های یون نان و گوان دون نیز آن را می‌کارند. اسم چینی‌اش، مو لی، ترجمه از زبان خارجی است.

نیل: ما جی نوشت که نیل از پارس وارد چین شده است. اکنون در اطراف شهرهای تائی یوان، لو لین، نان کن نیز به دست می‌آید. مردم آن را برای رنگ‌آمیزی ظروف چینی به کار می‌برند. لی شی جین نوشت که نیل پارسی به دشواری به دست می‌آید. در این صورت نیل چینی نیز به کار می‌برند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۱۶)^۱

نیل لوزی (نیل حلزونی): این نیل از پارس به دست می‌آید. در قصر امپراطور یان دی (۶۰۵-۶۰۷ م) از دودمان سوئی، سوگلی‌ها با آن ابروی خود را آرایش می‌دادند و روزی پنج "دو"^۲ نیل لوزی مصرف می‌شد. (روسی‌گری در جنوب چین، به قلم فون جی)

زیره: لی سیون با استناد به کتابی درباره شهر گوان جو، نوشته که زیره در کشور پارس می‌روید و دانه‌های آن قهوه‌ای تیره است. مردم آن را برای خوشبو ساختن خوراک به کار می‌برند. زیره را نباید با آنقوزه خورد، چون در آن صورت، مزه‌اش را از بین می‌برد.^۳ زائو چی (نوعی لوبیا): چن زان چی نوشته که این گیاه در پارس می‌روید، برگش مانند تره است و از گل بیرون می‌آید و مردم آن را می‌خورند.

بادام: لی شی جین نوشت که بادام در سرزمین‌های مسلمان‌نشین به دست می‌آید و اکنون در منطقه غربی دروازه یوه مین گوان نیز می‌روید. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۲۹)

هلوی پهن: هلوی پهن در کشور پارس می‌روید. بلندی درخت هلوی پهن ۵ تا ۶ "جان" (تقریباً سه متر) و قطر تنه‌اش ۴ تا ۵ "چی" (تقریباً ۳۰ سانتی‌متر) است. برگش بسیار پهن و بزرگ و شکل آن مانند برگ درخت هلوی معمولی است. در ماه سوم گل می‌دهد، رنگ شکوفه‌اش سفید است. چون گل پژمرده شود، بار می‌دهد، میوه آن مانند هلو است ولی گرد نیست بلکه پهن می‌باشد. از این رو هلوی پهن نامیده می‌شود. گوشت میوه آن تلخ است و خوردنی نیست ولی هسته آن شیرین است، ساکنان کشورهای سرزمین غربی آن را خیلی

۱. در وهله اول، نیل در هندوستان می‌روید و در زمان پادشاهی خسرو اول ساسانی، از هندوستان وارد پارس گردید و مردم آن را برای رنگ‌آمیزی موی خود به کار می‌برند.

۲. "دو" ظرف اندازه گیری غلات است، هر "دو" تقریباً ۱۰ کیلوگرم است. (م)

۳. زیره اول در فلات ایران می‌روید، بعد به هندوستان و مصر راه یافت. زیره کرمان بهتر و رنگش سیاه و مزه‌اش تند است. در نبطیه سوریه نیز می‌روید. دو نوع است، یک نوع طبیعی و نوع دیگر کاشتنی. ابومنصور نوشته که زیره کرمانی بهترین نوع آن است. (لائوفل، چین و ایرانیکا، ص ۳۸۴)

دوست می‌دارند. (گفتار جالب در یوه یان)

پسته: چن زان چی نوشت که پسته در کشورهای سرزمین غربی می‌روید و با فندق در یک جا رشد می‌کند. درخت فندق بعد از یک سال و درخت پسته بعد از دو سال میوه می‌دهد. ولی لی سیون نوشته (یادداشت‌هایی در مورد جنوب) که در دره‌های اطراف منطقه استان‌های گوان سی، نوعی درخت می‌روید که میوه آن مانند فندق است، در چین آن را میوه بی‌نام می‌خوانند و پارسیان آن را پسته می‌خوانند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۰)^۱

خیار چنبر: چن زان چی نوشته که خیار چنبر در کشور فرنگ (روم شرقی) می‌روید. شکل‌اش مانند خرنوب، ولی دراز و میوه‌اش بسیار خوش‌مزه است. لی شی جین نوشته که این همان خرنوب پارسی است. نویسندۀ ای به نام دوان جن شی در کتاب خود، یادداشت‌های جالب در یوه یان، نوشته است که بلندی این درخت سه تا چهار جان (هر جان تقریباً سه متر) است و قطرش چهار تا پنج چی (هر سه چی در حدود یک متر) است. برگش در سرما پژمرده نمی‌شود و بدون گل دادن بار می‌دهد. میوه‌اش خانه خانه است و هر خانه یک دانه دارد. بزرگی دانه به اندازه انگشت و سرخ رنگ است. دانه‌اش بسیار سفت و درون آن دانه سیاه رنگی هست. دانه‌اش خوردنی است و به عنوان دارو نیز به کار می‌رود. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۱)

انگور: دوان چن شی نوشت که انگور به سه نوع یعنی سیاه، سفید و زرد تقسیم می‌شود. در تاریخ دودمان تانگ نوشته شده که دانه انگوری که در پارس می‌روید، به اندازه تخم مرغ است. ریشه انگور به سختی خشک می‌شود و تا خشک نشود، نمی‌توان آن را چید. با این انگور می‌توان شراب درست کرد. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۳)^۲

۱. در فهرست خوراک‌های کبرای خان، این میوه را بی سیدا خوانده‌اند. در قدیم، در دو جا، یعنی در سغد و خراسان، به دست می‌آید. پارسیان از قدیم آن را به عنوان خوراک به کار می‌بردند. (لاتوفل، چین و ایرانیکا، ص ۲۴۴)

۲. Tomaschek و Kiagsmill, Hirth هر سه اظهار نظر کردند که اسم انگور، ترجمه از کلمه یونانی "Botrus" است، ولی دانشمند آمریکایی، لاتوفل معتقد است که انگور ترجمه "Busawa" (شراب) فارسی قدیم است. به نظر من، نظر اول به واقعیت نزدیک‌تر است. در فصل "در مورد فرغانه" از کتاب مجمع تاریخ، به قلم سی ما چیان گفته شده که مردم آن سرزمین با انگور شراب درست می‌کنند. در منازل ثروتمندان حتی چند ده هزار خمره شراب حفظ می‌شود و برای مصرف چند دهه نگه‌داری می‌شود. ساکنان آن سرزمین به شراب‌خواری علاقه دارند. اسب‌های آن سرزمین یونجه می‌خورند. سفیران دودمان هان (۲۰۶ ق.م - ۲۲۱ م.) بذر انگور و یونجه را از آن سرزمین آورده و در چین کاشتند. بعد سفیران خارجی بیش‌تر به چین آمدند و اسب‌هاشان بیش‌تر به یونجه احتیاج داشتند و احتیاجات به شراب نیز روز به روز افزون گردید. لذا در زمین قصر سلطنتی نیز این دو گیاه را کاشتند. هنگامی که سفیر دودمان هان به نام جان چیان از تخارستان دیدار می‌کرد، حکومت یونانی در آنجا تازه واژگون شده بود و یونانی‌ها هنوز به تعداد زیادی در آنجا زندگی می‌کردند. جان چیان اسم انگور را از یونانی یاد گرفته است. انگور میوه خاص فلات ایران است. جان چیان آن را از فرغانه گرفته، به چین وارد کرده است.

زیتون: ما جی نوشته است که نوعی زیتون پارسی هست که در اطراف شهر نان نین از استان گوان سی نیز می‌روید. زیتون آنجا رنگ و میوه‌اش با زیتون پارس یکی است، ولی هسته زیتون چین دو نیمه جداگانه است، بومیان آن را توی عسل می‌گذارند، پس از چندی می‌خورند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۱)

در یادداشت‌های جالب در یوه یان نوشته شده است که زیتون در کشور پارس و فرنگ می‌روید. بلندی آن درخت دو یا سه "جان" (تقریباً سه متر) است. پوست تنه این درخت، سفید یا آبی روشن است. شکوفه‌اش مانند گل ساج، بویی معطر دارد و ساقه‌اش مانند "Actinidia chinensis" است. در ماه پنجم هر سال می‌رسد. افراد سرزمین غربی از آن روغن می‌گیرند و با آن روغن خوراک درست می‌کنند.^۱

شی می (قند منجمد، عسل سنگی: قند منجمد از شیرۀ نیشکر و شیر (که روی آتش گذارده می‌شود تا منجمد گردد) به دست می‌آید. می‌گویند شی می استان سی جوان و پارس بهتر است. در جنوب شرقی چین نیز تولید می‌شود، ولی به خوبی شی می سی جوان و پارس نیست. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۳)

انجیر: بلندی درخت انجیر تقریباً یک "جان" (تقریباً سه متر)، چهار یا پنج "جی" (تقریباً ۳۰ سانتی متر) است. این درخت پر از شاخه‌ها و برگ‌های پنج پر است. بدون گل دادن میوه می‌دهد. مزه انجیر، مانند خرما لو است و ماه به ماه می‌رسد. (یادداشت‌های جالب در یوه یان، جلد ۱۸)

خرما: خرما در کشور پارس می‌روید. بلندی آن سه یا چهار "جان" است. قطر تنه درخت خرما پنج یا شش چی است. برگش هیچ پژمرده نمی‌شود. در ماه دوم هر سال گل می‌دهد، شکل گل‌اش مانند برگ موز است. گل خرما دو پر است که به تدریج از هم جدا می‌شوند. دانه‌های آن به درازی نیم انگشت است. رنگش زرد و سفید است و هسته دارد. وقتی می‌رسد، هسته‌اش سیاه می‌شود. شکل میوه‌اش مانند عناب خشک شده است. این میوه خوردنی و بسیار شیرین است.^۲

۱. زیتون کلمه فارسی است. یهودی‌ها، غربی‌ها و فنیقی‌ها اول این درخت را کاشتند، بعد پارسیان. ملل دیگر اسلامی نیز از آنها آموختند. در سال‌های آخر دودمان یوان (۱۲۰۶-۱۳۶۸ م.) ابن بطوطه در سفرنامه خود نوشت که در چین زیتون نمی‌روید. سراسقف سلطانیه در سفرنامه کشور خان بزرگ نیز نوشته که در آن کشور (چین) زیتون روغنی کاشته نمی‌شود. (لائوفل، چین و ایرانیکا، ص ۴۱۵-۴۱۹)

۲. خرما شهرت جهانی دارد. از قدیم چینی‌ها اطلاعاتی درباره آن دارند. مثلاً در تاریخ دودمان وی (۲۸۶-۵۳۴ م.) جلد ۱۰۲، قسمت "در مورد پارس"، بدان اشاره شده است. در تاریخ دودمان سونی (۵۸۱-۶۱۸ م.) نیز درباره خرما صحبت شده است. تائو زون ای در کتاب خود، یادداشت‌های فراغت از کارهای زراعتی، نوشته که در شهر جوان جو، سه درخت هست که میوه

کندر: چن چن گفته است که کندر را در هندوستان و در پارس می‌توان به دست آورد. آنچه در هندوستان به دست می‌آید، رنگش زرد متمایل به سفید است و آنچه از پارس به دست می‌آید، رنگش بنفش متمایل به سرخ است. پس از روئیدن آن اگر مدت‌ها بگذرد، منجمد می‌شود. در آن صورت، شیره نمی‌دهد. حتی روزها روی آن خاک و شن انباشته می‌گردد. سرش که شیره می‌دهد، تازه در آمده و روی آن خاک و شن هم دیده نمی‌شود. شکل سرش مانند پسته است. درخت‌های دیگر نیز چنین شکلی دارند و مانند رازیانه و چوب اُخرا، این درخت‌ها نیز شیره می‌دهند. لی سیون نوشته است (بنابر کتابی درباره گوان جو) که کندر نوعی پولک پوست درخت است. با کندن و گرفتن آن، باز می‌روید. کندر پسته‌ای شکل از دریای جنوبی به دست می‌آید و همان رازیانه پارس است. رنگش بنفش و مثل گیلاس است. هر چه رنگش روشن‌تر باشد، جنشش بهتر است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۴)

بی چی: (Birzai): در پارس به دست می‌آید. در کشور فولین (روم شرقی) آن را خیل‌بانیتا (Xelbanita) می‌نامند. طول آن بیش از یک جان (تقریباً سه متر) و قطرش یک چی است. رنگش آبی و پوست آن صاف است. برگش همانند انگوزه است. در سر هر شاخه، سه برگ دارد، میوه نمی‌دهد. افراد سرزمین غربی معمولاً در ماه هشتم هر سال آن را می‌برند و تا ماه دوازدهم هم شاخه‌های تازه درمی‌آید. این شاخه‌ها رشد زیادی دارند. اگر به موقع بریده نشود، خشک می‌شوند. در ماه هفتم سال، شاخه‌های آن را می‌برند، شیره زرد رنگی از آن بیرون می‌ریزد. شیره‌اش بس غلیظ و مانند عسل است، بویی معطر دارد و به عنوان دارو به کار می‌رود. (گفتارهای جالب در یوه یان)

مُر: ما چی نوشته است که مُر در پارس می‌روید. تکه آن گاه بزرگ و گاه کوچک، رنگش سیاه است و مانند عطر اشکانی است. لی سیون با استناد به نوشته‌های سو بیائو، در کتابش در مورد نان جو (نان جوان امروز از استان سی جوان) نوشته که درخت مُر به بلندی درخت کاج است، پوست آن به قطریک یا دو "زون" است (ده زون معادل یک چی). هنگامی که از آن درخت شیره می‌گیرند، در قسمت زیر تنه درخت با چکش یک شیار درست می‌کنند و انتظار می‌کشند تا شیره به آن شیار بریزد و پس از ده روز می‌گیرند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۴)

درخت مورد: درخت مورد در پارس می‌روید. درازی آن تقریباً یک "جان" است، رنگ

می‌دهد. در خارج، این میوه به اسم خرماست. در تاریخ دودمان مینگ (۱۶۴۴-۱۳۶۸ م.) جلد ۳۲۶، بخش "هرمز"، نوشته شده که در آن سرزمین، میوه‌هایی مانند انگور و خرما دیده می‌شود.

پوست آن آبی متمایل به سفید است، برگش همانند برگ "Chinese scholar tree"، ولی کمی درازتر است. گلش مانند گل نارنج، اما کمی درشت تر است، دانه اش سیاه رنگ و مزه اش ترش و شیرین و خوردنی است. (گفتارهای جالب در یوه یان، جلد ۱۸)

درخت نان صحرايي: این درخت در پارس می‌روید. در فولین نیز دیده می‌شود. طول این درخت ۵ یا ۶ "جان" است و رنگ پوست آن سبز و آبی می‌باشد. برگش بسیار صاف و تمیز است و تمام سال پژمرده نمی‌شود. بدون گل میوه می‌دهد. میوه اش از تنه درخت می‌روید. بزرگی میوه مانند کدوی سفید است. روی پوست میوه کرک دارد و همچنین تیغ کوچک و گوشت میوه شیرین و خوردنی است. هسته میوه مانند خرماست در یک میوه چند صد هسته مورد وجود دارد. مغز هسته زرد رنگ است و پس از بو دادن، می‌خورند و خوش مزه است.

بنو سیاه: بنو سیاه در پارس می‌روید، همچنین در فولین نیز یافت می‌شود. بلندی درخت آن سه "جان" است و قطر تنه درخت تقریباً چهار یا پنج "جی". برگ آن مانند برگ انجیر هندی بوده و هیچ پژمرده نمی‌شود. گل آن مانند نارنج و رنگ گلش سفید است. دانه میوه اش سبز رنگ، به اندازه عناب کوچک است و میوه آن شیرین است. اهالی سرزمین غربی دانه آن را له می‌کنند و از آن روغن می‌گیرند و برای خارش بدن به کار می‌برند. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۱۸)

گل یاسمن: این گل را اهالی سرزمین غربی از وطن خود به دریای جنوب منتقل کردند. اهالی دریای جنوب از عطر خوش آن خوششان می‌آید و به تعداد زیاد می‌کارند. نویسنده‌ای به نام لو جیا در کتاب خود، سفر به نان یوه^۱ نوشته است که در این سرزمین غلات مزه خوشی ندارند و گل‌ها معطر نیستند. گل یاسمن از جای دیگر به آنجا منتقل گردیده و دارای بوی معطری است. عطرش در اثر جابه‌جا شدن از دست نمی‌رود. دختران آن سرزمین با نخ‌های رنگین گل‌ها را به هم می‌بافند و برای آرایش خود به کار می‌برند. (چگونگی نباتات جنوبی)

یاسمین: یاسمین در کشور فولین و پارس می‌روید. قطر درخت تقریباً ۸ "جی" است و در چهار فصل خرم و سبز است، گل آن پنج برگه است، رنگ سفید و گل تخم ندارد. هنگامی که گل می‌دهد، اطرافش پر از بوی خوش می‌گردد. افراد سرزمین غربی معمولاً آن را می‌چینند و له می‌کنند و از آن روغن می‌گیرند. روغن آن نیز خوشبو و عالی است. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۱۸)

۱. منظور از نان یوه منطقه دریای جنوب در نظر چینی‌هاست. (م)

عطر اشکانی: این عطر از منطقه سی ژون به دست می‌آید.^۱ شکل آن مانند رازیانه است، رنگش زرد متمایل به سیاه و قطعه قطعه است. اگر تازه به دست آید، نرم است. لی سون نوشته که این نباتات از پارس و جزایر دریای جنوبی به دست می‌آید، صمغی است که از تنه درخت به دست می‌آید و آن را در پاییز می‌گیرند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۴)

درخت عطر اشکانی: در پارس می‌روید. افراد سرزمین غربی معتقدند که این درخت دیو و جن را دور می‌کند. بلندی آن سه "جان" و رنگ پوستش زرد متمایل به سیاه است. برگش چهار گوشه است و در تمام سال سبز و خرم بوده و از سرما پژمرده نمی‌شود. در ماه دوم سال گل می‌دهد و رنگ گلش زرد است. رنگ درون گل کمی سبز است. در ماه‌های ششم و هفتم سال منجمد می‌شود و آن را می‌گیرند. می‌گویند اگر آن ماده سوزانده شود، عطرش به خدایان می‌رسد و مردم آن را برای راندن دیو و جن به کار می‌برند. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۸)

عطر Eorneol (نوعی کافور): جن زان چی نوشته است که این عطر از پارس به دست می‌آید. صمغی است که مزه‌اش کمی شیرین است و سم ندارد. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۴)

ماده عطر لون یان (عطر مغز اژدها): این ماده در پولی^۲ به دست می‌آید. از پارس نیز به دست می‌آید. طول درخت تقریباً ۹ "جان" است و قطر تنه‌اش تا شش یا هفت بغل است. برگش گرد و پشت برگ سفید رنگ می‌باشد. بدون گل دادم، میوه می‌دهد. این درخت به دو نوع تقسیم می‌شود: تنه باریک و تنه کلفت. ماده عطری در میان تنه باریک درخت است و صمغ از سر درخت بریده شده بیرون می‌ریزد. در میان تنه درخت، شیار ایجاد می‌کنند و صمغ به درون آن شیار می‌ریزد، بعد آن را از شیار می‌گیرند. این ماده را به عنوان دارو به کار می‌برند. (گفتارهای جالب یوه یان)

زی کوان: درخت زی کوان در کامبوج و پارس می‌روید. طول این درخت تقریباً یک "جان" است. شاخه و برگش بسیار خرم و انبوه و شکل برگش مانند برگ درخت نارنج است. در سرمای زمستان پژمرده می‌شود. در ماه سوم هر سال گل می‌دهد و گل‌اش سفید است. هنگامی که باران می‌بارد یا مه باشد، شاخه‌های آن درخت خیس می‌شود، نم می‌گیرد و نوعی شیرۀ بنفش رنگ از آن بیرون می‌تراود. این شیرۀ بعد منجمد می‌شود و همان زی کوان است. سفیران پارس، بام اووهان و ساراسین از آن تعریف کردند و گفته این دوزدیک است. بنابر اظهار سفیر کشور کمبوجیه به نام توشانیاتو، مورچه‌ها خاک را به سر درخت می‌رسانند.

۱. منطقه سی ژون منطقه‌ای است که در علیای رودخانه زرد، شمال غربی استان گان سو امروزی می‌باشد. (م)

۲. اسم پولی در کتاب‌های تاریخ قدیمی چین دیده می‌شود، ولی معلوم نیست در کجاست.

خاک چون نم می‌گیرد، روز به روز بزرگ می‌شود و به تدریج به زی کوان تبدیل می‌شود. زی کوانی که از کامبوج به دست می‌آید، بهتر است از آنچه از پارس به دست می‌آید به خوبی آن نیست. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۱۸)

گیاه صبر زرد: لی سیون نوشته که گیاه صبر زرد در پارس به دست می‌آید. شکل آن مانند سرب سیاه است، ولی در واقع صمغ است که از درخت به دست می‌آورند. این گیاه از منطقه نوفا از کشور عرب نیز به دست می‌آید. نوعی گیاه است که شکل‌اش مانند دم ماهی است. افراد آن سرزمین آن را به دست آورده و در ظرف یشم می‌گذارند و له می‌کنند. بعد آن را روی آتش می‌گذارند که به تدریج به شکل چسب درمی‌آید و آن را توی کیسه چرمی می‌گذارند. اسم این چسب به چینی لو هوئی است. (چگونگی وضعیت سرزمین ییگانه، بخش دوم)

اوو شیزی (مازو): در سرزمین پارس می‌روید، پارسیان آن را درخت موزی می‌خوانند. طول درخت ۶ تا ۷ "جان" است، قطر تنه درخت ۸ یا ۹ "چی" است. برگش مانند برگ درخت هلو ولی کمی درازتر است. در ماه سوم هر سال گل می‌دهد، رنگ گل‌اش سفید، و وسط‌اش قرمز است. دانه‌اش گرد و گلوله مانند است. این دانه در وهله اول سبز رنگ است و چون رسید، زرد یا سفید می‌شود. کرم معمولاً به آن صدمه می‌رساند. چون کرم شروع به گزیدن آن می‌کند، نشانه آن است که رسیده است. دانه‌های آن را که پوستش سوراخ نباشد، به عنوان دارو به کار می‌برند. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۱۸)

انغوزه: انغوزه از شمال هندوستان به دست می‌آید. در پارس نیز هست. طول درخت تقریباً ۹ "جان" می‌باشد. پوست تنه‌اش آبی متمایل به زرد است. در ماه سوم هر سال برگ می‌آورد. شکل برگش مانند گوش موش است. بدون گل دادن میوه می‌دهد. گرفتن شیره از درخت انغوزه به این شکل است که شاخه درخت را می‌برند و شیره از آن قسمت بریده شده بیرون می‌ریزد و پس از مدتی منجمد می‌شود. اسم آن انغوزه است. (گفتارهای جالب یوه یان، جلد ۱۸)

هلیله: اسم دیگرش "که زی" است. نویسنده‌ای به نام سیائو پین نوشته که هلیله از پارس و از راه دریایی به چین رسیده است. رنگش سیاه و شکل‌اش شش گوشه است. هر چه گوشتش زیاد باشد، بهتر است. لی سیون نوشته که پوست هلیله را به عنوان دارو به کار می‌برند و خصوصیاتش ضد سرفه و گوشتش برای معالجه بیماری‌های چشمی موثر است. پارسیان آن را در کشتی همراه خود می‌برند و در مواقع ضروری دریانوردی به کار می‌برند. مثلاً گاهی در روی دریا با ماهی‌های بزرگ مواجه می‌شوند و این ماهی‌ها مایعی از خود بیرون می‌تراوند و

روی دریا یک بند مایع خاص به طول چند کیلومتر ظاهر می‌شود که خیلی باریک است و کشتی به سختی می‌تواند از آن عبور کند. پارسیان هلیله را می‌جوشانند، به دریا می‌ریزند تا ضد آن مایع گردد. لذا معلوم می‌شود که این دارو تا چه اندازه در معالجهٔ سرفه‌های خلط‌آور موثر است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۵، بخش دوم)

بلاد: لی سیون نوشته است که بلاد در کشور پارس می‌روید، شکل درختش مانند بید چینی است و دانه‌اش مانند دانهٔ کوچک. لی شی جین نوشته که بلاد به زبان سنسکریت میوهٔ حیات است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۵، بخش دوم)

آبنوس: لی شی جین در تعریفات دربارهٔ قضیه‌های قدیمی و امروزی آورده که چوب خط سیاه در پارس می‌روید و از راه دریا به چین وارد شده است. چون به چین وارد شد، خطوط آن همچنان واضح و روشن است. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۵، بخش دوم)

درخت "که": درخت "که" اسم دیگرش مونو است. لی سیون نوشته که بنابر اطلاعات کتاب استان گوان جو، این درخت در دره‌های جنوب گوان جو می‌روید. پارسیان با آن کشتی می‌سازند. (فهرست نباتات دارویی، جلد ۳۵، بخش دوم)

ماده عطری سوخه (Storax): در کشور پارس به دست می‌آید. (تاریخ دودمان وی، بخش "دربارهٔ پارس" ۵۳۴-۳۸۶ م.)^۱

مادهٔ عطری چین مو (مادهٔ عطری چوب سیاه Putchuk): این ماده از پارس به دست می‌آید. (تاریخ دودمان یوئی، جلد ۱۰۲، ۵۸۱-۶۱۸ م.)

۳. حیوانات

شتر مرغ: در تاریخ دودمان وی دوم (۵۳۵-۵۵۶ م.) به قلم لی یان شو، نوشته شده که در سرزمین پارس مرغی هست مانند شتر. این مرغ می‌تواند پرواز کند ولی نه به ارتفاع زیاد. خوراک آن مرغ علف و گوشت است. می‌تواند آتش را ببلعد. روزی ۳۵۰ کیلومتر راه را طی می‌کند. نویسنده‌ای به نام گو گونم ای در کتاب گوان دون نوشته که اشکانیان این مرغ بزرگ را به چین هدیه آوردند که وجود آن مانند پرنده است، پاهای آن مانند شتر، رنگش زرد تیره است. این مرغ اگر سرش را بلند کند، بیش از دو متر دراز است و اگر پرهایش را باز کند، بیش از سه متر درازا دارد. شتر مرغ جو می‌خورد و تخمش بسیار بزرگ است.

۱. این ماده عطری شیرهای مخلوط است که از چند نوع مایع عطری تهیه شد و مادهٔ طبیعی نیست.

فصل هشتم

سنگ‌های معدنی، حیوانات و نباتات چین
که پارسیان از آنها اطلاع دارند

در فصل بالا سنگ‌های معدنی، حیوانات و نباتات را که چینی‌ها از آنها آگاهی داشتند، برشمردیم. از اینجا معلوم می‌شود که در قدیم رفت و آمدهای زیادی بین دو کشور معمول بوده است. چینی‌ها می‌توانستند از اجناس ایرانی پیدا کنند و پارسیان نیز مسلماً از اجناس چین خبر می‌یافتند. نویسنده آمریکایی، لائوفل، در کتاب خود، چین و ایرانیکا، در بخش دوم، در این مورد مطالبی آورده است. اینک خلاصه آنها را به اختصار نقل می‌کنیم:

۱. سنگ‌های معدنی

عقیق سلیمانی: (Onyx): در کتاب درباره سنگ‌ها و فلزات که نویسنده آن معلوم نیست و با استفاده از نام ارسطو تألیف شده است، آمده که این سنگ در چین و سرزمین‌های غربی به دست می‌آید. آنچه از سرزمین‌های غربی به دست می‌آید، بهتر است.

خایه ابلیس: (Iblis= Devil's testicles): در چین به دست می‌آید. اگر این سنگ را توی جیب یا کیسه دستی بگذارند، می‌تواند صاحب را از حمله راهزنان یا سایر بدبختی‌ها مصون نگه دارد. ولی از ماهیت دقیق این سنگ در واقع اطلاع نداریم.

مس سفید (xar-chini): پارسیان می‌گویند که چینی‌ها با استفاده از این مس، آینه، پیکان، سرنیزه و ابزار صید ماهی درست می‌کنند.

نیترات: در قرن ۱۳ م. عرب‌ها نیترات را از چین آوردند و آن را "برف چینی" خواندند.

خاک چینی: این خاک را پارسیان برای تهیه ظروف چینی به کار می‌برند. در پارس، و در استان کرمانشاه نیز هست، جنس آن بسیار مرغوب است.

۲. حیوانات و نباتات

عصای بامبو و عصای بامبوی چوانجو: در فصلی از مجمع التواریخ، "درباره داوان (فرغانه)، آمده که جان چیان هنگامی که در داسیا (باختر، تخارستان) بود، عصای بامبوی چوانجو و پارچه بافت استان سیچوان را دیده بود. او از اهالی بومی پرسید که این را از کجا به دست آورده‌اید؟ جواب دادند: ما با هندوستان روابط تجاری داریم و از آنجا خریدیم. بامبوی چوانجو همان بامبوی مکعب (چهارگوشه) است و در شمال شرقی استان یوننان به فراوانی می‌روید. به علاوه در استان‌های گوان سی، شان دون، فو جیان نیز می‌روید.

ابریشم: در سال‌های آخر دودمان ساسانیان، شیوه پرورش کرم ابریشم و تهیه ابریشم از چین به پارس راه یافت. اهالی گیلان بیشتر از جاهای دیگر در این رشته مهارت و هنر دارند. در استان گیلان حتی تاکنون نیز این کار را انجام می‌دهند. در ۴۱۹م. یکی از شاهدخت‌های چینی برای برقراری روابط زناشویی، عازم ختن شد و شیوه پرورش کرم ابریشم را در آنجا رواج داد. (یادداشت‌هایی درباره سرزمین غربی در دودمان تانگ، جلد ۱۲، ۶۱۸-۷۰۷م.). به قلم راهب بودایی به نام سیوان جوان، بعد، این شیوه به ایلخان (در غرب، زمین آبگیر تاریخ در استان سین‌کیانگ)، فرغانه و پارس معرفی شد. فردوسی در شاهنامه، به دفعات به دیبای چینی اشاره کرده و گفت دیبای چینی از اجناس مهمی است که برای زینت به کار می‌برند. جاده ابریشم که از دوره دودمان هان (۲۰۶ پ.م - ۲۲۰ م.) رونق گرفته بود، از پارس می‌گذرد و تا روم شرقی پایان می‌یابد.

هلو: وقت ورود هلوی چین به ایران تقریباً در قرن‌های اول یا دوم پیش از میلاد است. بعد شیوه کاشتن آن به ارمنستان، یونان و روم راه یافت. ورود آن به روم در قرن اول میلادی، یعنی همزمان با تأسیس امپراطوری در آنجاست. آن را درخت پارسی می‌خوانند. این درخت شاید به وسیله سفیران پارس در دوره امپراطور اوو دی (۸۸-۱۴۰ م.) از دودمان هان، به پارس منتقل شده باشد.

زردآلو (Pliny): درخت زردآلو را درخت ارمنی می‌خوانند. منتقل شدن آن به روم همزمان با هلو است. این میوه در انگلیسی امروز "Apricot" خوانده می‌شود.

دارچین: دارچین اسم فارسی است. عرب‌ها آن را "دارصینی" می‌خوانند، به معنای درخت چین است. دارچین را پارسیان و عرب‌ها، از چین به دست آوردند. ابن خردادبه اولین نویسنده‌ای است که در کتاب خود در این باره مطلبی آورده است. در آن زمان، دارچین از جمله صادرات چین بود. در سال‌های اول دودمان سونگ (۹۶۰-۱۱۲۶م.)، یکی از

نویسندگان پارسی به نام ابو منصور موفق بن علی هروی، به هندوستان سفر کرده بود. پس از بازگشت، در دربار ابن منصور نوح، از دودمان سامانیان، مشغول خدمت شد. پادشاه به او فرمان داد که به زبان فارسی جدید، کتابی به نام الابنیه عن حقایق الادویه بنویسد. تمام نسخه‌ها و تجارت اندیشمندان عرب، سوریه، هندوستان و خودش در آن کتاب گنجانده شد. پارسیان این کتاب را هنوز راهنمای خود در امور پزشکی می‌دانند. آخوندوف، نویسنده و پزشکی از باکو، در ۱۸۷۳ م این کتاب را به آلمانی ترجمه کرد. در کتاب مذکور دربارهٔ دارچین صحبت شده است.

زنجبیل: ابو منصور، زنجبیل را به سه نوع تقسیم کرد: چینی، زانقبالی و ملناوی. میان این سه، زنجبیل چین بهترین است.

هوان لیان: (mamiran): در چین می‌روید. این دارو در معالجهٔ بیماری‌ها مؤثر است، به خصوص برای معالجهٔ بیماری‌های چشمی، ابومنصور در کتاب خود به آن اشاره کرده است. آخوندوف گفته است که این دارو نوعی ذیشهٔ درخت است. شیخ داوود آورده که هوان لیان هندوستان رنگش سیاه، و از بهترین نوع است. ولی نوع چینی‌اش زردرنگ است و بد نیست. ابن بطوطه آورده که این دارو چینی است و به کشورهای سرزمین غربی صادر می‌شود. حاجی محمد نوشته که در اطراف شهر سوجو از استان گان سوی چین، هوان لیان می‌روید. به علاوه، نوعی ریشهٔ کوچک نیز رویده می‌شود. او این ریشه را "Mambroni cini" نامید و گفته که بومی‌ها این ریشه را بسیار عزیز می‌دارند. آنها آن را برای درمان بیماری‌ها، به خصوص برای درمان بیماری‌های چشمی به کار می‌برند. شیوهٔ به کار بردن آن این است که این ریشه را با گلاب در یک جا می‌گذارند، له می‌کنند و روی چشم می‌مالند. این دارو برای درمان بیماری‌های چشمی بسیار مؤثر است. می‌گویند این دارو به مقدار زیاد از راه سنگاپور به هندوستان منتقل می‌شود.

ریوند (ریواس): ابومنصور نوشته است که ریوند بر دو نوع است: چینی و خراسانی. آنچه از چین به دست می‌آید، بیشتر به کار می‌برند. یاقوت آورده که آنچه از نیشابور به دست می‌آید، بهتر است. عرب‌ها و ترک‌ها این اسم را از پارسی ترجمه کردند. در روسیه و سوریه نیز به این نام خوانده می‌شود. پس از ابومنصور، نویسندگان عرب دربارهٔ ریوند مطالب بسیار نوشته‌اند. در سال ۱۱۵۴ م، ادیسی نوشته که ریوند در کوه بایتیک (در شمال تبت) می‌روید. در قرن ۱۳ م، ابن سعید نوشته که در چین، ریوند به فراوانی تولید می‌شود. و نیز به تفصیل دربارهٔ ریوند آورده‌اند که در چین، هم ریوند چینی و هم ریوند پارسی هست. در

سوریه و کشورهای اطراف آن ریوند زیاد به دست می‌آید. مارکوپولو نوشته که در کوهستان سوجوی چین، ریوند زیاد تولید می‌شود. بازرگانان کشورهای مختلف، ریوند را به فراوانی از آنجا به دست می‌آورند و به جاهای دیگر می‌برند. ریوند چینی از این راه‌ها به سراسر جهان منتقل می‌شود. مارکوپولو نوشته که در کوهستان‌های شهر سوجو از استان جیان‌سو نیز ریوند به دست می‌آید، ولی امروز در سوجو از آن اثری دیده نمی‌شود.

Rarra = Salsola Kali: ابومنصور نوشته که این میوه از چین به جاهای دیگر منتقل می‌شود. بزرگی‌اش به اندازه آلو است. درونش خوراکی است. هسته میوه‌اش مانند سنگ سفید است. این میوه را برای معالجه بیماری‌های مزمن به کار می‌برند. خصوصیات‌اش گرم و ضد سم است، پس از بو دادن، می‌توان آن را خورد.

Amala: ابن سینا گفته که این دارو را بنابر نسخه مرموز چینی‌ها تهیه کردند. اسمش فارسی است. در فهرست شراب‌ها به قلم دو دون آمده که پارسیان نوعی آشامیدنی تهیه می‌کنند، این آشامیدنی مانند شراب و اسمش آمالا است.

خطمی فرنگی (Guli xaira): این گیاه در چین به دست می‌آید. در زبان انگلیسی hollyhock نام دارد.

گل چینی: ابن الکبیر درباره گل چینی اشاره کرده است، اسم دیگرش نسرین است. صندل: اسحاق بن عمران آورده که صندل از چین به دست می‌آید، ولی در واقع بیش‌تر، از هندوستان به دست می‌آید. در چین تنها در استان گوان دون اندکی می‌روید. درخت‌نوس: انطاکی نوشته که این درخت در هندوستان و چین می‌روید. ابن الکبیر نیز آورده که این درخت در چین، روس و بلغارستان می‌روید و جنس آن بسیار مرغوب است. افراد این سرزمین‌ها با استفاده از چوب آن، مبل یا ابزار کار درست می‌کنند و در سراسر جهان می‌فروشند. برخی آن را برای تهیه تیر به کار می‌برند. در میان نویسندگان چینی، اولین کسی که درباره این درخت چیزی نوشته، چن زانچی است. این درخت در شمال چین در منطقه کوهستانی نیز می‌روید.

چای: در کتاب ابومنصور، درباره چای چیزی نوشته نشده است. در میان نویسندگان عرب، کسی که اولین بار در مورد چای چیزی نوشت، سلیمان بود. او بازرگانی در دوره حکومت امپراطور سیوان زون (۸۴۷-۸۵۹ م) از دودمان تانگ بود که از چای اسم برد. تعجب‌آور است که پس از او، هیچ کسی از نویسندگان عرب در این مورد چیزی ننوشته

است. در میان نویسندگان اروپایی، اولین کسی که دربارهٔ چای چیزی نوشته بود، راموسیون^۱ ایتالیایی است. رسم چای خوری قبل از قرن ۱۳ م. تا غرب آسیا راه نیافته بود. پس از آن که مغول‌ها آن سرزمین‌ها را اشغال کردند، چای خوری تازه به آنجا راه یافت. این نوشیدنی در زبان‌های مغولی، ترکی، فارسی، هندی، پرتغالی، یونانی جدید و روسی "چای" نام دارد، که از کلمهٔ اصلی چینی ترجمه شد. tea در انگلیسی، thee در آلمانی نیز از کلمهٔ چینی ترجمه شد، فرقی در این است که thee, tea به ترتیب، بنابر تلفظ گوان دونی یا فوجیانی است. در سال ۱۸۹۶ م. کنسول انگلستان در پارس در گزارش خود دربارهٔ چای سفید پارس نوشته است "چای سیاه کلکته در پارس مورد استفاده قرار می‌گیرد و پی در پی به پارس وارد می‌شود. در سال گذشته، جمعاً دو میلیون بسته وارد شد. در حالی که چای سفید چین و ویتنام تنها در یزد مصرف می‌شود، لذا به تعداد زیادی وارد نمی‌شود. کنسول انگلستان در اصفهان مقداری از چای سفید را به کشور خودش فرستاد، چایی که او فرستاد، به چای‌پور (نوعی چای استان یونان چین) شبیه است. در چین، بهترین چای‌پور مخصوص مصرف دربار امپراطوری است. آنچه که در شهر یزد می‌فروشند، برگ و جوانه‌اش است و روی آن یک قشر کرک دیده می‌شود و رنگ آن نقره‌ای به نظر می‌رسد. این نوع چای در آسام، برمه و ویتنام تولید می‌شود. چای سفید پارس چون در آب جوشیده گذارده می‌شود، به رنگ زرد روشن در می‌آید که بسیار خوشمزه است. این نوع چای در بازار انگلستان هم خیلی به ندرت دیده می‌شود.

چوب چینی: اسم علمی چوب چینی "sarsaparilla" است، ریشه‌اش برای معالجهٔ بیماری جنسی (Morbus americanus) مؤثر است. این بیماری از قارهٔ آمریکا سرچشمه می‌گیرد و به وسیلهٔ ملوان کروپ به اروپا سرایت کرد، بعد به وسیلهٔ زیردستان Vasco da Gama به هندوستان راه یافت. آن را مرض فرنگی (Phirangaroga = disease of the Franks) می‌خوانند. در قرن ۱۶ م. در کتابی به نام Bhavaprakaca شیوهٔ چینی‌ها برای ضد بیماری معرفی شده است.

گارسیدا اورتا^۲ نوشته است که در چین و ژاپن، این بیماری دیده می‌شود، ولی باید خدا را شکر کرد که برای اهالی آنجا (چین) ریشهٔ این درخت را پدید آورد که به خصوص ضد بیماری است. این ریشه فقط در چین به دست می‌آید. در سال ۱۵۳۵ م. برای اولین بار این

1. Ramusio

2. Garcia da Orta

ریشه برای معالجه بیماری جنسی به کار برده شد. این نویسنده درباره این ریشه به تفصیل بحث کرد و نوشت که اسم این ریشه لامپاتا است. لامپاتا ترجمه لفظی "لیان فان توان" (Lampatam) چینی است. (لیان فان توان به معنای "گلوله سرد برنج پخته" است). پرتغالی‌ها در زبان خود آن را "Raiz da China" می‌خوانند، به معنای ریشه چینی. چینی‌ها از روزگار قدیم از این ریشه با خبر بوده‌اند. در جلد ۸ فهرست نباتات دارویی نوشته شده که فردی به نام تائو هون‌جین درباره خصوصیت این ریشه مطالعه کرده بود. در گذشته، آن را از راه زمینی به ترکستان تا لاداک (Ladakh) و پارس منتقل می‌شد. در دوره حکومت امپراطور شی زون (۱۵۶۷-۱۵۲۲ م.) از دودمان مینگ، نویسنده‌ای به نام وان جی در کتاب خود، مجمع اطلاعات نباتات دارویی، مفصلاً درباره این دارو نوشت و گفت که این دارو برای معالجه بیماری جنسی مؤثر است. لی شی جین، دانشمند معروف پزشکی و داروسازی چین نیز از نوشته او استناد کرد و این نشان می‌دهد که گفتار گارسیا دا اورتا درست است.

درخت توت: در سال‌های آخر دودمان ساسانیان شیوه پرورش کرم ابریشم به پارسیان معرفی شد. از این رو، پارسیان روش کاشتن درخت توت را نیز یاد گرفتند. ابومنصور در کتاب خود به درخت توت اشاره کرده است.

شوشو: در جلد ۵۰ تاریخ دودمان جوی شمالی (۵۸۱-۵۵۷ م.) آمده که محصولات و حیوانات پارس با چین تقریباً یکسان است، جز این که برنج و شوشو در آن سرزمین دیده نمی‌شود. در واقع، در پارس امروزی شوشو کاشته می‌شود. تلفظ اسم آن با چین کاملاً یکسان است. این محصول از چین به آنجا منتقل شد. (لائوفر، چین و ایرانیکا، ص ۵۳۵-۵۶۵)

۳. کلمات چینی دخیل در زبان فارسی

لائوفر در کتاب خود، چین و ایرانیکا، به برخی از کلماتی که پارسیان از چینی گرفتند، اشاره کرده است. خوب است که این کلمات را در اینجا بیاوریم:

Paizah: لوح یا لوحه، ترجمه لفظی معادل چینی، به معنای نشانه فرمان یا سند گذر از دروازه است. این لوح به سه نوع تقسیم می‌شود: سیمی، مسی و آهنی.

Wan: به معنای فرمانروا، Tai wan به معنای فرمانروای بزرگ: Kao wan به معنای فرمانروای عالی رتبه است.

Fu zen: به معنای خانم اشراف یا زنان مأموران.

Kunchu: به معنای شاهزاده خانم، Jinksanak به معنای نخست وزیر، togh پرچم

بزرگ، Chank نوعی ساز که معمولاً دارای ۲۱ تا ۲۵ تار است و آن را با انگشت می‌نوازند، Ch'ao: پول کاغذی.

کلمات مذکور همه از تلفظ چینی ترجمه شده است، شاید تماماً در دوره دودمان یوان ۱۲۰۶-۱۳۶۸ م. وارد فارسی شده باشد.

فصل نهم

روابط دودمان لیائو (۹۰۷-۱۱۲۵ م.)،

سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ م.) و یوان (۱۲۰۶-۱۳۶۸ م.) با پارس

۱. رد و بدل سفیران دودمان لیائو با پارس

در روز ۲۸ ماه ششم سال دوم تیان زان، در دوره حکومت امپراطور تای زون (روز ۱۳ ماه اوت سال ۹۲۳ م.)، کشور پارس سفیران خود را با هدایا به دربار فرستاد (تاریخ دودمان لیائو، جلد ۲ "شرح حال تای زو")^۱

۲. نوشته‌های افرادی از دودمان سونگ درباره پارس

کشور پارس در میان دریای جنوب غربی واقع است. افراد آن سیاه‌پوست و موی‌شان پیچیده است. دو دست آنها با حلقه‌های طلایی آرایش داده می‌شود، تمام تن خود را پارچه آبی می‌پوشانند. شهر محل سکونت آنها فاقد دیوار است. فرمانروای آن صبح با وزیران ملاقات می‌کند، روی تختی که با پوست ببر پوشیده شده، چهار زانو می‌نشیند. وزیران به او تعظیم می‌نمایند. اگر فرمانروا بیرون رود، سوار تخت روان یا سوار فیل می‌شود. در پی او صد نفر هستند، آنها با شمشیر راه او را با صدای بلند باز می‌کنند. افراد آن سرزمین نان یا برنج می‌خورند، نان توی ظروف چینی می‌گذارند و با دست از آن استفاده می‌کنند.^۲ (جواب پرسش‌ها در ماورای کوه، جلد ۳)

۱. پارسی که آنجا به آن اشاره شد، شاید دودمان سامانی باشد که پایتخت آن بخارا بود.

۲. در تاریخ دودمان سونگ، درباره پارس یادداشتی نیست، چون سالیان درازی است که به انقیاد درآمده است. این نوشته‌هایی که در کتاب جواب به پرسش‌ها در ماورای کوه، با نوشته‌های قبلی متفاوت است، از اوضاعی که در آنجا تعریف شده است، می‌شود به چنین نتیجه رسید که آن پارس در واقع پارس اصلی نیست، بلکه شاید جایی از آفریقا باشد که پارسیان به آنجا کوچ کرده بودند.

کشور پارس در دریای جنوب غربی واقع است. افراد آن سیاه پوست‌اند و موی‌شان پیچ در پیچ است. آنها تن خود را با پارچه‌آبی می‌پوشانند. دو دست خود را با حلقه‌های طلایی آرایش می‌دهند. شهر آنها دیوار ندارد. فرمانروای آن صبح‌ها با وزیران ملاقات می‌کند، روی تختی که با پوست ببر پوشانده شده، چهار زانو می‌نشیند. وزیران به او تعظیم می‌کنند و بعد بیرون می‌روند. اگر فرمانروا بیرون برود، سوار تخت روان یا سوار فیل می‌شود، دنبال او صد نفر با شمشیر با صدای بلند راه او را باز می‌کنند. خوراک‌شان نان و برنج است و آن را توی ظروف چینی می‌گذارند و با دست می‌خورند. (چگونگی سرزمین‌های بربر)^۱

۳. حمله مغول‌ها به پارس

در ماه دهم (زمستان سال ۱۶، دودمان یوان در دوره حکومت امپراطور تایي زون (۱۲۲۱-۱۲۲۲ م.)، شاهزاده تولی شهرهای مروچاک^۲ مرو و اصفهان را گرفت (تاریخ دودمان یوان، جلد اول "شرح حال امپراطور تایي زون")

در بهار سال ۱۷، شاهزاده تولی شهرهای طوس و نیشابور را گرفت و از الموت عبور کرد و این قلعه را به غارت برد. بعد از رود سوسولان عبور کرد و هرات را اشغال کرد و در آنجا به نیروهای امپراطور پیوست و مشترکاً طالقان را گرفتند.^۳ (تاریخ دودمان یوان، جلد ۱، "شرح حال امپراطور تایي زون")

در سال ۱۲۲۲ م. امپراطور با نیروهای خود دروازه آهنین را اشغال کرد و شاهزاده چهارم به شهرهای هرات و نیشابور حمله کرد. نیروهای امپراطور شهر دیرمی را گرفتند. بعد شهر بالچی را نیز به دست آورده و طالقان را محاصره کردند. در ضمن، شاهزاده چهارم شهرهای مروچاک، مرو و شیراز را گرفت و به پیشروی خود ادامه داد. بهار سال ۱۲۲۳ م. شهرهای طوس و نیشابور را گرفت. امپراطور به علت گرمای هوا، شاهزاده چهارم را فرا خواند. چون در راه بازگشت از الموت عبور کرد، آن را به غارت برد و از رود هریرود عبور کرد و هرات را گرفت. در آن زمان، نیروهای امپراطور طالقان را محاصره کردند. پس از این که نیروها به هم پیوستند، مشترکاً آن شهر را گرفتند. شاهزاده سوم، شهر اورغندی را گرفت و شاهزاده اول به اردوگاه بازگشت. پس از آن که اورغندی تصرف شد، شاهزادگان دوم و سوم به زیارت امپراطور رسیدند. (یادداشت‌هایی درباره یورش‌های امپراطور)

۱. این نوشته با نوشته‌های بالا یکسان است. معلوم است که از آن اقتباس شده است.

۲. این شهر در جنوب شرقی مرو واقع است.

۳. رود سوسولان همان رود هریرود است.

در بهار همان سال، امپراطور با نیروهای خود در مسیر رود سین مولان (رود هند) به شمال رفت و به شاهزادهٔ سوم فرمان داد که از کنار این رود به سمت جنوب برود. چون شاهزاده به شهر بست رسید، و از امپراطور اجازه خواست به آن شهر حمله کند، امپراطور به او فرمان داد که سرهنگ دیگری برای حمله به آنجا خواهدد فرستاد و او از حمله خودداری کند. در تابستان، امپراطور در بالووان چوان سکونت گزید و استراحت کرد و نیروهای دشمن را که در آن اطراف بودند، شکست داد و در انتظار بالانایان نشست. هنگامی که بالانایان رسید، با هم به کویزایی عزیمت کردند. در آن زمان، شاهزادهٔ سوم نیز رسید. چون سرزمین‌های غربی اشغال شد، دالو هواچی (فرمانروایان) را به شهرها فرستاد که ناظر امور اداری و سیاسی آن مناطق باشند. (یادداشت‌هایی دربارهٔ یورش‌های امپراطور)

در ۱۲۲۰ م، امپراطور از سرزمین مسلمانان برگشت و فرمان داد که به سه پسر، جوجی، چغتایی و اوکتای با نیروهای جناح راست از رود آمو بگذرند و به شهر اورغندی بروند و در آنجا اردوگاه برقرار سازند، تو لی به هرات برود تا در آنجا اردوگاه بسازد. آن سه نفر، پس از آن که در اورغندی اردوگاه برقرار ساختند، کسی را نزد امپراطور فرستادند و پرسیدند که میان ماه سه نفر، چه کسی فرمانده است؟ امپراطور دستور داد که اوکتای فرمانده است. امپراطور پس از گرفتن شهر اترار، به کوهی که نامش الوتاخور است و ییلاق فرمانروای سرزمین مسمانان است، رفت و در آنجا در انتظار به سر برد. امپراطور فرستاده به نزد تو لی فرستاد و فرمان داد: چوت هوا بسیار گرم است، نزد من بیایی. در آن زمان تو لی شهر هرات را گرفت، آمادهٔ حمله به شهر هچریان بود. او پس از گرفتن آن شهر، به امپراطور پیوست. (تاریخ سری مغول، جلد ۱۳)

در بهار ۱۲۵۳ م، امپراطور سپهبدی به نام چیدو بو هوا را به کیتی‌بوکا^۱ فرستاد که به الموت و گردکوه^۲ حمله کند. در ماه هفتم، قویلا را برای حمله به شهر دالی (شهری در استان یون نان چین) فرستاد. در آن زمان چیدو بو هوا الموت را گرفت، هولاکو به ممالک سلطان سرزمین غربی حمله کرد. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۳)

در سال ۱۲۵۳ م. در تابستان ماه ششم، به هولاکو و اولیاغتایی فرمان داده شد که با نیروهای خود به بغداد حمله کنند. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۳، شرح حال امپراطور سیان زون^۳)

1. Kitibuka

2. Ghirdkuh

در سال ۱۲۵۹ م.، چیدو بوهوا و دیگران به گردکوه حمله کردند، و آن را اشغال نمودند. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۳، "شرح حال امپراطور سیان زون")

در ۱۲۵۳ م.، سپهبد گو کوان با هولاکو به غرب یورش کرد. سال بعد تا الموت رسیدند. نیروهای این سرزمین راه را قطع کردند و به آب سم پاشیدند. سپهبد گو کوان ارتش ۵۰۰۰۰ نفری آن سرزمین را شکست داد و ۱۲۸ شهر را گرفت. فرمانروای آن سرزمین به نام هودو هوالجو را کشت. در سال ۱۲۵۶ م. تا شهر چدوبو رسید. آن شهر در میان کوهی به نام دان هان واقع است، افراد با نردبان رفت و آمد می‌کردند. پادگان آن شهر بسیار قوی بود. گو کران دور آن شهر دیوارها ساخت تا از آن طریق به شهر حمله کند، ولی موفق نشد. بعد توپ را به کار بست. فرمانده نیروهای دفاعی به نام خواجه نصر دروازه شهر را باز کرد و تسلیم شد. هولاکو سپهبد گو کوان را برای جلب نظر سلطان فرستاد. ولی پدر سلطان با نیروها در نواحی غربی شهر استقرار داشت، گو کوان این نواحی را گرفت، پدر سلطان به نواحی شرقی شهر فرار کرد، بعد آن قسمت از شهر را نیز گرفت و پدر سلطان را کشت. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۱۴۹، "شرح حال گو کوان")

سرزمینی که تازه اشغال شده بود، اسمش الموت است، گاوهای این سرزمین سیاه رنگ‌اند و کوهانه بر پشت دارند. روی زمین آب نیست و بومیان در منطقه کوهستانی، چاه‌ها می‌کنند و در زیر زمین، چاه‌ها را به هم وصل می‌کنند و این نظام آبی تا ده‌ها کیلومتر امتداد می‌یابد. آنها از آب این چاه‌ها استفاده می‌کنند و مزرعه را مشروب می‌نمایند. در آن سرزمین، جمعاً ۳۶۰ شهر وجود دارد که همه آنها اشغال گردیده است. یک منطقه کوهستانی به نام تان هانسی، که در میان آن شهری به نام چدوبو واقع است. موقعیت این شهر سوق‌الجیشی و خطرناک است، حتی سنگ و تیر نیز بدان جا نمی‌رسد. در ۱۲۵۷ م. نیروهای امپراطوری به دامنه آن شهر رسیدند. شهر در جایی قرار داشت که اگر مردم به آن نگاه کنند، کلاه از سرشان می‌افتد. نیروهای امپراطوری از جاهای مختلف به آن شهر حمله می‌کردند، دشمنان به ترس و هراس افتادند. فرمانروای آن به وزیرش به نام خواجه نصر فرمان داد که برای تسلیم ما تماس بگیرد و بعد تسلیم شد. ولی پدر فرمانروا با نیروهای خود در جای دیگر قرار داشت، مقاومت می‌کرد. به پسرش دستور داد که آنجا را بگیرد. پس از هفت روز آنجا را گرفت. در آن سرزمین ثروت‌های فراوانی هست. افرادی هستند که زر، سیم و چیزهای گرانبهای بسیار در اختیار دارند. سربازان آن همه سوء قصدکنندگان هستند، معمولاً به مردان شجاع قوی پول زیاد می‌دادند و آنها را به کشتن پدر یا بردار خود تشویق می‌کردند، بعد به اردوگاه جلب می‌شدند. فرمانروایان آن به سربازان خود شراب می‌دادند، پس از آن که مست شدند،

به اطاقی راهنمایی می‌شدند که در آن موسیقی طنین‌انداز بود و دختران زیبارو در مشایعت آنها بودند و پس از چند روز خوشگذرانی، دوباره آنها را به جاهای اولی راهنمایی می‌کردند، چون بیدار می‌شدند، از آنها می‌پرسیدند که چه چیز دیده‌اید؟ آنها را به کشتن دیگران تشویق می‌کردند و به آنها می‌گفتند اگر کشتید، می‌توانید از آن زندگی خوش بهره‌مند شوید. غیر از این، به آنها ورد هم یاد می‌دادند و توصیه می‌کردند که شبانه روز رمزمه کنند و خاطرشان را گمراه سازند. این مردان پس از این جریان، دل به دریا زده و جرأت داشتند به هر کاری دست زنند. معمولاً آنها را مخفیانه به کشور دشمن می‌فرستادند که فرمانروایان آن کشورها را بکشند. حتی زنان نیز به ایت ترتیب پرورش می‌یافتند. در میان کشورهای سرزمین غربی، فرمانروایان الموت وحشی‌ترین افراد هستند. آنان کشورهای همسایه را تا چهل سال مورد تهدید قرار دادند. اینک که به وسیله نیروهای امپراطوری اشغال شده، اثری از آنها دیده نمی‌شود. (مأموریت به غرب، به قلم لیو یوه)

چون نیروها برگشتند، تا شیراز رسیدند، قوای دشمن جلو آنها را گرفتند. سپهبد گو کوان با نیروهای خود با آنها نبرد کرد و آنها را شکست داد. سلطانی به نام خوشگان سر تسلیم فرود آورد. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۱۴۹، "شرح حال گو کوان")

درباره شیراز: در شیراز مروارید فراوان به دست می‌آوردند. اسم فرمانروای آن اتابک است. جنوب غربی آن دریاست. از دریا مروارید به دست می‌آورند. افراد آنجا با یک کیسه چرمی به زیر دریا فرو می‌روند و سنگی را با طناب دور تن خود می‌بندند، صدف را با گل و خاک می‌گیرند و توی کیسه می‌گذارند. اگر با ماهی‌های وحشی روبرو شوند، سرکه را توی آب می‌ریزند تا ماهی وحشی را دور برانند. چون کیسه پر از صدف گردید، طناب را تکان می‌دهند، افراد روی کشتی آنها را از زیر آب بیرون می‌کشند که کاری خطرناک است. معمولاً افرادی جان خود را در این کار از دست می‌دهند. (مأموریت به غرب، به قلم لیو یوه)

در سال ۱۲۵۸ م. شاهزاده هولاکو به مقر خلیفه مسلمانان حمله کرد و آن را اشغال نمود، خلیفه را گرفت و سفیران را به دربار فرستاد تا خبر پیروزی را به آنها برساند. (تاریخ دودمان یوان، "شرح حال امپراطور سیان زون")

۴. رد و بدل سفیران بین پارس و دودمان یوان

بویان از افراد طایفه بعارین^۱ مغول است. پدر بزرگ او به نام شوریگوتو، یکی از وزیران

امپراتور اول دودمان چنگیزخان بود. پدربزرگ او به نام آلا، مقام پدر خود را به ارث گرفت، قاضی شد. او در حمله به خجند، خدماتی انجام داد و امپراتور مالیات آنجا را به او بخشید. پدر بویان به نام سیائو گوتایی نیز مقام پدر خود را به ارث گرفت، شاهزاده هولاکو به غرب یورش کرد. بویان در سرزمین غربی رشد کرد. در سال‌های دودمان یوان، هولاکو او را به دربار یوان فرستاد که گزارش بدهد. امپراتور شی زون (قوبلای) دید که او قوی هیکل، با وقار و بزرگواری است، فرمان داد نزد او خدمت کند و لازم نیست به دودمان‌های دیگر برود. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۱۲۷، شرح حال بویان)

در روز ۱۳ ماه هفتم سال ۱۳۰۵ م.، در دوره حکومت امپراتور چن زون، سفیران شاهزاده غازان از سرزمین غربی با هدایا به دربار رسیدند.^۱ در ماه ۱۲ سال ۱۳۰۷ م.، افراد زیر فرمان شاهزاده الجایتو پراکنده شدند. امپراتور فرمان داد که هر کس جرأت کند آنها را نگه دارد، محکوم خواهد شد. (تاریخ دودمان یوان، جلد ۲۱، "شرح حال امپراتور چن زوناز") در ماه چهارم، تابستان سال ۶ یوان یوه (۱۳۲۰ م.)، در دوره حکومت امپراتور ژن زون، شاهزاده غازان درگذشت (تاریخ دودمان یوان، "شرح حال امپراتور ژن زون"، جلد ۲۶)^۲

در روز ۲۰ ماه اول، سال اول تای دن (۳۲۴ م.)، در دوره حکومت امپراتور تای دین، یکی از وزرای دربار به نام هو دوتیمور، وزیر آداب، فرمان دریافت، که به عنوان سفیر عازم سرزمین زیر فرمانروایی ابوسعید شود. در روز ۲۱ ماه چهارم سال ۱۳۲۴ م.، فرمانروا ابوسعید سفیران خود را هدایا به دربار فرستاد. در روز ۲۱ ماه همان سال، ابوسعید چون وزیرش به نام چو بان خدماتی انجام داده بود، از امپراتور درخواست کرد به این وزیر مقامی اعطا کند. امپراتور مقام درجه اول مأموران درباری را به او اعطا کرد. گذشته از این، مهر نقره‌ای و نشان طلایی را در اختیار او گذارد.

در روز دوم ماه دوازدهم سال دوم تای دین (۱۳۲۶ م.)، در دوره حکومت امپراتور تای دین، شاهزاده ابوسعید سفیران را با هدایای مروارید و غیره به دربار فرستاد و امپراتور بیست هزار دین (شمش) نقره بخشید.

در روز هفتم ماه اول سال سون تای دین (۱۳۲۶ م.)، شاهزاده ابوسعید سفیران خود را با هدایایی مانند، اسب و غیره به دربار فرستاد. در روز ۲۶ ماه هشتم، شاهزاده ابوسعید سفیران خود را با هدایای یشم و شتر تک کوهان به دربار فرستاد. در روز ۲۷ ماه نهم همان

۱. بنابه نوشته تاریخ فرنگی، غازان خان در سال ۱۳۰۴ م. درگذشت. این سفیران مسلماً یک سال قبل فرستاده شدند.

۲. تاریخ درگذشت غازان خان که در اینجا آمده، درست نیست.

سال، دربار سفیران را به ریاست هواچی به سه سرزمین یعنی تبه، اوزبه و ابوسعید فرستاد.^۱ در ماه یازدهم همان سال، شاهزاده ابوسعید سفیران خود را با هدایایی مانند ببر و اسب به دربار فرستاد. در روز ۱۲ ماه سوم سال چهارم تایی دین (۱۳۲۷ م.)، شاهزادگان شوسبان و ابوسعید سفیران خود را با هدایایی از قبیل پرنگ، اسب، شمشیر، مروارید و سنگ‌های گرانبه‌ای به دربار فرستادند. امپراطور فرمان داد که به آنها ده هزار "چائو" بخشند. در همین ماه، شاهزاده ابوسعید سفیران خود را با هدایایاز قبیل پرنگ و شیر به دربار فرستاد. دربار هشت هزار دین (شمش) نقره بخشید. (تاریخ دودمان یوان، جلد‌های ۲۹، ۳۰، "شرح حال امپراطور تایی زون")

در روز ۸ ماه هفتم سال اول جی شون (۱۳۳۰ م.)، در دوره حکومت امپراطور مین زون، شاهزاده ابوسعید از غرب سفیران خود را به دربار فرستاد. در روز اول ماه هشتم سال دوم جی شون (۱۳۳۱ م.)، شاهزاده ابوسعید سفیری به نام هودو بودین به دربار فرستاد. در همین ماه، نخست وزیر گزارش داد که بنابر اطلاعی که فرستاده ابوسعید داده، وزیری به نام سلم‌الدین که قبلاً به دربار مرکزی فرستاده شده بود، از فرمان فرمانروای آن سرزمین سوء استفاده کرد، لذا باید او را بازداشت و پس فرستاد. پس از شور و گفت و گو، ما به این نتیجه رسیدیم کسانی که به عنوان سفیر از کشورهای تابع دربار آمده‌اند، امری معمولی است. از این جهت، نباید او را بازداشت کنیم. پیشنهاد می‌کنیم او را بنابه رسم معمولی روانه کنیم تا در کشور خودشان به امور رسیدگی کنند. امپراطور این پیشنهاد را قبول کرد.

در روز هفدهم ماه دهم (۱۳۳۱ م.)، هنگامی که سفیران شاهزاده ابوسعید به سرزمین غربی برمی‌گشتند، امپراطور فرمان داد تا برابر دارویی که با خود آوردند، پول به آنها داده

۱. معلوم نیست تبه کجاست. اوزبه همان اوزبک است. در دوره حکومت امپراطور شی زون (قوبیلای)، سفیرانی از پارس فرستاده نشدند. چون فرمانروای آسیای میانه به نام یاهاییدو دوا فرمان حکومت مرکزی را قبول نمی‌کرد، راه بین چین و پارس بسته شد. در آن وقت، جنوب چین در اختیار دودمان سونگ بود، راه دریایی نیز بسته بود. بنابر نوشته تاریخ‌دان پارس، و صاف، در سال ۱۲۹۸ م. غازان خان دو نفر به نام مالک معظم فخرالدین احمد و بوزای ایلچی را با هدایایی مانند، مروارید و چیزهای گرانبه‌ای به دربار خان بزرگ شرقی فرستاد. غازان خان پول فراوان به سفیران داد که اجناس چین را بخرند. این دو نفر چون به داتو (پکن) رسیدند، مورد پذیرایی گرم قرار گرفتند. امپراطور (قوبیلای) فرمان داد که بخش‌هایی که در مدت چهار سال می‌بایست به شاهزاده هولاکو داده شود، ولی نداده و انباشته شده، به سفیران پارس بدهند. این سفیران در داتو برای چهار سال به سر بردند و بعد بازگشتند (تاریخ مغول، به قلم دوسان، جلد ۴، ص ۳۲۰). بنابر نوشته و صاف، پس از به قدرت رسیدن امپراطور ژن زون، (آیوربالی بادا)، نخست وزیر او به نام آیاج، فردی به نام دولتشاه را با سند امپراطوری به دربار الجایتو فرستاد. لحن نوشته بسیار دوستانه بود و الجایتو نیز سفیران خود را برای مشایعت سفیران دربار مرکزی فرستاد. این سفیران بخش‌هایی که برای سالیان دراز انباشته شده بود، دریافت کردند. (تاریخ مغول، به قلم دوسان، جلد ۴، ص ۵۳۵)

شود. در روز اول ماه (۱۳۳۲ م.)، امپراطور سفیران را با هدیه ۲۴۰ توپ پارچه رنگی به سرزمین زیر فرمانروایی شاهزاده ابوسعید فرستاد. در روز ۱۷ ماه چهارم سال ۱۳۳۲ م.، شاهزاده ابوسعید سفیری به نام ایه سیان تیمور را به دربار فرستاد. او اجناس محلی را به همراه خود آورد. در روز ۲۵ ماه هفتم (پاییز، ۱۳۳۲ م.)، شاهزاده ابوسعید سفیری به نام حاج جمال‌الدین را با هدایایی از قبیل ظروف و سایر اجناس به دربار فرستاد. (تاریخ دودمان یوان، "شرح حال امپراطور وین زون"، جلد‌های ۳۴، ۳۵ و ۳۶)

در روز هشتم ماه دهم سال ۱۳۳۲ م.، شاهزاده ابوسعید سفیری با هدایایی از قبیل ۸۸ جین (۴۴ کیلوگرم) تریاک و ۸۰ شمشیر به دربار فرستاد. امپراطور در عوض ۳۳۰۰ پول نقره بخشش کرد. (تاریخ دودمان یوان، "شرح حال امپراطور نین زون"، جلد ۳۷)

۵. اسامی جغرافیایی پارسی در تاریخ دودمان یوان

اسامی جغرافیایی پارسی که در ضمیمه تاریخ دودمان یوان (در قسمت "اسامی جغرافیایی در شمال غربی")، با اسامی جاهای پارس که در نقشه جغرافیایی شمال غربی، در مجمع اطلاعات جهان آمده، تقریباً یکسان است. از این دو کتاب معلوم می‌شود که در دوره دودمان یوان، چینی‌ها تا چه اندازه از جغرافیای پارس اطلاع داشتند. اینک این اسامی را در زیر نقل می‌کنیم تا خوانندگان بنابه احتیاج خود از آنها استفاده کنند. به علاوه، در صورت لزوم، خوانندگان می‌توانند به کتاب‌هایی از قبیل ضمیمه و تکمیل در ترجمه تاریخ دودمان یوان، به قلم هون جون و تاریخ مغول، به قلم تو جی و بررسی نقشه جغرافیایی دودمان یوان، به قلم دین جیان مراجعه کنند. اینک اسامی جغرافیایی پارس:

بحرین، کیش، بغداد، سلطانیه، هرمز، کازرون، شیراز، کوفه، موصل، شیروان، لرستان، کرمانشاه، لمبسر، نهاوند، اصفهان، ساوه، کاشان، دیلم، خاور، سمنان، الموت، قزوین، آمل، ساریه، زنجان، سلمان، جرجان، دهستان، بردا، دربند، بم، تبسین، بست، نیشابور، سرخس، باورد، مرو، طالقان، برخ.

۶. فعالیت افراد نظامی پارسی در دوره دودمان یوان در شهر چوان جو

در سال هفدهم جی جین (۱۳۵۷ م.)، در ماه سوم (بهار)، در دوره حکومت امپراطور شون دی (۱۳۴۱-۱۳۳۳ م.)، فرماندهان شهر چوان جو به نام سیف‌الدین و امیرالدین علیه حکومت مرکزی شورش کردند (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)

در ماه دوازدهم سال ۱۸ جی جین (۱۳۵۸ م.)، فرمانروای استان فوجو به نام پوهوا تیمور با بخش ضد اختلاس تضاد داشتند، با نیروها به یکدیگر حمله می‌کردند. پوهوا تیمور با مأمورانی به نام سادانبا و آن تون تماس گرفت، به آنها توصیه کرد که با نیروهای خود کمک کنند. به علاوه، اصفهانی‌هایی که زیر فرمان فرمانده شهر چوان جو به نام امیرالدین بودند، پول برسانند، و از آنها کمک خواست. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)^۱

در ماه سوم سال ۱۹ جی جین (۱۳۵۹ م.)، امیرالدین شهر سین هوا را اشغال کرد. بعد دوباره به شهر چوان جو برگشت. جریان این زدوخورد چنین بود که نخست شخصی به نام ساندانبا در شهر سین هوا فرمانده بود و آن تون همکاریش بود. در ماه دوم ساندانبا با نیروهای شهر شین هوا که افراد نظامی اصفانی جزو آنها بودند، برای کمک به پادگان شهر فوجو، عازم آن شهر شد. آن تون خود در شهر سین هوا ماند و امور آن را اداره می‌کرد. امیرالدین از این فرصت استفاده کرد و با نیروهای خود به شهر سین هوا حمله کرد. ساندانبا در راه این خبر را شنید و فوراً برگشت. او به آن تون پند داد که دروازه شهر را باز کند و از نیروهای امیرالدین استقبال کند. آن تون پندش را قبول نکرد. در این صورت، ساندانبا خود بیرون از شهر به نیروهای امیرالدین پیوست. هر دوی آنها مشترکاً به شهر حمله کردند. آنها دیدند که در قسمت غربی شهر جایی هست که موقعیت مساعدی برای حمله کنندگان دارد. از آنجا تیر می‌انداختند و مدافعان شهر را دور راندند. آنها وارد شهر شدند و اهالی را کشتند و شهر را آتش زدند. حتی شهرک‌های اطراف نیز از این بلا مصون نماندند. ولی چون آنها شنیدند که آن تون در یک جایی اطراف شهر سین هوا نیروها را متمرکز می‌کند و مردم نیز از او پشتیبانی می‌کنند، به ترس افتادند. در ماه چهارم، امیرالدین با ساندانبا به چوان جو برگشت. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)

در ماه دوازدهم سال ۲۰ جی جین (۱۳۶۰ م.)، چن زون ژن، مأمور حمل و نقل نمک، به اتفاق مأمور دیگری به نام شمس‌الدین، لین ده لون، قاضی شهر سین هوا را کشتند. هون، یکی از پسران لین ده لون، به شهر فوجون فرار کرد، و پسر دیگر لین به نام این، به چوان جو فرار کرد. ماجرا از این قرار بود که چن زون ژن و لین ده لون هر دو نیروهایی زیر فرمان خود داشتند و بین آنها تضاد بود. روزی لین ده لون در راه به وسیله نیروهای چن زون ژن

۱. این بطوطه در سال‌های آخر دودمان یوان به شهر چوان جو رسیده بود، فهمید که مسلمانان در آن شهر هستند. از این امر معلوم می‌شود که این نوشته درست است.

اسیر شد و به زندان افتاد. شمس‌الدین مدت‌ها می‌خواست لین را به قتل برساند. این بار او را به جرم آمادگی به شورش محکوم و سخت اذیت کردند. بعد او را داخل کیسه گذاشتند و خفه کردند. روز بعد اعلام کردند که لین ده لون از بیماری مرد. از این‌رو، یکی از پسران لین یعنی هون، به شهر فوجو و پسر دیگرش یعنی این، به شهر چوان جو فرار کردند. هون نیزد سیف‌الدین رفت و رشوه داد، این یعنی پسر دیگرش نزد امیرالدین رفت، او نیز رشوه داد. هر دو پسر درخواست کمک کردند که برای پدرشان انتقام بگیرند. آن دو نفر چون رشوه گرفتند، و نیز از آن کشتار وحشیانه دلشان به رحم آمد، کسانی را نزد شمس‌الدین فرستادند و توصیه کردند که چن زون ژن را به قتل برسانند. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)

در ماه چهارم تابستان سال ۲۱ جی جین (۱۳۶۱ م.)، شمس‌الدین چن زون ژن را به قتل رساند. هون، پسر اول لین ده لون، از نزد سیف‌الدین به شهر سین هوا برگشت و افراد را برای ایجاد ارتش جمع می‌کرد. در این هنگام، امیرالدین نیروهای خود را برای جنگ با چن تون، یعنی برادر چن زون ژن، به شهر هوئی آن گسیل داشت. بعد چن تون با نیروهای خود برای نجات برادر، عازم شهر سین هوا گردید. چون به آنجا رسید، شنید که برادرش کشته شده. لذا به شهر جان جو رفت، نزد فرمانده لولیان پناه برد. پس از مدتی شمس‌الدین به شهر فوجو برگشت و مأموری به نام هودوشا و فرماندهی به نام حسین را، که هر دو از مأموران دستگاه رهبری استانی بودند، برای اداره کردن امور شهر سین هوا به آنجا فرستاد. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)

در ماه ششم همان سال، چن تون شهر هوئی آن را اشغال کرد، هون با نیروهای خود به آنجا حمله کرد، ولی موفق نشد، شکست خورد و فرار کرد.

در ماه هفتم (پاییز)، فرماندهی به نام لیو بوشون شهر سین هوا را اشغال کرد. در ماه هشتم، امیرالدین یک سپهبد به نام فو سین را فرستاد که به سین هوا حمله کند، او شهر را گرفت و لیو بوشون فرار کرد.

در ماه نهم، امیرالدین به فرماندهی به نام محمود فرمان داد که با نیروهای اصفانی خود به شهرستان یوه سیان حمله کند. محمود آن شهرستان را گرفت. در ماه دوم (بهار) سال ۲۲ جی جین (۱۳۶۲ م.)، سپهبدی به نام آونا، امیرالدین را به قتل رساند. در ماه پنجم، فرمانروای فوجیان به نام یانج بو هوا، با نیروهای خود به نیروهای سیف‌الدین حمله کرد و سیف‌الدین

شکست خورد و از راه دریا گریخت و به شهر چوان جو پناه برد. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان یوان، بخش "استان فوجیان"، جلد ۲۶۶)

۷. دستگاه‌های نجومی پارس که در دوره دودمان یوان به چین معرفی شدند در سال چهارم جی یوان (۱۲۶۸ م.)، در دوره حکومت امپراتور شی زون (قوبلای)، یکی از افراد سرزمین غربی به نام جمال‌الدین، دستگاه‌های نجومی سرزمین غربی را ساخت که عبارت‌اند از: ذات‌الحلق، دستگاهی که از مس تهیه شده و برای نظاره وضعیت عمومی آسمان است. ذات‌الشباط، دستگاهی برای نظاره حرکت ستارگان. لوحه معوج، دستگاهی برای تعیین نقطه اعتدال بهار و پاییز. لوحه مستوی، دستگاهی برای تعیین نقطه تحویل پاییز به زمستان یا تحویل بهار به تابستان. کره شما، دستگاهی برای نظاره آسمان. کره ارض، نقشه جغرافیایی زمین. اسطرلاب، دستگاهی برای تعیین ساعات روز و شب.

فصل دهم

یادداشت‌های پارسیان دربارهٔ چین

الف. عطاءالملک جوینی و تاریخ جهان‌گشا

عطاءالملک جوینی فرزند فخرالدین در ۱۲۵۱ م. (۶۴۹ ه‍.ق) موظف شد که در منطقه اطراف آمودریا فرمانروایی کند. در همان سال، به همراه پدرش برای تبریک گفتن و بر مسند نشستن منکو قآن، عازم مغولستان شد.

چون هولاکو به غرب لشکرکشی می‌کرد، جوینی همراه لشکر بود و مسئول امور دبیری گردید. هنگامی که فعالیت‌های نظامی در منطقه بغداد تمام شد، او به فرمانروایی آن منطقه گماشته شد.

تاریخ جهان‌گشا به قلم اوست. جوینی در این کتاب پیشامدهای سال‌های آخر چنگیزخان، تسخیر شمال آمودریا و پارس، فعالیت‌های اوکتای قآن و چگونگی وضعیت حکومت منکوقآن در سال‌های اول حکومت تا ۱۲۵۷ م. (۶۵۵ ه‍.ق) را شرح داده است. به علاوه او درباره تاریخ اویغور، قراختا و خوارزم نیز مطالبی آورده است.

جوینی در سال ۱۲۸۵ م. (۶۸۴ ه‍.ق) درگذشت. پس از درگذشت او، وصاف تاریخ او را ادامه داد. آنچه وصاف نوشت، به عنوان تاریخ وصاف معروف است. اطلاعات زیر از بخش "ملت اویغور" تاریخ جهان‌گشا اقتباس شده است.

۱. ذکر نسب ایدی قوت و بلاد اویغور بر موجب زعم ایشان

"چون احوال ایشان ثبت شد شمه از آنچه در کتاب‌های ایشان مسطورست از معتقد و مذهب ایشان اعجاب را نه تصدیق و اقرار را نوشته شد، در زعم اویغور آنست که ابتداء توالد

و تناسل ایغور در کنار رودخانه ارقون^۱ بودست که منبع آن از کوهی است که آنرا قراقورم^۲ خوانند و شهری که درین عهد قآن بنا فرمودست هم بدان کوه باز می خوانند و سی رودخانه آب از آن منصب است در هر رودخانه قومی دیگر بودند و در ارقون ایغور دو گروه بودند چون گروه ایشان انبوه گشت به قرار اقوام دیگر از میان خود امیری نصب کردند و مطاوعت او نمودند و مدت پانصد سال بر آن جمله روزگار گذرانیدند تا در عهدی که بوقو^۳ خان پدید آمد و در افواه چنانست که بوقو خان افراسیابست و رسم چاهی است و سنگی بزرگ هم در کنار قراقورم در کوه می گویند چاه بیژن بودست و رسم شهری است و بارگاهی بر لب این رودخانه که نام آن اردو بالغ است و اکنون ماوو بالغ^۴ می خوانند بیرون رسم بارگاه در محاذات در سنگ های مسطور منقور انداخته است که آن را مشاهده کردیم، در عهد قآن زیر سنگ ها بازگشادند چاهی یافتند و در چاه تخته سنگی بزرگ منقور فرمان شد تا هر کس به استخراج خطوط حاضر کردند هیچ کس آن را نتوانست خواند از ختای قومی که ایشان را...^۵ خوانند آوردند خط آن جماعت بود بر آن منقور که در آن عهد از جمله رودخانه های قراقورم دو رودخانه^۶ یکی را توغلا^۷ گویند و دیگری را سلکنا^۸ در موضعی که آن را قملانجو^۹ گویند به یکدیگر متصل می گردد در میان آن دو درخت متقارب بودست یکی را درخت قسوق^{۱۰} گویند درختی است به شکل ناژ^{۱۱} در زمستان برگ های آن چون برگ سرو و بار آن شکل و طعم جلغوزه دارد و دیگری را درخت تور^{۱۲} در میان هر دو کوهی بزرگ بلند پدید آمد و از آسمان روشنایی به میان آن کوهها بط کشت و روز به روز کوه بزرگ تر می شد آن حالت عجیب را چون مشاهده کردند اقوام ایغور تعجب می نمودند و از راه ادب و تواضع بدان تقرب می کردند و آوازه های خوش مفرح مثل غنا از آن استماع می کردند و هر شب مقدار سی گام گرد بر گرد آن روشنایی می تافت تا چنانک حاملات را وقت وضع حمل جنین باشد دری گشاده شد اندرون آن پنج خانه بود مانند خرگاه جدا جدا در هریک پسری نشسته و در مقابل دهان هریک نایزه آویخته که به قدر حاجت شیر می دادی و بر زیر^{۱۳} خرگاهها دمی از نقره کشیده امرای قبایل بنظاره عجیب می آمدند و از

۱. ارغون ۲. ب: قراقورم، ج: قوراقورم، ه: قراقوروم، (فی کل المواضع).

۳. آ: نوقو، ج: یوقو، ه: بوقو ۴. ب: مارو بالیق، د: ماو بالیق، و: مارو بالغ ۵. بیاض در آ، د، ه، ج: قاماآن، ب اصل جمله را ندارد. ۶. ب می افزاید: که

۷. کذا فی جمیع النسخ ۸. آ: سلسکا، ه: سلنکای

۹. ب: قملانجو، ج: قملاجو ۱۰. ب، ج، د: فسوق، ه: قسون

۱۱. آ: برزیز، ب: بزیز ۱۲. ب، ج: بوژ، تور

۱۳. د، ه: ناژو

راه اکرام^۱ زانوی خدمت می‌زدند چون باد بریشان جست قوتی یافتند و حرکتی در کودکان پدید آمد از آنجا بیرون آمدند ایشان را بر اضعاف تسلیم کردند و مراسم خدمت و اعزاز^۲ تقدیم نمودند چندانکه از حد رضاع ترقی کردند و در سخن آمدند از پدر و مادر پرسیدند ایشان را بدان درخت‌ها نشان دادند آنجا رفتند و خدمتی که اولاد خلف والدین را کنند التزام نمودند و منبت اشجار را اعزاز و اکرام واجب داشتند درخت‌ها در سخت آمدند که فرزندان شایسته که به مکارم خصال آراسته باشند زین^۳ شیوه سپرده‌اند و حق ابوین رعایت کرده عمر شما دراز باد و نام پاینده، تمامت آن اقوام که در آن حدود بودند نظاره‌کنان خدمت بر موافقت پسران ملوک^۴ می‌داشتند تا به وقت بازگشت هر پسری را نامی نهادند پسر بزرگ‌تر را سنقر^۵ تکین دوم را قوتر^۶ تکین سوم را توکاک^۷ تکین چهارم را اور تکین پنجم را بوقو^۸ تکین، بعد از مشاهده این حالات شگفت اتفاق کردند بر آنجملت که ازیشان یکی را امیر و شاه می‌باید ساخت که ایشان فرستاده باری عز شانه‌اند بوقو^۹ خان را از پسران دیگر به حسن مشاده صورت و متانت رای و رویت زیادت یافتند و تمامت زفان‌ها و خط‌های طوایف می‌دانست تمامت بر خانیات او متفق اللفظ و الکلمه شدند و مجتمع گشتند و جشن ساختند و او را بر تخت خانی نشاندند او بساط داد گسترد و صحایف ظلم طی کرد و حشم و خدم و خیل و خول^{۱۰} او بسیار شدند حق تعالی او را سه زاغ فرستاد که همه زفان‌ها دانستندی که بهر کجا مصلحتی داشتی زاغان بتجسس آن رفتندی و از احوال اعلام کردندی تا بعد از یکچندی شبی در خانه خفته^{۱۱} بود از روزن شکل دختری نزول کرد و او را بیدار کرد او از ترس خود را در خواب ساخت و شب دوم برین جمله تا شب سیم بعدما که وزیر او را دلالت کرده بود با آن دختر برفت تا به کوهی که آن را آفتاغ^{۱۲} می‌گویند و تا به وقت تباشیر صبح میان ایشان مکالمت بود و تا مدت هفت سال و شش ماه و بیست و دو^{۱۳} روز هر شب بازآمدی و سخن می‌گفتندی در آن موضع تا شب آخر که او را وداع می‌کرد او را گفت از شرق تا غرب زیر فرمان تو خواهد بود کار را مجد و مجتهد باش و پاس مردم دار لشکرها را

۱. ب، د: التزام ادب، ج: التزام و ادب

۲. ج این کلمه را ندارد

۳. کذا فی ب، د، آ: فوبر، ج: ففتو، ه: قور

۴. کذا فی آ، د، ه، ب: اوقوقور، ج: توفق

۵. آ: خیول

۶. ۱۰. ب، ج، د، ه: خفته

۷. ۱۱. د: آفتاغ، آ: قساع، ب: اقنباغ یا افنباغ، ج: افتاغ، ه: اقساع.

۸. ۱۲. ج این کلمه یعنی دو را ندارد.

۲. ب، ه: این، ج: د: ازین

۴. ج: سنقر

۶. کذا فی ج، د: توکال، آ: توکاک، ب: بوکال

۸. ب: توفور، ج: یوقا، ه: بوقا، آ: نوقو

جمع کرد و سیصد هزار مرد گزین از آن^۱ (و) سنقور تکین را به جانب مغولان و قرقیز فرستاد و^۲ صد هزار مرد و با مثل آن آلت و قوتر^۳ تکین را به حد تنکوت، و^۴ با همچندان توکاک^۵ تکین را به طرف تبت، و بنفس خود با سیصد^۶ هزار مرد قاصد بلاد ختای گشت، و برادر دیگر را بر جایگاه خود بگذاشت هر کس به جایی که رفته بودند کامیاب باز رسیدند با چندان نعمت‌ها که آن را حساب و شمار نبود و از هر جانبی مردم بسیار به موضع ارقون^۷ آوردند و شهر اردو بالغ بنا نهادند و طرف مشرق تمامت در حکم ایشان آمد بعد از آن بوقو^۸ خان شخصی پیر را^۹ با جام‌ها و عصای سپید به خواب دید که سنگ یشمی صنوبری شکل بدو داد و گفت^{۱۰} اگر این سنگ را محافظت توانی کرد چهار حد عالم در ظل علم امر تو شود وزیر نیز موافق آن خوابی دید بامداد باز استعداد لشکر آغاز نهادند و متوجه اقالیم غربی گشت و چون به حد ترکستان رسید صحرایی متنزه دید علف و آب بسیار بنفس خود آنجا مقام کرد و شهر بلاساقون^{۱۱} که اکنون قربالغ^{۱۲} می‌گویند بنا نهاد و لشکرها را به جوانب فرستاد و در مدت دوازده سال تمامت اقالیم را بگشادند و هیچ جایگاه عاصی و سرکشی نگذاشتند و تا موضعی که آنجا آدمیان حیوان اعضا^{۱۳} دیده‌اند و دانسته‌اند که ماورای آن عمارت نموده است بازگشتند و ملوک اطراف را با خود آوردند و در آن مقام پیشکش کردند بوقو^{۱۴} خان هر یک را فراخور احوال اعزاز و اکرام کرد مگر ملک هند را که سبب سماجت و زشتی منظر راه نداد و هر یکی را با سر مملکت خود فرستاد و مال مقرر کرد از آنجا چون هیچ خرسنگ دیگر بر راه نماند عزیمت مراجعت تصمیم فرمود و با مقامگاه قدیم آمد.

ب. درباره‌ی خواجه رشیدالدین و آثارش

رشیدالدین فضل‌الله در (۱۲۴۷.م. ۶۲۵/ه) در همدان به دنیا آمد. او از مسلمانانی بود که اصلی یهودی داشت. در جوانی علم پزشکی مطالعه کرد و جزو پزشکان درباری اباق‌آن و ادامه دهندگانش بود. در سال ۱۲۹۵.م. (۶۹۵.هق) غازان خان به قدرت رسید. پس از قتل

۱. کذا فی آ، ب، ه: از آن گزین کرد و، ج: را گزین کرد و، د: از آن گزین کرد. ۲. ج، د: با

۳. کذا فی ب، آ: فویر، ج: فقتو، ه: قور. ۴. ج و او را ندارد.

۵. آ: موکاک، ب: موکال، د: توکل، ه: اور (کذا). ۶. د: ششصد. ۷. آ: ارمون، ه: ازقون.

۸. ب، ج: بوقا، ه: ابرقو. ۹. کذا فی ه، آ: مسررا را، ب، د: هزار را، ج: هزار.

۱۰. ج، د: دادند و گفتند. ۱۱. د: بلاساغون.

۱۲. آ: قرمالغ، ب: غربالغ، ج: غربالغ، د: غربالغ، ه: عربالغ.

۱۳. حیوان صاحب اعضا. ۱۴. آ: موقو، ج: بوقا، ه: بوقا.

نخست وزیر، صدرالدین، رشیدالدین و سعدالدین را به نخست وزیری گماشت. پس از غازان خان، در دوره حکومت برادرش الجایتو جواجه علی شاه گیلانی به نخست وزیری برگزیده شد. هنگامی که الجایتو بیمار شد، برخی از افراد نزد ابوسعید بهادرخان، سلطان وقت افترا زدند که جواجه ابراهیم، پسر رشیدالدین، در خوراک الجایتو سم پاشیده است. (ابراهیم مسئول امور خوراکی الجایتو بود) ابوسعید دستور داد که هر دو یعنی ابراهیم و رشیدالدین را به قتل برسانند و اموال خانواده‌شان را مصادره کنند.

پس از مدتی، سلطان پشیمان شد و پسر دیگر رشیدالدین به نام غیاث‌الدین را به نخست وزیری گماشت. غیاث‌الدین مردی مهربان و گشاده دل بود و پارسیان سیاست و اقداماتش را می‌ستودند. رشیدالدین در جوانی سخت مطالعه می‌کرد. بر هنرها و دانش‌های مختلف مسلط شد. او امور دولتی را به خوبی اداره می‌کرد، به علوم پزشکی، ساختمانی، کشاورزی مشغول می‌شد. در علوم فلسفه و شریعت یک سر و گردن بلندتر از معاصران خود بود. زبان‌های عربی، عبری و ترکی را خوب می‌دانست. در ضمن رسیدگی به امور دولتی، آثار فراوانی نیز نگاشت. حتی یک شهرستان به نام ربع رشیدی ساخت که خیابان‌های آن بسیار منظم و ساختمان‌های آن بسیار مجلل بود. هنگامی که الجایتو پایتخت خود را می‌ساخت، رشیدالدین حتی به او کمک مالی کرد. او دائماً ادبای زیادی استخدام می‌کرد که آثار او را تکثیر کنند. می‌گویند او برای این کار ۶۰ هزار دینار که معادل ۳۶ هزار پوند انگلیسی است، مصرف کرد.

در میان آثار فراوانش، جامع‌التواریخ دارای اهمیت خاصی است. بنابر نوشته خودش، این کتاب را به کمک نخست وزیر پولو تألیف کرده است. نخست وزیر پولو دانشمند بود و به فرمان خان مرکزی به عنوان سفیر به پارس فرستاده شد و در شهر تبریز اقامت گزید. فصل خطا که در کتاب رشیدالدین آمده است، مسلماً با استفاده از اطلاعاتی که نخست وزیر پولو در اختیارش گذارده بود، نوشته شده است. رشیدالدین در جامع‌التواریخ درباره سران ملت‌های آسیای غربی، محمد (ص) و پیروانش، حکیمان بنی‌اسرائیل، امپراطوران روم و غیره شرح حال‌های خاصی نوشت. البته محتوای عمده آن تاریخ تاتار، ترکیه و مغول در پارس است. اینک بخش مربوط به چین را از آن کتاب اقتباس می‌کنم و در اختیار خوانندگان چینی می‌گذارم تا شاید مفید واقع شود:

۱. حکایت عمارات که قآن در ولایت ختای فرموده و قواعد و رسوم و ضبط ترتیبی که در آن ممالک معهودست

"ولایت ختای مملکتی به غایت وسیع و عریض است و معمور هر چه تمامتر، و راویان معتمدالقول تقریر می‌کنند که در تمامیت ربع مسکون آبادانی و کثرت خلق چنانک در آنجاست، در هیچ ملکی دیگر نیست. و از دریای محیط خلیجی نه بس بزرگ، از طرف جنوب شرقی بیرون آمده و در سرحد و سواحلی که میان منزی و کولی است و در میان ولایت ختای تا چهار فرسنگ خان بالیق آمده و بکشتیها تا آنجا می‌آیند و به سبب قرب آن دریا، بارندگی بسیار می‌باشد و بعضی از آن ولایت گرمسیرست و بعضی سردسیر. و چنگیز خان در عهد خویش آن ممالک را بیشتر مسخر گردانید و در عهد دولت اوکتای قاآن تمام بستند. و چنگیزخان و فرزندان او را در ممالک ختای تختگاه نبوده، چنانک در هر داستانی یاد کرده شد. لیکن بسبب آنک مونکیر قاآن آن ملک را قویلای قاآن داده بوده و از نظر دوراندیش ملکی بغایت معمور دید، بسیاری از ولایات و ممالک معتبر در حوالی آن تختگاه خویش را اختیار کرد و شهر خان بالیق را که بختائی چونکدو خوانند و تختگاهی از آن پادشاهان آنجا بوده، بقشلاق معین گردانید و آن را در قدیم الایام به اختیارمنجمان و حکما بنا کرده‌اند، بطالعی تمام مسعود و همواره با سعادت و دولت هر چه تمامتر آن را دانسته‌اند. چون چنگیز خان آن را خراب گردانید، قویلای قاآن خواست که آن را معمور گرداند، جهت نام و آوازه خویش شهری دیگر را در جنب آن بناکرد، نام آن دای دو چنانک به هم متصلاند و باروی آن را هفده برج است و از برجی تا برجی مقدار یک فرسخ و چنان معمورست که از برجی در بیرون نیز عمارت‌های بی‌اندازه ساخته‌اند و انواع درخت‌های میوه‌دار از هر ولایتی آورده‌اند و در باغات و بساتین آنجا نشانده و اکثر برومندست و در میان آن شهر، اردوی خویش را سرائی بغایت با عظمت ساخته و نام آن قرشی کرده و ستون‌ها و فرش‌های آن تمام از رخام و مرمرست در غایت خوبی و پاکیزگی، و پیرامون آن چهار دیوار گردانیده که از دیوار تا دیوار فاصله تیر پرتاوی هست، بیرونی جهت کریاس و اندرونی جهت نشستن امرای که هر بامداد جمع شوند و سومین جهت کزیکبانان و چهارمین، جهت خواص و قاآن زمستان در آن سرای نشیند و نمودار آن، مصوران در کتب تاریخ بسیار در نقش آورده‌اند و بر آن هیأتست که نقش شده و خان بالیق و دایدو را رودخانه عظیم بزرگ است که از جانب شمالی که راه یایلاق است از حدود چمچال می‌آید و آب‌های دیگر هست و از بیرون شهر ناووری بغایت بزرگ مانند دریاچه ساخته‌اند و بر آن بندی بسته جهت آنک کشتی‌ها در آنجا اندازند و تفرج کنند. و آب آن رودخانه پیش از این در موضعی دیگر جاری بود و در خلیجی می‌رفت که از دریای محیط تا حدود خان بالیق آمده و جهت

آنک خلیج در آن نزدیک تنک بود و کشتی‌ها نمی‌توانست آمد، بارها بر چهارپایان بار کرده به خان بالیق می‌آوردند. مهندسان و حکمای ختای احتیاط کرده تقریر کرده‌اند که ممکن است که از اکثر ولایات ختای و از دارالملک ماچین و از شهر خینکسای و زیتون و دیگر مواضع کشتی به خان بالیق بیاید، قآن فرمود تا دیوار آن نهر را سنگ بند کنند تا خاک در آن نرود. و در جنب آن نهر، جادهٔ شارع بزرگ است که به ماچین می‌رود و چهل روزه راه باشد. تمامت آن راه سنگ درانداخته‌اند تا چون بارندگی بسیار می‌باشد، چهارپایان را با به گل فرو نرود و از دو طرف جاده درخت بید و غیره نشانده‌اند، چنانک بر همهٔ راه سایهٔ درخت می‌افتد و هیچ آفریده را از لشکری و غیر هم، یارای آن نه که شاخی از آن درختان بشکند یا برگی از آن به چهارپایان دهد. و از طرفین، دیوها و دکانها و بتخانه‌ها ساخته‌اند، چنانک آن چهل روزه راه بکلی معمور است. و باروی شهر دایدو به خاک ساخته‌اند، چه عادت آن ولایت آن است که دو تخته می‌نهند و خاک نمناک در آن میان می‌ریزند و به چوبی بزرگ می‌زنند تا محکم می‌شود و تخته باز می‌گیرند و دیوار می‌باشد و جهت آنک بارندگی بسیار اتفاق می‌افتد و خاک آن ولایت بی‌قوت می‌باشد، دیوار چنان، محکم‌تر می‌گردد. و قآن در آخر عمر فرمود تا سنگ بیاورند و خواست تا روی آن دیوار را به سنگ بند کند، او درگذشت - انشاءالله که تیمور قآن را توفیق اتمام آن رفیق گردد - و قآن خواست که در یایلاق شهر کیمین فو که بر پنجاه فرسنگی دایدو است، همچنین سرائی سازد و عمارتی کند. و از قشلاق تا آنجا سه راه است، یکی راهی که آن را جهت شکار غروق کرده‌اند و به غیر از ایلچی ترالیق، دیگری بر آن راه نرود و راهی دیگر به جانب شهر چوچو که بر کنار آب سنگین فرو روند و در آنجا انگور و میوه بسیار باشد و شهرکی دیگر به آن شهر نزدیک، نام آن سیمالی و اکثر مردم آن سمرقندیان اند و باغ‌های بسیار به رسم سمرقند ساخته‌اند و راهی دیگرست بر کریوه که آن را سینکلینک می‌گویند و چون از آن کریوه می‌گذرند همه صحرای مرغزار و یایلاق است، تا شهر کیمین فو و پیش از این، یایلاق در حدود شهر چوچوی مذکور می‌کردند و بعد از آن در حدود شهر کیمین فو اختیار کردند. و در جانب شرقی آن، قرشی جهت خویش بنیاد نهاد نام آن لُنک تن و شبی خوابی دیده و آن را ترک گفته و با حکما و مهندسان کنگاج کرده تا قرشی دیگر کجا توان بنا نهاد، جمله اتفاق کرده‌اند که بهترین مواضع از روی خاصیت، ناووری است که در جنب شهر کیمین فو در میان مرغزار است، خواستند که آن را خشک کنند. و در آن ولایت سنگی است که به جای هیزم به کار می‌دارند، از آن بسیاری جمع کردند و فحم وافر. و آن ناوور را با چشمهٔ آن، از حصا و آخر

خرد کرده پر کردند و قلعی و ارزیر بسیار بر آن گذاختند تا محکم شد و به مقدار مرد بالایی، از زمین برآوردند و صفه بر بالای آن ساختند و چون آب در حوض زمین گشت، از جوانب دیگر به مرور ایام به مرغزارهای دورتر بیرون آمده و چشمه‌ها روان گشته و بر سر آن صفه فرش بیانک ختای ساخته و پیرامون آن مرغزار از مرمر دیواری کشیده و از آن دیوار تا قرشی‌دا برزین چوب نهاده، تا کسی در میان مرغزار، نتواند آمد و رفت. و انواع شکارها در آن مرغزار جمع کرده و ایشان بتناسل و توالد بسیار گشته‌اند و در میان آن شهر نیز سرائی و قرشی کوچکتر از آن ساخته و از قرشی بیرونی تا آن اندرونی کوچه‌ای ساخته‌اند، چنانکه بر آن ممر خاص در قرشی رود. و جهت کرباس دیواری گرد آن قرشی کشیده به بعد یک تیر پرتاب و اکثر اوقات در قرشی بیرون شهر باشد و در آن ممالک شهرهای معظم بسیار است و هر یک را نامی نهاده‌اند که از روی اشتقاق، معنی خاص دارد و مراتب حکام، از القاب آن شهرها معلوم شود، چنانکه قطعاً حاجت نباشد که در یرلیغ نویسند یا بحث کنند که حاکم کدام شهر بزرگتر است و در محافل به جهت نشستن ایشان را هیچ گفت و گوی نباشد و از هر مرتبه معین باشد که کدام حاکم را استقبال آن دیگر باید کرد و پیش او زانو باید زد و آن القاب و مراتب برین ترتیب است که شرح نوشته می‌شود:

مرتبه اول کینک، مرتبه دوم دو، مرتبه سوم فو، مرتبه چهارم چو، مرتبه پنجم چی، مرتبه ششم کون، مرتبه هفتم هین، مرتبه هشتم چین، مرتبه نهم شون. و اول مملکت وسیع را گویند مانند روم و فارس و بغداد. و روم ملکی را گویند که تختگاه پادشاه باشد و برین قیاس نازل می‌شود و هفتم شهرهای کوچک را گویند هشتم قصبه‌ها را گویند و نهم دیهها و مزارع را و مزیم نیز، هم مزرعه و دیه باشد و بندرهای سواحل را ماتو گویند و این ضابطه و ترتیب در دیگر ولایات نیست و اکثر امور ممالک برین نمط مضبوط است و الله اعلم.

۲. حکایت امراء و وزراء و بیتکچیان ولایت ختای و تفصیل مراتب ایشان و قواعد و ضوابطی که ایشان راست و مصطلحات آن قوم

"امرای بزرگ که ایشان را نیابت و وزارت باشد، ایشان را چینکسانک گویند و امیر لشکر را طایفو و امیر تومانا و نکشی و امراء و وزرا و نواب دیوان که تازیک و ختائی و اویغور باشد، فنچان. و رسم چنان است که در دیوان بزرگ چهار چینکسانک از امرای بزرگ و چهار فنچان و از امرای بزرگ اقوام مختلف تازیک و ختای و اویغور و ارکاوون باشند و ایشان را نیز در دیون نواب باشد و مناصب امراء و حکام آنجا به

حسب مرتبه است و مراتب ایشان بدین ترتیب و موجب می‌شود مفصلاً:

مرتبه اول چینکسانک، راه وزارت و نیابت داشته باشند - مرتبه دوم طایقو، امیر لشکر باشد و هر چند بزرگ باشد، رجوع بچینکسانک کند - مرتبه سوم فنجان، نائب و وزیر دیوان باشد از اهل اقوام مختلف - مرتبه چهارم یوچینک - مرتبه پنجم ژوچینک - مرتبه ششم سم چینک - مرتبه هفتم سمی - مرتبه هشتم لنچون - مرتبه نهم معلوم نشود، تمامت کتاب زیردست او باشند.

و در زمان قویلای قاآن، چینکسانک این امراء بوده‌اند، هتون نویان، اوچارچار اولچای ترخان، داشمن، و این زمان هتون نویان نماند و دیگر برقرارند، یا یکی دیگر، چینکسانک تیمور قاآن‌اند. و منصب فنجانی پیش از این به اهل ختای می‌دادند و این زمان به مغول و تازیک و اویغور نیز می‌دهند. و مقدم فنجانان را شوفنجان گویند، یعنی زبده فنجانان و درین وقت که چاغ تیمور قاآن است، سرور همه بایان فنجان است، پسر سید ناصرالدین پسرزاده سید اجل و او را این زمان سید اجل نیز می‌گویند. و دوم، عمر فنجان از مغول و سوم تکه فنجان از اویغور. و پیش از این، لاجین فنجان بوده برادرزاده امیر سونچان و این زمان پسرش است، کرمانه نام. و چهارمین، پیغمیش فنجان که به جای تیمور فنجان است و او نیز از اویغورست. و چون قاآن اکثر اوقات در شهر دایدو می‌نشیند، جهت دیوان بزرگ که آن را شینک خوانند، موضعی ساخته که در آنجا دیوان دارند و عادت چنان است که نایی باشد که دروازه‌ها بدو تعلق دارد و بلارغوی را نیز که بگیرند پیش آن نایب برند و او بپرسد و نام آن دیوان لیشه است و چون پرسیده باشد، صورت حال بنویسند و با آن بلارغوبهم، به دیوان لوشه فرستند که به مرتبه بالاتر از آن است و از آنجا به دیوان سوم فرستند که آن را جبیون گویند و بعد از آن به دیوان چهارم فرستند که نام آن تونچینون است و کارهای یام و قاصدان به آن دیوان تعلق می‌دارد، و آن سه دیوان مذکور در تحت فرمان این دیوان باشند. و بعد از آن به دیوان پنجم برند، که آن را ژوشتائی گویند و کار لشکر سازند و بعد از آن به دیوان ششم که نام آن سنویشه است و همه ایلچیان و بازرگانان و آینده و شونده آنجا باشند و یرلیغ و یاییزه به آن دیوان تعلق دارد و در این وقت علی الانفراد به امیرداشمن تعلق دارد. چون به این شش دیوان برده باشند، آنگاه به دیوان بزرگ که آن را شینک گویند برند و بپرسند و خط انگشت آن کسان که تند سخن باشند، باز گیرند. و معنی خط انگشت آن است که به تجربه معلوم و محقق شده که سر انگشتان مردم متفاوت است. هر گاه که یکی را حجتی باز دهد، آن کاغذ در میان انگشتان او نهند و بر ظهر آن حجت، نشاط خط بر موضع بند انگشت‌های

او کشند تا اگر وقتی منکر شود، با نشان‌های انگشتان او مقابله کنند و چون راست باشد، منکر نتواند شد. و چون برین نمط بر همه دیوان‌ها احتیاط کرده باشند، عرضه دارند و به موجب زمان، در آن باب به تقدیم رسانند. و عادت چنان است که امری مذکور هر روز بشینک روند و سخن مردم بپرسند و مهمات ممالک بسازند. و این چهارچینکسانک نیز که نشینند، و دیگر ارباب مناصب مذکور و بیتکچیان، هر یک بر حسب منصب به ترتیب نشینند و هر یک را شیر بر مثال صندلی در پیش نهند و دوات بر آن نهاده همواره آنجا باشند و هر امیری را نشانی و تمغائی معین باشد و چند بیتکچی معین‌اند که وظیفه ایشان آن است که نام آن کسی که هر روز به دیوان بیاید بنویسند، تا چندان روز که نیامده باشند جامگی از او وضع کنند، و اگر یکی کمتر به دیوان آید که او را عذری واضح نباشد، او را معزول گردانند. و سخن در بندگی قآن این چهارچینکسانک عرضه دارند. و شینگ خان بالیق در غایت عظمت است و چند هزار سال دفاتر دیوان در آنجا باشد و ضبط نیکو کنند و دساتیر نیکو نگاهدارند و عملة آن شینگ قریب دو هزار باشند. و شینگ در هر شهری باشد، الا جائی که دارالملک شهرها و ولایت‌های بسیار باشد، مانند بغداد و شیراز و قونیة روم. و در ممالک قآن دوازده شینگ هست و در غیر شینگ خان بالیق چینکسانک نمی‌باشد، مگر امیری به اسم شحنگی و امیری بر سر آن باشد و چهار فنجان و دیگر دیوان‌ها و مناصب برقرار می‌باشد. و مواضع شینگ دوازده گانه و مراتب آن بدین تفصیل و ترتیب است که در آن محل مثبت می‌گردد بعون الله تعالی:

اول شینگ خان بالیق و دایدو.

دوم شینگ ولایت جورج و سولانکقه. و در شهر چونچو که بزرگ‌ترین شهرهای سولانکقه است، این دیوان نهاده‌اند و علاءالدین فنجان پسر حسام‌الدین سمچینک المالغی و حسن ژوچینک آنجا می‌باشند.

سوم شینگ ولایت کولی و کوکولی که ملکی علیحده است و ملک آن را وانک گویند و قویلای قآن دختر خود بدو داده و پسرش از موانس قآن می‌باشد و او وانک آنجا نباشد. چهارم شینگ شهر نمکینک و آن شهری بزرگ است از ملک ختای بر کنار رودخانه قراموران و یکی از دارالملک‌های قدیم ختای بوده است.

پنجم شینگ شهر شکچو که آن شهر بر سر حد ختای است و توقان پسر آنجا می‌باشد. ششم شینگ شهر خینکسای که دارالملک منزلی است و علاءالدین فنجان پسر سیف‌الدین طغاجارنویان با نوکری ختائی سیوجینگ نام و عمر فنجان منزبتای و بیک خوچه طوسی

فنچان آنجا می‌باشد.

هفتم شینگ شهر فوچو از شهرهای منزوی و پیش از این شینگ در آنجا بوده و بزیتون بردند و از آن زمان با آنجا آورده‌اند و حاکم آنجا وقتی ژن برادر دشمن بوده است و حالا بایان فنچان امیر عمر. و بندر کشتی‌ها و زیتون است و حاکم آن بهاءالدین قندزی.

هشتم شینگ شهر لوکین فو، شهری است از ولایت منزوی که یک طرف آن ولایت باتتکقوت تعلق دارد و برادر بایان فنچان، حسن فنچان و برادر قنچان، هم حسن نام، آنجا حاکم‌اند.

نهم شینگ کویلکی که آن را تازیکان چین کلان می‌گویند. شهری به غایت بزرگ است بر ساحل دریا زیر زیتون و بندری معظم است و نوقای نامی و رکن‌الدین التستری فنچان در آنجا حاکم‌اند.

دهم سینگ قراچانک و آن مملکتی علیحده است و در آنجا شهری بزرگ است نام آن یاجی و شینگ در آن شهر است و اهل آنجا تمامت مسلمان‌اند و حکام آن یغان تیکین و یعقوب بیگ پسر علی بیگ از نسل یلواج.

یازدهم شینگ کین چانفو از شهرهای ولایت تتکقوت است و اننده پسر مینکقلا در این ولایت می‌باشد و حاکم آنجا قایتیمیش برادر دشمن فنچان و عمر ختائی و یورت اننده در موضعی که نام آن چغان ناوورست و قرشی ساخته.

دوازدهم شینگ قمچو، هم از شهرهای ولایت تتکقوت است، مملکتی به غایت بزرگ و ولایت براندازه تبع آن است و اچیقی آنجا می‌نشیند و امیر خوچو نامی به اسم حاکمی آنجا می‌باشد.

و چون آن ممالک از یکدیگر دورند در هر یک شهزاده یا امیر معتبری مقیم است، با لشگر، و رجوع اهل آن ولایت و مهمات و مصالح آنجا به وی تعلق دارد و ضبط و محافظت آن می‌کند. و شینگ هر ملکی در معظم‌ترین شهرهای آن ممالک می‌باشد و هر شینگ به مقدار دیبی بود، چه خانه‌ها و حجره‌های بسیار با مرافق و توابع ساخته‌اند و غلامان و خادمان کارکنان بسیار ملازم، و دقایق ترتیب و ضوابط آن دیوان‌ها به غایت باریک و نیکو و عادت چنین است که مجرمان و گناهکاران بعضی را بکشند و بعضی را از خانمان و مال و ملک جدا کنند و به کار گل و گردون کشیدن و نقل سنگ فرستند، چنانک یک متعلق با او نماند تا مردم چون امراء و معتبران را در آن حال ببینند، اعتبار گیرند. و یا ساق و ترتیب ایشان انواع بسیارست و حکایت آن ممالک از هر گونه هر چه تمامتر، لیکن چون تاریخ آن دیار علی حده و در ذیل این کتاب خواهد آمد، بدین مقدار اختصار رفت.

۳. حکایت اطراف ممالک قآن و ذکر شهزادگان و امرایی که با لشکر به هم به جهت محافظت ملک در سرحدات نشینند

قآن را در جنب شرقی جنوبی هیچ یاغی نیست، چه تمامت ولایاتی که بر آن صوب افتاده، داخل مملکت اوست تا دریای محیط، الا آنک به نزدیک ساحل ولایت جورج و کولی در میان دریای محیط، جزیره عظیم است، نام آن چمنکو و دور آن قرب چهار صد فرسنگ باشد و شهرها و دیهه‌های بسیار در آنجا، و پادشاه علی حده دارد و برقرار ما تقدم، یاغی است. و مردم آنجا کوتاه و بالا و کوتاه گردن و بزرگ شکم باشند و در آنجا معادن بسیارند و از جانب شرقی مطلق تا سواحل محیط و سرحد ولایت قیر قیز، هیچ یاغی ندارد و از جانب جنوبی غربی از ولایت منزی و در میان ولایت کویلیکی و زیتون بر ساحل، بیشه سخت بزرگ هست. پسری از آن پادشاه منزی در آنجا گریخته و اگر چه قوتی و شوکتی ندارد، بدزدی و عیاری روزگار می‌گذراند. و از جانب غربی ولایتی است که آن را کفچه کوه می‌خوانند و در آن، مواضع و بیشه‌های سخت به ولایت قراچانک و بعضی هندوستان و ساحل. و در آنجا دو شهر است، لوچک و خنیام و پادشاهی علی حده دارد و با قآن یاغی است. و طوغان پسر قآن که در لوکین فواز ولایت منزی با لشگری نشسته، محافظت ولایت منزی می‌کند و احتیاط آن یاغیان نیز می‌نماید. یک نوبت با لشگریان شهرهایی که بر سواحل است رفت و برگرفت و هفته آنجا بر تخت نشست. ناگاه لشگر ایشان از دریا و بیشه و کوه کمین بگشادند و لشکر طوغان را که به غنیمت مشغول بودند بزدند و طوغان به سلامت بیرون آمد و برقرار، در حدود لوکین فو می‌باشد. و از جانب شمالی غربی که سرحد ولایت تبت و زردندان است، یاغی ندارد مگر از جانبی که با لشکر قوتلوق خواجه سوخته است. لیکن کوه‌های سخت در میان آن است و یاغی در نمی‌تواند رفت، مع هذا بعضی لشکر جهت محافظت آن طرف نشانده‌اند. و شمالی شرقی در عرض جانب قایدوودا است و از سرحد ایشان تا سرحد ملک قآن چهل روز راه بیابان است و از جانبین لشگر و قراول بر سرحدات نشسته و محافظت می‌نمایند و احتیاط می‌کنند و احیاناً اتفاق جنگ نیز می‌افتد. و عرض سرحد ملک قآن بر جانب مذکور یک ماهه راه باشد، ممتد به طرف شرقی. و لشگر و قراول در اکثر آن مواضع ضروری. و از شرق ابتدا کرده شهزادگان و امراء با لشگر نشانده‌اند. در اول طرف شرقی، شهزاده کمیل برادر پدری قآن با لشگر نشسته وزیر او کورکوز گورکان داماد قآن وزیر او چونکفور پسر توقات که از امرای بزرگ قویلای قآن بود و زیرتر از او تیکتادای پسر نایان کوبوکچی که هم امیری بزرگ بوده و زیرتر از او کوبوکچو عم

تیمور قآن. و بعد از آن به ولایت تتکقوت می‌رسد که شهزاده انند پسر منکقلن می‌داند و با لشگر آنجا می‌نشیند، در حدود چغان ناوور. وزیر او سرحد قراخوچو است که شهر اویغوران است و در آنجا شراب نیکو باشد و میان سرحد قآن و قایدو افتاده است و با هر دو می‌سازند و خدمت جانبین می‌کنند وزیر از آن شهزادگان اچیغی نواده چغتای و چوتای پسر الغو می‌نشینند و زیر از آن کوه‌های سخت تبت است که ذکر رفت و در راه‌های ولایت مذکور جهت بی‌آبی، در تابستان رفتن ممکن نیست و در زمستان مگر از آب برف خورند و روند والله اعلم بالصواب.

فصل یازدهم

روابط چین و حکومت‌های محلی پارس
در دوره مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ م.)

۱. روابط دودمان مینگ با هرات

هرات در ۳۰۰۰ لی (۱۵۰۰ کیلومتری) جنوب غربی سمرقند واقع است و فاصله بین این شهر با دروازه جیایوه، بیش از ۱۲ هزار لی است.^۱ هرات به مثابه کشوری بزرگ در سرزمین غربی است. تیمور داماد دربار یوان در سمرقند فرمانروایی می‌کند، او پسر خود شاهرخ را برای اداره امور سیاسی به هرات فرستاد.^۲ در دوره حکومت امپراطور تایی زو (۱۳۶۸-۱۳۹۹ م.)، یعنی اولین امپراطور دودمان مینگ، سمرقند و بیش‌بالیغ مرتباً سفیران خود را با هدایا به دربار می‌فرستادند. ولی از هرات چون از چین دور است، سفیر نمی‌فرستادند. در سال ۲۵ هون اوو (۱۳۹۳ م.)، سفیران با پیام امپراطوری و هدایا به آن سرزمین فرستاده شدند. هدایا شامل پارچه ابریشمی و سکه طلا بود. ولی پس از این، دیگر سفیر خود را نفرستادند.

در سال ۲۸ هون اوو (۱۳۹۶ م.)، دو مأمور به نام فوآن و گوجی، با ۱۵۰۰ نفر نیرو به آنجا فرستاده شدند. ولی این افراد در نیمه راه به وسیله فرمانروای سمرقند نگه داشته شدند و به مقصد نرسیدند. در سال ۳۰ هون اوو (۱۳۹۸ م.)، چن ده وین، دادستان کل شهر پکن، با گروهی از افراد به آنجا فرستاده شدند، ولی چن و همراهانش تا سالیان درازی برنگشتند. هنگامی که امپراطور چن زون (۱۳۰۳-۱۳۲۵ م.) به مسند رسید، سفیران دربار با پیام

۱. دروازه جیایوه به مثابه انتهای غربی دیوار چین است، در استان گان سو واقع است. (م)

۲. تیمور در سال ۱۳۶۹ م. با سیرای ملک خانوم، دختر غازان خان، ازدواج کرد. از این جهت، او به عنوان داماد دربار دودمان یوان خوانده می‌شود.

امپراطوری و هدایا از قبیل سکه‌های طلا به آن سرزمین فرستاده شدند. این بار، همچنان از آن سرزمین خبری نیست. در سال ۵ یون له (۱۴۰۸ م.) فوآن و دیگران برگشتند. در همین سال، چن ده وین نیز برگشته است. او برای چندین سال در سرزمین‌های غربی سفر کرد، به فرمانروایان آنجا توصیه کرد که سفیران خود را به دربار چین بفرستند. ولی همه آنها به بهانه دوری راه موافقت نکردند. او از این جهت به موقع برنگشته است.

چن ده وین اهل شهر بائو چان است. او در سفر در سرزمین غربی به رسم و عادت محلی اهمیت می‌داد و در آن باره اشعاری نیز سرود. امپراطور از این کارش بسیار تعریف کرد و مقامش را ارتقا داد. سال بعد، او را بار دیگر به هرات فرستاد که پیام دربار، و سکه‌های طلا را به فرمانروای آن سرزمین برساند. شاهرخ بهادر فرمانروا، سفیران خود را همراه او به دربار مینگ فرستاد. در سال ۷ یون له (۱۴۱۰ م.)، آنها به پایتخت چین رسیدند. امپراطور بخشش‌های فراوان به سفیران هرات داد و هنگام برگشت، همراه او کسانی فرستاد. در سال بعد، فرمانروا باز سفیران خود را به دربار فرستاد.

میرزا خلیل سلطان، فرمانروای سمرقند، پسر برادر فرمانروای هرات است. این دو نفر یعنی خلیل و فرمانروای هرات نسبت به یکدیگر دشمنی می‌ورزند و بارها جنگ کرده‌اند. امپراطور در هنگام برگشت سفیران سمرقند به سرزمین خودشان، بیارچیتای یکی از فرماندهان خود را با پیام به نزد فرمانروای آن سرزمین فرستاد. در آن پیام نوشته شده است که "آسمان موجودات دنیا و مردم را به وجود آورد و مسئولیت فرمانروایی را بر دوش من نهاده تا به همه مردم سرزمین‌های دور و نزدیک به یک اندازه توجه دارم. من بارها سفیران خود را برای برقراری روابط با تو، فرستادم و اطلاع پیدا کردم که تو وظایف خود را با صمیمیت و صداقت انجام می‌دهی و به مردم خود توجه داری، در سرزمین خود به خوبی فرمانروایی می‌کنی. این کار و عمل را بسیار می‌پسندم. ولی در این اواخر خبری رسیده است که تو با پسر برادر خود از کینه و دشمنی شروع به جنگ کردی. من از این زد و خورد شما بسیار ناراحت شدم. تو با او از یک فامیل هستی و قاعدتاً باید نسبت به یکدیگر مهربان و مراقب باشید. فقط در این صورت است که می‌توانید تجاوز دیگران را دفع کنید. شماها که خودی هستید، نمی‌توانید یکدیگر را تحمل کنید، چگونه می‌توانید با دیگران هماهنگ باشید. از این به بعد، شما باید به جنگ و نبرد خاتمه دهید و برای مردم یک محیط آرام و آسوده ایجاد کنید و قوم و خویش‌کشی نکنید. به این ترتیب، از سعادت و آرامش برخوردار می‌شوید." سفیران به غیر از پیام امپراطوری، هدایای فراوانی از قبیل سکه‌های طلا و

پارچه‌های مختلف را نیز به همراه خود برده و به فرمانروا و میرزا خلیل سلطان دادند. بیارچیتای سفیر دربار از ممالک سمرقند، شیراز، اندجان، اندخوی، تورفان، هوجو، لیو چن و کاشغر دیدار کرد و به فرمانروایان آن شهرها هدیه داد و توصیه کرد که سفیران خود را به دربار مینگ بفرستند. سران این سرزمین‌ها از این امر خوشحال شدند و سفیران خود را همراه سفیران هرات با هدایایی از قبیل شیر، اسب و پلنگ به دربار چین فرستادند. این سفیران در سال ۱۱ یون له (۱۴۱۴ م.) به دربار مینگ رسیدند. امپراطور مینگ به خرسندی تمام در تالار امپراطوری آنها را به حضور پذیرفت و هدایای فراوان به آنها بخشش کرد. پس از آن، سفیران کشورهای مختلف دائماً به دربار فرستاده شدند. سفیران آنها هر بار که می‌آمدند، به ریاست سفیر هرات بودند.

هنگامی که سفیران سرزمین غربی می‌خواستند به کشور خود برگردند، امپراطور معمولاً به لی دا وزیر امور دربار، چن چن وزیر کارکنان، لی سیان وزیر امور مدنی و جین هالان پو فرمانده سپاه فرمان می‌داد که آنها را مشایعت کنند. همچنین دستور می‌داد که هدایایی از قبیل پرنیان، ابریشم، پارچه‌های دیگر به سفیران بدهند که به سران کشورهای خود برسانند. در سال ۱۳ یون له (۱۴۱۶ م.)، لی دا و دیگران از سرزمین غربی به چین برگشتند و کشور هرات و سایر ممالک نیز سفیران خود را به همراهشان به دربار مینگ فرستادند و هدایایی مثل اسب، پلنگ، و سایر محصولات محلی را به دربار می‌دادند.

سال بعد، این کشورها باز سفیران خود را به دربار فرستادند، چون سفیران برمی‌گشتند، امپراطور به چن چن دستور داد، که با پیام امپراطوری و سکه‌های طلا آنها را مشایعت کنند و سران ایالات که از آنجا عبور می‌کردند، ضیافت تشکیل می‌دادند و مهمانان را مورد پذیرایی قرار می‌دادند. در سال ۱۵ یون له (۱۴۱۸ م.)، هنگام برگشت چن چن به چین، کشورهای سرزمین غربی همچنان سفیران خود را به مشایعت او فرستادند. سال بعد، سفیران کشورهای سرزمین غربی باز از دربار مینگ دیدار کردند و امپراطور همچنان لی دا را همراه آنها به کشورهایشان فرستاد.

در سال ۱۸ یون له (۱۴۲۱ م.)، سفیران هرات به اتفاق سفیران بدخشان به دربار فرستاده شدند و در سال ۲۰ یون له (۱۴۲۳ م.)، سفیران هرات به اتفاق سفیران ختن وارد دربار مینگ شدند. در سال ۲ یوان ده (۱۴۲۸ م.) فرمانروای هرات به نام دارخان ابراهیم، با هدیه اسب به دربار رسید. چون امپراطور ژن زون (۱۴۲۵-۱۴۲۶ م.) به تماس با کشورهای دوردست زیاد علاقه نداشت و امپراطور بعدی، سیوان زون نیز این سیاست را

دنبال کرد، برای سال‌های زیادی از فرستادن سفیر به این کشورها منصرف شدند، سفیران این کشورها نیز کم‌تر به دربار فرستاده شدند.

میرزا خلیل سلطان، پادشاه سمرقند، نوۀ تیمورف، پسر میران شاه بود. تیمور در دم مرگ دستور داد که نوۀ بزرگ او، پسر محمد، فرمانروای سمرقند شود. او چهار سال فرمانروای سمرقند شد. خلیل با پشتیبانی یکی از فرماندهان تیمور به نام خداداد حسینی پیر محمد را راند و خود به حکومت سمرقند رسید. ولی شاهرخ این وضعیت را قبول نکرد و دوبار در سال‌های ۱۴۰۵ و ۱۴۰۶ م. نیروهای خود را علیه خلیل به میدان جنگ فرستاده بود. ولی جنگی رخ نداد و دو طرف از راه مذاکره مسایل را حل کردند و سرانجام در سال ۱۴۰۹، خلیل به وسیلۀ شاهرخ برکنار و در شهر ری حبس گردید و در سال ۱۴۱۲ درگذشت.

متن پیام امپراطور مینگ، جن زون به شاهرخ که اینجا نقل شده، کامل نیست. در کتاب تاریخ شاهرخ به قلم نویسنده معروف ایران، عبدالرزاق سمرقندی، متن کامل‌اش دیده می‌شود. در ۱۷۸۵ م. یک انگلیسی به نام چمبرز^۱ این پیام را ترجمه و در کلکته چاپ کرد.

(توضیح مترجم: متن کامل پیام مذکور در کتاب عبدالرزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین آمده و در مجله چاپ افغانستان "آریانا"، ج ۲، ش ۶ درج شده است. عبدالرزاق نوشت که این پیام به سه زبان یعنی به زبان‌های چینی، مغولی و فارسی نوشته شده است. اینک متن فارسی آن را از مجله "آریانا" نقل می‌کنیم:

"دای منگ پادشاه معظم نامه ارسال می‌فرماید. یار سمرقند مر شاهرخ بهادر را. (ما) فکر می‌کنیم خداوند تعالی جمیع خلائق بیافرید آنچه (در) میان زمین و آسمان است (ت) هر یک به راست رفاهیت باشند. (ما) به تأیید (امر خدای) تعالی که خداوند ممالک روی زمین گشته‌ایم، به متابعت حکم الهی جهان‌داری می‌کنیم، (به) سبب این میان دور و نزدیک فرق نمی‌کنیم (،) همه را برابر و یکسان نگاه می‌داریم پیش از این شنیدیم که تونیک عاقل و کاملی و از همگنان بلندتری و به امر خداوند تعالی اطاعت می‌نمایی و رعایا و عساکر را پرورش داده درباره همگنان احسان و نیکویی رسانده (به) سبب آن نیک شاد گشتیم. علی‌الخصوص ایلچی فرستادیم تا کمخاوترقو خلعت رسانید. چون که ایلچی آنجا رسیده تونیک تعظیم امر ما نموده و مرحمت را نیک ظاهر گردانیده همه خورد و بزرگ شاد گشته‌اند. فی‌الحال ایلچی فرستادی تا خدمت و (تحفه) اسبان و متاع‌های آن دیار رسانیدند، (بجد) صدق نمودن

تو را دیدیم که شایسته ستایش و نوازش باشی، بیشتر دور مغول ره آخر رسید، پدر تو تیمور فوما (به چینی یعنی داماد م) به امر خداوند تعالی اطاعت آورده تائی زوی پادشاه اعلی ما را خدمت نموده تحفه ایلچیان منقطع نگردانیده، (به) (این) مردمان آن دیار (را) امان داده و همگنان را دولتمند گردانید، (دیدیم) که تو به همت و روش پدر نیک متابعت نموده اکنون دو جیحون بای از کسان و هزاره سو چو و دانگ چنگ صده سون قونچی با معهم فرستادیم (با) تهنیت و خلعت و کمخا و ترقوها (تا) صدق ظاهرگر (دد)، بعد از این کسان فرستیم تا آی و رو کنند تا راه منقطع نشود، تا تجارت و کسب به مراد خویش کنند. خلیل سلطان برادرزاده (تست) می باید که وی را نیکو تربیت نمایی تا حق زادگی خویش به جای آورده باشی، تو می باید که به صدق او را (ما) متابعت نمایی، این است که اعلام گردانیده می شود.

شاهرخ پس از آن که پیام دوستی را خواند، منظور سفیران را درک کرد و درخواست شان را قبول نمود و دستور داد که از این سفیران به گرمی پذیرایی کنند. سفیران چین چون کارهای پیش بینی شده را انجام دادند، خدا حافظی کردند و به کشور خود راهی شدند. شاهرخ وزیر خود به نام شیخ محمد بخشی را به همراهی شان فرستاد. چون امپراطور چین پیرو اسلام نبود و منطبق اصول قرآن عمل نمی کرد و لذا شاهرخ به عنوان دوستی به او نامه نوشت و پیشنهاد کرد که پیرو اسلام باشد. این نامه نیز به دو زبان عربی و فارسی بود.

بنابر تاریخ دودمان مینگ، در سال ۱۱ یون له (۱۴۱۴ م)، سفیران هاله (هرات) به پایتخت رسیدند. به نظر من، مسلماً همان دسته محمد بخشی بودند. در ۱۴۲۱ م، در میان گروه سفیران شاهرخ که به چین آمده بودند، اسم بخشی یافت می شود. شاید این همان محمد بخشی باشد. سفیران هرات دوبار یعنی در سال های ۱۴۱۴ و ۱۴۲۱ م. با شیر به چین آمده بودند. چون شیر حیوانی است که خاص افغانستان است و مورد علاقه چینی ها بود.

همچنین بنابر تاریخ دودمان مینگ، در سال های ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰ یون له (۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۱، ۱۴۲۳ م)، سفیران هرات به پکن آمدند. این سفیران به دعوت دودمان مینگ آمدند. چون با خواندن پیام دوستی چین به شاهرخ که در کتاب عبدالرزاق گنجانده شده، این نکته معلوم می گردد. این نویسنده در کتاب خود نیز یادداشت کرده که سفیران چین هم به دفعات به هرات فرستاده شدند.

عبدالرزاق آورده که در ۱۴۱۷ م. (توضیح لازم: عدد ۱۴۱۷ مسلماً فرنگیان در ترجمه نوشته اند. چون عبدالرزاق حتماً از تقویم اسلامی استفاده می کرد) سفیران چین از دودمان مینگ به هرات رسیدند و سران گروه به نام های بی باچین، توباچین، جات باچین بودند. این

گروه با یک تیم سیصد رأس اسب وارد هرات شدند. شاهرخ این سفیران را به حضور پذیرفت. سفیران پس از تقدیم هدایای زیاد که به شاهزادگان و وزرای دربار آن سرزمین داده می‌شد، پیام امپراطوری را به شاه دادند که در آن، به سابقه دوستی بین دو کشور اشاره گردیده و آرزومندی برقراری حسن روابط در آن ابراز شده و به خصوص به از میان بردن ممانعت تردد بین دو کشور تأکید گردیده، چون بازرگانان دو کشور پس از آن می‌توانستند به راحتی و بدون مواجهه شدن با خرابکاری و راهزنی رفت و آمد کنند. متن پیام به قرار زیر است:

"دایمینگ پادشاه معظم نامه ارسال می‌فرماید به شاهرخ سلطان:

خداوند تعالی دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کند، سبب آن مردمان آن مملکت دولتمند گشته‌اند. سلطان روشن رأی و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالی‌تر و ماهر. خداوند تعالی تعظیم و اطاعت به جا آورده و در کار او عزت داشت نمود که موافق تأیید آسمان است (و) (ما) پیشتر از این ایلچیان امیر سرای لی دا با جمعهم فرستادیم به نزدیک سلطان رسیده‌اند. به آداب و رسوم و اکرام و اعزاز بسیار فرموده‌اند. لی دا و جمعهم به مراجعت رسیدند و عرض کردند. بر همه روشن (و معلوم گشت)، ایلچیان بیک بوقا و غیره به لی دا و جمعهم با هم برای هدایا شیر و اسپان تازی، یوزان و چیزهای دیگر فرستادند. همه به این درگاه رسیدند. ما همه را نظر کردیم. صدق و محبت ظاهر گردانیده‌اند. ما به غایت شاکر گشتیم. دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صالحان هیچکس از سلطان عالی‌تر نبوده باشد و مردمان آن مملکت (رانیک می‌تواند امان و تسکین دادن که بر وفق رضای).

حق است جل جلاله چگونه خداوند تعالی راضی و خشنود نباشد مردانه مردان با همدیگر به دوستی بودند و دل به دل چو آینه باشد. اگر چه بعد مسافت باشد، گویادر نظر هستی همت و مروت از همه چیز عزیزتر است. لیک در تبع آن نیز چیزی عزیز شود، اکنون علی‌الخصوص لی دا، چانقو با جمعهم با ایلچیان بیک بوقا و غیره را با هم فرستاده شد(ند) که نزدیک سلطان هدایا سونکقوران (عقاب) هفت دست است که برسانند. این همه سونکقوران اگر چه در مملکت چین (نمی‌باشد) لیکن علی‌الدوام (از اطراف دیار) برای ما تحفه می‌آرند (به) سبب (آن) کمی نیست، در آن جای شما کمیاب بوده است، خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی سلطان قرمچی باشد. اگر چه اشیا کمینه است، لیکن حوصله محبت (ما) باشد. به قول سلطان وصول یابد من بعد می‌باید که محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد و شد کنند و منقطع نباشد تا مردمان همه به دولت امن و امان و رفاهیت باشند.

البته خداوند تعالی لطف و مرحمت زیادت گرداند. اینست که اعلام کرده شد، تمت." در سال ۷ سوان ده (۱۴۳۳ م.) مأموری به نام لی گویی به سرزمین غربی فرستاده شد. او پیام امپراطوری را به شاهرخ رساند و در آن چنین نوشته شده:

"زمانی که پدر بزرگ ما امپراطور چن زو به مسند رسید، شما برای تبریک و تجلیل، سفیران را به دربار فرستادید و هدایا را رساندید اینک ما طبق تمایل خداوند و آسمان به قدرت رسیدیم و بر ممالک فرمانروایی می‌کنیم و عنوان سال‌های دوره حکومت سوان ده است و تمامی امور دولتی را بنابر رسوم و عادات پدر بزرگ ما که با محبت و مرحمت فرمانروایی می‌کردند، اداره می‌کنیم. پیش از این سفیرانی همراه با پیام و هدایا به سرزمین شما فرستادیم، ولی چون با ممانعت مواجه گردیدند، موفق نشدند و برگشتند. اینک راه باز شد، سفیرانی با پیام می‌فرستیم تا ابراز تمایل گسترش روابط دوستی و مودت کنند. امیدوارم از این به بعد بازرگانان و مسافران به راحتی در راه بین دو مملکت رفت و آمد کنند و بنابر تمایل خود داد و ستد نمایند."

به علاوه امپراطور پرنیان و ابریشم و دیبا نیز به شاهرخ هدیه داد. زمانی که سفیر چین به نام لی گویی هنوز به هرات نرسیده، فرح‌الدین، سفیر هرات، با پایتخت رسید. او در هنگام اقامت در مهمانسرای دولتی مرد. لذا فرمان امپراطوری صادر گردید که جسدش را با احترام و بنابر رسم و عادت دفع کنند. هنگامی که لی گویی با همراهانش به چین برمی‌گشتند، هرات سفیران خود را به همراهی‌شان فرستاد که اسب و سنگ گرانها و یشم به امپراطور برسانند. بهار سال بعد سفیران هرات برگشتند. دربار دوباره لی گویی را به همراه‌شان فرستاد تا به پادشاه و دیگر فرمانروایان آن سکه‌های خاص بدهند. در پاییز همان سال و سال سوم جین تون (۱۴۳۹ م.) در دوره حکومت امپراطور این زون سفیران آن سرزمین با هدایا به دربار فرستاده شدند.

ولی در دوره حکومت این زون وضع تغییر کرد. چون امپراطور سنش بسیار کم و وزرا خواهان فراغت و آسایش بودند، علاقه نداشتند خود را با امور خارجی مشغول کنند. در نتیجه رفت و آمد بین چین و ممالک خارجی کم‌تر شد. تنها در سال اول تیان سون (۱۴۵۷ م.) در دوره دوم امپراطور این زون، مسئله روابط با کشورهای خارجی مطرح شد. ولی وزرا با امپراطور هم‌نظر نبودند، یکی از آنها به نام جان جائو حتی به روشنی دلیل آورد و به امپراطور پند داد که از انجام این کار خودداری کند.

در سال ۷ تیان سون (۱۴۶۴ م.) امپراطور دید که در داخل کشور آرامش و آسایش

حکمفرماست و مدت متمادی با کشورهای خارجی قطع رابطه شده است. لذا دو نفر از فرماندهان را به عنوان نمایندهٔ دربار به کشورهای خارجی فرستاد. این دو نفر حامل هدایا (سکه‌های طلا و چیزهای دیگر) و پیام امپراطوری بودند. این دو نماینده یکی هایی ژون و دیگری ماچوان نام داشتند که اول به هرات رسیدند. بعد به کشورهای دیگر. ولی این کار به نتیجه‌ای نرسید. از این کشورها کم‌تر کسی به دربار فرستاده شد، حتی هرات هم سفیران خود را مرتباً نمی‌فرستاد.

در سال ۲۶ جیان چن (۱۵۴۸ م.) در دورهٔ امپراطور شی زون، استاندار گان سو به نام یان پو، گزارش داد که چون سفیران و خراج رسانندگان از سرزمین غربی به تعداد زیادی می‌آیند، باید تعدادشان را محدود نمود. وزیر آداب و تشریفات در بررسی و ارزیابی این گزارش، اظهار نظر کرد که بنابه رسم گذشته، تنها سرزمین هامی هر سال سفیران خود را به دربار می‌فرستد.^۱ هر دسته از سفیران آنها تقریباً ۳۰۰ نفر بودند، و یک دهم این افراد را به پایتخت می‌فرستادند و بقیه در محل‌ها نگه‌داری می‌شدند و به وسیلهٔ دستگاه‌های محلی پذیرایی می‌گردیدند. سایر جاها مانند هرات، حسان، تورفان، تیان فان (عرب) و سمرقند اگر سفیران خود را به چین بفرستند، سفیران‌شان باید از سرزمین هامی عبور کنند. آنها هر سه سال یک بار یا هر پنج سال یک بار سفیران خود را می‌فرستادند. از میان سفیران این کشورها تنها عدهٔ کمی یعنی سی یا پنجاه نفر را به پایتخت می‌فرستادند، بقیه نیز مانند سفیران هامی به وسیلهٔ دستگاه‌های محلی پذیرایی می‌شدند. در این سال‌ها بسیاری از کشورهای خارجی سفیران خود را به پایتخت می‌فرستادند، لذا باید به مأموران سرحدات دستور داد که این مقررات را اکیداً رعایت کنند. کسانی که سفیران خارجی را بیش از حد به پایتخت می‌فرستند، باید مورد بازرسی و محکومیت قرار گیرند. امپراطور این گزارش را تأیید کرد. از آن به بعد سفیران هرات نیز مدت‌ها است که به چین نمی‌آمدند.

هرات بزرگ‌ترین کشور سرزمین غربی به شمار می‌آید. شهری که پادشاه در آن اقامت می‌کند، محیطش بیش از ده لی (۵ کیلومتر) است. خانه‌ها را با سنگ‌ها می‌سازند و شکل خانه مانند سکویی بلند است. در داخل خانه‌هاشان ستون نیست و بسیار (وسیع) گشاد است، گاهی تا چند ده اتاق مساحت دارد. در و پنجرهٔ اتاق‌ها مثبت‌کاری شده، به رنگ طلایی رنگ‌آمیزی می‌شود. روی کف اتاق فرش می‌گسترند. همهٔ افراد از پادشاه تا مردم معمولی،

۱. هامی در قسمت شرقی منطقهٔ خودمختار سین‌کیانگ چین واقع است. (م)

چه زن، چه مرد در هنگام جمع تماماً روی زمین می‌نشینند. مردم پادشاه خود را سلطان می‌خوانند، که به معنای پادشاه است. مردان موی خود را کوتاه می‌کنند و با پارچه سفید سر خود را می‌پیچند. زنان نیز سر خود را با پارچه سفید می‌پیچند تنها دو چشم دیده می‌شود. مردم همدیگر را به اسم می‌خوانند. در برخورد با یکدیگر تنها کمر خود را یک خرده خم می‌کنند. ولی در هنگام برخورد اول، زانوی خود را برای یک بار روی زمین می‌گذارند. چه مرد و چه زن فرق نمی‌کند. هنگام غذا خوردن، از چوب و وسایل دیگر استفاده نمی‌کنند، ولی از ظروف چینی استفاده می‌نمایند. شراب را با انگور درست می‌کنند. در داد و ستد از سکه‌های نقره استفاده می‌کنند. بهای سکه‌های نقره‌ای بر سه نوع است. مردم معمولی اجازه دارند سکه‌های نقره‌ای درست کنند، به شرط این که مالیات را به سرطایفه بپردازند تا روی سکه‌شان مهر خورده باشد. سکه بدون مهر قدغن است. اندازه مالیات در داد و ستد بیست درصد است. برای اندازه‌گیری غلات و محصولات کشاورزی ظروف خاصی ندارند. در داد و ستد تنها با چشم اندازه‌گیری می‌کنند. در آن سرزمین دستگاه دولتی در میان نیست. ولی سازمان‌های اداری هست، به نام داووان (دیوان). قانون قضایی نیز اجرا نمی‌شود، از کسانی که مرتکب جنایات و کشتار شوند، تنها جریمه می‌گیرند. مردم اجازه دارند خواهران خود را به زنی بگیرند. مدت عزاداری صد روز است، جسد مردگان را توی تابوت نمی‌گذارند تنها با پارچه سفید می‌پیچند، در مقبره مراسم عزاداری تشکیل می‌دهند، نه پیشینیان مرحوم شده را پرستش می‌کنند، نه بت یا ارواح را، بلکه به پرستش آسمان اهمیت خاص می‌دهند. به روز اول یا روز پانزدهم ماه اهمیت نمی‌دهند.^۱ ۷ روز را یک دور می‌دانند، و پس از روز هفتم باز از سر می‌شمارند. در ماه‌های اول و دهم هر سال روزه می‌گیرند و در این دو ماه، روزها از خوردن خودداری می‌کنند تا شب فرا می‌رسد، آن وقت چیزی می‌خورند. به غیر از ماه‌های روزه‌داری، اجازه دارند گوشت حیوانات بخورند.

در وسط شهر، یک اتاق بزرگ گلی می‌سازند، در میان آن یک ظرف برنزی قرار دارد که شکل‌اش مانند سه پایه چینی است. دایره آن ظرف چند جان (هر جان کمی بیش از سه متر) است. روی آن ظرف خطوطی هست، دانشجویان در آنجا گرد هم می‌آیند درست مانند مکتب قدیمی چین می‌باشد.

در آن سرزمین افرادی هستند که در راه رفتن بسیار مهارت دارند. آنها یک روز می‌توانند

۱. چینی‌ها به روز اول و پانزدهم هر ماه اهمیت می‌دهند. (م)

سیصد لی (۱۵۰ کیلومتر) طی کنند. وقتی کاری فوری پیش آید، آنها وظیفه دارند انجام دهند. اهالی در جست و جوی زندگی پر تجمل و تن آسایند و در مصرف پول بی بندوبارند. زمین آنجا بسیار حاصلخیز، هوا گرم، و باران کم می بارد. فرآورده های آن عبارت اند از نمک، مس، آهن، طلا، نقره، کاشی، مرجان، کهربا، مروارید و زمرد. مردم کرم ابریشم پرورش می دهند و ابریشم می بافند. درختان آن سرزمین عبارت اند از: درخت توت، نارون قرمز، بید، عرعر، کاج، درخت اقاقایای چینی، درخت پیروی چینی. میوه های آن عبارت اند از: هلو، بادام، آلو، گلابی، انگور و انار. انواع محصولات کشاورزی از ارزن چسبی، گندم، کتان و ارزن. حیوانات آن عبارت اند از: شیر، پلنگ، اسب، شتر، گاو، گوسفند، مرغ، سگ، خروس، و غیره. شیر در نزار کنار رود آمو یافت می شود. در روزهای اول پس از تولد، چشم ها هنوز بسته است، بومیان شیر را می گیرند و پرورش می دهند. اگر بعد از بزرگ شدن بگیرند، ران نمی شوند. کشورهای اندخود و بدخشان در نزدیکی آن زیر فرمان آن قرار دارند (تاریخ دودمان مینگ، بخش "هرات"، جلد ۳۳۲)

هاله (هرات) اسم دیگر آن هی لو است، در ۱۳۰۰۰ لی (۶۵۰۰ کیلومتر) آن طرف دروازه جیا یوه گوان و در جنوب غربی سمرقند واقع است. شاهرخ، پسر تیمور و داماد دودمان یوان، در آن فرمانروایی می کند. مردم او را سلطان می خوانند. این اسم به معنای پادشاه است. در شرق آن سرزمین، آندخود و بلخ قرار دارند که زیر فرمان این کشور هستند. مساحت پایتخت آن بیش از ده لی مربع و در دشتی به درازی صد لی است و در چهار طرف آن کوهستان می باشد. پایتخت در جنوب شرقی آن دشت و پشت به کوه است. مردم آن با سنگ خانه می سازند، شکل خانه آنها مانند سکوی بلند است. داخل اتاق ها ستون نیست. در و پنجره خانه ها مثبت کاری می شود و به رنگ طلایی رنگ آمیزی می گردد. اتاق هاشان با پرده تقسیم می شود و همه پرده ها ابریشمی است.

مردم هنگام برخورد با یکدیگر فقط اسم طرف را ادا می کنند. حتی پادشاه هم استثنا نیست. هنگامی که با یکدیگر برخورد می کنند، نیم خیز می شوند، سالی مالی (سلام علیکم) می گویند. گذشته از این، یا با یکدیگر دست می دهند یا یکدیگر را بغل می کنند. برخی از مردم در راه رفتن مهارت زیاد دارند. روزی می توانند سیصد لی (۱۵۰ کیلومتر) را طی کنند. هوا بسیار گرم است و باران کم می بارد. در میان شهر، نهرها هست که تمام وقت پر از آب می باشد. به روزهای اول و پانزدهم ماه اهمیت نمی دهند. غلات را با ظرف خاص اندازه گیری نمی کنند، فقط با چشم مقدار آن را می سنجند. با سکه ها داد و ستد می کنند. میزان

مالیات ۲۰ درصد است. فرمانروایان با این پول، هزینه دستگاه‌های اداری را تأمین می‌کنند. خوراک را کم‌تر با آتش می‌پزند. هنگام غذا خوردن، از چوب و وسایل دیگر استفاده نمی‌کنند. ارواح و بت‌ها را پرستش نمی‌کنند و تنها در مقبره پدران مرحوم شده، مراسم یادبود تشکیل می‌دهند. مردان موی خود را کوتاه می‌کنند، رنگ لباس‌شان معمولاً سفید است. هنگام عزاداری لباس سیاه بر تن می‌کنند. جسد مردگان را با تابوت دفع نمی‌کنند.

محصولات و فرآورده‌های آن سرزمین عبارت‌اند از: بادام، صوف، فرش، طلا، نقره، مس، مرجان، کهربا، مروارید و زمرد. حیواناتش عبارت‌اند از: اسب، شیر و حیوانی که تنش با خطوط سفید و سیاه پوشیده شده است. نمک آن سرزمین مانند بلور است، مردم حتی با نمک ظروف درست می‌کنند و آب گوشت را توی آن می‌گذارند، چون می‌خورند، مزه‌اش بسیار لذیذ است. زمین آن مملکت بسیار حاصلخیز است، کشاورزان در کارهای مزرعه زیاد زحمت نمی‌کنند. هر سالی پس از شخم و بذر افشانی، دیگر به کار نمی‌پردازند. کیفیت زمین آن برای رشد درخت توت و پرورش کرم ابریشم خیلی مناسب است. اهالی می‌توانند ابریشم ببافند و جنس آن هم مانند ابریشم چین است. ظروف چینی آن نیز بسیار ظریف و قشنگ است، مردم در هدیه دادن بسیار سخاوتمند هستند. معمولاً سفره رنگین و وافر برای مهمانان می‌گسترند. در روابط زناشویی، هرات از کشورهای دیگر سرزمین غربی بی‌بندوبارتر است. در آنجا مکتب دایر است. شاگردان در آن جمع می‌شوند و درس می‌خوانند. کشورهای دیگر سرزمین غربی، از نقطه نظر کم‌رخ دادن امور غیرقانونی، کمی مالیات، بخشندگی و گذشت مردم، فنون و مهارت کشاورزان، به پای هرات نمی‌رسند.

در سال ۲۵ هون اوو (۱۳۶۸ م.) در زمان حکومت امپراطور تای زو، دربار سفیرانی نزد فرمانروایان هرات فرستاد که پیام امپراطوری و ابریشم را به آنان برسانند. در سال ۷ یوان له (۱۴۱۹ م.) در زمان امپراطور چن زو، یکی از سران آن سرزمین به نام ملا با هدیه به دربار فرستاده شد. در سال ۱۵ یون له (۱۴۱۸ م.) چن چن وزیر وزارت کارکنان به عنوان سفیر به آنجا فرستاده شد. در سال دوم جن تون (۱۴۳۸ م.) یکی از فرماندهان آن سرزمین به نام حاج به دربار رسید و اسب هدیه کرد. (یادداشت‌هایی در مورد دودمان مینگ، جلد ۸۰)

۲. درباره هرات، از سفرنامه سرزمین غربی، به قلم چن چن

هاله که اسم دیگر هی لو است، در جنوب غربی سمرقند واقع است^۱ و با دروازه جیا یوه گوان

۱. نوشته‌های تاریخ دودمان مینگ در مورد هرات، اقتباس شده از سفرنامه به سرزمین غربی به قلم چن چن است. از این جهت، محتوای آن با این نوشته تقریباً یکسان است.

استان شن سی ۱۱۱۰۰ لی (۵۵۵۰ کیلومتر) فاصله دارد. شهر در میان کوهستان قرار دارد. رودی از میان آن به سمت غرب جریان دارد.^۱ شهر در زیر کوهستانی که در سمت شمال شرقی است، واقع است و دایره آن بیش از ده لی می‌باشد. پادشاه آن در شمال شرقی شهر به سر می‌برد. مردم با سنگ‌ها خانه می‌سازند. شکل خانه‌شان همانند سکویی بلند است. اتاق‌شان بسیار وسیع است، توی اتاق‌ها تیر و ستون نیست. گاهی یک ساختمان دارای ده‌ها اتاق است. در و پنجره اتاق‌ها مثبت‌کاری شده و به رنگ طلایی رنگ‌آمیزی می‌شود. در کف اتاق‌ها فرش می‌گسترند. افراد آن سرزمین چه پادشاه، چه افراد معمولی، چه زن و چه مرد همه روی زمین می‌نشینند.^۲ پادشاه لباسی می‌پوشد که آستینش تنگ و یقه آن تا گردن می‌رسد. او با یک پارچه سفید سر خود را می‌پیچد و روی سر خود یک کلاه کوچک می‌گذارد و موی خود را به پشت سر شانه می‌زند. او در لباس و آرایش با مردم معمولی هیچ فرق نمی‌کند. مردم او را احترام سلطان می‌خوانند. آنها چون یکدیگر را خطاب می‌کنند، اسم طرف مقابل را ادا می‌کنند. هنگام برخورد فقط به صورت نیم‌خیز تعظیم می‌کنند. ولی در اولین برخورد، با یکدیگر به طور جدی تعظیم می‌کنند، یعنی یک زانوی خود را برای سه بار به زمین می‌گذارند. زن و مرد همه به این شکل تعظیم می‌کنند و هیچ فرقی نمی‌کنند. با چوب و وسایل دیگر غذا نمی‌خورند. از انگور شراب درست می‌کنند. آنها روی زمین می‌نشینند و شراب می‌خورند. هنگام تشکیل مهمانی و جلسه عمومی، میز کوچک ترتیب می‌دهند و بزرگان دور میزها می‌نشینند و پایی‌ها او زانو روی زمین می‌نشینند. هنگام دید و بازدید یا برگشتن از سفر درازمدت، دادن هدایا به دوستان و قوم و خویشان لازم است. هدایا معمولاً شامل سکه‌های طلا یا نقره، پارچه، مروارید، سنگ‌های قیمتی یا قطعات طلا و نقره است. هدایا را در مهمانی روی میزها می‌گذارند یا روی زمین می‌پاشند تا زیردستان و نوکران آنها را بردارند. در هنگام برداشتن آنها با یکدیگر شوخی می‌کنند. این هدیه به اسم پول خوش‌یمن است.

آنها در دادوستد، از سکه‌هایی که سه جور قیمت دارند، استفاده می‌کنند. مردم معمولی نیز اجازه دارند سکه درست کنند. پس از درست کردن سکه، به پادشاه مالیات می‌پردازند تا روی سکه‌ها مهر بزنند. سکه‌های مهردار می‌تواند وارد جریان شود. سکه‌های بدون مهر را نمی‌توان در بازار به کار برد. آنها در همه فعالیت‌های تجاری مالیات می‌گیرند، نسبت مالیات ۲۰ درصد است. هزینه دولت با این پول تأمین می‌شود. برای اندازه‌گیری غلات

۱. منظور از رودخانه در اینجا همان رودخانه هریود است.

۲. پارسیان مانند ژاپنی‌ها روی زمین می‌نشینند.

ظروف خاصی در میان نیست. هنگام دادوستد فقط با چشم مقدار غلات را می‌سنجند. دستگاه دولتی نیست، فقط ادارات امور مردمی هست و اسمش دائو وان (دیوان) است. پادشاه یا اولیای دیوان اگر بخواهند اقدامی کنند، منظور خود را روی کاغذ می‌نویسند، امضاء می‌کنند. روی آن مهر می‌زنند. مهر به شکل انگشتر است. در آن اسم پادشاه و اولیای دیوان نوشته می‌شود. در آن سرزمین، قانون مکتوب نیست و مجازات قانونی نیز اجرا نمی‌شود. از کسانی که مرتکب کشتن شوند، فقط جریمه می‌گیرند. مردم می‌توانند خواهران خود را به زنی بگیرند، مردان و زنان در یکجا به سر می‌برند. مردان موی خود را کوتاه می‌کنند، سر خود را با پارچه سفید می‌پیچند. زنان نیز سر خود را با پارچه سفید می‌پیچند، تنها دو چشم پیدا است. اگر یکی از اعضای خانواده مُرد، کسانش پارچه سفید روی سر خود را با پارچه سیاه عوض می‌کنند، مدت عزاداری صد روز است. جسد مردگان را با تابوت دفن نمی‌کنند، بلکه آن را با پارچه سفید می‌پیچند و زیر زمین می‌گذارند. مردم در خانه خود ارواح و بت‌ها و پدران مرحوم شده را عبادت نمی‌کنند. ولی در مقابر، مراسمی به عنوان احترام و یادبود پدران مرحوم شده تشکیل می‌دهند. به آسمان اهمیت می‌دهند و خدای آسمان را پرستش می‌کنند. هنگام عبادت، مردم در یکجا جمع می‌شوند و تشریفاتی به جا می‌آورند. به روزهای اول و پانزدهم ماه اهمیت نمی‌دهند، فقط می‌پندارند هفت روز یک دور است، چون هفت روز گذشت، از اول شمرده می‌شود. در جایی معین، یعنی در یک اتاق بزرگ و بلندگلی، مراسم عبادت را تشکیل می‌دهند. یک نفر با صدای بلند شروع مراسم را اعلام می‌کند و دیگران با راهنمایی او فعالیت می‌کنند.

ماه‌های دوم و دهم هر سال، دوره روزه‌داری است. در این ماه‌ها، در طول روز چیزی نمی‌خورند. در ابتدای شب غذا می‌خورند. پس از یک ماه شروع به خوردن گوشت حیوانات می‌کنند. در آن هنگام، مردم در یک جا گرد هم می‌آیند، به پوست کدو تیر می‌زنند. چون کبوتری توی پوست کدو که در انتهای یک تیر بلند آویزان است، می‌گذارند، سواران به آن کدو تیر می‌زنند، پوست کدو می‌شکند و کبوتر از توی کدو به بیرون پرواز می‌کند. هر کس که تیرش به آن کدو اصابت کند و باعث رهایی کبوتر شود، جایزه می‌گیرد. آنها به این ترتیب بازی و تفریح می‌کنند.

کسانی را که بر آموزه کتاب‌های مقدس اسلامی باشند، ملا می‌خوانند. او مورد احترام پادشاه قرار می‌گیرد. در شهر، یک اتاق بزرگ گلی ساخته شده و داخل آن یک ظرف برنزی قرار دارد، مثل سه پایه چین، دایره آن به اندازه چند "جان" است (هر جان کمی بیش از ۳

متر). روی آن ظرف، خطوطی حک شده است. شاگردان و دانشجویان در این اتاق گرد می‌آیند و درس می‌خوانند. اینجا همانند مکتب چین است.

کسانی هستند که بسیار سریع راه می‌روند. چون از بچگی ورزش می‌کنند. این افراد می‌توانند روزی دویست یا سیصد لی (صد یا صد و پنجاه کیلومتر) طی کنند. وقتی کار یا خبری فوری باشد، در اختیارشان می‌گذارند تا برسانند. اهالی آن سرزمین در جست‌وجوی تجمل و تن‌آسایی‌اند، در مصرف پول بی‌بندوبارند. زمین آنها بسیار حاصلخیز، آب و هوا بسیار گرم، و باران کم‌تر می‌بارد. مردم به فراوانی کرم ابریشم پرورش می‌دهند و در بافتن ابریشم مهارت دارند. از آن سرزمین نمک، مس، طلا، نقره، مرجان، کهربا، مروارید و زمرد به دست می‌آید. درختان آن سرزمین عبارت‌اند از: توت، بید، نارون قرمز، درخت اقاقای چینی، کاج، عرعر و شمشاد. میوه‌جاتش عبارت‌اند از: هلو، بادام، گلابی، انگور و انار. محصولات کشاورزی آن عبارت‌اند از: کتان، بقولات، لوبیا، گندم و ارزن. حیوانات از قبیل شیر، اسب بزرگ، گاو، گوسفند، مرغ و خروس و سگ هستند. شیر در نزار کنار رودخانه آمودریا یافت می‌شود، می‌گویند که هفت روز پس از تولد که چشمش هنوز بسته است، بومی‌ها شیر را می‌گیرند و پرورش می‌دهند. اگر بزرگ شود و چشمش باز شود رام نخواهد شد. (سفرنامه سرزمین غربی، به قلم چن چن)

۳. درباره هرات، از کتاب فرآیند وحدت در دودمان مینگ

هاله (هرات): این سرزمین در ۱۴۰۰ لی (۷۰۰ کیلومتری) جنوب غربی سمرقند و در ۱۱۱۰۰۰ لی در غرب شهر سوگو واقع است. درباره تاریخچه آن سندی در دست نیست. سرزمین آن صاف و دورش کوهستان است. پسر تیمور که داماد دودمان یوان است، در آن حکومت می‌کند. مردم او را سلطان می‌خوانند. در شرق آن آندخود و بلخ واقع‌اند، هر دو زیر فرمان هرات‌اند.

در سال ۲۵ هون اوو (۱۳۹۳ م.) سفیران حامل پیام امپراطوری و ابریشم به آن سرزمین فرستاده شدند و در سال ۷ یون له (۱۴۱۰ م.) یکی از سران آن به نام ملا به عنوان سفیر به دربار فرستاده شد و هدیه داد. در سال دوم جن تون (۱۴۳۸ م.) یکی از فرماندهان آن به نام حاج به دربار رسید و اسب هدیه داد.

اهالی آن سرزمین به لباس سفید و روشن علاقه دارند. در و پنجره خانه‌های خود را به رنگ طلایی آرایش می‌دهند. هنگام عزاداری لباس سیاه بر تن می‌کنند. در جایی که پادشاه به

سر می‌برد، در و پنجره را با طلا و نقره و مروارید آرایش می‌دهند. در درون اتاق فرش می‌گسترند. همه روی زمین می‌نشینند. وسایل و مبل‌های پولدارها مانند خانه پادشاه است. رسم و آداب بسیار ساده است و در کشور مکتب دایر است. به روزهای اول و پانزدهم هر ماه اهمیت نمی‌دهند.

در آن سرزمین انگور، بادام و ترب می‌روید. ترب گاهی بیش از ده کین (۵ کیلو) وزن دارد. از پشم، فرش رنگارنگ تولید می‌شود. گذشته از این، در آن طلا، نقره، مس، آهن، مرجان، کهربا، مروارید، زمرد، بلور، الماس و شنگرف نیز به دست می‌آید. اسب تنومند و شیر هم یافت می‌شود.

۴. درباره هرات، از یادداشت‌هایی درباره کشورهای سرزمین غربی، به قلم یان زون جیان از قدیم درباره هرات اطلاعات مکتوب در دست نیست. فقط می‌دانیم زمین آن کشور صاف و هموار است و در چهار طرف آن کوهستان قرار دارد. فرمانروای آن شاهرخ، پسر تیمور، داماد دومان یوان است. مردم او را سلطان می‌خوانند که به معنای پادشاه است. در شرق آن، آندخود و بلخ واقع است که زیر فرمان آن قرار دارند. می‌گویند روم نیز جزو فتوحات آن است.^۱

در سال ۲۵ هون اوو (۱۳۹۳ م.) سفیران حامل پیام امپراطوری و ابریشم به آنجا فرستاده شدند. در سال ۷ یون له (۱۴۱۹ م.) سفیری به نام ملا به دربار فرستاده و هدایایی داده شد. (توضیحات نویسنده یادداشت‌هایی درباره کشورهای سرزمین غربی: دربار به سفیران و فرستادگانی که از هرات یا دیگر سرزمین‌های غربی به دربار فرستاده شده بودند، اجازه می‌داد که در مهمانسرا ۵ روز مشغول داد و ستد شوند و اجناسی را که همراه خود آوردند، بفروشند، به استثنای ابزار جنگی مانند شمشیر و یا عنان و لگام است. ابریشم و پرنیان نیز می‌توانند به فروش رسانند، به شرط آن که رنگش زرد و بنفش (رنگ‌های خاص وسایل امپراطوری و ملکه‌ای) نباشد و همچنین نباید دارای تصویر ازدها (علامت امپراطوری) و سیمرخ (علامت شهبانو) باشد. ساکنان و بازرگانان شهر نیز اجازه دارند با اجناس و پرونده خاص وارد مهمانسرا شوند و در داد و ستد شرکت کنند. ولی ذلد و ستد در خارج از آن مجاز نیست.)

۱. منظور از روم در این نوشته‌ها دقیقاً معلوم نیست کجاست. (م) احتمالاً اشاره به آناتولی یا روم شرقی است. ویراستار

در سال دوم، جن تون (۱۴۳۸ م.) یکی از فرماندهان آن به نام حاج به دربار رسیده و هدایایی از قبیل اسب، سنگ‌های گرانبها و یشم داد. پس از آن گاه‌گاهی سفیران خود را به دربار می‌فرستند. در سال چهارم جیا چن (۱۵۲۶ م.) سرزمین رومی سفیران خود را به دربار فرستاد و دو شیر و یک گاو هدیه دادند. امپراطور فرمان داد که شیر و گاو را باید دستگاه امور درباری بگیرد و پنج نفری که همراه حیوانات آمده‌اند و حیوانات را پرورش می‌دهند، نگه داشته شوند که به کارهای قبلی‌شان ادامه دهند. ولی وزیری در این مورد گزارش داد: "تا جایی که اطلاع دارم و در کتاب‌های قدیمی خوانده‌ام، آن است که امپراطور اوو وان (اولین امپراطور دودمان جو در قرن ۱۱ پ.م.) از قبول هدیهٔ سگ بزرگ امتناع کرد و امپراطور وین دی از دودمان هان (۱۷۹-۱۵۶ پ.م.) از قبول اسب عالی خودداری کرد و اکنون بربرها از سرزمین غربی راه دور و درازی، طی کردند و هدایایی از قبیل شیر و گاو دادند. این نتیجهٔ مهربانی و نشانهٔ بزرگواری اعلیٰ حضرت می‌باشد. ولی شرایط آب و هوایی چین با کشورهای خارجی متفاوت است، خوی و خصلت انسان نیز فرق می‌کند. اینک برای این که این حیوانات را پرورش بدهیم، پرورش دهندگان قبلی را نیز نگه داریم و این روش بر خلاف رسم و عادت سرزمین ماست. در این روزها در پایتخت شایعاتی رواج دارد که می‌گویند این حیوانات نایاب است و باید به خوبی پرورش داده شوند. ولی نمی‌دانند که این حیوانات در سرزمین غربی جزو جانوران معمولی است و چنان پیش پا افتاده‌اند که مانند ببر و پلنگ در سرزمین ماست. رام کردن آنها نیز کاری است که هیچ تازگی ندارد. چون مدت‌ها با آنها باشند، خوراک‌شان را تأمین می‌کنند طبیعی است که به این حیوانات عادت می‌کنند. این حیوانات به هیچ وجه به پای چپ لیان (نوعی حیوانی افسانه‌ای در چین) و عنقا نمی‌رسند.

اینک خوراک شیر را در نظر بگیریم. شیر روزی دو گوسفند می‌خورد و در یک ماه شصت گوسفند، در یک سال بیش از ۷۰۰ که قیمتش معادل ۵۰۰ لیان نقره (۲۵ کیلوگرم نقره) است. می‌گویند گاو باید میوه و شیرینی بخورد. ولی اینها خوراک انسان است. مگر این گاو در جنگل یا کوهستان سرزمین خودشان میوه و شیرینی می‌خورد؟ بی‌شک این طور نبوده است. گذشته از این، پول برای تأمین زندگی مترجمان و پرورش‌دهندگان نیز هنگفت است، در صورتی که توانایی و ظرفیت مالی دربار محدود است. بی‌منطق خواهد بود که با سرمایه و پول محدود، هزینهٔ زندگی آنها و حیوانات تأمین شود. از این رو، خواهشمند اعلیٰ حضرت فرمان صادر کنند و اطلاع دهند که در چین آدم‌های دانشمند و حکیم مورد احترام قرار

می‌گیرند، نه حیوانات و این حیوانات را با افراد مربوطه پس بفرستند و به روشنی به آنها برسانند که در آینده چنین کاری نکنند و هدیه زیاد به این افراد نیز ندهند تا آرزوی ناخوش در خاطر خود نپروراند. به علاوه، به مرزبانان دستور دهند که پس از این هر وقت که سفیران کشورهای خارجی فرستاده می‌شوند، باید قبل از این که آنها را به دربار بفرستند، به دربار گزارش دهند. اگر آنها همراه خود حیوانات را آورده‌اند، باید به آنها پند و اندرز دهند که دربار به این حیوانات اهمیت نمی‌دهد و علاقه ندارد تا بعد از این، از این اقدام جلوگیری کنیم.

۵. روابط چین با شیراز در دوره دودمان مینگ

شیراز در نزدیکی سمرقند واقع است.^۱ در سال ۱۱ یوان له (۱۴۱۴ م.) شیراز سفیران خود را با سفیران هشت کشور دیگر از جمله هرات، اندجانو و کاشغر به ریاست فردی به نام بارچیتایودو به دربار فرستاد و اجناس بومی را هدیه دادند. بعد دو وزیر یکی به نام لی دا و دیگری به نام چن چن وظیفه یافتند که با پیام امپراطوری همراه این سفیران عازم کشورها شوند و درود دربار را برسانند.

در زمستان سال ۱۳ یون له (۱۴۱۶ م.) فرمانروای شیراز به نام ابراهیم سفیران خود را همراه دسته لی دا به دربار فرستاد و هدیه فرستاد. در آن زمان، اتفاقاً امپراطور برای بررسی وضعیت کشور به شمال رفته بود، لذا سفیران، تابستان سال بعد تازه چین را ترک گفتند. هنگام خداحافظی سفیران، امپراطور همچنان به چن چن و دیگری به نام لو آن دستور داد که همراه‌شان رهسپار آن سرزمین شوند و هدایایی از قبیل دیبای رنگی، پرنیان و پارچه‌های مختلف به فرمانروایان آن کشور بدهند.

در سال ۱۷ یون له (۱۴۲۰ م.) در زمان حکومت امپراطور چن زو، آن سرزمین سفیران خود را همراه فرستادگان اصفهان و سایر کشورها به دربار فرستاد و شیر و پلنگ و اسب تنومند را هدیه دادند. آنها پس از این که هدایا را تحویل دادند، چین را ترک گفتند. این بار نیز لو آن و دیگران را موظف کرد که همراه آنها به کشورهای‌شان بروند و هدایایی از قبیل دیبای پرزدار، ابریشم نازک و پرنیان و کمر بند با یشم و ظروف چینی هدیه دهند. چین در

۱. می‌گویند در چهار فرسنگی سمرقند دهکده‌ای هست به نام شیراز. در کتاب عبدالرزاق، نام این شهر چندین باز ذکر شده است. ولی شیرازی که در اینجا، در تاریخ دودمان مینگ ذکر شده، کوچک نیست، بلکه شیراز مرکز استان فارس می‌باشد و تا سمرقند مسافت زیادی دارد.

آن سال‌ها با طایفه‌های وحشی شمال پی در پی در جنگ بود، لذا اسب کفایت نمی‌کرد. از این‌رو، سفیران را با سکه و ظروف چینی به شیراز و سمرقند فرستاد تا این اجناس را هدیه کنند، در نتیجه، فرمانروایان آن سرزمین‌ها اسب‌هایی در اختیار دربار گذاشتند.

گروهی از سفیران آن سرزمین در ماه هشتم سال ۲۱ یون له (۱۴۲۴ م.) در قصر سفری امپراطوری در سیوان فو بار یافتند و بخشش‌های فراوانی دریافت کردند. بعد آنها را به پایتخت فرستادند و برای مدت‌ها در چین ماندند. پس از آن که ژن زون به مسند رسید (۱۴۲۵ م.) به این سفیران پند دادند که برگردند و تازه خداحافظی کردند.

در سال دوم سیوان ده (۱۴۲۷ م.) در زمان حکومت امپراطور سیوان زون، سفیران سرزمین غربی برای دربار اسب و اجناس محلی آوردند و هدیه دادند. در مقابل، دربار به علی، رئیس سفیران آن سرزمین، سمت فرماندهی تفویض کرد و به فرمانروای آن پیام امپراطوری و کمربند و تاج هدیه داد. ولی در سال‌های بعد سفیران خود را نفرستاد.

در سال ۱۹ چن هوا (۱۴۸۴ م.) در زمان حکومت امپراطور سیان زون، سفیران آن سرزمین به اتفاق سفیران هرات، سمرقند و بدخشان شیر به دربار هدیه دادند. امپراطور نیز به آنها بخشش‌های فراوان کرد.

در سال ۵ هون جی (۱۴۹۳ م.) در زمان حکومت امپراطور سیان زون، شنبای فرمانروای هامی، لقب مالک جون شون را به ارث برد و به کشور خود برگشت. او با فرمانروای اینیکری که همسایه کشورش بود، پیمان بست و با خانواده‌اش قرار زنashویی گذاشت. فرمانروای شیراز می‌دانست که او چندان ثروتی ندارد، لذا به اتفاق فرمانروای مملکت ابراهیم که کشور همسایه است، همچنین با سوخوتایی، مشاور و مانکه وزیر خود از دربار درخواست کردند که به شنباکمک مالی دهد. پس از بررسی وزرای دربار، تصمیم گرفت که در این امر مساعدت کند. لذا به شنبای بخشش‌های فراوان داد، گذشته از این سکه‌های زیادی به آن دو مملکت نیز بخشید.

در سال ۳ جیا جین (۱۵۲۵ م.) در زمان حکومت امپراطور شی زون، سفیران آن سرزمین به اتفاق فرستادگان ۳۲ طایفه همسایه، مشترکاً اسب‌ها و اجناس بومی را به دربار رساندند. این سفیران از دربار خلعت، بند زانو، ظروف چینی و پارچه درخواست کردند. امپراطور نمی‌توانست این درخواست را رد کند و تا اندازه‌ای بخشش کرد. از آن به بعد، از آن سرزمین سفیران کم‌تری فرستاده شدند. (تاریخ دودمان مینگ، بخش "سرزمین غربی"، جلد ۳۳۲)

۶. روابط چین با اصفهان و کرمان در دوره مینگ

اصفهان در نزدیکی آندجان واقع است. در سال ۱۴ یون له (۱۴۱۷ م.) در زمان حکومت امپراطور چن زو، سفیران دربار مینگ که عازم آندجان و سمرقند بودند، از آنجا عبور کردند و به فرمانروای آن پرنیان هدیه دادند.^۱ در سال ۱۷ یون له که (۱۴۲۰ م.) در زمان حکومت چن زو، سفیران به اتفاق نمایندگان شیراز که همسایه آنهاست، به دربار رسیدند و شیر، پلنگ و اسب غربی را هدیه دادند. در مقابل، آنها طلای سفید و سکه دریافت کردند. هنگام خداحافظی امپراطور به وزیرش به نام لو آن دستور داد که همراهشان به سرزمین‌های آنان برود و آنها را مشایعت کند. از میان سفیران شخصی به نام محمد می‌خواست در پایتخت بماند، درخواستش را قبول کرد.

در سال نوزدهم چن هوا (۱۴۸۸ م.) در زمان حکومت امپراطور سیان زون، سفیران اصفهان به اتفاق سفیران سمرقند به دربار رسیدند و مشترکاً شیر، اسب عالی، شمشیر، دورو (نوعی پارچهٔ پشمی) و پشم هدیه دادند. در مقابل، بخشش‌های فراوانی دریافت کردند. قبل از این، در سال ششم سیوان ده (۱۴۲۸ م.) سفیری از اصفهان به نام میرعلی به دربار رسیده بود. (تاریخ دودمان مینگ، بخش "سرزمین غربی"، جلد ۲۳۲)

اصفهان یکی از کشورهای بزرگی است که در دریای جنوب غربی واقع است. در چهار طرف آن دریاست و در شمال غربی آن کوهستان و جنوب شرقی آن صحراست. ساختمان‌های شهر بسیار بلند و محکم و قصر پادشاه بس‌قشنگ و مجلل است. محصولات آن فراوان است، زندگی مردم بسیار ساده و بیشتر از گندم و سایر غلات نجسب استفاده می‌کنند. دانهٔ گندم بسیار درشت و خوشمزه است. در آن سرزمین، پارچه و برنج کم یافت می‌شود. اسب و شتر و مروارید و کهریا فراوان است. در آنجا حتی چینی‌های کوچ کرده دیده می‌شوند. اصفهان با سمرقند روابط داد و ستد دارند و از این معامله بهره‌مند می‌شوند. در سال‌های یوان له (۱۴۲۵-۱۴۰۳ م.) گروهی از سفیران متشکل از ۴۴ نفر به دربار آمدند. (یادداشت‌های فعالیت‌های امپراطور دودمان مینگ، جلد ۸۱)

کرمان در سال‌های یون له (۱۴۰۳-۱۴۲۵ م.) سفیران خود را با هدایایی به دربار فرستاد. هدایا عبارت‌اند از: پوست حیوانات، پره‌های پرندگان و پارچه‌های پشمی. مردم آن

۱. در ۱۴۰۳ م. تیمور نوهٔ خود میرزا رستم، را به فرمانروایی اصفهان گمارد. رستم پسر عمر شیخ است. در ۱۴۰۷ م. رستم به وسیلهٔ برادرش پیر محمد، فرمانروای فارس رانده شد. چون پیر محمد مُرد، اصفهان به وسیلهٔ میرزا اسکندر اشغال شد. در ۱۴۱۴ م. شاهرخ، رستم را باز به فرمانروایی گمارد تا ۱۴۴۵ م. که درگذشت.

سرزمین به شکار علاقه بیشتری دارند تا به کارهای کشاورزی. در جنوب آن دریاست و در شمال شرقی آن جنگل‌های انبوه دیده می‌شود که در آنها حیوانات وحشی و مارهای سمی فراوان دیده می‌شوند. در آن کشور، خیابان‌هایی هست، ولی بازار نیست. در داد و ستد، از سکه‌های آهنی استفاده می‌کنند. (تاریخ دودمان مینگ، بخش "سرزمین غربی"، جلد ۳۳۲)

کرمان سرزمینی است که کوه آن چندان بلند نیست، آب آن کم عمق است. در جنوب غربی آن سرزمین، دریاست و در شمال شرقی آن، جنگل‌های انبوه دیده می‌شود. در آن جنگل‌ها حیوانات وحشی و مارهای سمی زیاد دیده می‌شوند. مردم آن به زرنیخ، مشک، ظروف چینی چین بسیار علاقه‌مندند. به کارهای کشاورزی مشغول نمی‌شوند و تنها به شکار می‌پردازند. در آن کشور، خیابان‌هایی است ولی بازار کم‌تر دیده می‌شود. یعنی در روزهای معین، مردم برای داد و ستد جمع نمی‌شوند. از سکه‌های مسی استفاده می‌کنند. در میانه سال‌های یون له (۱۴۰۳-۱۴۲۵ م.) سفیران خود را به تعداد ۱۱ نفر به دربار فرستاد، هدایایی که عبارت‌اند از: پوست حیوانات، پر پرندگان و پارچه‌های پشمی. (یادداشت‌های فعالیت‌های امپراطوری دودمان مینگ، جلد ۸۱)

۷. روابط چین با تبریز در دوره دودمان مینگ

تبریز سرزمینی تنگ و کوچک است، دایره آن بیش از صد لی (۵۰ کیلومتر) نیست.^۱ شهر در تپه کوهی واقع است. در دامنه آن شهر رودخانه‌ای جریان دارد، رنگ آب رود سرخ است، اگر از دور به آن نگاه کنند، می‌پندارند که آتش است. ساکنان آن سرزمین پیرو مذهب بودایی‌اند. خانم‌ها بنا به رسم آن سرزمین، امور خانواده را اداره می‌کنند. حیوانات آنجا عبارت‌اند از: گاو، گوسفند، اسب و شتر. اهالی پارچه نخی یا پشمی می‌بافند. خاک آن برای کاشتن گندم مناسب است، ولی برنج را نمی‌کارند. با سکه داد و ستد می‌کنند. در سال ششم یوان ده (۱۴۳۲ م.) سفیران خود را با هدایا به دربار فرستادند. در سال بعد، یکی از مأموران دربار به نام لی گویی، با پیام امپراطوری و هدایایی از قبیل پرینان و ابریشم رنگارنگ به آن کشور اعزام شد. چون خاکش بسیار محدود و کوچک است، قادر نیست مرتباً خراج دهد. (تاریخ دودمان مینگ، بخش "سرزمین غربی"، جلد ۳۳۲)

۱. هولگو پس از اشغال بغداد، دید که این شهر به سختی ویران شده است. لذا شهر تبریز را مرکز سیاسی خود تعیین کرد. در سال ۱۴۰۴ م. کلاویجو نماینده اسپانیا، که به دربار تیمور فرستاده شده بود، از تبریز عبور کرده و نوشت که این شهر در دشتی میان دو کوه واقع است، کوهی که در سمت چپ است و به شهر نزدیک می‌باشد. آب و هوای دور آن بسیار گرم است. آب آنجا آشامیدنی نیست.

۸. روابط چین با هرمز در دوره دودمان مینگ

هرمز یکی از کشورهای بزرگ سرزمین غربی است. اگر از کولی (کلکته) به سمت شمال غربی طی شود، ۲۵ روزه می‌توان به آنجا رسید. در سال ۱۵ یون له (۱۴۱۳ م.) در دوره حکومت امپراطور چن زو، کشورهای سرزمین غربی همه سفیران خود را برای ادای احترام به دربار فرستادند. ولی به کشورهای دوردست نفرستادند. لذا وزیری به نام جن خه را حامل پیام امپراطوری و هدایایی از قبیل ابریشم، حریر و دیبا به آن کشورها فرستاد و برای هریک از پادشاهان، شاهانوان و وزیران هدیه‌ای در نظر گرفته شد. فرمانروا آن فرستادگان را به ریاست وزیری به نام یزدالدین، با پیام طلایی خود و اسب و اجناس محلی به دربار فرستاد. این سفیران در سال ۱۲ یون له (۱۴۱۵ م.) به پایتخت رسیدند. امپراطور به وزیران آداب و تشریفات دستور داد که ضیافتی ترتیب دهد و به آنها بخشش‌های نقدی به عنوان هزینه آذوقه بدهد. هنگامی که این سفیران به کشورشان برمی‌گشتند، هدایای زیادی برای فرمانروا و بانوان‌شان و سایر ماموران نیز در نظر گرفته شد. از آن به بعد، سفیران را چهار بار با خراج به دربار فرستادند. پس از آن مدتی، رفت و آمد بین دو طرف قطع شد. در سال ۵ سیوان ده (۱۴۳۱ م.) در دوره حکومت امپراطور سیوان زون، دوباره جن خه را با پیام امپراطوری به آن سرزمین فرستاد. سیف‌الدین، پادشاه آنجا نیز سفیران خود را به دربار فرستاد. در سال ۸ سیوا ده (۱۴۳۴ م.) سفیران آن سرزمین به پایتخت رسیدند و مورد پذیرایی گرم قرار گرفتند. آنها در سال اول جن تون (۱۴۳۶ م.) همراه کشتی‌های کشور جاوه به کشورشان برگشتند. بعد از آن روابط دوباره قطع شد.

هرمز در انتهای دریای غربی واقع است. بازرگانان جنوب شرقی آسیا، فرنگ و کشورهای سواحل دریای مدیترانه و سرزمین‌های غربی همه با آن روابط و داد و ستد دارند. این سرزمین پر از اجناس گرانبهاست. چهار فصل آن مشخص و درختان در بهار گل می‌دهد، در پاییز برگ‌ها می‌ریزد. شبنم در آن دیده می‌شود، ولی برف نمی‌بارد. باران نیز بسیار کم است. خاک آن زیاد حاصلخیز نیست، محصولات کشاورزی محدود است. ولی چون امور بازرگانی در آن پر رونق است، قیمت محصولات کشاورزی ارزان است. مردم نسبت به یکدیگر صمیمی و صادق‌اند. کسی که دچار مشکل و گرفتاری شود، مردم دست‌کمک به سوی او دراز می‌کنند و پول و سایر لوازم زندگی را در اختیار او می‌گذارند.

مردم آن سرزمین پوست‌شان سفید است، هیکل بلند و چهار شانه، زنان هنگامی که بیرون می‌روند، روسری ابریشمی بر سر می‌گذارند و صورت خود را می‌پوشانند. بازار آن پر

از اجناس مختلف است و در آن شراب خواری سخت منع می‌شود. کسی را که شراب بخورد، حتی به مرگ محکوم می‌شود. فنون و هنرهای فال‌گیری و پزشکی همانند چین است. هنگام داد و ستد، از سکه‌های نقره‌ای استفاده می‌کنند. خط‌شان خط اسلامی است. چه پادشاه چه مردم معمولی همه پیرو اسلام‌اند. مراسم زناشویی و عزاداری را طبق آداب و رسوم مذهبی انجام می‌دهند. روزی پنج بار دعا می‌خوانند و خود را شست و شو می‌دهند. خاک آن نمک‌دار است و غلف و درخت کم‌تر می‌روید. از گوشت حیوانات مانند گاو، اسب، شتر و ماهی خشک شده می‌خورند. با سنگ‌خانه می‌سازند. گاهی عمارت آنها تاسه یا چهار طبقه است. آشپزخانه، اطاق پذیرایی و مستراح همه در یک عمارت قرار دارد. میوه‌جات آن بسیار فراوان است مانند گردو، بادام، تخم کاج، انار، انگور، سیب صحرائی و خرما که به وفور یافت می‌شود. در آن سرزمین کوهی واقع است که رنگ چهار طرفش متفاوت است. یک طرف آن رنگ سنگ سرخ است و نمک‌دار. از آن سنگ ظرف تهیه می‌کنند و خوراک را توی ظرف می‌گذارند، بدون ریختن نمک، خوشمزه است. طرف دیگر کوه سنگ سفید است، با آن سنگ، دیوار طاق را سفید می‌کنند. دو طرف دیگر، یکی خاکش زرد رنگ، دیگری خرمایی رنگ که برای تهیه مصالح ساختمانی به کار می‌رود. در گذشته، آن سرزمین حیواناتی مانند شیر، چپ‌لین (حیوانی افسانه‌ای دارای یک شاخ)، شتر مرغ، گورخر و غزال را به دربار هدیه داده بود. به علاوه مروارید و سنگ‌های گرانبها نیز جزو هدایای آن سرزمین است. (تاریخ دودمان مینگ، بخش "در مورد کشورهای خارجی"، جلد ۳۲۶)

هرمز جایی است که کلکته با کشتی به سمت شمال غربی طی می‌شود، اگر باد سازگار باشد، روزه ۲۵ روزه می‌توان به آنجا رسید. این منطقه پشتش به کوه و دریا پیش روی آن است. بازرگانان کشورهای مختلف از راه‌های زمینی یا دریایی به این کشور می‌آیند و داد و ستد می‌کنند. از این‌رو، این کشور پر از ثروت است و مردم پول دارند. پادشاه و مردم همه پیرو اسلام‌اند. روزی پنج بار نماز می‌خوانند، و قبل از نماز خواندن سر و صورت خود را می‌شویند. مردم در اعتقاد خود بسیار صادق‌اند. رسم و عادت آنها بسیار ساده است و مردم نسبت به یکدیگر صمیمی‌اند. در آن خانواری نیست که تهیدست باشد. چون وقتی که یک خانوار دچار بدبختی شود، همه به کمک‌شان می‌شتابند و پول و اجناس لازم را در اختیارشان می‌گذارند. مردم آن هیکل‌شان بلند و تنومند است. کلاه و لباس‌شان زیباست. مراسم زناشویی و عزاداری را بنابر آداب و رسوم اسلامی اجرا می‌کنند. مردان هنگامی که بخواهند زن بگیرند، اول از طریق واسطه با خانواده طرف مقابل آشنا می‌شوند و پس از رد و

بدل هدایا، خانوادهٔ مرد برای ادای احترام، "جادی" یعنی مسئول اجرای تشریفات اسلامی را در یک ضیافت پذیرایی می‌کنند. پدر و مادر دو طرف، واسطه، پیر طایفه نیز به این ضیافت دعوت می‌شوند. به علاوه، شرح حال افراد سه نسل دو طرف را نیز رد و بدل می‌کنند. بعد روز خوشی انتخاب می‌کنند و مراسم ازدواج برگزار می‌شود. بدون انجام این اقدامات، دستگاه دولتی زناشویی را غیرقانونی می‌داند. افرادی که زنا کنند، آنها را به گناه زنا مجازات می‌کنند. جسد مردگان را با پارچهٔ سفید می‌پوشند. قبلاً آن را دو سه بار شست و شو می‌دهند. بعد مشک و کافور را توی دهان و بینی مرده می‌پاشند و جسد را در تابوت می‌گذارند. قبر را با سنگ می‌سازند و روی آن خاک و شن می‌ریزند. هنگامی که تابوت را کنار قبر می‌گذارند، جسد را توی گودی حاضر شده می‌گذارند، دهانهٔ گود را با صفحهٔ سنگی می‌پوشانند و روی سنگ، خاک پاک و تمیز می‌ریزند و بعد دور آن یک تودهٔ خاک جمع می‌کنند، به این ترتیب هم محکم است هم پاک.

غذای مردم آن سرزمین، معمولاً با روغن و چربی درست می‌شود. در بازار گوشت‌هایی از قبیل گوشت سرخ شدهٔ گاو و گوشت گوسفند و مرغ و نان نازک و حلوا فروخته می‌شود. خانوارهای دو سه نفری معمولاً خوراک خود را از بازار می‌خرند و خودشان درست نمی‌کنند. اسم پول‌شان دینار است. قطر دینار شش "فین" است.^۱ روی دینار خطوطی دیده می‌شود. وزن هر دینار چهار "فن" می‌باشد.^۲ خط‌شان خط اسلامی است. در بازار، دکان‌های مختلف دایر است به غیر از دکان شراب فروشی. بنابر قانون، هر کسی که شراب خورد، مقابل عموم مجازات می‌شود. فال‌گیران و پزشکان آن سرزمین از کشورهای دیگر بسیار برتری دارند و پیشه‌وران بر فنون و هنرهای مختلف مسلط‌اند. در آنجا چشم‌بندی و شعبده‌بازی خیلی پیش‌پا افتاده است. یک نوع بازی بسیار خنده‌آور است که مردم بایک تیرک چوبی که درازیش در حدود یک "جان" است^۳ و سر تیرک به اندازه‌ای است که یک گوسفند به زحمت بتواند در انتهای آن بایستد. مردی گوسفند را نزد تیرک می‌آورد و گوسفند از آن تیرک بالا می‌رود. بعد، مرد دیگر تیرک دیگری را در نزدیکی تیرک اول به زمین می‌کوبد و گوسفند همچنان روی سر دو تیرک می‌رقصد.

فصل‌های گرم و سرد آن سرزمین مشخص است. در بهار درختان گل می‌دهند و در پاییز برگ‌ها می‌ریزد. شبنم دیده می‌شود، ولی باران کم می‌بارد و برف اصلاً نمی‌بارد.

۱. فین معیار درازاست. یک متر معادل سی و سه فین است. (م)

۲. هر فن معادل دو گرم است. (م)

۳. هر جان معادل ۳/۰۳ متر است. (م)

در آن سرزمین گندم و برنج زیاد کشت نمی‌شود. مردم از جاهای مختلف اینها را می‌خرند، قیمتش بسیار ارزان است. میوه‌جات و سبزیجات آن عبارت‌اند از، گردو، بادام، تخم کاج، انار، کشمش، هلوی خشک شده، سیب صحرائی، خرما، هندوانه، خیار، پیاز، ترکه، سیر، ترب، خربزه و غیره. هویج آن بسیار بزرگ است مانند ریشه نیلوفر و رنگش سرخ است. خربزه نیز بزرگ است، گاهی از نیم متر بزرگ‌تر است. گردو رنگش سفید و پوستش نازک است، تا دست به آن بخورد، می‌شکند. میوه کاج نیز بسیار دراز است. سه تا چهار نوع کشمش عالی در آنجا یافت می‌شود که یک نوع آن رنگش بنفش است و هسته ندارد، نوعی دیگر به بزرگی دانه نیلوفر و روی پوستش یک قشر سفید رنگ دیده می‌شود. نوع سوم نیز بزرگ است، مانند دانه لوبیا و شکل‌اش گرد و رنگش سفید است. دانه بادام به بزرگی گردو است، مغز بادام دراز و نوک تیز است، رنگش سفید و مزه‌اش از گردو بهتر است. انار به بزرگی فندجان چای است و سیب صحرائی به اندازه مشت آدم و بسیار شیرین است. خرما بر سه نوع است، نوعی به نام دوشاب، دانه آن به بزرگی انگشت شست، هسته کوچک و روی پوست آن یک قشر سفید رنگی دیده می‌شود، چنان شیرین است که مردم به زحمت می‌توانند بخورند. نوع دیگر بیست تا سی دانه در یک خوشه است، مزه‌اش مانند عنب چین می‌باشد. نوع سوم کمی بزرگ‌تر از عنب چین، و مزه‌اش خیلی گس است. بومی‌ها آن را به عنوان خوراک حیوانات به کار می‌برند.

در آن سرزمین، سنگ‌های گرانبها و جواهرات گوناگون یافت می‌شود. از قبیل یاقوت سبز، سرخ و زرد، لعل، زباب، زمرد، چشم‌گره، الماس و مروارید. مرواریدش بسیار درشت است، هر دانه به سنگینی ۱۰ گرم. مرجان به شکل درخت است. تنه درخت و ساقه به روشنی دیده می‌شود. نوعی از سنگ‌های قیمتی به نام سانجاج، که رنگ‌های آن مختلف است، مثل طلایی، نقره‌ای، سیاه و نیمه روشن و غیره. ظروف یشمی و بلوری نیز تهیه می‌شود. پارچه‌های آن عبارت‌اند از مخمل رنگی که روی آن یک قشر کرک دیده می‌شود، یشم‌های مختلف و قالیچه‌های گوناگون و نمدی به نام صحرا، مولو و حوله‌هایی که با نخ ابریشمی مزین شده و غیره. همه این چیزها در بازار به فروش می‌رسند.

حیوانات خانگی عبارت‌اند از: قاطر، اسب، گاو، شتر، گوسفند و غیره. نوعی حیوان هست به نام "پرنده روی علف" که بومیان آن را یاغوش می‌خوانند. جثه‌اش مثل گربه است و رنگ پوستش سیاه خط‌خطی، دو گوش آن نیز سیاه است. این حیوان وحشی، موذی نیست، ولی چون شیر و پلنگ او را ببینند فوراً به روی زمین می‌افتند. معلوم است این حیوان سرور و پیر حیوانات می‌باشد.

پادشاه آن سرزمین، هنگامی که سفیران دربار چین به پایتخت برمی‌گشتند، معمولاً سفیران خود را همراه آنها می‌فرستاد و هدایایی از قبیل شیر، چی لین (نوعی حیوان افسانه‌ای در چین)، اسب، مروارید و سنگ‌های قیمتی با پیام که روی کاغذ طلایی رنگ نوشته شده، به دربار می‌فرستادند. (شگفتی‌ها و عجایب کشورهای خارجی)

هرمز کنار دریا واقع است و تا کشور کولی (کلکته) ده شبانه روز راه است. مردم هر چند مدت یک بار جمع می‌شوند و بازار تشکیل می‌دهند. درخت و علف در روی زمین آن دیده نمی‌شود. آنها حیواناتی مانند گاو، گوسفند، شتر، اسب و همه انواع ماهی خشک شده را می‌خورند. می‌گویند در میان کوه درخت و علف هست. مردم خوش اخلاق و راستگو هستند. بناهای شهرشان سنگی است و سرطایفه در وسط شهر سکونت می‌کند، اسب‌ها را پرورش می‌دهد و سربازان را تربیت می‌کند. خاک آنجا حاصلخیز نیست. گندم و برنج در آن بسیار کم است، ولی مردم ثروتمندند. کوه‌های آن سرزمین رنگارنگ، و جنس سنگ کوه، نمکی است. مردم سنگ کوه را قطعه قطعه می‌کنند، با آنها ظرف درست می‌کنند و خوراک را توی آنها می‌گذارند و بدون آن که نمک روی خوراک بریزند، آن را می‌پزند، خوراک خیلی خوشمزه می‌شود. مردم خانه‌های خود را با سنگ می‌سازند، گاهی خانه‌هاشان تا سه یا چهار طبقه است. اتاق‌ها، آشپزخانه، مستراح و پذیرایی در یک واحد است.

مردها موی خود را کوتاه می‌کنند و قبا بر تن دارند. در اسب‌سواری، شکار و تیراندازی بسیار ماهرند. موی زنان بافته می‌شود. و به دور سر آویزان است. آنها گاهی موی خود را با رنگ زرد آرایش می‌دهند. هنگامی که بیرون می‌روند، با پارچه سر و صورت خود را می‌پوشانند و سکه را به عنوان گوشواره به کار می‌برند. گاهی با نیل ابروی خود را سیاه می‌کنند گاهی گردن خود را با سنگ قیمتی و مرجان یا رشته مروارید، و دست و پای خود را با النگوی طلایی یا نقره‌ای زینت می‌دهند.

در مراسم زناشویی یا عزاداری، ریاست برگزاری مراسم به نام "جادی" را دعوت می‌کنند. افراد دو خانواده در مراسم حاضر می‌شوند. خانواده داماد، اول برای ادای احترام به قوم و خویشان، یک ضیافت ترتیب می‌دهد. در این ضیافت، واسطه ازدواج و جادی را نیز دعوت می‌کنند. بعد دو خانواده اسامی و شرح حال افراد سه نسل خانواده را روی کاغذ می‌نویسند و رد و بدل می‌کنند. پس از این کار، مراسم رسمی زناشویی را برگزار می‌کنند. بدون این جریان، هر نوع پیوندی نقض قانون و زنا محسوب می‌شود و دو طرف مورد مجازات قرار می‌گیرند. جسد مردگان را با پارچه نازک سفید رنگ می‌پیچند و برای سه بار آن را با آب زلال

شست و شو می‌دهند و مشک و کافور را توی دهان مرده می‌گذارند. بعد جسد را در تابوت می‌نهند و به قبرستان می‌برند. چون به قبرستان رسیدند، جسد را از تابوت بیرون می‌آورند و دفن می‌کنند. مقبره معمولاً با سنگ ساخته می‌شود. روی زمین آنجا یک قشر ماسه می‌پاشند. خط آنها اسلامی است. بازار دائماً دایر و پر رونق است. در آن کشور شراب خواری ممنوع است. کسی که شراب بخورد، در مقابل عموم مجازات می‌شود. آن سرزمین در تربیت قوای نظامی و پرورش اسب تنومند و هنر پزشکی و سایر فنون از کشورهای دیگر سرزمین غربی یک سر و گردن بالاتر است.

ساکنان آن با گوسفند و میمون بازی می‌کنند. آنها گوسفندی را روی یک تیر سر پهن می‌گذارند. مردی با دست‌های خود کف می‌زند، گوسفند هم با ریتم کف زدن می‌رقصد. میمون بازی به این شکل است که چشم میمون را با دستمالی می‌پوشانند. از میان تماشاکنندگان یکی را انتخاب می‌کنند که بر سر میمون بزند، بعد در میان دیگران او را پنهان می‌کنند و دستمال را از سر میمون برمی‌دارند و به میمون توصیه می‌کنند که زننده را تشخیص دهد. میمون بدون هیچ اشکال از میان مردم آن شخص را تشخیص می‌دهد.

در دادو سَند، از سکه استفاده می‌کنند. اسم سکه دینار است. روی سکه خطوطی دیده می‌شود. از این سرزمین، یشم و سنگ‌های قیمتی به وفور به دست می‌آید مردم از آنها خیلی استفاده می‌کنند. خاک آنجا برای کشت گندم و برنج مناسب است. حیوانات خانگی آن عبارت‌اند از: گاو، گوسفند، مرغ، خروس، سگ و غیره.

آب و هوای آن طوری است که چهار فصل مشخص است. شبنم دیده می‌شود، گاهی برف می‌بارد ولی باران کم‌تر می‌بارد. کوهی در اطراف آن هست، در شیب جنوبی کوه، جنس سنگش نمک سرخ است. در شیب شمالی کوه، سنگ سفیدرنگ است، در شیب شرقی آن کوه سنگ قرمز رنگ و در شیب غربی خاک زرد دیه می‌شود. سنگ‌های قیمتی عبارت‌اند از: یاقوت رنگارنگ، زمرد، چشم‌گربه، الماس، مرجان، یشم (که با آن ظروف رنگارنگ یشمی تهیه می‌شود) و مروارید درشت. نوعی سنگ قیمتی به نام ساباج که به پنج رنگ طلایی، سیاه، زرد، سرخ و نیمه روشن است. بافتنی‌ها چهار نوع است. نوع اول پارچهٔ مخمل رنگارنگ، روی آن یک قشر کرک، نوع دوم پشم‌های رنگین، نوع سوم به نام حریر صحرایی و نوع چهارم دستمالی است که با نخ‌های سبز و سرخ مزین شده است. گوسفند نیز چهار نوع است. نوع اول به نام گوسفند نه دم، نوع دوم دم پهن، نوع سوم دم سگی، نوع چهارم جنگی. گوسفند جنگی دمش بسیار دراز است، سنگینی دمش تا ده کیلو می‌رسد. بلندی قد آن تقریباً

یک متر است. قسمت پسین این گوسفند پر از پوست. موی قسمت عقب را معمولاً می‌تراشند. شاخ‌هایش به سمت جلو کج است، روی شاخ‌هایش یک زنگوله آویزان است، وقتی که حرکت می‌کند، زنگوله به صدا درمی‌آید. این نوع گوسفند بسیار وحشی و جنگجو است. برخی از افراد سودجو آن را پرورش می‌دهند تا با گوسفند دیگران جنگ کند، بر سر آن شرط‌بندی می‌کنند.

در آنجا حیوانی هست که شکل‌اش مانند گربه و پوستش مثل پوست لاک‌پشت و گوشش سیاه رنگ است. این حیوان اصلاً موزی نیست، ولی هنگامی که از لانه بیرون می‌آید و در مقابل حیوانات دیگر ظاهر می‌شود، همه حیوانات برای احترام، جلوی او به زمین می‌افتند. اسم این حیوان سیاه گوش است.

ترب آن سرزمین مثل ریشه نیلوفر ولی سرخ رنگ است. پوست گردو نازک و مغزش سفید است. تخم کاج خیلی دراز است. انگور بر چهار نوع است. نوع اول سفید رنگ و بی‌هسته، نوع دوم سفید و گرد، نوع سوم سرخ رنگ و نوع چهارم بنفش رنگ است. غیر از این‌ها، هلو، نیشکر و هندوانه نیز در آنجا به وفور یافت می‌شود. خرمای آن سرزمین بر سه نوع است. اول به اسم دوشاب، به بزرگی انگشت انسان و روی پوست آن یک قشر سفید رنگ دیده می‌شود، بسیار شیرین و هسته‌اش بسیار ریز است. نوع دوم اگر له شود، به شکل تکه تکه درمی‌آید، نوع سوم مانند غناب جنوب چین است، مزه‌اش ناگوار و گس، مردم آن را به عنوان خوراک حیوانات به کار می‌برند.

این کشور سفیران خود را مرتباً به دربار نمی‌فرستد. در سال ۵ یون له (۱۴۰۸ م.) پادشاه آن سفیران خود را با پیام نوشته شده در کاغذ طلایی و هدایایی از قبیل چن لین (حیوانی افسانه‌ای با یک شاخ)، همراه کشتی‌های سایر کشورهای سرزمین غربی به دربار فرستاد. (یادداشت‌هایی در مورد بار یافتن و خراج دادن سفیران سرزمین غربی، بخش دوم)

هرمز در میان دریای جنوب غربی واقع است. در شرق آن، کوه بلندی است و از کولی (کلکته) تا آنجا ده شبانه روز راه است. خاکش حاصلخیز و مردم ثروتمندند. در آنجا گندم زیاد کاشته می‌شود ولی ارزن بسیار کم است. مردم با سنگ دیوار شهر و خانه خود را می‌سازند. کوه رنگارنگ است، و سنگ کوه نمک‌دار. مردم سنگ‌ها را از کوه می‌کنند و با آنها ظروف درست می‌کنند و خوراک خود را توی این ظروف می‌ریزند.

مردان آن قوی هیکل و موی‌شان حلقه حلقه است. قبا به تن می‌کنند. آنها در اسب‌سواری و تیراندازی بسیار ماهرند. زنان موی خود را می‌بافند و موی‌شان در اطراف سر آویزان

است. معمولاً زنان بارنگ، موی خود را آرایش می‌دهند. هنگامی که بیرون می‌روند، سر و صورت خود را با پارچه‌های سرخ یا سبز می‌پوشانند. در دو گوش خود رشته‌سکه برای آرایش می‌آویزند. یک نوع سنگ سیاه را می‌سایند و با آن ابرو و لب و صورت خود را آرایش می‌دهند. در داد و ستد، از سکه‌های طلایی و نقره‌ای استفاده می‌کنند. از آن سرزمین مروارید، سنگ‌های قیمتی و عنبر به دست می‌آید. در آنجا قالیچه، نمد کرکدار، صوف و نوعی از پارچه‌های فرنگی بافته می‌شود. اسب تنومند و غزال، شتر، مرغ، فلو (حیوانی است شبیه شتر) پرورش می‌دهند. ساکنان آنجا علاقه دارند مراسم مذهبی تشکیل دهند و در آن مراسم آواز می‌خوانند و رقص بر پا می‌کنند. اخلاق‌شان ساده و صادق است.

در سال سوم یون له (۱۴۰۶ م.) این سرزمین سفیران خود را با پیام به دربار فرستاد و شتر مرغ هدیه کرد. امپراطور فرمان داد که وزیرش به نام جن یوه زی در ستایش شتر مرغ شعری بسراید. این مرغ شبیه درناست. درازی‌اش تقریباً یک متر و پایش دو شقه است. موی این مرغ مانند شتر است، حرکت آن مانند شتر می‌باشد. می‌گویند هرمز کشوری کوچک، و در میان دریای جنوب شرقی واقع است. خاکش چندان حاصلخیز نیست. در این باره اطلاعاتی دقیق در دست نیست. (یادداشت‌های فعالیت‌های امپراطوری دودمان مینگ، جلد ۸۱)

۹. روابط چین و ایران در دوران شاهرخ تیموری

بر پایه مطلع سعدین و مجمع بحرین عبدالرزاق سمرقندی

ذکر آمدن ایلچیان خطای نوبت اول

هر سعادتمندی که حضرت حق جل و علا، او را به لطف شامل خلعت اجتبا پوشانید و بر اصناف برایا حاکم و آمر گردانید و آن دولتمند در سراء و ضراء سراً و جهراً از حدود الهی تجاوز جایز ندارد و حق نعمت و افاضت عدل و احسان که زبده اعمال انسان است گذارد و با وفور استغنا و ظهور استعلاء به اعتقاد تمام اعتراف دارد که لا املک نفسی نفعاً ولا ضراً الا ما شاء الله و یقین داند که از راه بشریت میان ذریت آدم تفاوتی نیست و تمایزی که حاصل است جز عطیت فضل رب الارباب که یرزق من یشاء بغیر حساب نتواند بود و استیفای این دولت و استبقای این موهبت به رعیت پروری و مرحمت‌گستری میسر گردد هر آینه زمانه غاشیه همت او بر دوش نهد و گردون حلقه اطاعت او در گوش کشد. مقصود از این تشبیب و مطلوب از این تهذیب آن است که چون موکب همایون از شورش سیستان باز آمد، ایلچیان

پادشاه خطای که جهت رسانیدن تعزیت حضرت صاحبقران فرستاده بود با بیلاکات و تنسوقات رسیدند و سخت پادشاه خود به عرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید دربارهٔ ایشان مرحمت و عنایت نموده اجازت مراجعت فرمود.^۱

آمدن ایلچیان پادشاه خطای

در این ولا، از ولایت خطای، ایلچیان از پیش دای منک خان پادشاه چین و ماچین و سایر آن ممالک رسیدند. فرمان همایون نفاذ پیوست که شهر و بازارها آیین بندند و هر صنعت در کمال هنر ظاهر کرده و دکان خود را آراید و امراء به رسم استقبال بیرون رفته مقدم ایشان را بر خود مبارک داشتند و همه را به تعظیم تمام در شهر آوردند. زمانی بود چون روز جوانی فرح افزای و هنگامی چون شب وصل غمزدای. حضرت خاقان سعید فرمان فرمود که باغ زاغان را چون باغ جنان آراسته یساوان بهرام صولت ضرغام سطوت هر کس را محل و مقام تعیین فرمودند و حضرت خاقان سعید خورشید طلعت چون آفتاب بر اوج رفعت و سریر سلطنت برآمد و عظمای امرا ایلچیان را به شرف دستبوس رسانیده و تبرکات گذرانیده سخنان ایشان عرضه داشتند و مکتوب پادشاه خطای به این عبارت بود:

صورت مکتوب پادشاه خطای

دای منک پادشاه معظم نامه ارسال می فرماید به دیار سمرقند شاهرخ بهادر را. ما فکر می کنیم خداوند تعالی جمیع خلائق بیافرید آنچه در میان زمین و آسمان است تا هریک به راحت و رفاهیت باشند. ما به تأیید امر خدای تعالی خداوند ممالک روی زمین گشته ایم به متابعت حکم الهی جهانداری می کنیم، به سبب این میان دور و نزدیک فرق نمی کنیم. همه را بر ابرو یکسان نگاه می داریم و پیش از این شنیدیم که تونیک عاقلی و کاملی و از همگنان بلندتری. به امر خداوند تعالی اطاعت می نمایی و رعایا و عساکر را پرورش داده دربارهٔ همگنان احسان و نیکویی رسانیده ای. به سبب آن نیک شاد گشتیم. علی الخصوص ایلچی فرستادیم تا کمخا و ترقو خلعت رسانیده و چون که ایلچی آن جا رسیده تونیک تعظیم امر ما نموده و مرحمت ما را نیک ظاهر گردانیده ای. همه خُرد و بزرگ شاد گشته اند. فی الحال ایلچی فرستادی تا خدمت و تحفه اسبان و متاع های آن دیار رسانیدند. به جدّ صدق نمودن

۱. سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، دفتر اول، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۳، ص ۹۳.

ترا دیدیم که شایسته ستایش و نوازش باشی. پیشتر دور مغول به آخر رسید. پدر تو تیمور فوما به امر خداوند تعالی اطاعت آورده تای زون پادشاه اعلی ما را خدمت نموده تحفه ایلچیان منقطع نگردانیده سبب این مردمان آن دیار را امان داده و همگنان را دولتمند گردانیده، دیدیم که تو به همت و روش پدر نیک متابعت نموده‌ای. اکنون دو جیحون بای از کسان هزاره سوچو و دانگ چنگ صده سون قونچی به اجمعهم فرستادیم با تهنیت و خلعت کمخا و ترغوها تا صدق ظاهر گردد. بعد از این کسان فرستیم تا آی ورو کنند تا راه منقطع نشود تا تجارت و کسب به مراد خویش کنند. خلیل سلطان برادرزاده تست. می‌باید که وی را نیکوتر تربیت نمایی تا حق زادگی خویش به جای آورده باشی. تو می‌باید که به صدق و رای ما متابعت نمایی. این است که اعلام گردانیده می‌شود.

و دو مکتوب دیگر همراه این مکتوب فرستاده بودند یکی بیلاکات که فرستاده بودند و در آن جا مفصل کرده و یکی بر مثال خط راه که ایلچیان را باشد و هر مکتوب که به زبان فارسی و خط فارسی نوشته در همان مکتوب به خط مغولی مضمون سخن به زبان ترکی نوشته و در همان مکتوب به خط خطای همان مضمون به زبان خود نوشته. حضرت خاقان سعید مکتوب را اصفا نموده دقایق آن را به فکر دوربین ادراک فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد همه را به اسعاف مقرون ساخته فرمان شد امرا ایلچیان را طوی دهند.

ذکر آمدن ملک قطب‌الدین از سیستان

در این اثنا، ملک قطب‌الدین بن ملک محمود که پیشتر از مراسم بندگی متقاعد بود، اعتماد بر لطف حضرت خاقان سعید نمود و به دارالسلطنة هرات آمده امرای کبار را شفیع انگیخت و دست در دامن اعتذار آویخت. امرا عرضه داشتند که هر چند ملک قطب‌الدین در خدمتکاری از موضع ثبات لغزیده است ربنا ظلمنا انفسنا^۱ گویان با تیغ و کفن عازم درگاه عالم‌پناه است و غبار وحشت از آئینه ضمیر منبر آن حضرت زدوده ملک قطب‌الدین سعادت دستبوس یافت و به امید مرحمت آن حضرت به حیات نو مستظهر گشت و قدرت استدعای و آتنا ما وعدتنا علی رسلک^۲ در او پدید آمده و از گناه استغفار و اعتذار نمود.

بیت

عذر به آن را که خطایی رسید آدم از آن عذر به جایی رسید

۱. سورة اعراف، آیه ۲۳.

۲. سورة آل عمران، ۱۹۴.

و قبول کرد که هر سال خواسته و احوال آراسته به خزانه عامره فرستد و به خدمت شایسته اقیام نماید و آنچه از خراج گذشته باقی باشد به او رساند و وظیفه بندگی به جا آرد. آن حضرت ملک نیمروز را به جانب ملک تفویض فرمود.

ذکر روان فرمودن ایلچیان خطا

چون مهمات ایلچیان خطا کفایت شد، اجازت انصراف یافته معاودت فرمودند و شیخ محمد بخشی به رسم رسالت با ایشان روان شد و چون پادشاه خطا تا غایت دین اسلام قبول نکرده بر مقتضی شریعت نمی‌روند، حضرت خاقان سعید از روی دوستی، دو نصیحت نامه عربی و فارسی فرستاد تا باشد که به نور هدایت ایمان مشرف شوند.

صورت مکتوب عربی

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله. قال رسول الله يعنى محمد عليه السلام لا يزال من امتى امة قائمة بامر الله لا ينصر من خذلهم و لا من خالفهم حتى يأتى امر الله و هم على ذلك و لما اراد الله تعالى ان يخلق آدم و ذريته قال كنت كنزاً فاجبت ان اعرف فخلقت الحلق لا عرف فعلم ان حكمته جلت قدرته و علت كلمته من خلق نوع الانسان احياء آثار العرفان و اعلاء اعلام الهدى و الايمان و ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون^۱ ليعلم شريعت مطهرة نبويه مى‌کنند و امر معروف و نهى از منکر کرده يرغو و قواعد چنگيزخانى مرتفع است و چون يقين و تحقيق شد که خلاص و نجات در قيامت و سلطنت و دولت در دنيا به سبب ايمان و اسلام و عنایت خداوند تعالى است با رعيت به عدل و داد و انصاف زندگانی کردن واجب است. اميد به موهبت و کرم الله تعالى آن است که ایشان نیز در آن ممالک به شريعت حضرت محمد رسول الله صلى الله عليه و آله سلم عمل کنند و مسلمانان را قوت دهند تا باشد که پادشاهی چند روزه دنيا به پادشاهی آخرت که وللآخرة خير لك من الاولى^۲ متصل گردد.

و در اين وقت از آن طرف ایلچیان رسیدند و تحفه‌ها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند. محبت و دوستی که میان پدران بود، بر موجب محبة الاباء و قرابة الابنا تازه گشت. ما نیز از این طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند.

۱. هوالذى ارسل رسوله... (سورة التوبة، ۳۳).

۲. سورة والضحى، ۴.

مقرر آن است که این معنی سبب آبادانی ممالک و نیکنامی دنیا و آخرت است. توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط و داد رفیق اهل طریق باد.

حضرت خاقان سعید فرمود که ایلچیان اطراف را چون ایلچی محمد قرامان که با تحف روم آمده بود و ملک قطب‌الدین سیستانی و ایلچی پیرک از گرمسیر مجموع ملتمسات ایشان را ساخته و همه را به انعام و اکرام نواخته اجازت مراجعت نمود.

مصرع: باز رفتند خوشدل و خرم

ذکر شاهان بدخشان و رفتن ایلچی به جانب ایشان

شاه بهاء‌الدین بدخشانی قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی روان فرمایند تا مال ولایت فرستد و فرزندان خود را به شرف ملازمت مشرف سازد و آن حضرت امیر حمزه قنوقو را که از اعیان حضرت بود ارسال فرمود و مشارالیه به آن جا رسیده شاه بهاء‌الدین خیال محال و اندیشه استقلال به خاطر راه داده بود و انقیاد احکام ننمود و با نوکران میرزا ایجل در مقام مقاتله بود. امیر حمزه باز آمده صورت واقعه به عرض رسانید. آن حضرت فرمود که امرای کبار امیر مضراب بهادر و امیر سید علی ترخان و امیر فیروزشاه متوجه بلخ شده در ظلل چتر فلکسای میرزا ابراهیم سلطان درآیند.

و امرا به بلخ رسیده میرزا ابراهیم سلطان همه را انعام فرمود و شاهزاده و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه بغلان به اشکمش آمده شاه‌بهاء‌الدین به طرف بدخشان گریخت و لشکرها با امرا به بدخشان درآمدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء‌الدین به کوه‌های سخت و بیشه‌های پر درخت رفته بود. لشکر منصور از کان لعل گذشته به ولایت سغان و غند و پامیر درآمدند و آن مواضع منبع آب جیحون است و از آن جا نیز گذشته احمال و اثقال شاه بهاء‌الدین به دست لشکر افتاد و امرا به کوه‌هایی برآمدند که در خیال مردم جبال نبود که کسی بیگانه بدانجا تواند رفت و هر که به ایل پیش آمد به مال و جان امان یافت. لشکریان بازگشته با غنیمت فراوان به شهر بدخشان رسیدند و حکومت آن ولایت را به شاه محمود برادر شاه بهاء‌الدین دادند که پیشتر به درگاه عالم پناه آمده بود و آثار نیکو بندگی به ظهور آورده. فرمان شد که در پناه رایت میرزا ایجل باشد.

در این اثنا، به مسامح جلال رسید که حرم محترم میرزا الغ بیگ چون صدف به دردانه‌ای آبستن است. حضرت خاقان سعید از غایت و داد که نسبت به احفاد و اولاد داشت فرمود که آن صدف شرف را قبل از میعاد وضع حمل به خراسان آورند. به موجب فرموده محفه‌های

پادشاهانه ترتیب کرده با آغایان و خواجه‌سرایان از سمرقند متوجه خراسان شدند و نزدیک دارالسلطنه آغایان و خواتین استقبال نموده به باغ زاغان فرود آوردند و عاشر جمادی‌الاولی بیگی‌کا، خان‌زاده همایون قدم از کتم عدم به حیز وجود آمد و چهارشنبه پانزدهم ماه طوی به عظمت فرمودند.^۱

ذکر آمدن ایلچیان خطا و فرستادن امیر اردشیر تواجی همراه ایشان

پادشاه خطا دایمنک خان باز ایلچیان فرستاده در ماه ربیع‌الاول رسیدند. کلانتر ایشان بی‌باچین و توباچین و جات‌باچین و تتق‌باچین با سیصد سوار و تحفه و بیلاک بسیار شنقار و اطلس و کمخا و ترغو و آلات چینی و غیره رسانیدند و برای شاهزادگان و آغایان علی حده بیلاکات پادشاهانه آورده بودند و مکتوبی مشتمل بر معانی که طراز وسایل گذشته باشد و ذریعه استعطاف آینده آید. مضمون آن که از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی باید نمود و فتح باب موافقت و یگانگی فرمود تا رعایا و تجار به مراد خود آیند و روند و راه‌ها ایمن باشد.

و در کَرَت اول ایلچیان آمده بودند. چون مراجعت نمودند، امیر سید احمد ترخان اسب بوری جهت پادشاه روان داشته بود. و در نظر پادشاه به غایت مستحسن نمود و برای او چیز بسیاری فرستاده بود و صورت آن اسب را نقاشان آنجا کشیده با دو اختاچی که عنان اسب را از دو طرف گرفته بودند ارسال نمودند و ایلچیان را مهمانداری کرده و مهمات ساخته چنان که گذشت، روان داشتند و آن حضرت اردشیر تواجی را همراه ایلچیان به جانب خطای فرستاد.^۲

وقایع سنة اثنین و عشرين و ثمانمیه، آمدن ایلچیان خطای کَرَت ثالث

سابقاً در شهر سنة عشرين مذکور شد که دای منک خان پادشاه خطا ایلچیان به درگاه همایون فرستاد و حضرت خاقان سعید، اردشیر تواجی را همراه ایلچیان روان فرمود. در این ایام اردشیر باز آمده احوال آن ولایت و رسیدن ایلچیان به موقف عرض رسانید و آخر رمضان ایلچیان پی‌تاجین و خان‌تاجین به هرات آمدند و پیشکش و بیلاک و مکتوب گذاریدند و مکتوب پادشاه خطا به قاعده ایشان نقل کرده شد. طریق خطایان آن است که در مکتوب نام پادشاه در اول سطر نویسند و سطرها به

۱. همان، ص ۱۵۸-۱۶۵.

۲. همان، ص ۲۴۶.

مقداری اندک از آن فروتر گیرند و هر جا در اثنای مکتوب به نام خدای تعالی رسند به آن جا که رسیده باشد گذارند و باز نام الله تعالی از اول سطر گیرند و اگر چنانچه به ذکر پادشاه رسید همین طریقه مسلوک دارند و این مکتوب که در این تاریخ فرستادند به همان طریق لفظاً باللفظ نوشته شد.

صورت مکتوب خطا بتغییر

"دای منک پادشاه معظم نامه‌ای ارسال می‌فرماید به شاهرخ سلطان ما تأمل می‌کنیم. خداوند تعالی و دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کنند. سبب آن مردمان آن مملکت دولتمند گشته‌اند سلطان روشن رأی و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالی‌تر و به امر خداوند تعالی تعظیم و اطاعت به جای آورده و در کار او عزت داشت نمود که موافق تأیید آسمانی است. ما پیش‌تر از این ایلچیان امیر سرای لیدا باجمعهم فرستادیم به نزدیک سلطان رسیده‌اند به آداب رسوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده‌اند. لیدا و اجمعهم به مراجعت رسیدند و عرض نمودند. بر ما همه روشن و معلوم گشت و ایلچیان بیک‌بوقا و غیره به لیدا و اجمعهم با هم هدایا، شیر و اسبان تازی و یوزان و چیزهای دیگر فرستادند. همه بدین درگاه رسانیدند. ما همه را نظر کردیم. صدق و محبت ظاهر گردانیده‌اند. ما به غایت شاکر گشتیم. دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صالحان هیچ کس از سلطان عالی‌تر نبوده باشد و مردمان آن مملکت رانیک می‌تواند امان و تسکین دادن که بر وفق رضای حق است جل جلاله چگونه خداوند تعالی راضی و خشنود نباشد. مردانه مردان با همدیگر به دوستی بودند. دل به دل چو آینه باشد، اگر چه بعد مسافت باشد. گویا در نظر هستی همت و مروت از همه چیز عزیزترست. لیک در تبع آن چیزی عزیز شود. اکنون علی‌الخصوص لیدا و جانکقه با ایلچیان بیک‌بوقا و غیره را با هم فرستاده شد که نزدیک سلطان هدایا سونکقوران هفت دست است که برسانند. این سونکقوران را ما به دست خود پرانیده‌ایم و نیز هدایا کمخامع غیر هم فرستاده شد. سونکقوران اگر چه در مملکت چین ما نمی‌باشد لکن علی‌الدوام از اطراف دیار برای ما تحفه می‌آرند. به سبب آن کمی نیست. در آن جای شما کمیاب بوده است. خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی سلطان قرمچی باشد. اگر چه اشیاء کمینه است، لیکن حوصله محبت ما باشد به قبول سلطان وصول یابد. من بعد باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد شد کنند و منقطع نباشد تا مردمان همه به دولت امن و امان و

رفاهیت باشند. البته خداوند تعالی لطف و مرحمت زیادت گرداند. این است که اعلام کرده شد. تمت."

و مکاتیب ایشان هر کرت که پیش حضرت سلطان آفاق آورده‌اند سه مکتوب بوده و در هر مکتوبی سه نوع خط، یکی به این خط مشهور که این سواد نوشته شد و به عبارت فارسی و دیگری به خط مغولی که خط ایغوران است به زبان ترکی و دیگری به خط خطایی و زبان اهل خطایی. مضمون هر سه خط یکی. و مکتوب دیگر هر چه فرستاده بودند از جانوران و تقوزات و هدایا در آن مکتوب مفصل ساخته همچنین به هر سه زبان و هر سه خط و یک مکتوب به مثال خط راه هم به همین طریق به هر سه زبان و هر سه خط و تاریخ و ماه و سال از ابتدای حکومت آن پادشاه نوشته باشد.

مصرع: زین سان بود حکایت و خط خطایان

ذکر تزویج میرزا محمد جوکی بهادر با مهرنگار آغا دختر پادشاه مغولستان

در آن زمان که شمع جهان پادشاه مغولستان پسر خضر خواجه خان دعوت حق را اجابت کرد و برادرش محمد خن به سلطنت الوس مقرر شد، ایلچیان پیش حضرت خاقان سعید فرستاده اظهار انقیاد کرد. آن حضرت امیر حسن کارا که به آداب رسالت آراسته بود و چند کُرت در زمان حضرت صاحبقران به مغولستان رفته مصاحب ایلچیان روان فرمود و اقتدا به فرموده تناکحوا توالدوا تکاثروا نمود و از برای فرزند سعادت‌مند.^۱

ذکر آمدن ایلچیان که به مملکت خطای رفته بودند و شرح غرایب و عجایب آن دیار

در وقایع سنه اثنین و عشرین مذکور است که حضرت خاقان سعید ایلچیان، مقدمهم شادی خواجه، نامزد مملکت خطای فرمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد، غیاث‌الدین نقاش را ارسال نمود و به تأکید تمام خواجه غیاث‌الدین را گفته بود که از آن روز که از دارالسلطنه هرات بیرون رود تا به روزی که باز آید، در هر شهر و ولایت آنچه ببیند از چگونگی راه و صفت ولایت آن بلاد دیار و اطوار ملوک نامدار روز به روز به طریق روزنامه ثبت نماید. در این سال، یعنی خمس و عشرین فرستادگان یازدهم رمضان به هرات رسیدند و بیلاکات و تنسوقات پادشاه خطای به عرض رسانیدند و حکایان غریب و کلمات عجیب از اوضاع و

رسوم آن ممالک تقریر کردند و چون خواجه غیاث‌الدین مضمون آن ولایات و حکایات بی‌غرض و تعصب نوشته بود، زبده و نقاوة آن سخنان ثبت افتاد والعهدة علی الراوی و در این مقام شرح این کلام به نوع بسطی اختتام خواهد یافت.

ایلچیان شانزدهم ذیقده از دارالسلطنة هرات روان شدند و نهم ذی‌الحجه به بلخ رسیدند و از کثرت بارندگی تا غرة محرم سنه ثلاث و عشرين در بلخ ماندند و از آنجا روان شده بیست و دوم به سمرقند رسیدند و میرزا الغ‌بیک پیشتر ایلچیان خود سلطان‌شاه و محمد بخشی را با جمعی خطایان فرستاده بود. ایلچیان خراسان در سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش، ارغداق و ایلچی امیر شاه‌ملک، اردوان و ایلچی شاه بدخشان، تاج‌الدین جمع آمدند و به اتفاق ایلچیان خطای عاشر سفر از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکند و سیرام و آشپره گذشته یازدهم ربیع‌الآخر به ایل مغول درآمدند و خبر یافتند که اویس خان قصد شیراغلان کرده الوس به هم برآمده و باز خبر صلح و تسکین فتنه رسید و امیرخداداد که صاحب اختیار آن دیار بود به ایلچیان رسیده استمالت داد و پیش اویس خان رفت و ایلچیان هیژدهم جمادی‌الاولی به موضع بیلغوتو که از حساب محمدبیک بود رسیدند و چندان توقف کردند که داجیان و نوکران شاه بدخشان ملحق گردیدند و از بیلغوتو کوچ کرده بیست و دوم از آل‌کنگر گذشته بیست و سیم محمدبیک حاکم الوس را دیدند و پسر محمد بیک، سلطان شادی گورکان داماد شاه جهان بود که دختر دیگر او میرزا محمد جوکی داشت و بیست و هشتم به جلگای یلدوز از ایل شیربهرام درآمدند و در آن بیابان بی‌پایان با آن که آفتاب در سرطان^۱ بود آب دو انگشت یخ می‌بست.

در هشتم جمادی‌الاولی خبر آمد که پسران محمدبیک داجی را که ایلچی اویس خان بود غارت کردند. ایلچیان متوهم شده با آن که اکثراً ایام باران و ژاله بود از دره‌ها و کوه‌ها به سرعت گذشتند و آخر ماه به شهر طورفان رسیدند و در این شهر، بیش‌تر بت‌پرست بودند و بتخانه بزرگ داشتند و در پیشان صفه صورتی بزرگ بود و می‌گفتند صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده پنجم ماه به قراخواجه رسیدند و دهم ماه خطایان آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان نوشتند و نوزدهم به قصبه اتا صوفی فرود آمدند و آنجایی که از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی، خانداده تاج‌الدین از سادات ترمذ داماد امیر فخرالدین حاکم مسلمان کامل بود لنگری ساخته و لنگر اقامت انداخته.

۱. یعنی تیر ماه، ماه اول تابستان بود.

و بیست و یکم رجب به شهر قامل رسیدند و در این شهر امیر فخرالدین مسجد عالی و معبد متعالی ساخته و در غایت تکلف پرداخته بود و کافران نزدیک مسجد بتخانه‌ای داشتند که بر اطراف آن بتان خرد و بزرگ به صور بدیع نگاشته بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله کرده نمودند و منگلی تیمور بایری جوانی صاحب جمال حاکم قامل بود. و از آن جا بیست و پنج، راه چول و بادیه قطع کرده به هر روز آب می‌یافتند و دوازدهم ماه شعبان، در اثنای بیابان، به شیر و گاو قطاس دوچار شدند و آنجا گاو چنان بزرگ می‌شود که گویند نوبتی سواری را از پشت زین به سر شاخ ربود و مدتی بر سر شرخ او بود.

مصرع: باشد سخنی غریب اگر راست بود

و چهاردهم شعبان به منزلی رسیدند که از آنجا تا سکه‌جکه اول شهر خطاست ده روزه راه چول بود. جمعی خطاییان خبر ایلچیان یافته به موجب فرمان استقبال نمودند و به یک روز در مرغزار صفحه‌ای عالی ساخته و سایبانها افراخته و شیرها و صندلی‌ها نهاده و خوردنی‌های غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه‌های خشک و تر بر طبق‌های چینی ترتیب داده بودند و زیر سر هر شیر نخلی بسته و سبزی‌ها و خوان‌ها آراسته و در آن بیابان طویی مرتب ساختند که در شهرها میسر نشود و چون از طعام فارغ شدند، انواع مسکرات در کار آوردند و همه کس را گوسفند و آرد و جو و مایحتاج دادند و اینها را به احترام تمام پیش ایلچیان فرستادند و نسخه گرفتند که ایلچیان هر کس چند نفر نوکر دارد و داجیان حجت گرفتند که زیادت نگویند که هر کس که دروغ‌گوی شد او را واقعی نمی‌ماند و بازرگانان در سلک نوکران منتظم شده خدمت می‌کردند و نسخه به این تفصیل بود:

امیر شادی خواجه و گوگجه دویست نفر. سلطان احمد و غیاث‌الدین صد و پنجاه نفر. ارغداق شصت نفر. اردوان پنجاه نفر. تاج‌الدین پنجاه نفر و ایلچیان میرزا الغ بیگ رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده و شانزدهم شعبان ایلچیان را خبر کردند که امروز دانک جی که حاکم آن سرحد است طوی پادشاهانه می‌دهد. ایلچیان به یورت او آمدند و خطاییان به صورت مربع فرود آیند در طناب. چنانچه هیچ آفریده به میان در نتواند آمد مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته‌اند و میان آن فضایی بزرگ و در میان فضا دکانی بلند ساخته مقدار یک جریب و خیمه بزرگ دو تیره خطایی در پیش شده مثل شاه نشینی دامن‌ها برداشته و تالاری از چوب و سایبان‌ها چنانچه یک جریب تمام سایه بود و در زیر دو تیره بزرگ، صندلی داجی نهاده از چپ و راست صندلی‌های دیگر و ایلچیان بر جانب چپ و امرای خطا بر طرف راست نشستند و پیش ایشان تعظیم طرف چپ زیاده

از طرف راست است.

مصرع: که شاه عادل دل در بدن بود سوی چپ

و پیش هر یک از ایلچیان و امرا دوشیزه نهادند. در یکی گوشت پخته و غاز و مرغ و میوه‌های خشک خطایی و در یکی کلیچه و نان‌های خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم به غایت خوش‌نما و در پیش باقی مردم هر یک شیرهای بود و در برابر گورکه پادشاهی که بر مقامی بلند بود، خم‌ها و خم‌های چینی و صراحی‌های خرد و بزرگ و چینی و نقره بود و در چپ و راست گورکه مطربان ایستاده یاتوغن و کمانچه و پیپه‌ونی دو نوع که در سر و پهلوی نفس کنند و تنبک و موسیقار و طبل دوروی بر سر سه پایه نهاده و صنج و چهارپاره و دهل همه را به اصول و نوا درآوردند و پسران صاحب جمال سرخی و سفیده مالیده و به سان دختران مرواریدها در گوش کشیده بازیگری‌ها کردند که...

مصرع: مثل آن در زمانه نتوان دید

و از این فضای گشاده تا چهار دروازه مردان جیباپوش نیزه‌ها در دست از دو طرف راه ایستاده پای از پای بر نمی‌دارند و یساول حاجت نیست و مردم را در محل مناسب نشانده و کاسه داشته قوش و قراو دادند و خوردند. امیر دوسون حاکم دیوان کاسه داشت و صندوق نخل بندی با او می‌بردند. هر که را کاسه دادند شاخچه نخل بندی بر سر دستار او زده مجلس را گلستانی ساخت و بازیگران از کاغذ مقوّا صورت جانوران ساخته بر روی بسته بودند و به هیچ‌وجه روی و گوش ایشان نمی‌نمود و بر اصول خطاییان رقص می‌کردند و پسران همچون آفتاب صراحی‌های شراب ناب در دست ایستاده و بعضی طبق‌های نقل بر کف از فندق و عناب و چهار مغز و شاه‌بلوط مقشّر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و تره‌های دیگر و خربزه بریده و هندوانه بریده در طبقی خانه خانه جدا جدا بر کف نهاده. چون امیر کسی را کاسه می‌داشت، آن پسر طبق پیش می‌آورد تا هر نقل که میل کند تنقل سازد. دیگر لک‌لکی بزرگ به غایت شبیه ساخته‌اند، چنانچه پسری در درون او می‌رود و آن لک‌لک بر اصول پای می‌کوفت و هر طرف سر می‌جنبانید به نوعی که مردم حیران می‌شدند. آن روز تا شب مجلس عیش و نشاط در غایت خرمی و انبساط بود.

و هفدهم ماه شعبان به چول درآمده بعد از چند روز به قراول رسیدند و این قراول قلعه‌ای است محکم، اطراف آن کوه و راه آن چنان که از در قلعه در می‌باید آمد و به دری دیگر بیرون رفت. ایلچیان به قلعه درآمده همه را شمردند و نام نوشتند و از قلعه بیرون گذاشتند.

و از قراول به شهر سکجو آمدند و داجیان ایلچیان را در یام خانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آوردند و رخوت ایشان مجموع ستانده و به دفتر برده سپردند و مایحتاج از ماکول و مشروب و مفروش و مرکوب در یام خانه‌ها مرتب می‌داشتند. هر شب کتی و دستی جامه خواب ابریشمین بایک خدمتگار فرمانبردار برای هر کس مقرر و مرتب بود.

و این سکجو شهری معظم و قلعه‌ای محکم است مربعی درست، بازارها گشاده. عرض بازار پنجاه گز شرع همه آب‌زده و جاروب کشیده. در خانه‌ها خوک اهلی و در دکان قصاب گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته و در بازارهای ایشان چهارسوی بسیار و بر سر هر چهارسو طاقی از چوب مجوزه بسته در غایت تکلف و کنگره‌های بر وی نهاده هم از چوب و مقرنس خطایی بسته و بر باروی شهر در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار دیوار شهر برابر هم گشاده از غایت راستی نزدیک می‌نمود و از میان شهر تا دروازه راه بسیار بود و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه خرپشته به رسم خطایی چنان که در مازنداران. اما در مازندران به سفال بی‌رنگ پوشند و خطاییان به چینی پوشیده‌اند. و در این شهر چند بتخانه بود هر یک قریب به ده جریب به غایت پاک و زمین آن از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و خشت پخته آن به سان سنگ جواهر دارد و بر در بتخانه‌ها پسران خوش شکل ایستاده و صلاهی عیش و عشرت در داده مر دم غریب را رهبری می‌کنند و از راه‌بری می‌کردند.

و این اول شهر خطاست و از این‌جا تا خان‌بالق که تختگاه پادشاه است نود و نه یام بود همه معمور. هر یامی برابر شهری و قصبه‌ای و مابین یام‌ها چند قرغو و کی‌دی‌فو. قرغو عبارت است از خانه شست گز بلندی و دایم ده کس در این خانه باشند و آن را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر می‌نماید. چون قصه‌ای پیش آید مثل لشکر بیگانه فی‌الحال آتش کنند تا آن قرغوی دیگر دیه آتش کند. همچنین آتش می‌کنند تا در یک شبانه روز سه ماهه راه واقف شوند که حالی واقع است و مکتوب مشروح متعاقب می‌رسد و در کی‌دی‌فو به دست یکدیگر داده می‌رسانند و کی‌دی‌فو عبارت از خانه‌واری چند است که در محلی ساکن گردانیده‌اند و یاساق و مهم ایشان آن است که چون مکتوب یا خبری رسد شخصی آماده ایستاده در حال به کی‌دی‌فو دیگر رساند و همچنین تا آن زمان که به پای تخت رسد و از کی‌دی‌فو تا کی‌دی‌فوی دیگر دو مره است و هر شانزده مره یک فرسنگ شرع است و جماعتی که در قرغو باشند هر ده روز به نوبت ده کس آید و آن ده که آن‌جا باشند روند. اما جمعی که در کی‌دی‌فو باشند همان‌جا ساکن‌اند و خانه‌ها ساخته عمارت و زراعت دارند.

و از سکجو تا قمجو که شهری دیگر است بزرگ‌تر از سکجو نه یام بود و دانک‌جی که بزرگ‌تر داجیان سرحد بود در این شهر حاکم است و در هر یامی چهارصد و پنجاه اسب و درازگوش یرغه برای ایلچیان می‌آوردند و پنجاه شست عرابه و پسران که موکل اسبان بودند، ایشان را بافو گویند و موکلان درازگوش را لوفو و آنها که عرابه می‌کشند چینو و عرابه‌کشان بسیار باشند که ریسمان‌های عرابه گرفته بر دوش می‌برند. و در راه هر چند بارندگی و کوه باشد آن پسران عرابه‌ها از یام به یام می‌رسانند. هر عرابه را دوازده کس می‌برند پسران خوش شکل مرواریدهای دروغی خطایی در گوش و موی‌ها بر سر گره زده و اسبان با زین و لجام و قمچی می‌آوردند و با فویان تا یام دیگر بر سر جلا و به سان پیکان به تعصب می‌دوند و در هر یامی گوسفند و غاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و درسون و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و تره‌ها می‌دهند و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و دیوان‌خانه را دوسون می‌گویند. در هر دوسون که طوی باشد، اول پیش‌گورکه و به طرف تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده‌ای آویخته و شخصی پهلوی تخت ستاده و نمدی بزرگ پاک در پای انداخته و امرا و ایلچیان بر بالای آن نمد و باقی مردم در پس پشت ایشان صف صف به سان مسلمانان در صف‌های نماز ستاده و آن کس که بر پهلوی تخت باشد به زمان خطایی ندائی کند سه بار. بعد از آن داجیان سه بار سر بر زمین نهند و ایلچیان و مردم را نیز تکلیف کنند سه بار سر نهاده هر کس به سر شیرهای خود رود و در این روز که دانک‌جی در قمجو مسلمانان را طوی می‌داد و دوازدهم رمضان بود، از ایلچیان درخواست کرد که طوی پادشاه است و شما را عزیز داشته چیز خورید. ایلچیان درخواست کردند که در دین ما روا نیست. دانک‌جی ایشان را معذور داشته هر چه ترتیب کرده بود، به وثاق‌های ایشان فرستاد.

و در این شهر قمجو بتخانه بود پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خسیپده پنجاه قدم طول آن بت و نه قدم طول کف پای او دُور کله سر او بیست و یک گز و بتان دیگر پس پشت او و بالای سر او هریک گزی و کمتر و بیش‌تر، صورت بخشیان هریک به مقدار آدمی همه چنان متحرک که گویی زنده‌اند و بر دیوارها صورتگری‌های خوب کرده. این بت بزرگ خسیپده یک دست به زیر سر نهاده و یکی بر روی ران و او را مطلا کرده‌اند و نام آن شکمانی‌فو می‌گویند و فوج فوج می‌آیند و پیش آن بتک سر بر زمین می‌نهند و در گرد آن عمارت همچون خانه‌های کاروانسرا بت‌خانه‌ها بود با انواع پرده‌های زربفت و کرسی‌های مطلا و صندلی‌ها و شمع‌دانی‌ها و صراحی‌های چینی آراسته بودند و در این شهر قمجو ده بتخانه معظم بود.

و خانه‌ای دیگر ساخته بودند که مسلمانان آن را چرخ فلک می‌خوانند مثل کوشکی مشمن و از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه‌ای منظره‌های مقرنس خطایی و غرفه‌ها و ایوان‌ها و برگرد منظرها در افزین‌ها و انواع صورت ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته و از چپ و راست، خادمان و غلامان و دختران ایستاده، در مجموع آن پانزده طبقه منظرهای خرد و بزرگ ساخته بودند و صورت‌های بدیع پرداخته و در زیر آن کوشک صورت دیوان که آن را بز دوش گرفته‌اند و دور آن کوشک بیست گز بود و بلندی دروازه ده گز، همه از چوب تراشیده، اما چنان مطلا کرده که گویی تمام صلاست و سردابه‌ای در زیر آن، میلی از آهن از زیر تا بالا در آن تعبیه کرده و یک سر میل بر کرسی آهن نهاده و سر دیگر بر سقف خانه‌ای که آن کوشک در آن جاست محکم کرده چنان‌که در سردابه به اندک حرکتی آن کوشک معظم در حرکت می‌آید. مجموع نجاران و حدادان و نقاشان عالم باید که از آن جا تعلیم صنعت گیرند.

و هرچند به خان‌بالتق نزدیک‌تر می‌شدند، در شهرها و یام‌ها طوی‌های ایلچیان زیادت می‌دادند و در این شهر قمجو رخت‌ها و چهارپایان ایلچیان را سپردند و به وقت باز آمدن همه را باز دادند و آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستادند مگر شیر که میرزا بایسنغر فرستاده بود و پهلوان صلاح‌الدین شیربان خود به درگاه رسانید.

القصة هر روز به یامی و هر هفته به شهری می‌رسیدند تا چهارم شوال به آب قراموران که برابر جیحون بود رسیدند و بر آن آب پلی به زنجیر و بیست و سه کشتی بسته بودند هر زنجیر به سطبری ران آدمی ده گز از هر طرف بر خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهن هریک به سطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتی‌ها را به قلاب‌های بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتی‌ها تخته‌ها انداخته و همه محکم و هموار ساخته ایلچیان بی‌رحمت عبور نمودند و در آن طرف آب قراموران شهر معظم بود. ایلچیان را طوی دادند بیش‌تر از طوی‌های پیش‌تر و در این شهر بتخانه‌ای عظیم بود چنان‌که از سرحد خطای تا آن‌جا مثل آن عمارت ندیده بودند و سه خرابات و اختران صاحب جمال. اگر چه دختران خطایی بیش‌تر صاحب حسن‌اند اما آن شهر را حسن‌آباد خوانند و از آنجا بر چند شهر دیگر گذشته. دوازدهم دیقعه‌ده به آبی رسیدند در برابر جیحون و از آن‌جا به کشتی سلامت بگذشتند و از چند آب دیگر به کشتی و پل عبور نموده.

بیست و هفتم به شهر صدین‌فو رسیدند. شهر معظم و غلبه بسیار و بتخانه‌ای به عظمت و

بتی جسیم از برنج ریخته و مطلقاً کرده پنجاه گز در بلندی متناسب اعضای، بر اعضای او صورت دست‌ها، بر کف هر دست صورت چشمی و آن بت را هزار دست خوانند و در خطای شهرتی دارد و کرسی از سنگ خوب تراشیده که این بت و عمارت بر آن کرسی است و دیگر رواق‌ها و منظرها و غرفه‌ها بر گرد او، چند آشام. آشام اول از کله پای او گذشته و آشام دوم به زانوی او نرسیده و دیگر از زانوی او گذشته و دیگری به میان رسیده و دیگری به سینه همچنین تا سر و سر آن عمارت متکلف به مقرنس درآورده و چنان پوشیده که مردم در آن حیران‌اند و هشت آشام است و در همه آشام‌ها از درون و برون توان گردید و این بت را ایستاده ساخته‌اند و دو قدم او که هر یک قرب ده گز باشد بر بالای دو تیغه ریخته ایستاده و آن خود نمی‌نماید و گویی معلق ایستاده. صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل خرج شده باشد و دیگر بتکان خرد ساخته‌اند از گچ و رنگ‌آمیزی کرده و کوه‌ها و کمرها از گچ نموده و در آن کوه‌ها و کمرها و غارها و مغازه‌ها صورتگری کرده چنان‌که بخشیان و رهبانان و جوکیان در چله نشسته‌اند و ریاضت می‌کشند و قجقار و تکه و بیر و پلنگ و اژدرها و درختان نموده و بر دیوارها صورتگری‌ها کرده در کمال مهارت و عمارات اطراف در غایت لطایف و در این شهر نیز چرخ گردانی مثل قمجوا اما از آن بزرگ‌تر و به تکلف‌تر.

و همچنین هر روز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ می‌رفتند تا هشتم ذی‌الحجه هنوز تاریک بود که به دروازه خان‌بالتق رسیدند. شهری به غایت بزرگ چنان‌چه هر دیواری یک فرسنگ بود و بر دیوارهای دور شهر به سبب آن که هنوز عمارت می‌کردند، صد هزار خواجه بسته بود و هنگام صبح دروازه نگشوده بودند. ایلچیان را از برخی که عمارت می‌کردند به شهر درآوردند و بر در کریاس پادشاه فرود آوردند و بر در کریاس مقدار هفتصد قدم فرش سنگ تراشیده انداخته بود. پیاده از روی فرش گذشته به در اردو رسیدند. بر هر طرف در پنج پیل ایستاده و خرطوم‌ها به راه داشته. ایلچیان از میان خرطوم‌ها گذشتند و درون رفتند. قریب صد هزار آدمی، آن زمان که هنوز روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند. چون ایلچیان درآمدند فضایی دیدند به غایت وسیع و جانفزای و هوایی بسیار لطیف و دلشگاو و در پیش آن کوشکی کرسی آن سی‌گز و بر بالای کرسی ستون‌های پنجاه گزی بر پای کرده و عمارات بر بالای آن و طنبی ساخته شست گز در چهل گز و در پیش ستون‌ها سه دروازه، میانی بزرگ‌تر پشت دروازه چپ و راست گورگه و ناقوس نهاده آویخته و دو کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی به تخت برآید و قرب سیصد هزار آدمی بر درگاه جمع گشته بود و هزار مغنی ایستاده و آواز بم و زیر با هم ساز کرده به زبان خطایی و اصول ایشان دعای پادشاه

می‌گویند و دو هزار دیگر سلاحدار ناچخ و دورباش و زوبین و حریه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز در دست داشتند و بعضی بادبیزن خطایی و چتر گرفته و بر اطراف آن فضا خانه‌ها و صفه‌ها و ستون‌های معظم بر کنار صفحه‌ها و دیوار خانه‌ها مجموع شبکه و فرش سنگ تراشیده.

القصه چون روشن شد، آنها که بر بالای کوشک منتظر پادشاه بودند گورگه و دهل و دمامه و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشادند و خلائق درون دویدند و قاعده در دیدن پادشاه دویدن است. چون از این فضا به فضای دوم رفتند و آن نیز به غایت وسیع و دلگشا بود و در برابر کوشکی از اول به عظمت تر تختی آوردند مقدار چهارگز و گرد تخت مثلث همچو خرگامی قسین گرفته از اطلس زرد، مجموع زرافشان خطایی کرده و نقوش خطایی سیمرغ و اژدره نموده و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از چپ و راست خطاییان صف کشیده ایستاده اول امرای تومان و هزاره و صده به غایت بسیار. هر یک را در دست راست تخته‌ای مقدار یک گز شرع طول و دز عرض یک چارک و به غیر آن در جایی ننگرند و در عقب ایشان فزون از حد و شمار جیب‌پوشان و نیزه‌داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست. صف‌ها راست ایستاده مجموع چنان خاموش که گویی یک متنفس این جا نیست.

و پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره پنج پایه بر تخت نهادند و بر بالای تخت صندلی از زر. پادشاه بر تخت برآمد و بر صندلی نشست. مردی میانه بالا محاسنی نه بزرگ و نه کوسه، مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن چنان دراز که سه چهار حلقه در کنار پادشاه زده بود و از چپ و راست تخت، دو دختر ماهروی موی‌های خود بر میان سرگه زده گردن و عارض گشاده و مرواریدهای بزرگ در گوش و کاغذ و قلم در دست منتظر که پادشاه چه فرماید. هر چه بر زبان پادشاه گذرد قلمی کنند و چون در حرم رود نوشته به عرض رسانند. اگر حکمی تغییر باید کرد، خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بدان موجب عمل کنند. فی‌الجمله چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صف‌ها از برابر روی پادشاه ایستاد ایلچیان را با بندگان دوشادوش پیش پادشاه بردند.

اول یارغوی بندگان پرسیدند. هفتصد کس بودند. بعضی دو شاخه بر گردن و بعضی دست و گردن در تخته و پنج شش را بر تخته دراز در بند کرده سرها از تخته بیرون و هر یک را کسی موکل. موی گناهکاران گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم فرماید. جمعی را زندان و بعضی را قتل فرمود و در مجموع خطا هیچ امیر و داروغه را حکم قتل نیست. هر کس گناه

کرد گناه او را بر تخته پاره‌اش نوشته در گردنش آویختند با زنجیر و دو شاخه و هر چه حد گناه اوست در کیش کافری و به جانب خان‌بالق پای تخت روان کردند اگر یک ساله راه است جایی نمی‌تواند بود تا به آنجا نرسد.

بعد از آن ایلچیان را نزدیک تخت بردند به مسافت پانزده گز و امیری زانو زده، به خط خطایی احوال ایلچیان نوشته بر خواند. مضمون آن که از راه دور از پیش حضرت شاه‌رخ و فرزندان او ایلچیان آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده و به پای تخت به سر زدن آمده‌اند. مولانا حاجی یوسف قاضی که از امرای تومان مقربان پادشاه بود و از دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او می‌داشت پیش آمد با چند نفر از مسلمانان زبان‌دان و ایلچیان را گفتند اول دوتاه شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید. سه کُرت ایلچیان سر نهاده پیشانی بر زمین نرسانند. بعد از آن مکتوب حضرت شاه‌رخ و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و امرا را در پارچه اطلس زرد پیچیده به دو دست بلند گرفتند و قاعده اهل خطای آن است که هر چه تعلق به پادشاه دارد در زرد می‌پیچند. مولانا قاضی آمد و آن مکاتیب سته به خواجه‌سرای که پیش تخت پادشاه بود داد و خواجه‌سرای پیش پادشاه برد و پادشاه گرفت و گشاد و دید و باز به خواجه‌سرا داد و پادشاه از صندلی فرود آمده بر تخت نشست و سه هزار جامه آوردند: هزار دگله و دوهزار قبا. و خویشان و فرزندان را قبا پوشانید و هفت نفر از ایلچیان نزدیک او آوردند: شادی خواجه و گوججه و سلطان احمد و غیاث‌الدین و ارغداق و اردوان و تاج‌الدین. و ایشان زانو زده پادشاه احوال حضرت شاه‌رخ پرسید و بعد از آن پرسید که قرایوسف ایلچی می‌فرستد و مال می‌آورند؟ گفتند آری و داجیان نیز دیدند که ایلچیان او آمده بودند و مال آورده. دیگر پرسید که نرخ غله آن‌جا گران است یا ارزان و نعمت فراوان؟ گفتند غله ارزان است و نعمت فراوان. گفت: آری. چون دل با خدای راست است حق تعالی نعمت فراوان ارزانی داشته. دیگر گفت ایلچی می‌خواهیم به قرایوسف فرستیم که آن‌جا اسبان خوب‌اند. در راه ایمنی هست؟ ایلچیان گفتند راه امن است. اگر حکم سلطان شاه‌رخ باشد. گفت آن را دانسته‌ام. از راه دور آمده‌اید. برخیزید و آش خورید.

و ایلچیان را به فضای اول بردند و هریک را یک شیره و صندلی نهادند و بر هر شیره چنانچه پیش‌تر گفته شده بود آش خوردند و ایشان را به یامخانه بردند و در یامخانه در هر خانه‌ای کتی خوب و بستر و بالش اطلس و کمخا و کفش کمخا در غایت نازکی دوخته و گوشه و جنبلق و صندلی و منقل و جایگاه آتش و ده کت دیگر از چپ و راست با بستر و بالش اطلس و کمخا و زیلوچه‌ها و حصیرهای نازک هر کس را بدین نسق در یک خانه مقرر

کرده و دیگ و کاسه و چمچه و شیر و هر روزه کس را یک گوسفند و یک غاز و دو مرغ و هریک را دو من شرع آرد و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ با حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و سرکه و نمک و تره‌های ملون و دو کوزه دراسون و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب حسن بر دو قدم از بام تا شام و از شام تا بام.

روز دیگر نهم ذی‌الحجه هنوز شب بود که سچین آمد یعنی شقاوول. ایلچیان را گفت برخیزید که پادشاه طوی می‌دهد و اسبان با زین آورده ایشان را سوار کرد و به اردوی پادشاه برد و ایشان را در کریاس اول نشانند تا روز و آن زمان قرب دوست سیصد هزار آدمی جمع شده بودند. چون روز شد آن سه دروازه گشادند و ایلچیان را به پای تختگاه داد بردند و از برای پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمده ایلچیان را بیرون بردند و فرمودند که خود را سبک کنید که در میان طوی به قضای حاجت بیرون نمی‌توان آمد. ایلچیان پراکنده گشته باز جمع شدند و درون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه داد است گذشته به کریاس سیم درآمدند. صحنی به غایت گشاده فرش‌های خوب از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی بزرگ شست گز. روی اردو و کوشک‌ها و روی عمارت و در خانه‌های خطاییان بر جانب جنوب باشد و درون طنبی تختی به عظمت نهاده از قد مردی بلندتر از سه طرف نردبان‌های نقره یکی از پیش و دو از چپ و راست و دو خواجه‌سرا ایستاده و بر دهان چیزی بسته، از کاغذ مقوا تا بن گوش و باز تختی خردتر بر بالای آن تخت نهاده مثل صندلی اما بزرگ‌تر. گوشه‌های بسیار دارد و متکا دارد و پایه‌های غریب و از چپ به راست مثل عودسوزی یا قبه‌ای که بر سر آن نهاده‌اند مجموع آنها از چوب مطلا کرده‌اند.

مصرع: تو گفتمی همه خود مجسم طلاست

مولانا قاضی گفت هشت سال است که این تخت طلا کرده‌اند و در این مدت هیچ از آن نسوده و دیگر ستون‌ها و پله‌ها و چوب‌های این عمارت از جوشه رنگ کرده و روغن داده که استادان ربع مسکون در آن حیرانند و شیرهای طعام و نقل و نخلبندی پیش پادشاه نهاده و از چپ و راست تخت داجیان صاحب وجود ایستاده و ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در پس پشت ایشان سپاهیان ناچخها گرفته و جمعی شمشیرهای برهنه داشتند و در طرف چپ که پیش ایشان زیاده از راست است جای ایلچیان بود. پیش امرا و هر کس که تعظیم کنند سه شیر نهند و از آن فرودتر دو تا به یک شیر و شاید که در آن روز هزار شیر مرتب بل زیاده پیش مردم نهاده باشند و دیگر پیش تخت پادشاه نزدیک پنجره طنبی گورگه بزرگ نهاده و شخصی بر بالای صندلی بلند ایستاده و پهلوی او اهل ساز منتظر و پیش

تخت هفت چتر هفت رنگ و برون طنبی چپ و راست قریب دویست هزار سلاحدار ایستاده و برابر تخت مقدار گزوار که به کمان سخت اندازند مثل جنبلق ده گز در ده گز، دیوار آن از اطلس زرد و در درون آن آش پادشاه ترتیب کنند و دراسون و هرگاه جهت پادشاه و دراسون آرند اهل ساز به یکبار آغاز ساز کنند و آن هفت چرخ زنان می آیند تا نزدیک تخت و آن آش یا دراسون را در حقه بزرگ نهاده اند و سرپوش هم از جنس حقه پوشیده. چون اینها مرتب شده ایلچیان بر پای ایستاده دری از پس تختگاه در حرم بود و پرده بزرگ آویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف بسته و سرهای طناب دو خواجه سرا گرفته و میان طناب بر بکره ای بود که چون آن طناب را بکشند آن پرده پیچیده شود. به این نوع در باز شده پادشاه بیرون آید و سازها می نوازند.

چون پادشاه نشست همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه به ده گز بلندی کله بسته بودند چون سایبان های چهارده گزی از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله اند بر آن باسمه زده. چون پادشاه قرار گرفت ایلچیان را پیش برده پنج کرت سر بر زمین نهادند و بازگشته به جای خود پیش شیرها نشستند و غیر آن که بر سر شیرها بود هر ساعت آتشها و گوشت های بره و غاز و مرغ و دراسون می آوردند و بازیگران به بازی درآمدند. اول جماعتی پسران چون ماه به سان دختران سرخی و سفیده کرده مروارید در گوش و جامه های زربفت پوشیده و نخلها و گلها و لاله های ملون که از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته و بر سر خلانیده بر اصول خطاییان در رقص آمدند و بعد از آن دو پسر ده ساله بالای دو چوب معلقها زدند و شخصی براستان خوابید و پای خود را بالا داشت و چند نی بزرگ پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نیها را به دست گرفت و پسری ده دوازده ساله آمد و بر بالای آن نیها رفت. درازی هر نی هفت گز بوده باشد. آن پسر بر سر آن نیها انواع بازیها کرد و به آخر یک یکی نی می انداخت تایک نی ماند. بر سر آن معلقها زد و بازیها کرد و بعد از آن حرکات غریب ناگاه از سر نی خطا شد چنان که همه کس گفتند افتاد. آن شخص خفته بر پای جست و او را در هوا گرفت.

و از اهل ساز شخصی یاتوغن نواخت و دوازده مقام اصل نموده برخلاف اصول خطاییان و شخصی دیگر پیپه ساز کرد و دیگر موسیقار و باز هم از این با یکی یک دست بریاتوغن و یک دست بر موسیقار و صاحب موسیقار یک دست بر موسیقار و یک دست بر پیپه و صاحب پیپه یک دست بر پیپه و یک دست بر سوراخهای نی و صاحب نی دهان بر نی و چار پاره در دست. مجموع بر اصول که خارج نبود.

و این مجلس تا آخر نماز پیشین برداشت و پادشاه بازیگران و گویندگان را هم در مجلس نقد انعام فرمود و پادشاه در حرم رفته ایلچیان را اجازت شد و در صحن این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و آقار و موسیچه میوه‌ها و ریزه‌ها که افتاده بود می‌ربودند و از آدمی نمی‌رمیدند و ایشان را کسی مزاحم نمی‌شد.

القصه از هشتم ذی‌الحجه سنه اثنین و عشرين تا اوایل جمادی‌الاولی سنه ثلاث که مدت پنج ماه باشد ایلچیان در این شهر بودند و هر روز علفه‌ای که روز اول مقرر کردند به تمام به ایشان می‌رسید و چند کُرت طوی‌ها کردند و در هر طوی بازیگران نوعی دیگر، بهتر از پیش‌تر بازی‌ها کردند. فی‌الجمله روز دیگر طوی اول که عید اضحی بود - و پادشاه در شهر خان‌بالی از برای مسلمانان مسجدی ساخته است - ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید گزارند و بعد از دو روز، ایلچیان را باز طوی داد و عظمت به نوعی دیگر نمود و در هفدهم ذی‌الحجه جماعت گناهکاران را به سیاستگاه فرستادند و قاعده کافرکان خطایی در دفترها نوشته که از بهر هر گناهی چه عقوبت کنند و تفصیل انواع عقوبات و شرح و بسط در آن باب

مصرع: قلم نخواست که آن قبح بر زبان آرَد

بنابر آن بیان نکرد و خطاییان در باب گناهکاران احتیاط بسیار کنند چنان که پادشاه را دوازده دیوان است. اگر شخصی به گناهی متهم شد و در یازده دیوان روشن گشت و در دوازدهم ثابت نشد، آن شخص را امید خلاص است و اگر شش ماهه راه یا زیاده به کسی حاجت است در مهم گناهکار تا تحقیق نمی‌شود گناهکار را نمی‌کشند و در حبس می‌دارند. مولانا قاضی بیست و هفتم محرم پیش ایلچیان فرستاد که فردا سال نو است و پادشاه به اردوی نو درمی‌آید و قولی است که هر کسی چیزی سفید نپوشد که ایشان سفید در ماتم پوشند و شب بیست و هشتم نیمه شب سچین آمده ایلچیان را به اردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود بعد از نوزده سال تمام شد و آن شهر هر کس در خانه و دکان چندان فنار و شمع و چراغ افروخته بود که گفتی مگر آفتاب برآمده است و آن شب زهر سرما شکسته بود. مردم را به اردوی نو درآوردند و از مجموع خطای و چی و ماچین و قلماق و تبت و کامل و قراخواجه و چورچه و دریابار صد هزار آدمی در آن اردو بودند و پادشاه امرای ولایت خود را طوی می‌داد و ایلچیان را در بیرون تختگاه شیره‌ها نهادند و امرا را در درون بارگاه نشاندند بودند و همچنان قریب دویست هزار آدمی سلاح‌ها گرفته و بادبزین خطایی ملون و منقش هر یک برابر سپری بر دوش نهاده پسران و بازیگران به طریق‌های غیر مکرر در رقص و

بازی. و صفت آن عمارت در عبارت نمی‌گنجد. فی‌الجمله از دَر بارگاه تا دَر بیرون یک هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و در حرم کسی را وقوف نیست و از چپ و راست عمارت و سرا در سرا و باغ در باغ مجموع سنگ تراشیده و خشت خراشیده که از خاک چینی پخته‌اند و مطلقاً جوهر او به سنگ مرمر می‌ماند و مقدار دویست یا سیصد گز سنگ فرش که یک سر موی کج نشده و نیپچیده که گویی به قلم جدول کشیده‌اند و سنگتراشی و نجاری و گلکاری و نقاشی و کاشیکاری در این بلاد کسی چون ایشان نتواند کرد و اگر استادان بینند انصاف دهند. فی‌الجمله نیمروز طوی آخر شد.

و نهم صفر سحرگاه اسبان آورده ایلچیان را بردند و هشت روز بود که پادشاه از حرم بیرون رفته بود و هر سال پادشاه را عادت بود که چند روز حیوانی نمی‌خورد و پیش حرم نمی‌رفت و کسی را پیش خود نمی‌گذاشت و در خانه‌ای که هیچ صورت و بت نبود می‌رفت و می‌گفت خدای آسمان را عبادت می‌کنم. القصه آن روز بازگشته بود و به حرم می‌آمد با تجمل تمام. فیلان آرایش کرده پیش پیش و محقه مدور طلا بر دوش و علم‌های هفت رنگ و سلاحداران و پنج محفه دیگر آرایش کرده مطلا بر دوش مردم و سازها که شرح نمی‌توان داد و مقدار پنجاه هزار آدمی از پس و پیش می‌رفتند و یک قدم از قاعده بیرون نبود و آواز هیچ متنفس بر نمی‌آمد مگر سازها. پادشاه به حرم درآمده مردم به وثاقها رفتند.

و در آن ایام شب چراغ باشد. هفت شبانه روز در درون کریاس پادشاه کوهی از چوب می‌سازند و روی چوب به شاخ سرو می‌پوشند چنان که گویی کوهی از زمرد است و صد هزار هزار چراغ تعبیه کرده‌اند و موشک‌ها از نطف ساخته کوه چون یک چراغ برافروختند موشک بر آن ریسمان‌ها دوید و به هر چراغ که رسید روشن ساخت چنان‌که به یک نفس تمام چراغ‌ها از بالای کوه تا پایان روشن می‌شود و در شهر در دکان‌ها و خانه‌ها چراغ بسیار افروزند و در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه بخشش بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و در آن سال منجمان خطایی حکم کرده بودند که از آتش خانه پادشاه را ضرر رسد. بدان سبب شب چراغ نساخته بودند. اما امرا به وعده جمع آمده بودند. همه را طوی داد و انعام فرمود.

سچین سیزدهم صفر آمده و ایلچیان را برده در کریاس اول نشانند و خلاق هر دیار زیادت از صد هزار جمع شدند. و در کوشک اول تختی مرصع نهاده و درهای کوشک گشاده. پادشاه بر تخت نشست و خلاق زانو زده سر بر زمین نهادند و تختی دیگر آوردند و در برابر پادشاه نهادند و سه کس بر بالای تخت برآمدند و حکمی که از پادشاه شده بود، دو کس آن

برلیغ را نگاه داشتند و یکی به آواز بلند برخواند چنان که خلائق شنیدند. اما به زبان خطایی بود و مردم ما فهم نمی‌کردند. مضمون آن که دهم این ماه صفر سر سال ایشان بود و شب چراغ. پادشاه بندگان و گناهکاران و باقی‌داران را بخشید. مگر کسی که خون کرده بود. باقی را آزاد کردند و ایلچی تا سه سال به هیچ دیار نرود و نقل احکام به ممالک دیگر فرستادند. بعد از خواندن حکم چتری بر سر حکم داشتند بر چوبی در زر گرفته و حلقه‌ای بر آن و طنابی از ابریشم زرد بر آن حلقه. آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود می‌آمد و خلائق و مجموع سازها همراه آن از پیش کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا یامی که ایلچیان بودند و از آنجا نقل احکام به ولایت بفرستادند و چون پادشاه از کوشک بیرون آمد ایلچیان را طوی دادند.

و غرهٔ ربیع‌الاول، باز ایلچیان را طلب داشته پادشاه ده شانقار حاضر ساخت و فرمود که شانقار به کسی می‌دهم که برای من اسب خوب آورده است. سه شانقار به سلطان شاه ایلچی میرزا الغیبیک داد و سه به سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه به شادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید و شانقاران به جانورداران خود سپرد.

و روز دیگر ایلچیان را طلب داشته گفت لشکر به سر حد ولایت می‌رود. یراق کنید تا همراه به ولایت خود روید. و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش را گفت شانقار نیست که به تو دهم و اگر هم بود نمی‌دادم تا چنان که آن کورت از اردشیر نوکر میرزا سیورغتمش ستانند، از تو نستانند. ارغداق گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شانقار دهد کسی از من نتواند گرفت. پادشاه گفت تو این جا باش که دو شانقار می‌رسد به تو دهم.

و هشتم ربیع‌الاول، سلطان شاه و بخشی ملک را طلبیده انعام فرمود. سلطان شاه را هشت بالش نقره و سی جامهٔ پادشاهی با آستر و بیست و چهار قلعی و لودلنک و شاد و دو اسب یکی با زین و صد چوبه تیرنی و پنج گبیر سه پهلوی خطایی و پنج هزار چاو و بخشی ملک را نیز مثل آن، اما یک بالش نقره کمتر بود و خاتونان ایلچیان را نقره نبود. اما نیمهٔ قماش‌ها فرمود. و در آن روز ایلچی اويس خان رسید بوتاتیمور اتکانام بادویست و پنجاه نفر. پادشاه را دیده که بر زمین نهاد و دیوانیان حرمت مجموع ایشان جامه‌دارهای پادشاهانه و علفه معین کردند. و سیزدهم ربیع‌الدول ایلچیان را طلب داشته پادشاه فرمود که من به شکار می‌روم. شانقاران خود را بگیرد که اگر دیر آیم معطل نشوید و طعنه زد که شانقاران خوب می‌برند و اسب بد می‌آرند و شانقاران تسلیم ایلچیان کردند و پادشاه به شکار رفت. و پادشاهزاده از طرف ولایت نمتای آمد و هژدهم ماه ایلچیان به دین او رفتند در طرف

شرقی خانه پادشاه به طریق پادشاه نشسته بود و اطراف همچنان برآراسته و به همان دستور شیرها نهادند و آش خورده متفرق شدند.

غره ربیع الاخر کردند که پادشاه از شکار می آید پیشباز می باید رفت. ایلچیان سوار شده در راه شنیدند که پادشاه روز دیگر می آید. از راه برگشته به وثاق آمدند و شانقار کبود سلطان احمد مرده بود و سجن آمد که امشب در بیرون باشید تا سحرگاه پادشاه را توان دید. چون سوار شدند بر در یام خانه مولانا قاضی ایستاده بود به غایت ملول. از ملالت استفسار نمودند. پنهان گفت اسبی که حضرت شاهرخ فرستاده و پادشاه در شکار بر آن سوار بود، پادشاه را انداخته و از این جهت قهر کرده حکم فرمود که ایلچیان را مقید به شهرهای شرقی ختای برند. ایلچیان بسیار ملول و محزون گشته وقت سنت بامداد سوار شدند تا نیم چاشت مقدار بیست مره رفتند و به اردوی پادشاه که شب فرود آمده بود رسیدند.

مقدار پانصد قدم در پانصد قدم دیواری چهار قدم عرض ده گز بلندی هم در آن شب درآورده بودند - و دیوار قالبی در خطای زود می سازند - و دو دروازه گذشته بودند و از پس دیوار که خاک برگرفته اند خندقی شده بود و بر دروازه ها مردان کاری با سلاح بازداشته و بر گرد خندق، مردان با سلاح تا روز می گشتند و در درون آن از اطلس زرد و دو چتر مربع هر یک بیست و پنج گز به چهار ستون بر پای کرده و در گرد آن خیمه ها و سایبان ها از اطلس زرد زرافشان.

و چون مقدار پانصد قدم به اردو رسیدند، مولانا قاضی فرموده ایلچیان پیاده شده هم آن جا باشند تا پادشاه برسد و خود پیش رفت. چون پادشاه رسیده فرود آمد لی داجی و جان داجی که به زبان خطا سرای لیدو خیکفو می گفتند ایستاده بودند و پادشاه در بحث گرفتن ایلچیان بود. لی داجی و جان داجی و مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهادند درخواست کردند و گفتند این ها را گناه نیست. اگر پادشاه ایشان اسب خوب یا بد فرستند، بر پادشاه حکم نمی توانند کرد و اگر این ها را پاره پاره کنند پادشاهان ایشان را تفاوت نکند و نام پادشاه به بدی برآید و گویند پادشاه خطای با ایلچیان بی رسمی کرد. پادشاه را سخنان نیک خواهان پسندیده آمد و مولانا قاضی شادمان گشته ایلچیان را بشارت رسانید و گفت که حق تعالی بر این غریبان رحم کرد و پادشاه مرحمت فرمود و شیرها آوردند که پادشاه فرستاده بود: گوشت خوک با گوشت گوسفند آمیخته. مسلمانان ما نخوردند.

و پادشاه سوار شد بر اسب سیاهی بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود، عبای زربفت بر اسب انداخته و دو اختاجی از چپ و راست جامه های زربفت

پادشاهی پوشیده جلا^۱ و اسب گرفته و اسب آهسته آهسته یک یک قدم برمی داشت و پادشاه قباى سرخ زربفت پوشیده و از اطلس سیاه غلافی دوخته و ریش در غلاف کرده و هفت عدد محفه خرد سر پوشیده در عقب برگردن گرفته و در درون محفه ها دخترانی که با پادشاه در شکار بودند می آوردند و یک محفه بزرگ هفتاد کس برداشته می بردند و مقدار انداختن یک تغمار از یمین و یسار از پادشاه دور، سواران صف زده هیچکس یک قدم پیش و پس نمی نهاد و صف ها چندان که چشم کار می کرد، هر صفی از دیگری بیست قدم دورتر تا در شهر صف زده می رفتند و در میان، پادشاه، با ده داجی و مولانا قاضی و لی داجی و جان داجی می رفت. قاضی پیش آمد و ایلچیان را گفت فرود آید و چون پادشاه رسد سر نهد. چنان کردند. پادشاه فرمود که سوار شوید. ایلچیان سوار شده همراه شدند. پادشاه گله آغاز کرده با شادی خواجه گفت تحفه و بیلاک و اسب و جانور که به هدیه فرستند باید که به غایت خوب باشد تا موجب ازدیاد محبت گردد. اسبی که تو آورده بودی در شکار سوار شدم. از غایت پیری مرا انداخت و دست من درد می کند و کبود شده. بسیار طلا انداخته ام تا اندکی درد تسکین یافته. بعد از آن شانقاری طلبیده و یک کلنگ پرانید و شانقار گذاشته رسید و سه لگد زده گرفت و پادشاه فرود آمد و صندلی در زیر پای او نهاده بر صندلی دیگر نشست و سلطان شاه را آن شانقار داد و شانقار دیگر به سلطان احمد داد و شادی خواجه را نداد و سوار شد و نزدیک شهر، خلائق بسیار بیرون آمده و پادشاه را به زبان خطایی دعا می گفتند و به تجمل تمام به شهر درآمد و ایلچیان به وثاقها رفتند.

و رابع ربیع الاخر سچین آمده ایلچیان را برد و گفت امروز پادشاه سنکش انعام می دهد. پادشاه نشست و شیرهای سنکشی پیش خود جمع فرمود و فرمود که شیرها بر یک طرف بردند و امرا را هم آن جا فرستاد چنان که پادشاه می دید. اول سلطان احمد را طلب کردند و شیر سنکشی داد و خواجه غیاث الدین و شادی خواجه را شیر نهادند و گوگجه و ارغداق و اردوان و تاج الدین بخشی را شیرها معین شد و تفصیل شیرها بدین موجب است:

شادی خواجه را ده بالش نقره و سی اطلس و هفتاد پارچه قلعی و طوقولو و ساوکنکی و پنج هزار چاو و خاتون او را چاو و بالش نقره نبود، اما ثلث باقی قماشها بود.

و سلطان احمد و گوگجه و ارغداق را هریک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و طوقولو و ساوکنکی هریک را با خواتین نود و چهار وصله بود و هریک را دو هزار چاو.

۱. همان کلمه که امروز "جلو" تلفظ می شود به معنای دهنه.

و خواجه غیاث‌الدین و اردوان و تاج‌الدین بخشی را هر یک هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طر قوولو و ساوکنکی و قلعی و دو هزار چاو. ایلچیان سنکشها گرفته به وثاقها رفتند و ایلچیان میرزا الغبیک سنکشی گرفته بودند چنان که گذشت.

در این اثنا، از خواتین محبوبه پادشاه یکی را قضا رسید و اظهار نکردند تا ساختگی غریب تمام شد. هشتم جمادی‌الاولی خبر فاش گشت که حرم پادشاه درگذشت و فردا دفن خواهند کرد و در این شب را قضای الهی آتش از اثر برق به قصر پادشاه که نو ساخته بود رسید و در تمام آن افتاد و حدیث کذب‌المنجمون راست شد و بارگاهی هشتاد گز طول و سی گز عرض و استون‌ها که در آغوش سه مرد نمی‌گنجید و لاجورد و حل و روغن کرده تمام بسوخت و از آن روشنایی شهر روشن شد و از آن جا به کوشکی بیست گز دورتر رسید و بارگاه حرم که در عقب آن کوشک بود و از آن به تکلفت، آن نیز بسوخت و در اطراف آن قریب دویست و پنجاه خانه با بسی مرد و زن همه بسوخت و آن شب تا روز نماز دیگر، هر چه سعی می‌کردند آتش تسکین نمی‌یافت و پادشاه و امرا ملتفت آن نشدند که آن روز از روزهای نیک کیش کافری بود. اما پادشاه در بتخانه رفت و تضرع و زاری بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرد و تختگاه مرا بسوخت. من کاری بد نکرده‌ام و پدر و مادر نیازرده‌ام و بر کسی ظلم نکرده‌ام. و از این غصه بیمار شد. بدین سبب معلوم نشد که آن زن مرده را به چه نوع دفن کردند.

و طریق ایشان در دفن خواتین معظمه آن است که خواتین بر کوهی معین دخمه و مدفن دارند. هرگاه خاتونی را قضا رسد، به آئینی که رسم ایشان است بردارند و به دخمه سپارند. اسبان خاصه خاتون مرده را در آن کوه که دخمه باشد می‌گذارند که به سر خود می‌چرد و هرگز اسبان را کسی نمی‌گیرد و در آن دخمه بسیاری از دختران و خواجه‌سرایان می‌باشند و علفه ایشان پنج ساله بل زیاده پیش ایشان می‌نهند تا علفه تمام شده ایشان نیز تمام می‌شوند. با وجود این آیین، به سبب آتش معلوم نشد که آن میت را چون بردند.

و بیماری پادشاه زیاده شد. پسرش به بارگاه می‌نشست و ایلچیان را اجازت داده چند روز که جهت پراق راه در شهر بودند علفه ندادند.

منتصف جمادی‌الاولی ایلچیان از خان‌بالق بیرون آمده داجیان همراه بودند و به طریق رفتن، در بازآمدن به هر یام که می‌رسیدند همه چیز با اولاغ و عرابه می‌دادند و در شهرها و قصبه‌ها طوی می‌کردند و می‌گفتند حرمت آن است که در وقت بازآمدن دارند تا محبت

ثابت باشد. غرهٔ رجب به شهر نیکان رسیدند. حکام و کلانتران استقبال نموده بار ایلچیان باز نکردند به سبب حکم پادشاه با آن که قاعده چنان بود که بار همه کس را گشایند و احتیاط نمایند تا مثل چاو و غیر آن بیرون نبرند. روز دیگر طوی به عظمت داده تکلف بسیار کردند و روز به روز کوچ کرده پنجم شعبان به قراموران رسیدند و از آن جا هر روز به یامی و هر هفته به شهری رسیده طوی می خوردند تا بیست و چهارم شعبان به شهر قمجو فرود آمدند و این قمجو آن شهر است که ایلچیان در وقت رفتن نوکران و چهارپایان خود را آن جا سپرده بودند. همه را به سلامت یافتند. اما به سبب ناایمنی راه مغولستان، دو ماه و نیم در آن شهر توقف شد و هفتم ذی قعدة از قمجو بیرون آمدند و هفدهم به سکجو رسیدند و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می آمد - امیرحسین - و ایلچی میرزا رستم که از اصفهان عزیمت نموده بود - پهلوان جمال - در سکجو به ایلچیان که از طرف خطای می آمدند رسیدند و راه را به غایت تباه نشان دادند و بدین جهت ایلچیان مدتی در سکجو مقام کرده منتصف محرم سنهٔ خمس و عشرين از سکجو روان شدند و بعد از چند روز به شهر قراول آمدند. حکام قراول گفتند که قاعدهٔ اهل خطای آن است که چنانچه در وقت رفتن شماره و حلیهٔ مردم را نوشته اند به وقت بازگشتن همان دفتر پیش آورده احتیاط نمایند و اگر تقصیر کنند به غضب پادشاه گرفتار شوند. القصه احتیاط کرده هژدهم ربیع الاول از راه بی راهه بی آبه به مشقت تمام بیرون آمده نهم جمادی الاخری به شهر ختن رسیدند و از آن جا کوچ کرده ششم رجب به کاشغر فرود آمدند و بیست و یک ماه از عقبهٔ اندگان گذشته ایلچیان جمعی به راه سمرقند رفتند و باقی راه بدخشان اختیار کرده بیست و یکم ماه شعبان به حصار شادمان

مصرع: خوش وقت و شادمان رسیدند

و غرهٔ رمضان به بلخ آمدند و دهم ماه به درگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید آمدند و شرح احوال به تفصیل و اجمال به موقف عرض رسانیدند.

و چون داستان ایلچیان خطای مشتمل بر انواع عجایب و غرایب و نسبت با اوضاع این ولایت در غایت غرابت می نمود غزال مشکین خال قلم در صحرای آن رقم نافه گشای شد و خامهٔ عنبریت شمامه به شمیم آن نسیم در مشام ایام عطرسای گشت فارغ از تعهد صحت و بطلان و ساکت از تقبل سود و زیان. واللّٰه المستعان و علیه التّکلیل.^۱

فصل دوازدهم

بیست حکایت

دربارهٔ پارسیان در چین، در روزگار قدیم

بیست حکایت زیر از کتاب تایی پین گوان جی (مجمع الحکایات تدوین شده در سال‌های تایی پین) اقتباس شده است. سال‌های تایی پین یعنی سال‌های (۹۷۶-۹۸۴ م.) از دوره دودمان سونگ (۱۲۷-۹۶۰ م.) این کتاب جمعاً ۵۰۰ جلد است. حکایات برگزیده در اینجا از جلد ۴۷۵ انتخاب شد. ولی افسوس که به مرور زمان، اکثر مجلدات اصلی آن پراکنده و نایاب شد. از این جهت، ارزش تایی پین گوان جی صد چندان گردید. در این کتاب، بیست حکایت دربارهٔ فعالیت‌های پارسیان در چین و دوستی آنها با مردم چین آمده است.

حکایت اول

جوانی بود به نام دو زیچن در زمان دودمان جو (۵۵۷-۵۸۱ م.) و دودمان سویی (۵۸۱-۶۱۸ م.) چون در خانوادهٔ پولداری پرورش یافته بود، اصلاً کار نمی‌کرد و دست به سیاه و سفید نمی‌زد. به اموال خانواده هم چندان توجهی نداشت. روزها مثل رندها پرسه می‌زد و تمام روز با همقطاران خود به شراب‌خواری و گشت و گذار مشغول بود. چیزی نگذشت که ثروتش ته کشید و جبور شد که دست کمک به سوی قوم و خویشان دراز کند. ولی همه برای این که او کار و شغل درستی نداشت، از کمک خودداری می‌کردند. چون زمستان فرا رسید، او نه خوراک داشت، نه لباس کافی. عجیب سردرگم شده بود. روزی در خیابان‌های شهر چان آن^۱ سرگردان بود و تمام روز تا غروب لقمه‌ای نان گیرش نیامد و از گرسنگی داشت تلف می‌شد.

۱. سی آن امروز و پایتخت وقت چین. (م)

سرما و گرسنگی خیلی به او فشار آورده بود. گویی با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد. سرش را بلند کرد، خود را برابر دروازهٔ "بازار شرقی" شهر یافت. همان جایی که قبلاً همیشه با دوستان تفریح می‌کرد. بی‌اختیار از سر درماندگی آهی کشید.

از قضا در آن هنگام، پیرمردی عصا به دست از کنارش عبور می‌کرد. پیر مرد او را دید و پرسید چرا آه می‌کشی؟ زی چن سرگذشت خود را برایش تعریف کرد و از سردی و بی‌رحمی قوم و خویشان و دوستان شکایت داشت.

پیر مرد پرسید: چه قدر پول لازم داری؟ جوان جواب داد که پنجاه هزار رشته سکه برای تأمین زندگی کفایت می‌کند.^۱ پیر مرد گفت: فکر نمی‌کنم بس باشد. زی چن گفت: صد هزار رشته سکه. پیر مرد گفت نه، فکر نمی‌کنم کافی باشد. بعد هزار سکه به او داد و گفت با این پول فعلاً شام بخور و شب را بگذران. ظهر فردا به بازار غربی بیا، توی یکی از حجره‌های پارسیان منتظر من باش. مواظب باش دیر نکنی.

دو روزی چن ظهر روز بعد رفت به بازار غربی شهر. پیر مرد که در آنجا منتظرش بود، پولی معادل سه میلیون رشته سکه به او داد و بدون ذکر نام خود از آنجا رفت. جوان که حالا دیگر پول داشت، دلش دوباره پرپر زد و فکر می‌کرد که این پول برای تمام عمرش کافی است. خیلی خوشحال بود از این که می‌دید دیگر از بدبختی نجات یافته است.

او با آن پول، لباس‌های مجلل و درشکه‌هایی با اسب‌های قوی خرید و تمام روز را با دوستان شراب‌خواره‌اش به سر می‌برد و مجالس رقص و آواز تشکیل می‌داد. خلاصه آن زندگی بی‌بند و بار گذشته همچنان تکرار شد. حتی شب‌ها به فاحشه‌خانه می‌رفت و با روسپی‌ها می‌گذراند.

خلاصه دو سال نگذشته بود که دوباره به مفلسی افتاد. او تمام لباس‌های مجلل و درشکه و اسب را فروخت و باز به وضعیت قبلی دچار شد. روزی به همان دروازهٔ بازار غربی پناه برد، در آن اثنا دوباره همان پیر مرد جلوییش ظاهر شد. دست زی چن را گرفت و گفت: خیلی عجیبه، دوباره مفلس شده؟ خوب، حاضرم یک بار دیگه به تو کمک کنم، چقدر می‌خواهی؟ جوان از روی شرمندگی حرفی نزد. پیر مرد اصرار کرد و گفت: فردا ظهر باز به همین جا بیا.

ظهر روز بعد، جوان با شرمندگی تمام به آنجا رفت و ده میلیون رشته سکه از پیر مرد

۱. در قدیم پول چین سکهٔ برنزی بود. شکل‌اش گرد و در مرکز سکه یک سوراخ مکعب بود. هر صد سکه را با نخی به هم وصل می‌کردند به نام یک رشته. (م)

گرفت. جوان پس از آن که پول را گرفت، باز به زندگی بی‌بندوبار خود ادامه داد و دیری نگذشت که دوباره به پیسی افتاد.

خلاصه او برای سومین بار در همان جا به آن پیر مرد برخورد کرد، ولی با شرمندگی کنار رفت و پیر مرد را ندیده گرفت. ولی پیر مرد او را شناخت و دامن لباسش را گرفت و گفت: چرا این قدر بی‌بندوباری؟ پیر مرد برای سومین بار به او سه میلیون رشته پول داد و گفت: اگر این بار سر عقل نیایی، معلوم است به هیچ دردی نمی‌خوری. از آن پس بود که زی چن به صرافت افتاد که به راستی اشتباهات گذشته‌اش را اصلاح کند و راه درست در پیش گیرد.

حکایت دوم

دو جوان بودند به نام لی و لو. هر دو خانه‌ای در کوهستان تایی بایی اقامت گزیده و کتاب می‌خواندند. در ایام فراغت، آرام می‌نشستند و به ورزش تنفسی (دائویی) می‌پرداختند. روزی لی به لو گفت که زندگی در اینجا یکنواخت است. دیگر نمی‌توانم تحمل کنم و می‌خواهم به سفر بروم، دنیای خارج را ببینم و زندگی جدیدی را شروع کنم.

روز بعد لی کوه را ترک گفت و در جایی شغلی پیدا کرد و در باغ زیبایی مشغول کار شد و بدین وسیله هزینه زندگی خود را تأمین می‌کرد. ولی سالی چون خوب کار نکرده بود، ضرر زیادی دید و به مضیقه مالی دچار شد. روزی در شهر یانجو از پلی عبور کرد، مردی را دید، با لباس بلند. با دقت نگاه کرد، متوجه شد که این مرد همان دوستش لو است.

لی از لباسش فهمید که لو وضعیت خوب مالی ندارد. پس با او چندان گرم صحبت نکرد. لو متوجه این برخورد او شد، ولی هیچ به روی خود نیاورد. لو، لی را سرزنش کرد و گفت که تو نمی‌توانی فقر و تنهایی را تحمل کنی و تازه محل مطالعه خود را هم ترک کردی. اکنون نه تنها به هیچ نتیجه‌ای نرسیدی، بلکه به بیچارگی افتادی. چو رویی داری با من روبه‌رو شوی؟ لی خیلی از او عذر خواست و به اشتباه خود اعتراف کرد.

لو لبخند زد و گفت که حاضرم به تو کمک کنم. منزل من از اینجا خیلی دور نیست. فردا کسی را می‌فرستم که تو را به منزل من راهنمایی کند.

روز بعد یک نوکر با اسب و زین‌افزار مجلل برای بردن لی آمد. لی با او رفت و پس از طی کردن کمی راه، به مقصد رسید. لی خود را در مقابل یک دروازه سرخ و نیمه باز دید. لو با کلاه بلند و لباس بسیار مجلل به استقبال او آمده بود. حال و وضع لو با روز قبل کاملاً فرق می‌کرد. لی را به تالار پذیرایی برد و مهمانی ترتیب داد و سفره رنگینی چید و در تالار

پذیرایی، گل‌های عجیب و غریب گذاشته بود، انگار که نه در روی زمین، بلکه در قصر آسمانی‌اند.

لو در همین مهمانی دختر زیبایی را به لی معرفی کرد و گفت که این خانم از خانواده آبرومندی است، و ساز را بسیار خوب می‌نوازد. می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ لی که احساس شرمندگی می‌کرد، گفت: در چنین حالتی جرئت ازدواج ندارم. لو از لی پرسید: چه قدر پول لازم داری؟ لی جواب داد که بیست هزار رشته سکه. در این هنگام، لو یک عصا به او داد و گفت با این عصا به دکان پارسیان برو و پول را عوض کن و از این به بعد به کارهای درست بپرداز و با دل و جان کتاب بخوان.

صبح روز بعد، لی سوار اسبی شد که نوکر لو برای او آورده بود و به دکان پارسیان رفت. در آن دکان، مرد پارسی چون آن عصا را دید، به تعجب افتاد و گفت تا جایی که ما اطلاع داریم، این عصا متعلق به آقای لو است، چه طور این عصا را به دست آوردی؟ لی ماجرا را برایش شرح داد. پارسی عصا را گرفت و پول زیادی به او داد و لی با آن پول زندگی خود را به راحتی تأمین کرد.

حکایت سوم

طلبه‌ای بود به نام وی یان که در امتحان دولتی سال ۷۳۰ میلادی قبول شده بود. پس از امتحان برای گردش عازم استان سی چوان شد. آخر بهار بود و منظره طبیعی سی چوان بسیار دیدنی بود. وی یان با دوستان خود تمام روز را به گردش می‌پرداخت و مناظر آنجا را تماشا می‌کرد.

روزی یکی از دوستان به او گفت که در پنج کیلومتری اینجا، در جنوب شرقی شهر باغی هست به نام باغ زین. گل و درخت آنجا خیلی تماشایی است. بد نیست سرکی به آنجا بکشیم و گردش کنیم. وی یان با علاقه‌مندی تمام همراه دوست خود به باغ رفت. وقتی به آنجا رسیدند، باغ بزرگ و با صفایی را دیدند. منظره باغ بس دلپذیر بود.

صاحب باغ دختر جوانی بود مثل پری، قشنگ و زیبا و دختران خدمتکار دورش را گرفته بودند. یکی از همین ندیمه‌ها وی یان را به یک عمارت کلاه‌فرنگی راهنمایی کرد. عمارت کلاه‌فرنگی دور تا دورش با مروارید، یشم و سنگ‌های قیمتی ساخته و آرایش شده بود. صاحب خانه به او خوش‌آمد گفت. وی یان هم تعظیم کرد. دختر گفت: شما مهمان عالی‌قدر ما هستید، تشریف‌فرمایی‌تان ما را سرافراز و خوشحال کرده. در خانه ما سه چیز

بسیار گرانبها هست، حاضرم هر سه را به شما تقدیم کنم. اگر آنها را بفروشید، برای تأمین هزینه زندگی تمام عمرتان کفایت می‌کند. پس از شراب‌خواری و مهمانی، دختر دستور داد که آن سه چیز را بیرون بیاورند.

هدایا شامل یک جام، یا بالین و یک جعبه بود. جام به رنگ آبی روشن، بالین قرمز روشن و جعبه بنفش رنگ بود. هر سه گویا از جنس یشم بود. وی یان هر سه هدیه را پذیرفت و سپاسگزاری کرد. وقتی از آن ساختمان بیرون آمد، آن باغ و عمارت فوراً محو شد و یکباره خود را در برابر صحرای بی‌آب و علف یافت.

وی یان آن سه چیز را به شهر چان آن برد. سال بعد، برای شرکت در یک امتحان دیگر، عازم شهر گوان لین^۱ شد. یکی از بازرگانان "هو" آن سه چیز گرانبها را دید و می‌خواست بخرد. به وی یان گفت که این سه چیز متعلق به یک پری به نام یوه چن است. ولی این سه چیز برای سالیان درازی در دنیا دیده نشده است. هر سه از چیزهای مرموز و گرانبهاست. پارسی با وی یان قرار گذاشت که آن سه هدیه را به قیمت صد هزار رشته سکه به او بفروشد. وی یان یکباره ثروتمند شد و در شهر خانه‌ای مجلل برای خود ساخت و در آن اقامت گزید.

حکایت چهارم

در سال‌های ۷۸۰-۸۰۵ م.، در زمان دودمان تانگ، در استان گوان دون جوانی بود به نام زویی وی. پدرش یکی ارمأموران عالی‌رتبه دولت بود و در همان جا خدمت می‌کرد. زویی وی هم با پدر در آنجا اقامت داشت. زویی وی خیلی بی‌نظم و بی‌بندوبار بود و به کار و شغل خود توجهی نداشت. پس از مرگ پدر، تمام ثروت خانه را به باد داد و مجبور شد در مسافرخانه‌های محقر یا معابد به سر برد. سالی در روز پانزدهم ماه هفتم، که مصادف با یکی از جشن‌های سنتی چین است، مردم در معبد جشن گرفتند و با هم آواز می‌خواندند و رقص و پایکوبی می‌کردند. زویی نیز در میان مردم بود. به طور اتفاقی دید که پیر زنی از روی غفلت، خم شراب یکی از شراب‌فروشان را واژگون کرده و شراب‌فروش هم پیر زن را سخت به باد کتک گرفته و می‌گفت که او باید حتماً خسارتش را بدهد. پیر زن تهیدست بود و به التماس افتاد. زویی دلش به رحم آمد و لباس خود را درآورد و به شراب‌فروش داد و بدین

۱. یانجوی امروز. (م)

وسیله پیر زن را از بدبختی نجات داد. پیر زن هم بدن سپاسگزاری دور شد. روز بعد پیر زن زویی را پیدا کرد و به او گفت که دیروز بسیار لطف کردی و مرا نجات دادی. من چیزی ندارم جز همین علف خشک. این گیاه می‌تواند قرح و دمل را معالجه کند. وقتی می‌خواهی از آن استفاده کنی، آن را باید بسوزانی و با خاکسترش، دمل را معالجه کنی. زویی وی با خنده علف را قبول کرد و پیر زن بی‌درنگ غیش زد.

پس از چندی یکی از پولدارها از زویی دعوت کرد که دُمل‌اش را معالجه کند. زویی به منزل پولدار رفت و زود او را درمان کرد. صاحب خانه برای تشکر، زویی را نگه داشت تا شب را در منزل‌اش بگذرانند. در دل شب، زویی شنید کسی پنجرهٔ اتاق را می‌زند. بعد از بیرون اتاق صدای ضعیفی به گوشش خورد که به او می‌گفت صاحب‌خانه می‌خواهد او را بکشد.

چون در آن خانه رسمی بود که هر سه سال مراسمی برگزار می‌کردند و افراد خانواده در برابر یک به اصطلاح "خدای تک‌پا" عبادت می‌کردند. در این مراسم باید یک آدم را بکشند و به عنوان قربانی، پیش آن خدا بگذرانند. آن شب اتفاقاً وقت تشکیل مراسم بود، ولی قربانی نداشتند. لذا صاحب‌خانه می‌خواست زویی را بکشد.

دختر صاحب‌خانه از روی دلسوزی به او خبر داده بود. زویی ترس برش داشت و فوراً از آنجا پا به فرار گذاشت. ولی چون در تاریکی شب نمی‌توانست راه را به درستی تشخیص دهد، پایش لغزید و به یک چاه خشک افتاد. در ته چاه دید که دیوارهٔ چاه باز است و در برابرش دنیایی ظاهر شده. دید که در نزدیکی‌اش ماری سفید رنگ دراز کشیده. زویی یواش یواش جلو رفت و به مار تعظیم کرد و گفت: من از روی غفلت به اینجا افتاده‌ام، مبادا به من نیش بزنی. مار تکانی خورد، جلو آمد و با سر خود به زویی اشاره کرد که سوارش شود. زویی سوار مار شد. بعد مار او را به یک منزلگاه مجلل برد.

منزلگاه چنان باشکوه م مجلل بود که او در تمام عمر خود چنین جایی را ندیده بود. زمین آنجا مفروش و در و پنجره‌اش منبت‌کاری و داخل دالان، فانوس‌های قرمز آویزان شده بود. غرق تماشای عمارت شده بود که ناگهان صدای خانمی به گوشش رسید. دختری پری‌وار از پشت پاراوان^۱ بیرون آمد و چند دختر خدمتکار دورش بودند. دختر به زویی تعظیم کرد و گفت: پدر گفت که امروز مهمانی عالی‌قدر می‌آید، معلوم است آن مهمان شما هستید. بعد

۱. یا تجیر، دیواره‌ای که از چوب و پارچهٔ زیبا درست می‌کنند و با آن قسمتی از خانه را جدا می‌کنند. در چین قدیم خیلی مرسوم بود.

اشاره کرد به یک خدمتکار رفت و یک مروارید درشت آورد. دختر مروارید را به زویی داد. زویی پرسید من که یک مهمان ناخوانده هستم، چه شایستگی در من می‌بینید که آن را به من می‌بخشید؟ دختر جواب داد که پدر شما شعری برای مقبره پدر من سروده بود. مردم چون آن شعر را خواندند، مقبره پدرم را درست و مرمت کردند. پدر شما حقی به گردن پدر من دارند. از این رو، پدرم به من گفته که این مروارید را به شما پیشکش کنم. زویی پرسید که پدر شما کیست و اکنون کجاست؟ دختر جواب داد که امروز به مهمانی رفتند و به من سفارش کردند که از شما پذیرایی کنم. شما می‌توانید این مروارید را برای تأمین زندگی خود بفروشید. زویی گویا تازه چیزهایی فهمید و احساس کرد در دنیای زندگان نیست، مروارید را قبول کرد و خداحافظی کرد و رفت. به محض آن که پا از آن منزل بیرون گذاشت، گویی آن عمارت غیب شده بود.

نگاهی به آسمان انداخت و دید که سپیده دمیده بود. راه مسافرخانه خود را در پیش گرفت. صاحب مسافرخانه تا او را دید، خیلی تعجب کرد. پرسید: عجب، تو این سه سال کجا بودی؟ زویی راستش را به او نگفت. چون وارد اتاق خود شد، دید که یک قشر گرد و خاک روی میز و تخت خواب نشسته است.

روز دیگر به حجره پارسیان رفت تا مروارید را بفروشد. پارسی پیر چون مروارید را دید فوراً به او گفت: مسلماً این مروارید را از توی مقبره امپراطور جاثوتو بیرون آورده‌اید. چون این مروارید را با جاثوتو زیر خاک دفن کرده‌اند. زویی وی سرگذشت خود را از سیر تا پیاز برای پارسی تعریف کرد. تازه فهمیده بود که آن منزلگاه مجلل که دیده بود، مقبره امپراطور جاثوتو است.^۱

پارسی گفت که این مروارید اول متعلق به داشی (اعراب) بود. امپراطور جاثوتو کسانی فرستاده بود که از راه دریا به کشور داشی عازم شوند و این مروارید را بدزدند. از آن وقت تاکنون هزار سال می‌گذرد. یکی از فال‌گیران داشی پیشگویی کرد که مروارید به زودی به کشور خود برمی‌گردد. برای همین، پادشاه داشی فرمان داد که ما با کشتی به اینجا آمده‌ایم تا دنبال آن مروارید بگردیم. اینک مروارید را شما آوردید، ما حاضریم به هر قیمتی که باشد، بخریم. زویی وقتی این حرف را شنید، خیلی تعجب کرد. مروارید را به صد رشته سکه به پارسی فروخت.

۱. جاثوتو ملک دودمان محلی استان‌های امروزی گوان دون، گوان سی بود و زمان حکومت‌اش قبل از میلاد است. (م)

حکایت پنجم

در شهر لویان، نظامی پایین رتبه‌ای بود به نام وانگ جو. او برادرزاده‌ای داشت که نامش سی لان بود. پدر سی لان خیلی زود مرد و مادرش دوباره شوهر کرد. سی لان هم پیش مادر ماند و به ندرت به خانه عمویش وانگ جو می‌رفت. از این رو، خانواده وانگ او را جزو قوم و خویشان خود به حساب نمی‌آوردند.

سالی وانگ جو به مأموریت جدیدی اعزام شد. در سال ۸۰۰ م. در دوره دودمان تانگ، او از استان خه‌نان عازم شهر سی آن شد. چون از شهر بیرون آمد و به نزدیک پل تیان زین رسید، دید که جوانی در برابر او تعظیم می‌کند. جوان مثل دهاتی‌ها لباس مندرسی به تن داشت. وانگ جوان را نمی‌شناخت. ولی جوان گفت عمو، شما مرا به جا نمی‌آوری؟ من سی لان هستم. وانگ وقتی وضعیت‌اش را دید، دستش را گرفت و دلش به حال او سوخت.

ولی سی لان گفت: عمو جان، حالا که به مأموریت جدید می‌روی، مسلماً به پول احتیاج داری. می‌خواستم چیزی ناقابل در اختیار شما بگذارم، شاید وقتی به درد بخورد. این حرف را گفت و از زیر بغل خود یک تکه طلا درآورد. وانگ دید که طلا رنگش سرخ است کمی تعجب کرد. سی لان حالش را دریافت و توضیح داد که این طلای معمولی نیست و گفت که وقتی به پایتخت رسیدی، به دکان جان پونزی برو و طلا را بفروش. این طلا را می‌توانی با ۲۰۰ هزار رشته پول عوض کنی.

وانگ پرسید: تو کجایی و حالت چگونه؟ پسر جواب داد من روزها در کوهستان وانگ اوو به سر می‌برم. اکنون عازم کوهستان دیگری هستم. چون اطلاع یافتم که عمو از اینجا عبور می‌کند، مخصوصاً اینجا منتظر شما بود. وانگ باز پرسید که حالا کجا اقامت داری؟ جواب داد که در یک مسافرخانه. ناگهان باران بارید. وانگ بارانی به همراه نداشت. او به جوان گفت: من به منزل می‌روم، بعد پیش تو می‌آیم. سی لان گفت: من الان جایی می‌روم. شاید نتوانم. منتظرت باشم و پس از خدا حافظی دور شد.

وانگ پس از آن که به منزل رسید و بارانی را گرفت فوراً به مسافرخانه رفت، اما جوان دیگر حرکت کرده بود. از صاحب مسافرخانه وضعیت جوان را پرسید. گفت که جوان بسیار پولداری است. چهار خانم با او بودند، هر چهار نفر بسیار با آب و رنگ به نظر می‌رسیدند. وانگ به حرف صاحب مسافرخانه شک کرد. بعد به راه افتاد.

چون به پایتخت رسید، دید که قیمت اجناس بسیار گران است و حقوق برای تأمین هزینه زندگی اصلاً کفایت نمی‌کند. در این وقت به فکر آن طلا افتاد. به پسر خدمتکار توصیه

کرد که آن طلا را به دکان شخصی به نام جان پونزی ببرد و بفروشد. جان پونزی چون طلا را دید، تعجب کرد و پرسید: تو این طلا را از کجا گرفتی، چه قدر می‌خواهی بفروشی؟ پسر جریان را برایش تعریف کرد و گفت می‌خواستم به ۲۰۰ رشته پول بفروشم. جان درجا پول را داد و گفت: اگر باز هم از این طلا داری، خریدارم. روز بعد خود وانگ نزد جان رفت. جان به او گفت این طلا از نوع خاصی است که متعلق به شخصی به نام سی لان است. بازرگانان پارسی به خصوص از سرزمین غربی آمدند و در انتظار خرید این طلا هستند. فروشنده هر چه بخواهد، آنها می‌پردازند. وانگ تا این حرف را شنید، حیران شد. دانست سی لان نه تنها پولدار است، بلکه فعالیت‌اش هم تا اندازه‌ای مرموز است.

حکایت ششم

جوانی بود به نام لی ایوه که پدرش یکی از افسران عالی رتبه بود. لی ایوه اهل بی‌بندوباری بود، به مال و ثروت چندان توجهی نداشت. او تمام عمر زن نگرفت و برای کسب مال و پول کار نمی‌کرد. تنها با ثروت‌هایی که به ارث گرفته بود، گذران می‌کرد. گشت و گذار را دوست داشت و همیشه در سفر بود. روزی سوار کشتی و عازم رودی بزرگ شد. اتفاقاً کشتی‌اش با کشتی یکی از پارسیان سرزمین غربی، کنار هم لنگر انداخته بود. بازرگان پارسی سخت مریض شده بود و از لی ایوه دعوت کرد که سوار کشتی او شود. لی دعوتش را قبول کرد. پارسی که می‌دانست به زودی از دنیا خواهد رفت، یک مروارید به لی داد و دو دختر خود را به او سپرد و به او گفت خواهش می‌کنم از آنها مواظبت کنید. چیزی نگذشت که بازرگان پارسی مرد. لی ایوه که خود را مدیون می‌دانست، تمام ثروت مرد پارسی را در دستگاه دولتی به امانت گذاشت و دو دخترش را هم شوهر داد. هنگامی که بازرگان را دفن می‌کرد، آن مروارید را هم توی دهانش گذاشت.

پس از سال‌ها، زمانی که قوم و خویشان پارسی از راه دور به چین آمدند و ثروت‌هایش را بررسی می‌کردند، جسدش را از زیر زمین بیرون آوردند، دیدند که توی دهانش مرواریدی هست.

حکایت هفتم

در شهر هونجو^۱ خانواده‌ای بود به نام هون. صاحب‌خانه پنج پسر داشت، کوچک‌ترین پسر

۱. نانچان امروز واقع در استان جیانسی. (م)

چهره‌اش از بقیه برادرها قشنگ‌تر و هیکل‌اش هم بلندتر بود. پس از تولدش، وضع مالی خانواده روز به روز بهتر شد. مردم می‌گفتند که این پسر خوش یمن و خوش قدم است. این پسر مشغول بازرگانی و دادوستد شد. روزی با کشتی از شهر خود به شهر دیگری می‌رفت تا گندم بفروشد. ولی کشتی‌اش به طرف جلو حرکت نمی‌کرد، بلکه به پهلو می‌رفت. چون سر کشتی به خاکریز رودخانه برخورد کرد، در خاکریز ناگهان سوراخی پیدا شد. توی آن سوراخ، سکه‌های زیادی پنهان کرده بودند. پسر چون پول را دید، گندم را به دور انداخت و پول را بار کرد و به خانه برگشت. همشهری‌هایش که از مدت‌ها پیش باور داشتند که او بخت و اقبال نیکو دارد، آن روز دیگر تصورشان ثابت شد.

خانواده چون پولدار شدند، می‌خواستند به شهر دیگری کوچ کنند و در آنجا خانه جدیدی برای خود بسازند. روز نقل مکان، اسب پسر پنجم در نیمه راه پیش می‌رفت، در جایی مدام پای خود را به زمین می‌کوبید. جوان به نوکرها دستور داد که زمین آنجا را بکنند. نوکرها چند بیل نزده بودند که دیدند زیر خاک طلای فراوان هست و از آنجا ۵۰۰ لیان^۱ طلا بیرون آوردند.

کله این جوان در یک قسمت برجستگی داشت، ولی هیچ درد نمی‌کرد و به زندگی او هیچ زحمتی نمی‌آورد. روزی به بازار رفت و یکی از بازرگانان پارسی او را دید و به می‌گساری دعوتش کرد. پارسی او را مست کرد و جای برجسته سرش را شکافت و از آنجا یک مروارید درآورد. پس از آن، کار و وضعیت خانواده آنها روز به روز وخیم‌تر شد و خود این پسر هم روز به روز ضعیف‌تر می‌شد.

حکایت هشتم

در زمان بانو امپراطور اوو زه تیان^۲، از سرزمین غربی استخوان چانه یکی از حکیمان بودایی به نام... و یک مروارید به نام مروارید چن نی (مروارید گل آبی رنگ) را به دربار هدیه کردند. امپراطور فرمان داد که هدایا را به مردم نشان دهند. چون ارزش هدایا را نمی‌دانست، آنها را به راهبان معبدی بخشش کرد. راهبان معبد آن مروارید را توی سر مجسمه یکی از محافظان بودا گذاشتند. در آن معبد همیشه مجلس سخنرانی تشکیل می‌شد و افرادی که به مذهب بودایی اعتقاد داشتند یا راهبان درباره آموزه بودایی سخنرانی می‌کردند. در میان

۱. هر لیان برابر یک بیستم کیلو یا ۵۰ گرم است. (م)

۲. ۶۹۰-۷۰۹ م. بر مسند قدرت بود. (م)

شنوندگان، همیشه یکی از پارسیان سرزمین غربی حاضر بود. پارسی به جای آن که به سخنرانی گوش دهد، به سر آن مجسمهٔ محافظ بودا نگاه می‌کرد. راهبان این وضع را دیدند و از او پرسیدند: می‌خواهی مروارید را بخری؟ پارسی جواب داد: بله حاضرم، حتی با قیمت گران آن را بخرم. اول راهبان می‌خواستند به هزار رشته سکه مروارید را به او بفروشند. ولی پس از مشاوری قیمت به صد هزار رشته افزون گشت. پارسی حرفی نزد و فوراً مروارید را به همان قیمتی که راهبان خواستند خرید. او مروارید را توی گوشت راه خود پنهان کرد، و عازم کشور خود شد.

امپراطور این خبر را شنید، بسیار تعجب کرد و دستور داد کسانی به دنبالش بروند و او را بگیرند. فرستادگان پس از چند روز دوندگی و زحمت، سرانجام مرد پارسی را گرفتند. از او پرسیدند: مروارید کجاست؟ جواب داد که آن را خوردم. رئیس گروه فرمان داد که شکمش را باز کنند. او به ترس افتاد و گفت: آن را زیر گوشت ران خودم پنهان کردم. و خودش مروارید را از زیر گوشت ران بیرون آورد.

از او پرسیدند: چرا این مروارید را در اینجا پنهان کردی؟ جواب داد که در کشور ما آبیگری لجن آبی هست، توی آن آبگیر مروارید فراوان است. ولی چون لجن بسیار فراوان و عمیق است، مردم نمی‌توانند مرواریدها را بگیرند. اگر این مروارید را توی لجن بیاندازیم، لجن فوراً به آب زلال تبدیل می‌شود و به دست آوردن مروارید آسان خواهد شد. از این رو، امپراطور فرمان داد که از این مروارید به خوبی محافظت کنند.

حکایت نهم

یکی از پارسیان در انتهای شهرستان فوفون در مهمانخانه‌ای اقامت کرد. در کنار در مهمانخانه، به یک سنگ مکعب برخورد و چند روز پی‌درپی با دقت سنگ را بررسی می‌کرد. صاحب مهمانخانه از او علت بررسی سنگ را پرسید. جواب داد که می‌خواستم با این سنگ لباس خود را بکوبم. اگر این سنگ را به من بفروشید، حاضرم بخرم. صاحب مهمانخانه سنگ را به قیمت دو هزار رشته پول به او فروخت.

پارسی سنگ را به خانه آورد و باز کرد و یک مروارید از آن درآورد. مروارید را زیر گوشت بغل خود پنهان کرد و سوار کشتی شد و می‌خواست به وطن خود برگردد. کشتی روی دریا بیش از ده روز پیش رفت. روزی ناگهان توفان برخاست. کشتی در میان امواج بلند در نوسان بود و وضعیت بسیار خطرناک شد. کشتی‌بانان می‌دانستند که این نشان می‌دهد، خدای

دریا آمده و چیز گرانبهائی را از مسافران درخواست می‌کرد. آنها از مسافران یکایک پرسیدند که چیز گرانبها دارید؟ اگر دارید ما به دریا بیاندازیم. همه جواب دادند: نداریم. بعد تصمیم گرفتند که خود مرد پارسی را به دریا بیاندازند تا به این ترتیب، خشم خدای دریا را تسکین دهند. پارسی که وحشت کرده بود، گفت راستش من مرواریدی دارم، شاید خدای دریا آن را بخواهد. او از زیر گوشت خود مروارید را بیرون آورد و به کشتی‌بانان داد. یکی از کشتی‌بانان مروارید را گرفت و گفت: اگر خدای دریا این مروارید را بخواهند، بفرمایند این را بگیرند. ناگهان همه دیدند که یک دست سیاه پر مو روی دریا ظاهر شد و مروارید را گرفت و دریا ناگهان آرام شد.

حکایت دهم

در شهر سیان یان از استان شن سی، در معبد ایوسی تاج امپراطوری دودمان جو (۱۱۰ پ.م.) نگه‌داری می‌شد. در آن تاج، مرواریدی بود به درشتی آلو. مردم نسب به نسل آن مروارید را تماشا می‌کردند، ولی کسی ارزش آن را نمی‌دانست.

در زمان حکومت بانو امپراطور اوو زه تیان از دودمان تانگ، روشنفکری از کنار آن معبد عبور می‌کرد. وارد معبد شد و به شوخی آن مروارید را از تاج امپراطوری درآورد و زیر پای مجسمه یکی از محافظان بودا گذاشت. آنگاه عازم شهر یان جو شد تا وام خود را پس بگیرد. سر راه در شهرستان چن لیو از استان خه نان در یک مهمانخانه اقامت کرد.

شب ناگهان سر و صدایی شنید، بیرون رفت و دید که پارسی‌ها دور هم نشسته درباره چیزهای گرانبهای دنیا صحبت می‌کنند. چوان هم سر صحبت را باز کرد و درباره آن مروارید چیزی گفت. پارسی‌ها تا حرفش را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و گفتند که از مدت‌ها پیش خبر داشتند که در چین چنین مرواریدی هست و اصلاً به همین منظور به چین سفر کردند. چوان جای دقیق مروارید را به آنها گفت. آنها پرسیدند و می‌خواهید بگیرید، چقدر است؟ جواب داد ۵۰۰ هزار رشته سکه. پارسی‌ها فوراً همین مقدار پول به او دادند و از او خواستند به معبد برگردد و مروارید را بگیرد.

چوان به معبد برگشت و دید مروارید هنوز در همان جاست. آن را گرفت و راهی شهر چن لیو شد. پارسی‌ها از دیدن مروارید بس مسرور شدند و تا ده روز جشن گرفتند و مهمانی دادند. پس از ده روز، تازه با چوان درباره قیمت مروارید صحبت کردند. چوان به خود جرأت داد که هزار رشته سکه بخواهد. ولی پارسی‌ها چهره‌شان از خنده درخشید و اظهار

کردند: شما ارزش مروارید را پایین آورده‌اید. سرانجام قیمت را خودشان تعیین کردند: ۵۰ هزار رشته.

پارسی‌ها پس از خرید مروارید، از جوان دعوت کردند سوار کشتی آنها شود. در کشتی، در یک دیگ سیمین سرشیر عالی می‌جوشانند. بعد مروارید را در یک ظرف طلایی گذاشتند و خانه را توی آن ریختند، دوباره با خامه جوشانند.

روزی دو پیر مرد با چند نوکر آمدند و چیزهای گرانبهای فراوان با خود آوردند. آنها می‌خواستند چیزهای با ارزش خود را با مروارید عوض کنند. ولی پارسی‌ها قبول نکردند. پس از چندی این گروه دوباره آمدند و این بار چیزهای بیش‌تری آوردند. ولی پارسی‌ها باز قبول نکردند.

پس از چند روز، دو دختر زیبا ظاهر شدند. پارسی‌ها دو دختر را توی ظرف مروارید انداختند. دخترها تا توی ظرف افتادند، فوراً محو شدند. جوان علت ماجرا را پرسید.

گفتند آن دو پیر مرد در واقع ازدهای دریایی‌اند، دو دختر هم دختر آنها هستند. دخترها باید پهلوی مروارید باشند و از مروارید محافظت کنند. ولی پدرشان می‌خواستند با چیزهای گرانبها دختران خود را نجات دهد و مروارید را عوض کنند. چون این مروارید ارزشش از آن چیزهای گرانبهایی که آورده بودند، خیلی بیش‌تر است، پس ما ردشان کردیم.

یکی از پارسی‌ها می‌خواست ارزش مروارید را به جوان نشان دهد. پس مقداری خانه روی پای خود مالید و با این کار توانست روی آب دریا راه برود و غرق نشود. بقیه از او شکایت داشتند که با هم این مروارید را خریدیم، چرا خودت تنها از امتیاز مروارید بهره‌مند می‌شود؟ آنها خامه را روی کشتی مالیدند، کشتی با سرعت بی‌ظیری به پیش می‌رفت. اما معلوم نیست به کجا عزیمت کردند.

حکایت یازدهم

معبد دا آنگو قبلاً خانه‌ای بود که امپراطور ژویی زون^۱ از دودمان تانگ، قبل از بر مسند نشستن در آن اقامت گزیده بود. بعد که امپراطور شد، آنجا را ترک کرد و ساختمان قبلی خود را به معبد تبدیل کرد. روزی که آنجا را ترک می‌گفت، مرواریدی به راهبان داد و به راهبان گفت که این مروارید را باید خوب نگه دارند چون ارزشش بیکران است. ولی راهبان به حرفش

۱. امپراطوری که در سال ۶۸۴ م. بر مسند نشست.

چندان اهمیت ندادند، فقط آن مروارید را توی یک صندوق گذاشتند و زود آن را فراموش کردند. سال‌ها گذشت تا این‌که برای تعمیر معبد به پول احتیاج داشتند. راهبان به یاد آن مروارید افتادند. می‌خواستند مروارید را بفروشند. چون بسته مروارید را باز کردند، دیدند که توی آن یک قلوه سنگ است نه مروارید. این سنگ به رنگ سرخ روشن بود و نور ضعیفی داشت. آنها فکر می‌کردند که این یک چیزی معمولی و پیش‌پاافتاده‌ای است و ارزش زیادی ندارد. یکی از راهب‌ها را به بازار فرستادند تا سنگ را بفروشد.

راهب در بازار چند ماه منتظر خریدار ماند. ولی حتی یک نفر نبود به آن مراجعه کند. برخی جلو می‌آمدند و نگاهی به آن می‌کردند و قیمت را می‌پرسیدند، ولی از خرید آن خودداری می‌کردند. بعضی‌ها حتی گفتند که برای این چیزها نمی‌شود پول داد.

اما روزی یکی از پارسیان سرزمین غربی به معبد آمد و می‌خواست سنگ را ببیند. تا چشمش به آن سنگ خورد، مسرور شد و گفت این مروارید است نه سنگ. او مروارید را حتی روی سر خود گذاشت. معلوم بود که خیلی به آن اهمیت می‌دهد. پارسی به کمک مترجم قیمتش را پرسید. راهبان جواب دادند: صد میلیون رشته سکه. پارسی مروارید را نوازش کرد و با آه و افسوس از آنجا رفت. روز بعد دوباره آمد و به راهب گفت که این مروارید به راستی به صد میلیون می‌ارزد. ولی من چون برای سالیان درازی در کشور شما به سر برده‌ام، پول زیادی ندارم. حاضرم به ۴۰ میلیون رشته سکه آن را بخرم. حاضرید بفروشید؟ راهب از شنیدن این حرف او بسیار مسرور شد و مروارید را به او فروخت. پارسی پول را داد و مروارید را گرفت و می‌خواست برود که راهب از او پرسید اهل کجایی؟ این مروارید به چه درد می‌خورد؟ جواب داد که من از داهی (سرزمین عرب) آمده‌ام. تقریباً صد سال پیش، بین کشور ما و شما روابط برقرار بود. پادشاه کشور ما این مروارید را به عنوان هدیه به کشور شما تقدیم کرد. ولی مردم ما همیشه به یاد این مروارید هستند. آنها این مروارید را بسیار دوست می‌دارند. پادشاه تعهد کرد که هر کسی که بتواند مروارید را پس بگیرد، نخست‌وزیر کشور می‌شود. مدت‌هاست ما در جست و جوی این مرواریدیم. بالاخره امروز آن را به چنگ آورده‌ام.

خصوصیت این مروارید این است که می‌تواند آب را از زیر زمین بیرون بکشد. مثلاً هنگامی که لشکر در راه به آب احتیاج دارند، در جایی زمین را بکنند و مروارید را زیر خاک بگذرانند. آب فوراً از زیر زمین بیرون می‌آید. به این ترتیب، برای رفع تشنگی چندین هزار نفر مسئله‌ای نیست.

راهب حرفش را باور نکرد. پارسی همان جا زمین را کند و مروارید را زیر خاک گذاشت، بی‌درنگ آب از زیر خاک بیرون زد. بعد مرد پارسی مروارید را برداشت و خداحافظی کرد و رفت.

حکایت دوازدهم

مأموری به نام لی مین در اوایل قرن ششم میلادی در شهر زون ای^۱ خدمت می‌کرد. چون دوره خدمتش به سر رسید، شهر را ترک گفت و می‌خواست از شهر گوان لین^۲ دیدن کند. سر راه با یکی از "هو"های پارسی برخورد کرد و با مشغول صحبت شدند. در آن وقت پارسی پیر سخت مریض بود و به لی مین گفت که من مریض‌ام و به زودی از دنیا می‌روم. می‌بینم شما آدمی خوش اخلاق، مهربان و صادق هستید، خواهش می‌کنم به غریبه‌ای مثل من کمک کنید و با کشتی خود، مرا به شهر گوان لین برسانید. لی مین دلش به حال او سوخت و او را سوار کشتی خود کرد. پس از آن که پارسی سوار کشتی شد، لی مین به نوکران خود توصیه کرد که آش و خوراک نرم برای او بپزند و از او خوب مواظبت کنند.

این عمل، مرد پارسی را تکان داد و از لی خیلی تشکر کرد و گفت که من در خانواده سلطنتی به دنیا آمده‌ام و بیست سال است که در اینجا مشغول دادوستد هستم. در کشور خود سه پسر دارم، آنها مسلماً به سراغ من می‌آیند.

پس از چند روز حال پارسی وخیم‌تر شد. آنگاه او ماجرای اسرارآمیزی را برای لی تعریف کرد. گفت که من برای مأموریتی به کشور شما آمده‌ام. در کشور مایک مروارید بسیار گرانها گم شده. قرار است که هر کسی که آن را پیدا کند، نخست‌وزیر کشور شود. من که می‌خواستم به مقام عالی برسم، در جست و جوی آن به اینجا آمده‌ام. خوشبختانه مروارید را پیدا کردم و می‌ترسیدم دوباره گم شود. آن را در زیر گوشت ران خود پنهان کرده‌ام. ولی همان طور که می‌بینید مریض شدم. می‌خواستم مروارید را به شما تقدیم کنم، خواهش می‌کنم قبول کنید. هنگام حرف زدن، با چاقو از زیر گوشت خود مروارید را درآورد و دو دستی به لی داد.

پس از آن که پارسی مُرد، لی مین او را با لباس نو دفن کرد. لی در ضمن دفن، پنهانی مروارید را توی دهان مرده گذاشت.

۱. شهر کایی فون واقع در استان خه نان.

۲. شهر یانجوی امروز واقع در استان جیان سو.

چون لی مین به مقصد رسید، روزی در شهر گوان لین گردش می‌کرد، به گروهی از پارسیان برخورد کرد. دید که در میان آنها پسری هست که چهره‌اش خیلی به آن پارسی متوفا شباهت دارد. پیش رفت و با آن پسر سر صحبت را باز کرد. فهمید پسر به راستی فرزند همان پارسی متوفاست. لی مین سرگذشت پدرش را برای او تعریف کرد و او را سر قبر پدر برد. پرگور پدر را باز کرد و جسد و مروارید را با خود به وطن برد.

حکایت سیزدهم

مردی بود به نام لی هوان، خیلی آرام بود و در انزوا روزگار می‌گذرانید. روزی با کشتی از شهر هون جو می‌گذشت. کشتی کنار رودخانه‌ای توقف کرد، لی هوان در ساحل رودخانه به کلبه‌ای حصیری برخورد. وارد کلبه شد و دید که در آن یک "هو"ی پارسی هست و سخت مریض است. لی فوراً برای او آش و خوراک درست کرد و خوب از او پرستاری کرد. ولی فایده نداشت، پس از چند روز "هو"ی پارسی مُرد.

پارسی به هنگام مرگ، به لی گفت که توی زیرپوش نمیدی‌اش یک مروارید درشت پنهان است. مروارید را به عنوان تشکر به شما می‌دهم. لی از زیرپوش او مروارید را درآورد. بعد تابوتی خرید و او را دفن کرد. هنگامی که پارسی را دفن می‌کرد، مروارید را توی دهانش گذاشت و در مقبره‌اش نهالی کاشت.

پس از ده سال، لی دوباره از شهر هون جو عبور می‌کرد. اتفاقاً در آن وقت شهردار هون جو از سرزمین خارجی سندی دریافت کرده که می‌گوید یکی از اهالی آن سرزمین در اینجا بی‌علت درگذشته است. شهردار در رسیدگی این جریان، همه افراد مربوطه را دستگیر کرد. لی هم که در جریان کار بود مستثنا نشد.

وقتی از او بازجویی کردند، تمام ماجرا را تعریف کرد. شهردار با زیردستان خود سر قبر مرد پارسی رفتند و دیدند نهالی که لی کاشته بود، دیگر به درختی تبدیل شده است. قبر را شکافتند و دیدند که یک مروارید توی دهان مرده است و همه انگشت به دهن ماندند وقتی دیدند که صورت مرده مثل آدم زنده، تر و تازه است.

حکایت چهاردهم

حدود سال ۸۰۶ م. در دوره دودمان تانگ، چند کشتی حامل نمک از شهر سوچو از استان جیان سو عبور می‌کرد. چون شب فرا رسید، کشتی‌ها در کنار ساحل رودخانه لنگر انداختند.

ناگهان باران بارید. پس از باران، یکی از کشتیبانان دید که در آن سوی ساحل، جلوی دریک معبد آتشی برپاست. آتش بسیار شعله‌ور بود و توی آتش، هیولایی عظیم‌الجثه ظاهر شد. از دهان هیولا آتش می‌جهید. کشتیبان یک تیر خیزران به سوی آتش پرتاب کرد. هیولا در جا محو شد. ولی در محل آتش هنوز نوری دیده می‌شد. کشتیبان پیش رفت و دید که یک مروارید در آنجاست. آن را برداشت و با لباس خود، آن را پیچید.

چون کشتی‌ها به شهر یان جو رسیدند، کشتیبان به بازار رفت و مروارید را به یک دکاندار پارسی فروخت. کشتیبان از خریدار پرسید که این چه نوع مروارید است و به چه درد می‌خورد؟ پارسی پس از خریدن مروارید چیزی نگفت و دور شد.

حکایت پانزدهم

در شهرستان فون ای^۱ کتابخوانی بود به نام یان. او چون در کوهستان منزل داشت، گهگاه بالای کوه گردش می‌کرد. روزی در راه چیزی برداشت که به بزرگی گلوله معمولی و رنگش سیاه و براق بود. چون آن را به دیگران نشان داد، گفتند که شاید یک مروارید باشد. او آن را در صندوق خود گذاشت.

پس از چندی، از شهر چان آن دیدن می‌کرد. در نزدیک دروازه چون مین، به یکی از پارسی‌های سرزمین غربی برخورد و مروارید را به او نشان داد. مرد پارسی دو دستی مروارید را گرفت و با شادی زیاد به یان گفت: این مرواریدی است که تأثیر مرموزی دارد. من حاضرم آن را به قیمت ۳۰۰ رشته سکه بخرم. یان از او خواهش کرد ارزش این مروارید را بگوید و شرح دهد که به چه درد می‌خورد. پارسی جواب داد که من از سرزمین غربی، پس از طی کردن هزاران هزار کیلومتر راه به آنجا آمده‌ام و منظورم جستن همین مروارید بوده است. مردم کشور ما این مروارید را خیلی دوست دارند. اسم این مروارید "مروارید آب زلال" است. اگر در آب گل‌آلود انداخته شود، آب آلوده فوراً پاک و تمیز می‌شود. اکنون دو سال شده که این مروارید در کشور ما دیده نشده. از این‌رو، تمام آب‌های کشور ما آلوده شده و مردم همه مریض شده‌اند. پارسی برای آن که حرفش را ثابت کند، مروارید را توی آب کثیف انداخت، آب درجا پاک شد. یان مروارید را به مرد پارسی فروخت و او با آن به کشورش برگشت.

۱. شهر دالی امروز واقع در استان شن سی.

حکایت شانزدهم

طلبه‌ای بود که در پایتخت شهر چا آن اقامت داشت. همسایه‌اش مردی پارسی بود. پارسی نان می‌فروخت و تک و تنها زندگی می‌کرد. اتفاقاً روزی مریض شد و حالش روز به روز رو به وخامت می‌نهاد. جوان همسایه خیلی مراقب او بود، برای او دارو می‌خرید و غذا می‌پخت. ولی او شفا نیافت و بالاخره مُرد. قبل از مرگ، به جوان گفت از پرستاری شما سپاسگزارم. من در کشور خود مردی ثروتمند بودم. چون جنگ درگرفت، به اینجا پناه آوردم. زیر گوشت بازویم یک مروارید پنهان است. با هموطنانم قرار گذاشتم که بیایند و مروارید را بگیرند. ولی هنوز نیامده‌اند. حالا حالم بد شده و دارم می‌میرم. این مروارید برای من دیگر معنی ندارد. می‌خواهم مروارید را به شما پیشکش کنم. خواهش می‌کنم بعد از مرگم، مرا دفن کنید. در آینده اگر در بازار پارسی‌ها به سراغ این مروارید بیایند، شما می‌توانید آن را به آنها بفروشید. شاید پول هنگفتی گیرتان بیاید. پس از مرگ پارسی، جوان او را دفن کرد. او می‌خواست مروارید را بفروشد، ولی تا سه سال کسی حاضر نشد آن را بخرد.

روزی یک پارسی پیش او آمد و گفت شنیده‌ام شما مروارید دارید و می‌خواهید بفروشید. پارسی تا چشمش به مروارید افتاد، حیران شد، پرسید: این مروارید را از کجا به دست آوردی؟ جوان ماجرا را برایش تعریف کرد. پارسی تا حرفش را شنید، گریه سر داد. او به جوان گفت که آن پارسی متوفا هموطن من بود. ما با هم قرار گذاشته بودیم که من به اینجا بیایم و این مروارید را بگیرم. ولی کشتی من در نیمه راه به توفان شدید برخورد و غرق شد. من مجبور شدم در چند کشور سال‌ها سرگردان شوم. اکنون تازه به اینجا آمده‌ام. دلم می‌خواست هر چه زودتر دوستم را ببینم و اصلاً تصور نمی‌کردم که مرده باشد. پارسی می‌خواست که جوان مروارید را به او بفروشد. سرانجام آنها به قیمت ۵۰۰ هزار رشته سکه مروارید را معامله کردند. جوان از پارسی درخواست کرد که توضیح دهد مروارید به چه درد می‌خورد.

هو گفت: مروارید را با روغن توی ظرفی بیاندازد و ظرف را روی آتش گذاشته بجوشانید. بعد روغن را به بدن بمالید. آن وقت می‌توانید روی آب شنا کنید و هیچ وقت غرق نمی‌شوید. در این صورت، دیو و جن دریا به خود جرئت نمی‌دهند که به شما زیانی برسانند. تازه می‌توانید در اعماق دریا هم غواصی کنید و چیزهای گرانبها پیدا کنید.

حکایت هفدهم

در شهرستان دو لین^۱ جوانی بود به نام وی یان. سالی وی یان در امتحان دولتی قبول شد و بسیار خوشحال بود. پس به استان سی چوان سفر کرد. بهار بود و هوا بسیار ملایم. با گروهی از دوستان خود تمام روز گردش می‌کردند و به می‌گساری و تفریح سرگرم بودند.

روزی یکی از دوستانش به او گفت: می‌گویند در حومه جنوب شرقی شهر، باغی هست بسیار دیدنی و با صفا. بد نیست سری به آن بزنیم. وی یان پیشنهادش را پذیرفت و با هم عازم آن باغ شدند.

چون به باغ رسیدند، وی یان دید که به راستی باغ بسیار زیبایی است. ساختمان باغ بسیار با شکوه، در و پنجره‌اش مثبت‌کاری شده و دیوارها با آجر کنده کاری شده بود. یک عمارت کلاه‌فرنگی در میان باغ دیده می‌شد. مردم آن باغ را مثل یک باغ آسمانی تصور می‌کردند. وقتی وی یان باغ را تماشا می‌کرد، چند دختر خدمتکار پیشش آمدند و از او دعوت کردند که وارد عمارت کلاه‌فرنگی شود. در آنجا دید یک دختر جوان و زیبا در میان بیش از ده دختر خدمتکار پری‌پیکر نشسته، گویا منتظرش بوده‌اند. دختر صاحبخانه برای او یک مهمانی ترتیب داد و در میان آهنگ‌های لطیف و دل‌انگیز موسیقی، خوراک‌های رنگارنگ به او تعارف می‌کرد. سفره بسیار رنگارنگ بود. وی یان از دختر پرسید که اینجا چه جایی است و شما اهل کجایی؟ دختر جواب داد که من دختر ایزد "یوه چن" هستم.^۲ از تشریف‌فرمایی مهمان عالی قدری چون تو بسیار خوشحالم. اینجا سه چیز گرانبها دارم، می‌خواستم به شما پیشکش کنم. او با سر به یکی از خدمتکاران اشاره کرد آن دختر سه چیز آورد.

هدیه اول جام است، رنگش آبی و نیمه روشن. هدیه دوم یک بالین، رنگ بالین قرمز و گویا از یشم ساخته شده. هدیه سوم هم یک جعبه یشمی و رنگش بنفش است. دختر صاحبخانه هر سه را به وی یان بخشید وی یان پس از تشکر، از آنجا بیرون آمد و دید که عمارت کلاه‌فرنگی دیگر کاملاً از نظرش محو گردید.

سال بعد برای شرکت در یک امتحان به شهر گوان لین رسید، آن سه چیز گرانبها را با خود آورد و می‌خواست بفروشد. یکی از پارسیان آنها را دید و گفت اینها چیزهایی است که ارزشش را نمی‌توان حدس زد چون متعلق به ایزد "یوه چن" بوده. وی یان آنها را به قیمت چند میلیون رشته سکه به او فروخت و با آن پول خانه جدیدی ساخت و از زندگی مرفه برخوردار شد.^۳

۱. شهرستانی قدیمی واقع در جنوب شهر شرقی شهر سی آن.

۲. ایزد یونه چن یکی از ایزدان آیین دائو چین است. (م)

۳. رشته عمده این داستان به حکایت ۴ شبیه است. (م)

حکایت هژدهم

در سال ۷۵۹ م. در زمان دودمان تانگ، شورش سرکوب و کشور آرام گردید. ولی دولت به مشکلات مالی دچار شد و پول به اندازه کافی نداشت که هزینه ارتش و دستگاه‌های دولتی را تأمین کند. پس دولت تصمیم گرفت که از دادوستد بازرگانان، یک پنجم مالیات بگیرد تا احتیاجاتش تأمین شود.

راهبی بود که یک بطری داشت. گفت اگر این بطری را بفروشم، شاید مالیاتش ده هزار رشته سکه باشد. این مقدار بسیار زیادی بود. مأموران و مردم از حرفش بسیار تعجب کردند و پرسیدند که توی این بطری چه چیز نهفته است؟ راهب حقیقت را نگفت. یکی از "هو"های پارسی بطری را دید و با قیمتی که راهب می‌خواست، خرید. دیگران از مرد پارسی پرسیدند که این بطری به چه درد می‌خورد که با این قیمت آن را خریدی؟ پارسی گفت: توی این بطری چیز مرموزی نهفته است. کسی که آن را داشته باشد، دیو و اجنه به خود جرئت نمی‌دهند او را اذیت کنند، اگر صاحبش توی آتش برود، نمی‌سوزد، و در آب هم غرق نمی‌شود. مأموران از مرد پارسی خواستند ده هزار رشته سکه به عنوان مالیات بپردازد و او با کمال میل پرداخت. می‌گویند توی بطری دوازده مروارید نهفته بود.

حکایت نوزدهم

در زمان دودمان تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م.) جوانی بود به نام وی از خانواده اشراف. ولی چون با افراد شریر و ناباب دوستی داشت، خیلی زود ثروت‌های خانواده خود را به باد داد. سالی در وطنش شورش پدید آمد. پس با زن خود به نواحی گوان دون پناه برد.

پس از چندی، وطنش آرام شد و به وطن برمی‌گشت. در نیمه راه، با کشتی از کنار کوهی عبور می‌کرد. آن روز پس از باران، هوا بسیار خوش و گوارا بود. او کشتی خود را در جایی متوقف کرد و از کوه بالا رفت تا گردش کند. سر راه به تکه سنگی برخورد که نصفش قرمز و نصف دیگرش آبی بود. سنگ را برداشت و در جیب گذاشت و رهسپار شد.

چون به وطن رسید، دید که خانه‌اش در طول شورش و زدوخورده خراب شده و مجبور شد در خانه یکی از دوستان اقامت کند. خانه دوستش نزدیک بازاری بود که در ایام فراغت همیشه در بازار گردش می‌کرد. در اطراف آن بازار پارسی‌ها اقامت داشتند. در میان آنها رسمی بود که سالی یک بار دور هم جمع می‌شدند و چیزهای گرانبهایی را که ظرف یک سال خریده بودند، به همدیگر نشان می‌دادند. روزی جوان به بازار رفت و دید که پارسی‌ها به

همدیگر چیزهای قیمتی خود را نشان می‌دهند. یکی از پارسی‌ها او را دید، گفت شما چیز گرانبهائی داری که به ما نشان بدهی؟ اتفاقاً آن روز او آن قطعه سنگ را به همراه خود آورده بود. ولی جرئت نداشت به دیگران نشان بدهد. با اصرار پارسی‌ها و با شرمندگی سنگ را درآورد و نشان داد.

پارسیان چون سنگ را دیدند، یکمرتبه بلند شدند و به جوان تعظیم کردند. آنها ماجرای پیدا کردنش را پرسیدند. جوان چگونگی ماجرا را برای‌شان تعریف کرد و پرسید که این سنگ چه فایده‌ای دارد؟ چرا آن قدر به این سنگ اهمیت می‌دهید؟ یکی از پارسی‌ها به او گفت که مردم کشور ما قدر این سنگ را می‌دانند و آن را "مادر گنج‌ها" می‌نامند. سه سالی است که این سنگ در کشور یافت نشده. ما به خصوص برای جست و جوی آن به اینجا آمده‌ایم. قرار است که هر کسی که سنگ را پیدا کرد، نخست‌وزیر کشور شود. پس معلوم می‌شود این سنگ چه قدر قیمت دارد.

پادشاه کشور ما وسط هر کاه کنار دریای یک منبر درست می‌کند و این سنگ را در روی منبر می‌گذارد و در برابر منبر عبادت می‌کند. در نتیجه چیزهای گرانبهائی سراسر دنیا خود به خود دور این سنگ جمع می‌شوند. از این جهت، می‌گوییم این سنگ "مادر گنج‌ها" است.

حکایت بیستم

این روزها شنیده‌ام که پارسی مردی سرگذشت مسافرت دریایی خود را تعریف کرده است. می‌گوید که شش یا هفت بار از راه دریا به تیانجو (هندوستان) سفر کرده است. آخرین باری که عازم تیانجو بود، کشتی‌اش به توفان برخورد و او راه را گم کرد و اصلاً جهت را نمی‌توانست تشخیص بدهد. بالاخره باد شدید، کشتی را به یکی از سواحل رساند. مسافران پیاده شدند و دیدند که داخل یک جزیره هستند. قدری به پیش رفتند، یکی از پارسیان را دیدند که لباس حصیری به تن داشت. از او پرسیدند که اهل کجاست و چرا در آنجا به آن وضعیت افتاده؟ گفت که مسافر کشتی بوده و کشتی‌اش به توفان برخورد و در دریا غرق شده. همه جان خود را از دست دادند، تنها او مانده در این جزیره و با میوه و ریشهٔ علف به زحمت به زندگی خود ادامه می‌دهد. مسافران دل‌شان به حال او سوخت و او را به کشتی خود بردند.

مرد پارسی گفت که در جزیره کوهی واقع است، در آن کوه مروارید، عقیق و چیزهای قیمتی دیگر فراوان است. به آنجا رفتیم، دیدیم که حرفش درست است. مسافران تمام بار

اولی خود را دور انداختند و چیزهای گرانبها بار کردند. پارسی به آنها توصیه کرد که باید زودتر حرکت کنند. اگر ایزد کوهستان با خبر شود، مسلماً از حرکت آنها جلوگیری می‌کند. کشتیانان به پیشنهاد او، کشتی را حرکت دادند. پس از طی کردن بیست کیلومتر دیدند سر کوه موجودی ظاهر شده که شکل‌اش مثل مار است و به تدریج بزرگ‌تر می‌شود. پارسی گفت این خود ایزد کوهستان ایت که به دنبال ما می‌آید. همهٔ مسافران به هراس افتادند و مستأصل شدند.

درست در همان وقت مسافران دیدند که در برابر آنها دو کوه ظاهر شده بود. پارسی از دیدن این دو کوه آرام شد، گفت این دو کوه دو دست خرچنگ است. خرچنگ، دشمن ایزد دریا است، همیشه با ایزد دریا در جنگ و نبرد است. به راستی مار بزرگ با خرچنگ برخورد و با او نبرد کرد. سرانجام، خرچنگ پیروز شد و مسافران دیدند که مار مرده روی دریا شناور شده و بدین وسیله تمام مسافران نجات یافتند.

نامواژه‌ها، اماکن جغرافیایی و اصطلاحات چینی

آن سی	اشکانیان
آن	بخارا، رک. پوخه
پوتیان	ختن
په‌این	نام دیگر هان شین، واقع در سین‌کیانگ
پوتیانو	پازت، سرزمین اشکانیان
پوسی	پارس
پوخه	بخارا
تیائوجی	سرزمین عرب
تسایه	ساتراپ
تویاسی دان	تبرستان
جان	واحد اندازه‌گیری برابر ۳/۳۰ متر
جیان دا	قندهار
جو ده جیان	یکی از نقاط اداری تُخارستان
جین لین	نانجینگ (شهری در جنوب شرقی چین)
چان آن	پایتخت
خی لو	نام دیگر هرات، رک. هی لو
خو، خویی	اهالی سرزمین غربی چین، پارسی، مسلمان
خه تو	هکاتوپولیس، پایتخت اشکانیان
داژوجی	سرزمین کوشان
داجین	روم شرقی، نسطوری

داسیا تخارستان
 داگه دجله
 داشی عرب، سرزمین اعراب
 دائی سرزمین تاجیک‌ها در غرب فرغانه
 دی بی دبیر، کاتب
 دین شمش (نقره یا صلا)
 داوان فرغانه
 سپه بودی مسئول امور نظامی، سپهبد
 سولا سزانا سلوکیه - شوش؟
 سیائو مصر علیا
 سی بین تیسفون
 سولس، سولین سلوکیه، تیسفون
 شی می قند منجمد، عسل سنگی
 شوله کاشغر
 شی زون قوبلای
 شوشه کش (Kesh)، منطقه‌ای در آسیای میانه،
 جنوب سمرقند
 فولین روم شرقی
 فان دو پرتو (Parthava) پایتخت اشکانیان
 فانبزشونی شاهبانو، بان بشن
 کان جو سغد
 کوموسی کومس، قومش
 کوساخه خسرو منظور خسرو دوم،
 پادشاه ساسانی است.
 کان سمرقند
 گوشی کشوری در حوزهٔ جونغر، در
 شمال کوهستان تیان شان
 لی واحد اندازه‌گیری برابر نیم کیلومتر

لی سیوان اسکندریه، روم شرقی، نام دیگرش داچین است.

لیان واحد وزن، برابر ۵۰ گرم

موشه روحانی مانوی

می تو سین مردار سنگ

مو هوتان موید

مو شیزی مازو

نی هوتان نخورگان، مسئول انبار دولتی

نیومی بخارا

وی جیحون

هان شین اوزون تاتی، واقع در سین

کیانگ، نام دیگرش په این

هلوکدی مسئول امور درباری

هاله هرات

هو، هوپی اهالی سرزمین غربی چین،

پارسی، رک. خو، خویی

هوان چیان کشور کوچکی در سرزمین سغد

هی لو هرات

یان زائی آنورسی، آنورسی آلانی، شمال قفقاز

یوه تیان ختن. رک. پوتیان

یزا پادشاه

اووسون قزاقستان

اووی شان لی سیستان، احتمالاً مقر

فرمانروایی سورن اشکانی است.

اوو شیزی مازو

پیوست

ایران‌شناسی در چین

دیدار با پروفیسور جان هون‌نین، ایران‌شناس برجسته چین

ابوالقاسم اسماعیل‌پور

استاد جان هون‌نین، یکی از ایران‌شناسان برجسته معاصر چین، فرزانه‌ای است که هفتاد و پنجمین بهار زندگی درخشانش را می‌گذراند. او را استادی وارسته و به غایت صمیمی یافتیم که دیدارش شوق و ذوقی وافر در دلم برانگیخت. دانشمندی با کوله‌باری از دانش و مهر، با رفتار با نزاکت، ملایم، رئوف و در عین حال، با شکسته‌نفسی به غایت دلنشین که یادآور اخلاق نیکوی فرزنانگان کهن چینی است. به راستی چه نیک گفته‌اند که درخت هر چه پر بارتر، افتاده‌تر. او بیش از سی سال در دانشگاه پکن در حال تدریس و تحقیق در زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی بوده و خدمات شایان توجهی انجام داده است. در مقدمه کتاب، با شرح حال علمی ایشان آشنا شدیم و اکنون برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های او درباره فرهنگ و ادب ایرانی و وضعیت ایران‌شناسی در چین، پای صحبت او می‌نشینیم.

- جناب پروفیسور، ما دوست داریم درباره شما بیش‌تر بدانیم، البته بنده خلاصه شرح حال و آثار شما را خواندم، آثاری که شما در طول سال‌های متمادی زحمت کشیدید و حدود سی و شش سال شما در دانشگاه پکن تدریس کردید. شاهنامه فردوسی، بوستان و گلستان سعدی، لیلی و مجنون نظامی گنجوی، رباعیات خیام و خیلی آثار دیگر را به زبان چینی برگرداندید. من برای این که ایرانی‌ها با شما بیش‌تر آشنا بشوند، با آثارتان، با کارتان و با زندگی‌تان، چند سؤال راجع به زندگی و آثار و تحقیقات‌تان مطرح می‌کنم. یکی این که شما اولاً کجا متولد شدید، آیا در خود پکن به دنیا آمده‌اید؟

کمی درباره پدر و مادر تان بگوئید مشوق تان کی بوده؟ از دوران کودکی و نوجوانی چه خاطره ای دارید؟

* عرض کنم که من در ۱۹۳۱ در استان شاندون به دنیا آمدم، در شهر لینگ جین که شهری کوچک و متوسط است. شاندون در شمال چین است. پکن در استان "خبه" است و در واقع شاندون و خبه دو استان همسایه اند. من فقط چند سال در وطن خودم زندگی کردم. وطن من بین شهر پکن و جی جینگ است. من تقریباً در کلاس سوم دبستان بودم که به پکن رسیدم. پدر و مادرم به پکن مهاجرت کردند. این در ۱۹۴۳ میلادی بود. دبیرستان را هم در پکن بودم. سه سال دوم دبیرستان را در دبیرستان اول شهرداری بودم و دیپلم گرفتم. بعد از دیپلم به دانشگاه پکن رفتم.

- من در بیوگرافی شما خواندم که قبل از تحصیل در زبان ادبیات فارسی، در رشته زبان و ادبیات روسی تحصیل کردید

* بله، الان هم خواندن متون روسی را بلدم، کتاب و مجله را می توانم به روسی بخوانم، اما صحبت کردن یادم رفته، چون سالهای سال گذشته است.
- آیا فقط زبان روسی می خواندید یا متون ادبی را هم می خواندین؟

* ادبیات و زبان هر دو را می خواندیم. از ادبیات روسی، من آثار پوشکین و لرمانتف را خیلی خواندم و به آنها علاقه دارم. آثار تولستوی و ماکسیم گورکی را هم به روسی خوانده ام. رمان های روسی قرن نوزدهم جزو شاهکارهای ادبیات جهان است.
- استادان شما فقط چینی بودند یا استاد روسی هم داشتید؟

* هر دو. ما هم از استاد چینی و هم از استاد روسی بهره مند شدیم. نکته جالب در مورد لرمانتوف این است که او به آثار نظامی، مخصوصاً لیلی و مجنون خیلی علاقه داشته و حتی سعی کرد که زبان فارسی یاد بگیرد. پس به قفقاز رفت و مطالبی درباره نظامی نوشت و تحت تأثیر او بود. پوشکین هم تحت تأثیر حافظ بود و راجع به خیام هم مطالبی گفته است.
- البته می دانید ادبیات مدرن روسی در ادبیات مدرن فارسی تأثیر زیادی گذاشته.

* بله در دوره مشروطه، در شمال ایران، از طریق قفقاز، گیلان و مازندران، ادبیات و افکار جدید انقلابی روس تأثیرگذار بوده و در میان روشنفکران نفوذ زیاد داشته است.
- برای من جالب است که در سال ۱۹۴۹ که سال تأسیس جمهوری خلق چین است، شما ۱۷ ساله بودید. پس چیزهایی باید یاد تان باشد. به خصوص که در پکن بودید و انقلاب چین در آنجا به پیروزی رسیده، باید خاطراتی داشته باشید.

* بله، آن روزها هنوز برای من زنده است. چون در آن وقت من در سال چهارم دبیرستان بودم و تازه وارد سال پنجم شده بودم. آن وقت‌ها خیلی پرشور بود. من با ارتش آزادی‌بخش سرخ همکاری داشتم و خدمت کردم برای استقلال میهن‌ام.

- آیا مائوتسه دونگ را هم دیده بودید؟

* بله، از دور، یعنی وقتی که در اجتماعات انقلابی سخنرانی می‌کرد، او را می‌دیدم. مخصوصاً در میدان تیان آنمن در جلسه‌ای که با هوشی مین داشت. در این جلسه میتینگ‌ها برگزار شد که هر دوی آنها از جلوی ما رد شدند.

- همان سال‌های مبارزه مائوئیست‌ها و ملی‌گرایان بوده و ملی‌گرایان در آن وقت به جنوب چین عقب‌نشینی کرده بودند. درست است؟

* آن مربوط به خیلی سال‌های پیش است. سال‌های خیلی سختی بود. آنچه که من به یاد دارم این است که ارتش سرخ پکن را محاصره کرده بود. دانشگاه‌ها و مدارس بسته شد. در آن وقت ارتش کومین تانگ (نیروهای حزب ملیتاریست‌ها) برنامه‌ای داشتند که جوانان شهر پکن را در کار تهیهٔ ساختمان دفاعی‌شان بیاندازند. ولی چون وضعیت بسیار سریع دگرگون شد، آنها موفق نشدند در مقابل ارتش آزادی‌بخش نبرد کنند و زود تسلیم شدند و این برنامه اجرا نشد.

- ملی‌گرایانی که بعدها به تایوان فرار کردند، آیا همان‌هایی بودند که درون پکن جبهه گرفته بودند؟

* بله، همان‌ها بودند. اما دکتر سون یاتسن اولین جمهوری ملی چین را در ۱۹۱۱ بنیان‌گذاری کرده بود. پس از سون یاتسن، رهبری ملی کشور به دست ملی‌گراها بود تا ۱۹۴۹ که کمونیست‌ها به رهبری مائوتسه دونگ پیروز شدند.

- احتمالاً به خاطر جنگ ژاپن. چون در دورهٔ جنگ، همهٔ نیروها از جمله چیان کای چک و

مائوئیست‌ها همه با هم متحد شده بودند و با نیروهای مهاجم ژاپنی می‌جنگیدند؟

* بله در دورهٔ جنگ همهٔ مردم و همهٔ گروه‌ها، احزاب و ملیت‌ها و اقلیت‌ها متحد شده بودند.

- آیا شما از دورهٔ جنگ ژاپنی‌ها چیزی به یاد دارید؟

* در آن دوره من در پکن بودم. در جنگ جهانی دوم، دورهٔ سختی بود. ژاپنی‌ها با بی‌رحمی میلیون‌ها چینی را کشتند. تا جایی که من اطلاع دارم در مدت هشت سال جنگ علیه اشغالگران ژاپنی جمعاً ۳۰ میلیون چینی کشته شده یا مردند. این فاجعهٔ بزرگی است.

- آیا شما در جنگ شرکت کردید؟

* نه سن من هنوز اجازه نمی‌داد. ما زیر سلطه ژاپنی‌ها قرار داشتیم، دوران تلخی بود. سه سال ژاپنی یاد گرفتیم. در آن زمان آموزش ژاپنی برای چینی‌ها اجباری بود. در هر مدرسه‌ای یک ژاپنی به عنوان نماینده ارتش ژاپن بود که هم به ما زبان یاد می‌داد و هم اوضاع مدرسه را کنترل می‌کرد و گزارش می‌داد.

- موقعی که کمونیست‌ها پکن را محاصره کردند، آیا ژاپنی‌ها هم در پکن حضور داشتند؟

* نه خیر، ژاپنی‌ها نبودند. از زمان کنترل ژاپنی‌ها، چهار، پنج سالی می‌گذشت، ژاپنی‌ها دیگر از چین بیرون رانده شده بودند. در آن وقت ملی‌گراها نانکن (نانجینگ) را پایتخت خود قرار داده بودند. بعدها که مائو و انقلاب سرخ به پیروزی رسید، پکن یا بی‌جینگ پایتخت شد. بی‌جینگ یعنی پایتخت شمال. پس از رفتن ژاپنی‌ها، که تسلیم شده بودند، ملیتاریست‌ها یا همان ملی‌گراها که به نیروی کومین‌تانگ هم معروف بودند با کمونیست‌ها جنگیدند. وقتی ژاپنی‌ها تسلیم شدند، ما خیلی خوشحال شدیم. چون چینی‌ها سال‌ها در عذاب بودند. وضعیت سخت تغییر کرد. بین دو حزب جنگ ادامه یافت تا پیروزی خلق چین در سال ۱۹۴۹ که امسال پنجاه و پنجمین سالگرد آن را جشن گرفتیم.

- کمی درباره پدر و مادرتان بگویید.

* پدر من کارمند پایین رتبه‌ای بودند. تخصص کشاورزی داشت و تقریباً تمام عمر در رشته کشاورزی خدمت کرده بود. مادرش دختر یکی از روشنفکران شهرستانی بود. خود مادرم کم و بیش سواد داشت، به ویژه به داستان‌های ملی علاقه داشت، هنگامی که در طفولیت بودم، شنیدن حکایت از مادرم یکی از تفریحات دل‌انگیز من بود.

- شما بعد از آن که لیسانس زبان و ادبیات روسی گرفتید، چطور شد که به زبان‌های خاوری و به زبان فارسی علاقه‌مند شدید؟

* من بعد از گرفتن لیسانس به مدت یک سال در دانشکده زبان و ادبیات روسی به عنوان معلم روسی تدریس کردم. بعد چون در دانشگاه پکن در دانشکده زبان‌های شرقی، یک کلاس فارسی تشکیل داده بودند، من هم شرکت کردم. شاگردان بایستی پایه زبان خارجی داشته باشند تا از طریق متون خارجی، مثلاً روسی، زبان فارسی را سریع‌تر بیاموزند. دو سه نفر زبان انگلیسی آموخته بودند و ما چند نفر هم که زبان روسی خوانده بودیم، در کلاس زبان فارسی شرکت کردیم. کتب درسی زبان فارسی را که به زبان روسی تدوین شده بود می‌خواندیم.

- پس شما در واقع جزو دانشجویان اولین دوره زبان و ادبیات فارسی در چین معاصر بودید.

«بله، قبل از ما اصلاً کرسی زبان فارسی در چین نبود.

- آیا استادانی که فارسی درس می‌دادند چینی بودند؟

«بله چینی بودند. یکی از استادان ما به نام شائو سون جونگ، تخصص‌شان تاریخ مغول بود. ایشان فارسی را در دانشگاه کمبریج آموخته بودند و استاد ما بود. استاد دیگر افغانی بود به نام زاهما که استاد دانشگاه کابل بود که به پکن آمده بود. این استاد کابلی در سال‌های بعد در حدود ۱۹۷۱ به بعد به مدت چهار سال در اینجا تدریس کرد.

- شما چند سال فارسی خواندید؟

«سه سال تمام فارسی خواندیم زیر نظر همان استاد چینی.

- چند نفر بودید؟

«اول سیزده نفر بودیم. بعدها فقط پنج نفر ماندیم. بقیه یارده شده بودند یا تغییر رشته دادند. - آیا از آن چهار نفر دیگر به غیر از شما، کسانی بودند که ادبیات فارسی را ادامه دادند و به جایگاهی رسیدند؟

«دو نفر بودند که در وزارت امور خارجه به خدمت گمارده شدند. یک نفر مرحوم شده، نامش هون شیچن، کنسول جمهوری خلق چین در افغانستان بود. یکی دیگر لی ایچو الان بازنشسته شده و در امور سیاسی مربوط به ایران تخصص دارد. - آیا پروفیسور یه یی لیان با شما هم‌دوره بودند.

«نه ایشان فارسی را در افغانستان خواندند و از دانشگاه کابل فارغ‌التحصیل شدند. بعدها در دانشگاه پکن با هم همکار شدیم.

- آیا در همین دوران دانشجویی بود که با خانم‌تان آشنا شدید؟ چون خانم لی شان هم در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل کردند و سال‌های سال با به پای شما در دانشگاه پکن تدریس کرده و خودشان هم یکی از استادان برجسته ادبیات فارسی در چین‌اند.

«درسته، ایشان یک سال دیرتر از من در کلاس زبان فارسی شرکت کردند که با هم آشنا شدیم. او دو سال زبان انگلیسی آموخته بود که وارد بخش فارسی شد. او از دانشگاه زبان خارجی به دانشکده زبان‌های شرقی منتقل شد برای یاد گرفتن زبان فارسی.

- شما با خانم لی شان همان سال‌ها که دانشجو بودید، با هم ازدواج کردید؟

«در سال ۱۹۶۵ با هم ازدواج کردیم. بعد از پایان تحصیلات. ما دو فرزند پسر داریم.

- فرزندان شما در چه رشته‌هایی تحصیل کردند؟

«عرض کنم پسر دوم ما، تخصص زبان فارسی دارد. در همین دانشگاه پکن تحصیل کرده و

الان در وزارت امور بازرگانی چین مشغول کارند و با ایران هم در ارتباطاند. او سی و دو سال دارد. پسر اولام تخصصش زبان انگلیسی است و الان در یک شرکت آمریکایی در پکن کار می‌کند. هر دو ازدواج کردند.

- جناب پروفیسور، شما در این فاصله بعد از تحصیل، بلافاصله در همان جا مشغول به کار شدید؟
* بله، ما بلافاصله در همان دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه پکن استخدام شدیم و بخش فارسی را فعال کردیم.

- در آن زمان، یعنی دهه شصت میلادی در بخش زبان فارسی چند استاد فعالیت داشتند.
* اول سه نفر بودیم. من، استاد یه یی لیان و استاد زن یانشن. بعد آقای زونگ هم که در افغانستان تحصیل کرده بود به ما پیوست.

- پس شما سه استاد در واقع هسته اصلی کرسی زبان و ادبیات فارسی در چین معاصر هستید؟
* بله، ما در آن موقع فقط دو کلاس زبان فارسی داشتیم در کل چین. در آن موقع در شهرهای دیگر چین، شانگهای و لویانگ، مثل امروز کرسی زبان فارسی نداشت.
- این خیلی ارزشمند و افتخارآمیز است چون همه استادان و محققان چینی که بعداً به مجموعه زبان و فرهنگ فارسی و کلاً به ایران‌شناسی پرداختند، در واقع جزو شاگردان شما بودند. در این فاصله چند بار به ایران رفتید؟

* اولین بار در سال ۱۹۷۷ به ایران رفتم، به عنوان مترجم. در آن وقت ما بایک هیأت بلند پایه چینی به تهران و بعد به اهواز رفتیم تا از کارخانه لوله‌سازی اهواز دیدن کنیم و قرارداد همکاری ببندیم. در آن وقت کارخانه لوله‌سازی اهواز، خط تولیدی بسیار متری داشت. در سراسر جهان آن روز چهار مرکز مهم لوله‌سازی بود که یکی در آمریکا و یکی در ژاپن و ایران بود. کارخانه ایرانی را در پیش از انقلاب اسلامی به کمک آمریکایی‌ها تأسیس کرده بودند و دولت چین که در آن زمان با آمریکا ارتباط نداشت، می‌خواست از طریق ایران این تکنولوژی را به دست آورد. چین در آن زمان با ایران روابط خوب و نزدیک داشت.

- از اولین سفری که به ایران رفتید، چه خاطره‌ای دارید؟
* ما از تهران به اصفهان و بعد به اهواز رفتیم.

- اصفهان را چگونه دیدید؟

* خیلی عالی است. معماری و سنت باستانی اصفهان بی‌نظیر است و در کم‌تر جایی دیده می‌شود. آن میدان باشکوه، بنای عالی‌قاپو و مسجد بزرگ کنار بازار بزرگ سرپوشیده اصفهان که نشانه عظمت و شکوه باستانی ایران است. در آن زمان که ما از ایران دیدن کردیم،

ایران پیشرفته‌تر از چین بود. چین در اواخر دههٔ هفتاد میلادی تازه تکان خورده بود و ترقی‌اش را در سی سال اخیر به دست آورد. در آن زمان چین خیلی فقیر بود. در قسمت شمال شرقی چین زندگی بسیار تلخ بود. برای یک عدد ماهی مردم زد و خورد می‌کردند. جمعیت زیاد بود و تحولات هنوز پیش نیامده بود. سیاست اشتباه پیشین باعث فلاکت مردم شده بود. در آن زمان بعضی از مأموران می‌گفتند ما علف سوسیالیستی را می‌خواهیم و نه گل کاپیتالیستی را. همش در فکر مبارزه بودند. کارگران نبایستی دربارهٔ تولید صحبت می‌کردند، بلکه فقط دربارهٔ مبارزه باید حرف می‌زدند. هیچ حقوقی برای تحصیل کرده‌ها و روشنفکران وجود نداشت.

- ظاهر بسیاری از نویسندگان و شاعران در آن دوره تبعید شدند یا سکوت اختیار کردند یا کشته شدند. * بله، روشنفکران را در آن زمان آزار می‌دادند و سرکوب می‌کردند. این بیش‌تر در دورهٔ انقلاب فرهنگی چین بود. یعنی از حدود ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ ده سال دورهٔ انقلاب فرهنگی چین باعث سرکوب استادان و متخصصان و روشنفکران شد. قبلاً هم سخت بود، ولی بهتر بود. آزادی و نظم نبود. گارد سرخ متشکل از فرزندان کارگران، کشاورزان و نظامیان بود و آنها همهٔ امور را به دست داشتند. آنها پارچهٔ سرخی به بازو می‌بستند و ما استادان در آن زمان باید جلوی آنها سر فرود می‌آوردیم و هر چه می‌گفتند باید عمل می‌کردیم. به خصوص تحصیل کرده‌ها و روشنفکران را خیلی اذیت می‌کردند. مثلاً استادی که در اروپا یا آمریکا تخصص گرفته و برگشته که به مردم خدمت کند، یقه‌اش را می‌گرفتند و او را به همکاری با غرب و کاپیتالیست‌ها محکوم می‌کردند. حتی تهمت جاسوسی به آنها می‌زدند، و اگر دانشمندان برای شرکت در کنفرانس‌های علمی به اروپا می‌رفتند، پس از برگشت به آنها تهمت می‌زدند و تحت نظارت گارد سرخ بودند. استادی را سراغ دارم که دولت کومین‌تانگ او را با بورس تحصیلی به آمریکا فرستاده بود و او هم در رشتهٔ علوم شیمیایی تخصص گرفته بود و به چین برگشت تا خدمت کند. می‌توانست در همان آمریکا بماند و زندگی خوبی داشته باشد، اما با آخرین کشتی قبل از آزادی کشور به چین آمد. ولی زیر سلطهٔ گارد سرخ به سختی زندگی کرد. همیشه او را به چشم جاسوس نگاه می‌کردند.

- بعد از انقلاب فرهنگی، ظاهراً چینی‌ها نفس تازه‌ای کشیدند و ملت کلاً خاطرهٔ خوبی از آن دوره ندارند؟

* بله، به نظر من، نسبتاً بهتر شده بود. بعدها هم تغییرات بنیادی انجام شد. اما هنوز تغییرات اساسی هست که باید انجام شود. البته خیلی بهتر شده. ما در گذشته اصلاً حق

نداشتیم با یک استاد خارجی مثل شما آزادانه صحبت کنیم یا اجازه مصاحبه با روزنامه یا مجله خارجی را نداشتیم. الان آزادی بیش‌تر شده. کسی دیگر نمی‌پرسد که برای چه مصاحبه کرده‌اید و چه گفته‌اید. در گذشته اصلاً جرئت نداشتیم این کار را بکنیم.

- خوب استاد، بار دومی که به ایران رفتید کی بود؟

* در سال ۱۹۸۴ برای شرکت در کنفرانس سعدی.

- آیا با خانم تان رفتید؟

* نه، با یک آقای مترجم گلستان سعدی. البته او گلستان را از زبان انگلیسی به چینی برگردانده بود. به هر حال، ما با هم به ایران رفتیم. اول به تهران رفتیم و بعد به شیراز.

- آیا در تهران به دانشگاه تهران یا ملاقات استادانی هم رفتید؟

* به دانشگاه تهران نرفتم، ولی با آقای دکتر ستوده ملاقات داشتم. او جزو گروه سه نفره استادانی بود که قبلاً به چین اعزام شده بودند و با من آشنایی داشت. من با او کار کرده بودم در تدوین فرهنگ فارسی به چینی. آقای دکتر ستوده، آقای دکتر شریعت و خانم دکتر پوراندخت شجیعی هم در این همکاری داشتند.

- بعد وقتی به شیراز رفتید، با چه کسانی دیدار کردید؟

* در آن زمان گویا آقای دکتر شهیدی هم بودند. سال ۱۹۸۴، حدود پنج سال بعد از انقلاب بود. استادی به نام سروش هم بود که شعر خوب می‌سرود.

- آیا با مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی محصل گلستان سعدی، در همین کنفرانس سعدی‌شناسی آشنا شدید؟

* مرحوم دکتر یوسفی هم در این کنفرانس حضور داشتند، اما من بعداً با او آشنا شدم.

- در کجا آشنا شدید؟

* در تهران، با معرفی دکتر دبیرسیاقی با ایشان آشنا شدم و از دانش او بهره‌مند شدم.

- آشنایی شما با دکتر دبیرسیاقی تا چه اندازه بود؟

* ما ایشان را برای شرکت در یک سمینار به پکن دعوت کردیم و در آنجا با او آشنا شدم. او در دانشگاه پکن یک سمینار هفتگی به مدت سه ماه برگزار کرده بود و ما از او خیلی چیزها آموختم. در آن موقع، ما به غیر از کلاس‌های رسمی، یک کلاس کوتاه مدت داشتیم که دانشجویان آن از شهرستان تاشغورگان تاجیکستان می‌آمدند. خانم لی به آنها فارسی می‌آموخت. فارسی زبان مادری‌شان بود، ولی مجبور شدند که طردش کنند. اینجا منظور تاجیکی‌های چینی بود که در سین جیان (سین کیانگ) یک شهرستان تاجیکی است به

نام تاشغورگان، حدود ۱۸ نفر به چین می‌آمدند برای احیای زبان مادری‌شان.

- چه مدت در شیراز بودید؟

* فکر می‌کنم یک هفته.

- آیا از تخت جمشید هم بازدید کردید؟

* بله، خیلی باشکوه است. عظمت فرهنگ باستانی کهن را در ستون‌های بازمانده تخت جمشید می‌توان مشاهده کرد. وقتی من به تخت جمشید رفتم، هنوز آن چادرهای مخصوص جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در آنجا بود. از حافظیه و سعدیه هم دیدن کردم.

- اصفهان را بیش‌تر دوست دارید یا شیراز؟

* هر دو را. شیراز البته قدیمی‌تر است و جنبه باستانی‌اش بر اصفهان می‌چربد، اما اصفهان روح دیگری دارد، بیش‌تر معماری سنتی و روح اسلامی دارد. بناهای اصفهان مجلل‌تر است. - استاد، از سفر سوّم خود به ایران نگفتید.

* من شش ماه مهمان دانشگاه تهران بودم. به دعوت آقای دکتر شهیدی.

- در این مدت در کجا زندگی می‌کردید.

* در ساختمان لغت‌نامه دهخدا که محل کارم بود. در خیابان ولی‌عصر. با آقای دکتر شهیدی و آقای دکتر دبیرسیاقی و آقای دکتر ستوده کار می‌کردم. با آقای دبیرسیاقی و ستوده شاهنامه خواندم. با آقای دکتر شهیدی مثنوی مولوی را خواندم. من بیت به بیت شاهنامه را در ایران خواندم.

- با مطالعاتی که جناب عالی راجع به تاریخ و فرهنگ و ادب ایران دارید و با توجه به این که شش ماه در ایران زندگی کردید، کلاً مردم ایران را چگونه دیدید؟

* در این شش ماهی که من در ایران زندگی کردم، دوره جنگ عراق علیه ایران بود. شب‌های بمباران تهران را در آن زمان من هم تجربه کردم. من در هتل استقلال تهران زندگی می‌کردم. مردم در آن زمان روزهای سختی را پشت سر می‌گذاشتند. میهن‌پرستی ایرانیان برای من از همه خصوصیات دیگرشان برجسته‌تر است و بیش‌تر در ذهن من مانده. این وطن‌پر

ستایش‌انگیز است. و شهادت دلیرانه جوانان برای من باور نکردنی بود. من خودم روزی به جوانی برخوردم که یونیفورم بسیجی به تن کرده بود و ازش سؤال کردم کجا می‌روی، گفت به جبهه می‌روم و گفت که این افتخار من است که بروم و در راه وطن کشته شوم. این خیلی عالیه. دیدم که کامیون در خیابان آرام آرام می‌رود و مردم به خصوص زنان حتی طلا و گردنبند و انگوی خود را برای جنگ هدیه می‌کردند. خیلی باشکوه است. واقعاً این

میهن پرستی ایرانیان تکان دهنده است.

- اخلاق مردم ایران را چگونه دیدید؟

* آنچه من دیدم، خیلی خوب بود. هیچ خاطره بدی ندارم. یک وقتی من به مشهد سفر کردم و در آنجا گم شدم. و یک راننده به من کمک کرد مقصدم را پیدا کنم. ناگفته نماند که من مقبره فردوسی و خیام را هم زیارت کردم.

- البته باید هم زیارت کرده باشید. چون شما مترجم شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام به زبان چینی هستید پس، باید به این دو شاعر و حکیم ایرانی خیلی علاقه داشته باشید.

* به هر حال، من در تعطیلات نوروزی به مشهد رفتم. مشهد شهر زیبایی است. رنگ و بوی شرقی دارد در حالی که تهران این طور نیست. خودم به مشهد رفته بودم. در مشهد، یکی با ماشین جلوی من توقف کرد و گفت کجا می‌روید. من گفتم که برای دیدن یک استاد می‌روم. سوار شدم. گفتم چقدر باید پول بدهم، گفت نمی‌خواهد. و مجانی مرا به مقصد برد، هر چند نتوانستم آن استاد ایرانی را پیدا کنم، اما برخورد انسانی این راننده برای من شگفت‌آور و درس‌آموز بود.

- ممکن است استادان چینی را که شاید در بخش فارسی تدریس نکرده باشند، ولی ایران‌شناس یا شرق‌شناس بوده باشند، معرفی کنید و بگویید چه آثاری نوشته‌اند؟

* ما یک مجموعه کتب شاهکارهای ادب فارسی و آثار ایران‌شناسی تدوین کردیم که مجموعاً هفت ایران‌شناس چینی با آن همکاری داشته‌اند. همه‌شان استاد فارسی‌دان‌اند و آثاری از فارسی به چینی ترجمه کرده‌اند. سین بینشون که هم‌کلاسی من بود. ایشان در اداره زبان‌های خارجی کار می‌کرده و برای پانزده سال در بخش فارسی فعال بود و آثار زیادی از چینی به فارسی ترجمه کرده است. از جمله آثار مائوتسه دونگ که به زبان فارسی چاپ شده است و فرهنگ زبان فارسی-چینی. او به عنوان رایزن فرهنگی شش سال در ایران خدمت کردند و عنوان رایزن فرهنگی جمهوری خلق چین در اتحاد جماهیر شوروی هم کار کردند. اکنون مدتی است که به چین برگشته و ما در سلسله انتشارات ایران‌شناسی چین از او دعوت کردیم که با ما همکاری کند. دیوان غزلیات حافظ را او به چینی ترجمه کرده است.

- شما کل شاهنامه فردوسی را با همکاری یکی از استادان دیگر فارسی ترجمه کرده‌اید، می‌توانید

بیش‌تر توضیح بدهید؟

* بله، آقای سون پیفان هم‌کلاسی خانم بنده بودند. ایشان فارسی و چینی را خیلی خوب می‌دانند. البته کسانی هستند که فارسی می‌خوانند و می‌فهمند ولی مطالعه کمی برای‌شان دشوار

است، چون به سبب عدم کاربرد یادشان رفته است.

- چه مدت طول کشید که شما شاهنامه را ترجمه کردید؟

* من از همان وقت که در ایران بودم، کار ترجمه شاهنامه را شروع کرده بودم. ولی همکار من کمی دیرتر ترجمه کرد. ما مجموعاً پنج سال روی شاهنامه با هم کار کردیم، اما اندازه کار ایشان نیز کم‌تر از من نیست و با من برابر است.

- این شاهنامه به زبان چینی در چند جلد چاپ شده؟

* در شش جلد چاپ شده در سه هزار نسخه.

- در مورد شاهنامه سؤالات دیگری دارم که بعداً مطرح می‌کنم. اما حالا می‌خواهم بدانم که این

مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی به چینی تا حالا چند جلد چاپ شده؟

* تا حالا حدود ۱۷ جلد چاپ شده است. مجموعه ۶ جلدی مثنوی معنوی، مجموعه ۶ جلدی شاهنامه، دیوان حافظ، رباعیات خیام، گلستان سعدی، بوستان سعدی و اشعار رودکی به قلم جان خویی، ایشان قبلاً آثار خیام و نظامی را ترجمه کرده، غیر از رباعیات خیام، مجموعه‌ای دیگر از رباعیات فارسی را نیز ترجمه کرده است.

- رباعیات خیام را شما هم به چینی ترجمه کرده‌اید؟

* بله من و او هر دو این اثر را ترجمه کرده‌ایم، آقای سین نیوشون هم از خیام ترجمه کرده است. در حقیقت، چندین ترجمه از رباعیات خیام به زبان چینی وجود دارد. یک خانم هم از فرهنگستان علوم اجتماعی، به نام مو هونیان هم مثنوی مولوی را ترجمه کرده است. ایشان چهار جلد از مثنوی را به تنهایی به چینی برگردانده است. دو جلد دیگر را مشترکاً خانم وانگ ایدان، رئیس بخش زبان فارسی دانشگاه پکن، آقای جان خویی، آقای یوان یولیجی و آقای سون پیفان ترجمه کرده‌اند. هر کدام یک قسمت را ترجمه کرده است. آقای دکتر یوان وینچی از فرهنگستان علوم اجتماعی پکن، درباره آثار زرتشتی تحقیقات مهمی انجام داده و درباره دوآلیسم یا ثنویت در ایران‌باستان هم کتاب نوشته است. کتابش را خواندم، خیلی عالی است.

- شما هم ظاهراً دارید تحقیقاتی در این زمینه انجام می‌دهید؟

* بله، دین زرتشتی برای من جالب است. من یکی از آثار پروفیسور مری بویس درباره زرتشتیان را خواندم. ایشان ظاهراً مدتی در روستاهای یزد در میان زرتشتی‌ها زندگی کرده و درباره فرهنگ آنها کتاب مهمی تألیف کرده است.

- بله، غیر از این کتاب زرتشتیان، بویس یک کتاب چند جلدی هم درباره تاریخ کیش زرتشت نوشته

که سه جلد آن تاکنون به فارسی ترجمه شده است.

* کی آن را ترجمه کرده است؟

- الان خاطرم نیست، ولی می‌دانم که یکی از دوستان استاد ایرج افشار و به توصیه او آن را ترجمه کرده است.

* هان، من آقای دکتر ایرج افشار را می‌شناسم. ایشان دو بار به چین سفر کرده‌اند. در ایران هم ایشان را دیده‌ام. ایشان برای تحقیقات دربارهٔ نسخ خطی فارسی و عربی در چین تحقیق کرده‌اند.

- این همه سالی که شما در پکن تدریس کردید، خیلی طولانی است. حدود سی و شش سال. حتماً در این سی و شش هفت سال شاگردانی داشتید که راه شما را دنبال بکنند و محقق و مترجم ادبی شوند؟ مثلاً همین خانم دکتر وانگ ایدان آیا شاگرد شما بودند؟

* من در ۱۹۹۶ بازنشسته شدم. بله، خانم وانگ ایدان شاگرد من هم بودند. همچنین خانم مو هونیان که مثنوی مولوی را ترجمه کرده، با خانم وانگ ایدان در دوره فوق لیسانس شاگرد من بودند. خیلی از شاگردان بودند که پس از فارغ‌التحصیلی در زبان فارسی، به وزارت امور خارجه یا وزارت بازرگانی یا به رادیو بین‌المللی پکن رفتند و خدمت کردند. دکتر یوان وینجی که دربارهٔ آیین زرتشتی کتاب نوشته، از شاگردان من بودند. الان که من شاگرد ایشان هستم. ایشان تحقیقات وسیعی انجام دادند. بیشتر در رشته علوم سیاسی شاگردانی به مقامات عالی‌ه رسیدند. مثلاً سفیر چین در ایران، پس از آن که من فارغ‌التحصیل شدم به بخش ما آمدند و هم‌کلاسی خانم لی بودند. آقای هوالی مین در ایران و هلند خدمت کرده. در رشته فارسی تحصیل کردند. فارسی او خیلی عالی است و مرتب در رادیو و تلویزیون سخنرانی و میزگرد دارند.

- شما از این دوره‌های تاریخی ایران، از هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و دوره اسلامی بیش‌تر به کدام دوره علاقه‌مندید و مطالعات خود را در آن متمرکز کرده‌اید؟

* مشکل است بگویم. من بیش‌تر به دوره ساسانیان علاقه دارم. چون از این دوره آثار بیش‌تری در دست است. فرهنگ و هنر و تمدن زرتشتی دوره ساسانی بسیار باشکوه است. من اصولاً بیش‌تر به متون ادبی گرایش دارم و تخصص من بیش‌تر ادبیات فارسی است. تحقیقات و ترجمه‌های من عمدتاً دربارهٔ شاهکارهای ادب فارسی به خصوص شاهنامه بوده است. در دو سال اخیر هم دربارهٔ دین زرتشت مطالعه کرده‌ام.

- اخیراً در ایران کتاب‌های زیادی راجع به ساسانیان تألیف یا ترجمه شده و تحقیقات جدید راجع به

فرهنگ ساسانی در دنیا انجام گرفته است.

*بله، ساسانیان جزو درخشان‌ترین دوره‌های فرهنگی اجتماعی ایران بوده است و نسبت به دوره اشکانی، از آن آثار بیش‌تری باقی مانده است. از اشکانیان بیش‌تر آثار هنری و معماری در دست است تا آثار نوشتاری.

- آیا در پکن غیر از بخش زبان و ادبیات فارسی، مرکز ایران‌شناسی هم هست؟

*در سال ۱۹۹۱ به پیشنهاد آقای دکتر سید جعفر شهیدی، مرکز فرهنگ ایران در پکن تأسیس شد. خود ایشان به اینجا آمده بودند و سخنرانی داشتند و مرکز را افتتاح کردند.

- این مرکز تاکنون چه کارهایی انجام داده است؟

*تاکنون مرکز ایران‌شناسی به مدیریت آقای یه یی لیان، سه یا چهار سمینار برگزار کرده و از استادان ایرانی هم دعوت به عمل آمده است. این سمینارها غیر از سمینار زبان و ادبیات فارسی است که تاکنون چهار دوره برگزار شده است.

- فکر می‌کنم موضوع تأثیر دین زرتشتی در چین موضوع تازه‌ای باشد. در این باره کم کار شده، با توجه به این که دین زرتشتی از طریق جاده ابریشم وارد چین شد و تا ادوار متعدد در اینجا به ویژه در غرب چین پیروانی داشته و اسناد چینی در دست است که درباره تشکیلات زرتشتی در چین اطلاعات دست اول دارد.

*بله، آیین زرتشتی در چین قرن‌ها تأثیر داشته است. کار دشواری است. اروپایی‌ها درباره کیش زرتشت و آثار اوستایی تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌اند، اما درباره تأثیر این دین در فرهنگ چینی، کم‌تر تحقیق شده است. بازرگانان ایرانی که از طریق جاده ابریشم به آسیای مرکزی و چین می‌آمدند، آیین خود را هم در این نواحی گسترش دادند. بسیاری از زرتشتیان پس از اسلام به چین مهاجرت کردند. ما برنامه‌ای تحقیقی در دست داریم و درباره تأثیر اوستا بر شاهنامه تحقیق می‌کنیم.

- می‌دانید که شاهنامه سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی دارد. شما به کدام بخش بیش‌تر علاقه‌مندید؟

*من بیش‌تر به بخش اساطیری علاقه‌مندم. بخش اساطیری شاهنامه قدیمی‌ترین لایه‌های نیمه تاریخی و نیمه افسانه‌ای ایران را وصف می‌کند. داستان‌های کهن کیومرث، جمشید و فریدون و غیره در واقع لایه‌های باستانی و زیرساخت تاریخ باستانی ایران را شرح می‌دهند، ولی افسانه‌ای یا بهتر است بگویم رنگی اساطیری دارند. اسطوره‌ها خود ته رنگی از حقیقت را در خود نهفته دارند و این اسطوره‌شناس است که باید حقایق را از دل

اسطوره‌ها بیرون بکشد.

- کدام داستان اساطیری شاهنامه بیش‌تر مورد توجه بوده و شما را جذب کرده؟

* تراژدی رستم و سهراب، رستم و اسفندیار و داستان ایرج جزو شاهکارهای ادب فارسی است و داستان سیاوش به نظرم با شکوه‌ترین داستان شاهنامه و داستان سیاوش و شهادت اوست.

- آیا مقالاتی هم راجع به شاهنامه نوشتید؟

* بله چند مقاله نوشتم که چاپ شد. در هزاره شاهنامه فردوسی هم شرکت کردم و مقاله‌ای مشترک با همسرم خانم لی ارائه دادم. البته در آن موقع من سخت مریض بودم و اصلاً نمی‌توانستم صحبت کنم. همسرم در هزاره شاهنامه فردوسی شرکت کرد.

- به نظر شما ارزش شاهنامه در چیست؟ در بین این همه آثار ادبی فارسی، شاهنامه چه ویژگی‌های خاصی داشته که این قدر تأثیرگذار بوده و ماندگار شده؟

* شاهنامه جزو آثار درجه اول فارسی است. به بیانی دیگر، شاهنامه اولاً زنده نگه دارنده زبان فارسی است، غیر از آن که قصه‌های باستانی را حفظ کرده و ارزش فرهنگی ادبی خاص خود را دارد، شاهنامه میراث زبانی و فرهنگی ملت ایران است. کم‌تر کشوری دارای اثرس شگرف مثل شاهنامه است. در چین از این نوع آثار حماسی داریم، نامش تقریباً به فارسی "جوامع تاریخ" یا مثل جوامع‌التاریخ فارسی است. اثر حماسی به چینی داریم نوشته سوما چیان که مثل شاهنامه درباره داستان‌های حماسی-تاریخی است، اما بیش‌تر تاریخی است تا حماسی.

- دانشمندی هندی به نام کویاجی درباره اساطیر ایرانی و چینی کتابی نوشته است و بررسی تطبیقی در این باره انجام داده است، آیا با نظر ایشان موافق اید؟

* بله این اثر را خواندم، اما با نظریات او موافق نیستم. و حتی مقاله‌ای هم در رد آراء او نوشتم. ایشان شاهنامه را با یک رمان چینی مقایسه کرده‌اند. ولی اساطیر چینی مثل اساطیر ایرانی سیستماتیک نیست. پراکنده است، دارای روایاتی از داثوئیسیم و آیین بودایی است. و حتی حکایاتی کنفوسیوسی دارد. مشکل است کسی بتواند آنها را از هم تفکیک کند و قهرمانان اساطیر را از درون آنها بیرون بکشد و تحلیل کند.

- آیا قهرمانانی مثل رستم، اسفندیار یا سیاوش، در اساطیر چینی پیدا می‌شود؟

* نه، اصلاً در اساطیر چینی قهرمان به این شکل نداریم. آثار حماسی چینی نسبتاً کوتاه است و مثل شاهنامه مفصل نیست.

- چطور چین با این تاریخ گسترده و چند هزار ساله، اثری حماسی مدون ندارد؟ قدمت تاریخ و فرهنگ چین حتی از ایران هم بیش‌تر است. چگونه توانسته اثری حماسی نظیر شاهنامه خلق کند؟ مثلاً در یونان ایلید و اودیسه را داریم یا در هند مهابهاراته را داریم. در چین با این سابقه تاریخی، به گفته شما اثری نسبتاً جامع نداریم و فقط آثار کوچک و کم حجم‌تری در این زمینه آفریده شده؟

* من فکر می‌کنم که این تأثیر اندیشه کنفوسیوس بود، او معتقد بوده که همه چیز باید در خدمت مردم باشد. فکر اصلی او در نظم و خدمت خلاصه می‌شده است. آنچه که جنبه ذهنی دارد، موجب خلق آثاری شگرف در ادبیات می‌شود. در اندیشه کنفوسیوس بیش‌تر جنبه عملی و پراگماتیستی اهمیت داشته و از ذهنیت‌گرایی پرهیز می‌کرده است. در آن وقت هسته سیاسی در شمال بوده. در شمال چین زندگی بسیار سخت بود. همه باید کار می‌کردند تا زنده بمانند. کم‌تر فرصت فکر کردن داشتند. کار ذهنی خود مستلزم فراغت است. شاید این یکی از دلایل آن باشد.

- آیا دائوئیسم هم در این ویژگی فرهنگی مؤثر بود؟ در آیین دائو که خیلی به جنبه ذهنی و عرفانی اهمیت داده می‌شده؟

* بله، ولی این ذهنیت‌گرایی جنبه خاص داشته و متفکران و راهبان دائویی را به انزوا در کوهستان وامی‌داشته تا برای رسیدن به حقیقت، راه دائو را در پیش گیرند. بیش‌تر در راه رسیدن به رستگاری و نجات تلاش می‌کردند و با طبیعت مأنوس بوده‌اند.

- استاد، شما گویا کتابی از ذبیح‌الله صفارا هم به چینی ترجمه کرده‌اید. ممکن است بفرمایید نام کتاب چیست؟

* بله، نامش فرهنگ ایران و تأثیر جهانی آن است. ترجمه این کتاب را حدود ده سال قبل تمام کرده‌ام، اما به دلایلی در یکی از انتشارات پکن معطل مانده بود. در اینجا چاپ این قبیل کتاب‌های تحقیقی بسیار دشوار است و نیاز به حمایت دارد. بالاخره امسال قرار است چاپ و منتشر شود. یک وقتی آقای دکتر ترابی پیغام دادند که آقای دکتر صفا می‌خواست از چین دیدار کند. من گفتم که در روز انتشار این کتاب ترتیبی بدهیم و از آقای دکتر ذبیح‌الله صفا دعوت کنیم که سفری به چین داشته باشد. اما متأسفانه چاپ کتاب آن قدر طول کشید که استاد صفا مرحوم شدند. من قبلاً با دکتر صفا مکاتبه کرده بودم و خواستم که حقوق مؤلف را بپذیرند و کتاباً اجازه ترجمه و چاپ صادر کنند. ایشان اجازه چاپ دادند و هیچ چیزی مطالبه نکردند و در عوض گفتند که بسیار خوشحالم و بسی مایه افتخار من است که یکی از دوستان چینی که فارسی می‌داند، کتاب مرا ترجمه کند. نامه او هنوز در دست من است.

- ترجمه شما از شاهنامه فردوسی آیا به صورت منظوم یا به نثر ترجمه شده؟
 * تماماً به شعر چینی ترجمه شده. شعر چینی دارای وزن هجایی است. شاهنامه‌ای که من به چینی ترجمه کرده‌ام، تماماً قافیه دارد، بیت به بیت قافیه دارد.
 - کار بسیار دشواری بوده، یعنی شما برای شش جلد شاهنامه تقریباً سی هزار بیت مقفا ساختید؟
 شگفت‌آور است!

* شما می‌دانید که در چین شعر سابقه کهنی دارد. ما شعری داریم به نام شی ویو. که در شمال چین در اطراف استان شن سی که شبیه بحر متقارب شاهنامه است و هر بیت قافیه دارد، مثل مثنوی و شون تیائپو. البته یافتن قافیه در زبان چینی خیلی هم دشوار نیست چون کلمات زیادی دارد.

- بوستان و گلستان سعدی را هم ترجمه کردید؟
 * بله. به همین شکل. بوستان را به شعر منظوم و قافیه دار به چینی برگردانده‌ام و برای گلستان هم حتی سجع‌ها را با قافیه آورده‌ام و آهنگین است. بعد از شاهنامه، گلستان را ترجمه کردم. اما بوستان را قبل از شاهنامه ترجمه کردم.
 - چه بخشی از تفکر سعدی برای تان جذاب بوده؟ چون آثاری مثل گلستان و بوستان با شاهنامه خیلی تفاوت دارد. هم از نظر اندیشه و هم از نظر سبک و ساختار شعر.

* سعدی شاعر تعلیمی و اخلاق‌گرای ایرانی است. آثار تعلیمی او بی‌نظیر است. شما می‌دانید که خود سعدی هم در بوستان گفته که می‌خواستم حکایات کوتاه بنویسم تا جنبه اخلاقی داشته باشد تا با دیگران که داستان‌های مفصل نوشته‌اند، همسری کند. سعدی استاد اخلاق بود است و حکمت خردمندان و درویشان کهن را یادآور می‌شود.

- کتاب مهم دیگر شما، ترجمه لیلی و مجنون نظامی است. آیا این اثر را هم به صورت منظوم برگردانده‌اید؟

* بله، تماماً منظوم و قافیه دار.

- بین ترجمه‌های متعددی که از شاهکارهای ادب فارسی دارید، کدامیک بیش‌تر مورد استقبال چینی‌ها قرار گرفته؟

* بوستان سعدی بیش‌تر از همه مورد استقبال قرار گرفته. آقای دکتر مظفر بختیار در آن سال‌هایی که در دانشگاه پکن تدریس می‌کرد، سفری به استان شین جیان (سین کیانگ) داشت و گفته بود که ترجمه چینی بوستان سعدی مرا در آنجا بدون اجازه چاپ و در بین مسلمانان پخش کرده‌اند و به من گفت که باید جلوی آن را بگیرم و پیگیری کنم. اما چه می‌شود کرد؟

اگر قرار است آن را بخوانند و تأثیر بگیرند، پس بهتر است آزادانه آن را چاپ و منتشر کنند. می‌دانید که در آنجا می‌خواستند در مساجد و مدارس به عنوان کتب درسی از بوستان استفاده کنند.

- شاهنامه چطور، آیا مورد استقبال واقع شد؟ آیا این اولین ترجمه از شاهنامه بود که چاپ شد یا در دوران‌های گذشته هم از آن ترجمه شده بود؟

* یکی از دوستان شانگهای به نام پان چن جیلین یک داستان از شاهنامه را از زبان روسی به چینی ترجمه کرده بود نه از زبان فارسی، یعنی داستان رستم و سهراب را که در سال ۱۹۶۴ چاپ شده. پیش از این، آقای جان سین لیان شاهنامه را معرفی کرده و شرح داده بود، اما ترجمه نکرده بود. ترجمه من اولین ترجمه از زبان فارسی به چینی است.

- این شاهنامه که چاپ شد، آیا در دانشگاه‌ها و محافل ادبی نقد و بررسی شده؟

* بله. به خصوص مورد توجه کسانی قرار گرفته که به نحوی با شرق‌شناسی و ایران‌شناسی مربوط‌اند و به آن توجه کردند. یا حتی کسانی که در کار تاریخ بودند، برای‌شان تاریخ اساطیر ایران جالب بود. در دانشگاه پکن، دو استاد از دانشکده تاریخ گفتند که شاهنامه را قبلاً به زبان روسی می‌خواندند و از آن استفاده می‌کردند و برای آنها بسیار دشوار بود. چون برای مسایل تاریخی و جغرافیایی به آن نیاز داشتند. ترجمه چینی شاهنامه به آنها کمک کرد که مضامین اساطیر و تاریخی مربوط به ایران باستان را از نو مطالعه و بررسی کنند و به نظرات تازه دست یابند.

- شما گویا درباره اساطیر ایران نیز دارید تحقیق می‌کنید؟

* بله. مدتی است که این موضوع برایم جذابیت خاصی پیدا کرده. به خصوص این که برنامه‌ای تحقیقاتی در دست است تا راجع به اساطیر ملل، مجموعه آثاری نوشته و منتشر شود. بخش مربوط به اساطیر ایران را به من سپردند که خود انگیزه‌ای شد برای تحقیق جامع‌تر در دوره اسطوره‌های کهن ایرانی. من کتاب پژوهشی در اساطیر ایران را تهیه کردم و از آن استفاده می‌کنم. کتاب خانم دکتر ژاله آموزگار، "تاریخ اساطیری ایران" را هم که شما لطف کردید از ایران آوردید، هر چند مختصر، ولی بسیار سودمند است. من مشغول خواندن آن هستم. از کتاب اوستا هم بسیار استفاده کردم.

- من کتاب "جستاری در فرهنگ ایران" اثر دکتر مهرداد بهار را هم در اینجا دارم که به شما تقدیم می‌کنم، امیدوارم از آن هم استفاده کنید، چون چندین مقاله راجع به اساطیر ایران و شاهنامه در این کتاب هست.

* خیلی متشکرم. هدیه بسیار ارزشمندی است. حتماً از آن استفاده می‌کنم.

- بین شاعران ایرانی که شما سال‌های سال وقت گرانها و عزیز خود را صرف تحقیق و ترجمه آثار آنها کردید، کدام یک را بیش‌تر دوست دارید و چرا؟

* من بیش‌تر شیفته خیام هستم، رباعیاتش به نظر من چکیده فلسفه و حکمت ایرانی است. خیام اول که زبانش بسیار آسان است، ثانیاً فکر و جهان‌بینی درخشانی دارد. خیام تأثیر جهانی داشته و فکر و اندیشه او قرن‌ها ادیبان و اندیشمندان غرب را به خود مشغول کرده است. شهرت جهانی خیام دلیل خاصی دارد.

- شاید به این دلیل که اندیشه خیام به نوعی به اندیشه اپیکور شبیه است و غربی‌ها از این دیدگاه، اندیشه او را بهتر می‌توانستند هضم کنند.

* بله، طبیعی است که جنبه اپیکوری در شعر خیام بسیار قوی است. اما از نظر ما چینی‌ها رباعیات خیام به شعر شاعر کلاسیک چینی لی بای (قرن ۸ م.) هم خیلی نزدیک است. توصیف شراب و برداشت سمبولیک از آن نیز در شعر هر دو شاعر دیده می‌شود. هر دو شاعر از گذرا بودن و ناپایداری این جهان سخت گفته‌اند و پناه بردن به می و بهره‌مندی از زیبایی، طبیعت و خوشی این دنیا را در شعر خود ستوده‌اند. احساسات مشترک این دو شاعر جهانی قابل بررسی عمیق است. از جنبه ادبی و سبکی هم، من به اشعار نظامی علاقه‌مندم. نظامی واقعاً استاد سخن و سخنوری بوده و سبک او بی‌نظیر و فاخر است. مقاله‌ای نوشتم به نام "مقایسه لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر" و این دو اثر را بررسی تطبیقی کرده‌ام. اگر از نظر زبان، این دو اثر را بسنجیم، اثر نظامی استوارتر و محکم‌تر است. (البته، من ترجمه چینی آثار شکسپیر را می‌خوانم، نه اصلش را) ساختار و اسکلت زبان نظامی در این اثر بی‌نظیر است. بی‌شک می‌توان او را خدای سخن به شمار آورد.

- تا آنجا که می‌دانیم، در دانشگاه پکن بخش زبان فارسی دایر است و مرکز فرهنگ ایران که هر دو سال یک بار سمینار برگزار می‌کند و سلسله مقالاتی را با عنوان کلی ایران‌شناسی به چینی و با چکیده انگلیسی منتشر می‌کند. گویا امسال هم یک جلد مستقل مجموعه ایران‌شناسی در چین به زبان انگلیسی را زیر نظر پروفیسور یه یی لیان منتشر می‌کند. و در دانشگاه بین‌المللی شانگهای هم که بنده در آن فعالیت دارم هم کرسی زبان و ادبیات فارسی دایر است و مرکز تاریخ و فرهنگ ایران در پردیس جدید این دانشگاه واقع در سون جیان، دارای کتابخانه نسبتاً جامعی در زمینه ایران‌شناسی است. همچنین سال گذشته با تلاش یکی از همکاران و این جانب و با پشتیبانی سرکنسولگری ایران در شانگهای، مرکز مطالعات ایرانی در پژوهشکده مطالعات خاورمیانه دانشگاه بین‌المللی شانگهای

افتتاح شد. آیا غیر از این مراکز، مراکز دیگری در چین در زمینه ایران‌شناسی فعال است؟
 * بله، در استان لویانگ، دانشگاه زبان‌های خارجی ویژه نظامیان هم کرسی زبان فارسی دایر است و بعضی از همکاران ما در آنجا فعالیت دارند. در پکن، غیر از دانشگاه پکن، در دانشگاه رادیو و تلویزیون پکن هم به صورت ادواری دانشجوی می‌پذیرد. خانم وین ایه سون در آنجا تدریس می‌کند. هر دو سه سال یک دوره دانشجوی می‌گیرند و فارسی می‌آموزند تا پژوهشگر و خبرنگار و گوینده تربیت کنند. در استان شین جیان (سین کیانگ) هم گویا قرار است کرسی زبان فارسی افتتاح شود.

- آیا مراکز دیگری هست که کرسی فارسی نداشته باشد، اما به زبان چینی درباره فرهنگ ایرانی تحقیق کنند؟

* بله در فرهنگستان علوم اجتماعی، بخش دینی و تاریخی و حتی بخش ادبی دایر است که پژوهشگران چینی در زمینه خاورمیانه و به خصوص در مورد ایران تحقیق می‌کنند و آثار متعددی در این زمینه به زبان چینی تألیف کرده‌اند.

- آیا مجله شرق‌شناسی در چین چاپ می‌شود؟

* بله در دانشگاه پکن مجموعه مقالاتی به نام ایران‌شناسی در چین منتشر می‌شود و برنامه‌ای به نام "پایگاه فرهنگ شرقی" نیز هست تحت نظارت وزارت تربیت که تحقیق می‌کند و گاه مطالبی چاپ می‌کنند. من در یکی از برنامه‌های آنها شرکت کردم و درباره نقد ادبی در ایران مقالاتی نوشتم. خانم وانگ ایدان و خانم مو هونیان از فرهنگستان علوم اجتماعی هم در این برنامه فعالیت دارند. شنیده‌ام که در فرهنگستان علوم اجتماعی، گروهی درباره ایران و اسلام تحقیق می‌کنند. چون آنها یک هیأت پژوهشی به ایران اعزام کردند به سرپرستی یکی از استادان به نام سون شیان. ایشان درباره پزشکی اسلامی در ایران و عرب و پزشکی کهن چین تحقیق کرده‌اند و چند جلد کتاب نوشته‌اند. حتی گفته‌اند که کتابی به نام فرهنگ ایران تألیف شده به قلم یکی از استادان دانشگاه جیانگ سی به نام لیه جان، یک استاد تاریخ است. ایشان انگلیسی خوب می‌داند و به کمک آثار انگلیسی، اطلاعات تاریخی ایران را تدوین کرده‌اند.

- یادم هست که شما گفتید کتاب "زرتشتیان" خانم مری بویس به چینی هم ترجمه شده؟

* بله، کتاب یک جلدی بویس ترجمه شده اما اثر چند جلدی او هنوز نه. ایشان در این کتاب ویژگی زندگی زرتشتیان قدیم و جدید را شرح داده‌اند.

- البته درباره زرتشتیانی که به هند مهاجرت کرده‌اند هم مطالبی سودمند به دست می‌دهد. یعنی درباره پارسیان هند. من در بمبئی پارسیان هند را ملاقات کردم. متأسفانه آنها دیگر پارسی بلد نیستند و حالا

دیگر باید به انگلیسی با هم مرادوه داشته باشیم. از آشکده زرتشتی در بمبئی هم دیدن کرده‌ام. غیر از این کتاب، کتابی کلاسیک هم درباره مهاجرت زرتشتیان به هند در دست است به نام قصه سنجان که بسیار ارزشمند است.

حالا استاد، شما چه پیشنهادی دارید برای گسترش زبان فارسی و تحقیقات ایران‌شناسی در چین. چون روابط اقتصادی تجاری ایران و چین روز به روز گسترده‌تر می‌شود و این خود مستلزم روابط گسترده فرهنگی است. شما در این زمینه چه پیشنهادی دارید؟

* پیشنهاد می‌کنم که از هر دو سوی دولت و محققان و دانشمندان باید قدم‌های تازه‌ای برداشته شود. از طرف دولت که ما نیازمند حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی هستیم. چون بدون حمایت مالی، واقعاً کار تحقیقی اصلاً پیش نمی‌رود. حمایت فقط نباید در حرف باشد، بلکه در عمل باید قدم‌های جدی و گسترده برداشت. کار علمی و فرهنگی اساساً نباید جنبه تبلیغی به خود گیرد، بلکه باید صرفاً آکادمیک و علمی باشد و کار را باید به کاردان بسپارند. از سوی دانشمندان هم باید همکاری نزدیک‌تر به وجود آید. من فکر می‌کنم که همکاری دانشمندان ایرانی بسیار ذی‌قیمت است. استادان چینی بدون همکاری استادان ایرانی نمی‌توانند کار عمیق و مستمر و فراگیر انجام دهند. از این گذشته، تهیه منابع اصیل از ایران خیلی مهم است. چرا باید منابع مورد استفاده پژوهشگران فرهنگستان علوم اجتماعی فقط از منابع روسی و انگلیسی یا دیگر زبان‌ها باشد؟ چرا نباید اصل منابع را از ایران تهیه کنند و تحلیل دانشمندان ایرانی را مورد بررسی قرار دهند؟ دانشجویان ما حتی برای تهیه فرهنگ انگلیسی فارسی یا فارسی انگلیسی مشکل دارند، حتی هنوز فرهنگ جیبی فارسی-چینی یا چینی-فارسی وجود ندارد. ما از مقامات دولتی انتظار کمک و پشتیبانی بیش‌تری داریم. چاپ مجموعه شاهکارهای ادب فارسی که بر عهده یک ناشر چینی است، از کمک و پشتیبانی سفارت ایران نیز بهره‌مند شده و از طرف رایزنی فرهنگی سفارت ایران بخشی از تیراژ کتاب خریداری شده است. برای برگزاری سمینارها هم کمک مالی می‌شود، اما ما انتظار کمک بیش‌تری داریم.

- یک نمونه اش آخرین کتاب شماست به نام "متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران از روزگار اشکانی تا شاهرخ تیموری" که چندین سال است هنوز به چاپ نرسیده.

* بله، این کتاب براساس قدیمی‌ترین اسناد چینی مربوط به روابط تاریخی اجتماعی و فرهنگی دو کشور باستانی ایران و چین تدوین شده و سال‌ها پیش آماده چاپ بود تا این که در چهارمین سمینار زبان و ادبیات فارسی در پکن با جناب عالی آشنا شدم و با مساعدت شما قرار است این کتاب در ایران منتشر شود.